



ملوک فخستین حاکمان مستقل مسلمان در دکن بہمنی

۷۴۸-۹۳۴ ق.
۱۳۴۷-۱۵۲۸ م.



نوشته: خدیجه عالمی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

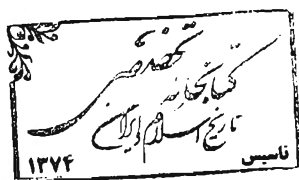
ملوک بهمنی

نخستین حاکمان مستقل مسلمان در دکن
(۷۴۸-۹۳۴ ق. / ۱۳۴۷-۱۵۲۸ م.)

نوشته

خدیجه عالمی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۳

سرشناسه: عالمی، خدیجه، ۱۳۵۰-
 عنوان و نام پدیدآور: ملوک بهمنی: نخستین حاکمان مستقل مسلمان در دکن
 (۷۴۸-۹۳۴ ق. / ۱۳۴۷-۱۵۲۸ م.) / نوشته خدیجه عالمی.
 مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص.: مصور.
 شابک: 978-964-00-1528-5
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
 موضوع: بهمنیان. ۱۳۴۷-۱۵۲۷ م.
 موضوع: دکن، تاریخ.
 موضوع: هند - - شاهان و فرمانروایان.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ع ۲ ۴۸۵/د DS
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۴/۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۶۴۷۰۲

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۵۲۸-۵



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

ملوک بهمنی: نخستین حاکمان مستقل مسلمان در دکن

© حق چاپ: ۱۳۹۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

مؤلف: دکتر خدیجه عالمی

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۳

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن سینا (بهارستان)، شماره ۸۸

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۱۱۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از ریزاکس و بارنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

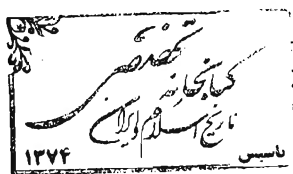
فهرست

۹.....	مقدمه
۱۱.....	فصل نخست: اوضاع جغرافیایی دکن
۱۱.....	گفتار اول: موقعیت جغرافیایی دکن در شبه‌قاره هند
۱۹.....	گفتار دوم: جغرافیای تاریخی شهرها و آبادی‌های دکن
۳۱.....	گفتار سوم: قلمرو جغرافیایی ملوک بهمنی
۳۹.....	نتیجه
۴۳.....	فصل دوم: اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن ...
۴۳.....	گفتار اول: روند رواج اسلام در دکن
۵۹.....	گفتار دوم: استقرار سلاطین دهلی (خلجیان و تغلقیان) در دکن
۷۲.....	نتیجه
۷۵.....	فصل سوم: حکومت بهمنی در دوره تأسیس (۷۴۸ - ۷۵۹ ق.)
۷۵.....	گفتار اول: علاء الدین حسن بر اریکه قدرت
۸۸.....	گفتار دوم: ایجاد نهادها و سازمان‌های حکومتی
۸۸.....	الف) مشاغل و مناصب سلطنتی
۹۱.....	ب) مشاغل و مناصب مالی
۹۲.....	ج) مشاغل و مناصب نظامی
۹۳.....	د) مشاغل و مناصب قضائی
۹۳.....	گفتار سوم: سرکوب مقاومت‌های محلی
۹۳.....	الف) شورش اسماعیل مخ
۹۴.....	ب) شورش نراین

- ج) شورش در سگر..... ۹۵
- د) شورش قیر خان..... ۹۷
- گفتار چهارم: گسترش متصرفات..... ۹۷
- نتیجه..... ۱۰۱
- فصل چهارم: حکومت بهمنی در دورهٔ تثبیت (۷۵۹ - ۸۶۲ ق.)**..... ۱۰۵
- گفتار اول: شورش‌های محلی و توطئه‌های درباری..... ۱۰۵
- الف) شورش بهرام خان مازندرانی..... ۱۰۵
- ب) توطئه قتل مجاهدشاه..... ۱۰۶
- ج) توطئه قتل داودشاه..... ۱۰۷
- د) شورش پسران بهاء الدین..... ۱۰۹
- ه) غیاث الدین شاه و توطئهٔ تَغْلِچین..... ۱۰۹
- و) توطئه فیروز خان و احمد خان (مدعیان سلطنت)..... ۱۱۰
- ز) شورش احمد خان..... ۱۱۳
- ح) شورش جلال خان..... ۱۱۵
- گفتار دوم: مناسبات سیاسی ملوک بهمنی با قدرت‌های مجاور..... ۱۱۶
- الف) تلنگ..... ۱۱۶
- ب) بیجانگر..... ۱۲۳
- ج) کرله..... ۱۳۶
- د) ماهور..... ۱۳۷
- ه) کنکن و گجرات..... ۱۳۷
- و) مالوه..... ۱۳۸
- ز) خاندیش..... ۱۳۹
- ح) سنگیسر..... ۱۴۱
- ط) اعلام وفاداری و تابعیت به تیمور گورکان..... ۱۴۳
- گفتار سوم: گسترش متصرفات..... ۱۴۴
- نتیجه..... ۱۴۸
- فصل پنجم: حکومت بهمنی در دورهٔ رونق و شکوفایی (۸۶۲ - ۸۸۶ ق.)**..... ۱۵۱
- گفتار اول: همایون شاه بر اریکهٔ قدرت..... ۱۵۱
- الف) بازنگری در منصب وزارت..... ۱۵۱
- ب) شورش سکندر خان و حسن خان..... ۱۵۴

ج) لشکرکشی اوریشه به دکن	۱۵۷
د) تشکیل شورا	۱۵۸
گفتار دوم: حملات همسایگان شمالی ملوک بهمنی به دکن	۱۵۹
الف) اوریشه	۱۵۹
ب) مالوه	۱۶۰
گفتار سوم: دوره تعادل و توازن قوا	۱۶۵
الف) نبرد با مالوه	۱۶۵
ب) لشکرکشی در مرزهای غربی	۱۶۸
ج) نبرد با اوریشه	۱۷۴
د) نبرد با نرسینگ رای	۱۷۶
ه) تصرف بتخانه گنجی	۱۷۷
و) نامه به سرزمین‌های اسلامی	۱۷۹
ز) نامه به همسایگان	۱۸۳
ح) اصلاحات داخلی	۱۸۵
ط) قتل وزیر	۱۸۸
نتیجه	۱۹۵
فصل ششم: حکومت بهمنی در دوره زوال و انحطاط (۸۸۷ - ۹۳۴ ق.)	۱۹۷
گفتار اول: دوره فرماندهان نظامی	۱۹۷
الف) ملک حسن نظام الملک بحری	۱۹۷
ب) قاسم برید	۲۰۳
ج) ملک احمد بحری	۲۰۷
گفتار دوم: اختلال در مرزهای غربی قلمرو ملوک بهمنی	۲۰۹
الف) شورش بهادر گیلانی	۲۰۹
ب) پرتغالی‌ها در سواحل غربی دکن	۲۱۱
گفتار سوم: امیر برید و سال‌های پایانی حکومت بهمنی (۹۲۴ - ۹۳۴ ق.)	۲۲۵
نتیجه	۲۲۹
فصل هفتم: اوضاع فرهنگی در دوره ملوک بهمنی	۲۳۳
گفتار اول: فعالیت‌های مذهبی	۲۳۳
گفتار دوم: فعالیت‌های فکری و علمی	۲۵۱
گفتار سوم: فعالیت‌های هنری	۲۷۴

۲۷۴	الف) خوش نویسی
۲۷۶	ب) کتیبه
۲۷۷	ج) سکه
۲۸۱	د) بناهای تاریخی
۲۸۷	نتیجه
۲۸۹	نتیجه کلی پژوهش
۲۹۵	کتابنامه
۳۰۵	ضمائم
۳۰۹	نمایه



مقدمه

تاریخ ملوک بهمنی دکن (۷۴۸ - ۹۳۴ ق. / ۱۳۴۷ - ۱۵۲۸ م.) به عنوان یکی از تأثیرگذارترین سلسله‌های اسلامی در هند مورد توجه محققان و پژوهشگران تاریخ اسلام بوده است. اگرچه تحولات سیاسی، اجتماعی این بخش از تاریخ هند ناشناخته نیست، با این همه نتایجی که از این تحقیقات به دست آمده برای روشن شدن جایگاه ملوک بهمنی دکن در تاریخ هند و به ویژه اهمیت آن در گسترش و نفوذ اسلام در این منطقه، به اندازه کافی و وافى و بایسته به مقصود نبوده است. از سوى دیگر مناسبات سیاسى و اجتماعى ملوک بهمنى دکن با بلاد اسلامى، در مطالعات و تحقیقات موجود کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ از این رو ارائه تصویری روشن و منسجم درباره تاریخ ملوک بهمنی دکن ضروری به نظر می‌رسد. به عبارتی دیگر، جایگاه ملوک بهمنی دکن در گسترش و تثبیت اسلام در هند از جمله اهداف اساسی و مهمی است که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است. اهمیت این امر از یک سو و ضرورت آگاهی بر جغرافیای تاریخی دکن و آشنایی با مناطق مختلف آن به عنوان محل استقرار حکومت ملوک بهمنی از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. در این پژوهش ضمن پرداختن به جغرافیای تاریخی دکن، سیر تحولات سیاسی و اجتماعی این دوره در قالب تاریخی تأسیس، تثبیت، توسعه و زوال مورد توجه قرار گرفته و تلاش شده است

موضوع موردنظر براساس یک سنت پذیرفته شده تاریخ‌نگاری اسلامی مورد بررسی واقع شود.

روند پژوهش براساس نسخ خطی، منابع و کتب اصلی، مقالات و تحقیقات جدید انجام یافته و این امر با مشکلاتی نیز روبرو بوده است. کمبود منابع و آثار مکتوب مربوط به دوره ملوک بهمنی در مراکز پژوهشی، علمی و دانشگاهی در ایران، لزوم استفاده از منابع موجود در شبه قاره هند را بیش از پیش ضروری کرد. اگرچه برخی منابع موجود در مراکزی مانند بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (دانشنامه جهان اسلام)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (به‌ویژه بخش شبه‌قاره هند) و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در روند پژوهش مورد استفاده قرار گرفته، اما مراکز علمی و دانشگاهی موجود در دهلی و حیدرآباد به‌عنوان کامل‌ترین مراکز، در تکمیل این پژوهش تأثیری بسزا داشته است. کتابخانه مرکزی دانشگاه دهلی، کتابخانه مرکزی دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی و کتابخانه مرکزی دانشگاه عثمانیه، کتابخانه ملی، کتابخانه مرکزی حیدرآباد و کتابخانه‌های گروه تاریخ در این مراکز، بخش نسخ خطی فارسی در موزه سالار جنگ حیدرآباد و نسخ خطی موجود در مراکز آموزشی و کتابخانه‌های شبه‌قاره هند، از مهم‌ترین مراکزی است که در تهیه منابع این پژوهش محل رجوع بوده است.

این نوشتار به‌عنوان مقدمه‌ای بر تاریخ ملوک بهمنی دکن به نگارش درآمد تا امکان بررسی دیگر زوایای تاریخ این دوره، بر محققان هموار گردد.

والحمد لله اولاً و آخراً

خدیجه عالمی

۱۳۹۲

فصل نخست

اوضاع جغرافیایی دکن

گفتار اول: موقعیت جغرافیایی دکن در شبه‌قاره هند

جغرافی‌نویسان مسلمان، جهان را به هفت اقلیم^۱ تقسیم می‌کردند و سپس هر منطقه را براساس ویژگی‌های طبیعی آن، جزو یک اقلیم قرار می‌دادند. در تعیین اینکه شبه‌قاره هند جزو کدام اقلیم به‌شمار می‌آید، نظرات متفاوتی گزارش شده است. بیرونی و مسعودی به ترتیب آن را جزو اقلیم اول^۲ و دوم^۳ معرفی کرده‌اند. شمس الدین محمد انصاری دمشقی، هند را به مناطق ساحلی و غیرساحلی تقسیم کرده و سپس براساس آن، شهرهای ساحلی را جزو اقلیم اول و دوم و شهرهای غیرساحلی را جزو اقلیم دوم و سوم ذکر کرده است.^۴

مؤلف تقویم البلدان، موقعیت و محدوده جغرافیایی شبه‌قاره هند را از شمال به سرزمین طوایف ترک، از جنوب به دریای هند، از غرب به دریای فارس و از

۱. وجه تمایز اقلیم هفت‌گانه در میزان ساعات روشنایی روز بوده است (برای اطلاعات بیشتر، رک. خوافی، جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، ص ۹۴ - ۹۵).

۲. بیرونی، تحدید نہایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ص ۱۱۱.

۳. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۵۲.

۴. انصاری دمشقی، نخبه الدهر فی عجائب البر والبحر، ص ۱۹ - ۲۰. قزوینی، هند و سواحل آن را جزو اقلیم دوم ذکر کرده است (رک. قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۹۴، ۱۰۶، ۱۲۴).

شرق به بیابان (حد فاصل میان هند و چین) ذکر کرده است.^۱ جغرافی دانان، این شبه قاره را به مناطق مختلف جغرافیایی تقسیم کرده اند. میر عبد اللطیف خان آن را در چهار بخش متفاوت و مجزا از یکدیگر به نام های بنگ، سند، دکن و هند^۲ و مؤلف *حدود العالم* آن را به هشت منطقه شامل: ۱. مناطق شرق شبه قاره، ۲. سواحل شرقی، ۳. مناطق سرحدات چین، ۴. جنوب و سواحل غربی، ۵. جنوب رود سند تا رود گنگ، ۶. مناطق سمت چپ رود سند و پنجاب، ۷. مناطق هیمالیا و ۸. بخش شمالی شبه قاره از افغانستان تا کشمیر، تقسیم کرده است.^۳

۱. ابو الفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۵۳.

۲. شوشتری، *تحفة العالم*، ص ۳۴۰ - ۳۴۱. شوشتری می نویسد: «اقلیم هند مشتمل است بر هشت صوبه: اول صوبه دهلی که از بلدان عظیمه آن است. دوم آگره که در آن است اکبر آباد، سوم اجمیر که شهر جی نگر مقر ریاست رایان است. چهارم مالوه که دار الحکومه آن شهر اوجین است. پنجم خاندیس که در آن است شهر برهان پور. ششم اوڈ که از بلدان عظیمه آن است شهر لکهنو. هفتم بیراک که در آن است الله آباد و بنارس. هشتم پنجاب که شهر لاهور از جمله بلاد آن است. اما اقلیم سند مشتمل است بر سه صوبه تنه، ملتان و گجرات و اقلیم بنگ مشتمل بر سه صوبه بنگاله، اوربسه و بهار است و اقلیم دکن مشتمل بر شش صوبه احمد آباد، برار، بیجاپور، دیوگر، تلنگ و احمدنگر است. بیدر در احمد آباد قرار دارد، دولت آباد در دیوگر و حیدر آباد در تلنگ است» (رک. همانجا).

۳. مؤلف مجهول، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۱۸۹ - ۲۱۵. جلالی نائینی تقسیم بندی دیگری از شبه قاره هند ارائه کرده است: ۱. منطقه کوهستانی شمال، شامل رشته کوه های هیمالیا در شمال شرق و هندوکش در شمال غرب؛ ۲. منطقه جلگه سند و گنگ که حدود یک چهارم خاک هندوستان را به خود اختصاص داده و سرزمینی حاصلخیز است؛ ۳. منطقه دکن که از طریق رودخانه نرمادا و کوهستان ویندیا از جلگه سند و گنگ جدا می شود و ۴. منطقه ساحلی که شامل دو کناره غربی و شرقی است. سواحل غربی روبروی دریای عرب و سواحل شرقی روبروی خلیج بنگال است (رک. جلالی نائینی، هند در یک نگاه، ص ۲۵ - ۲۶).

همچنین شبه قاره هند به پنج منطقه جغرافیایی تقسیم شده است: ۱. جلگه وسیع و آباد رودخانه گنگ؛ ۲. ناحیه پهنا در دکن تا حدود میسور؛ ۳. منطقه بنگال و ناحیه مرکزی هند؛ ۴. قسمت بیابانی جنوبی پنجاب از خاک راجستان تا حدود ایالت گجرات واقع در شمال غربی هند؛ ۵. نواحی ساحلی جنوب شرقی و غربی (رک. مازندرانی، هند یا سرزمین اشراق، ص ۶).

براساس ویژگی‌های طبیعی، شبه‌قاره هند را می‌توان به سه منطقه مشخص جغرافیایی تقسیم کرد:

۱. ناحیه گنگ^۱ و براهماپوترا^۲ که از شرق به غرب قرار دارد. ارتفاعات این منطقه در نواحی غربی و جنوبی متمرکز است و جلگه‌ها و جنگل‌ها بیشتر نواحی آن را پوشانده است. همچنین بیابان وسیع تار^۳، رودهای گنگ و براهماپوترا و دامور^۴ در این ناحیه واقع شده است.

۲. ناحیه شمالی که مرتفع‌ترین ناحیه هند است و با فلات تبت ارتباط دارد. رشته‌کوه‌های هیمالیا مهم‌ترین ارتفاعات این منطقه است. جنگل بخش بزرگی از این ناحیه را پوشانده و آب و هوای آن در ناحیه آسام مرکزی معتدل و در سایر نواحی سرد و کوهستانی است. میزان بارش در این منطقه بیشتر از نواحی دیگر است.

۳. سومین ناحیه، منطقه دکن است که از طریق رودخانه نرمادا^۵ و کوه‌های ویندیا^۶ از جلگه سند و گنگ جدا می‌شود.

کلمه دکن از واژه سانسکریت دکشینا^۸ به معنی جنوب یا دست راست گرفته شده و در اصطلاح برای نامیدن جنوب شبه‌قاره هند به کار رفته است.^۹ نام‌های دیگری نیز مانند داکشیناتیا^{۱۰}، دکشیناسا^{۱۱} و دکشیناپاتا^{۱۲} به این

1. Gang

2. Brahmaputra

3. Tar, Thar

4. Damur

5. Narmada

6. Vindhya

7. Joshi, "Historical Geography of Medieval Deccan", in History of Medieval Deccan, Vol. 1, pp. 3-4.

8. Dakshkina

9. Joshi, "Historical Geography of Medieval Deccan", in History of Medieval Deccan, Vol. 1, pp. 3-4.

10. Dakshinatya

11. Dakshinasa

12. Dakshinapatha

منطقه اطلاق شده است.^۱ مؤلف *نزهة القلوب* نیز واژهٔ دکشن^۲ را بر جنوب هند گذاشته است.^۳

محمد بن قاسم فرشته دربارهٔ وجه تسمیه دکن می‌نویسد: «هند نام یکی از فرزندان حام بن یافث بن سام بن نوح بود که در آبادانی جنوب تلاش کرد. از او فرزندانی به وجود آمد که نام یکی از آنان دکن بود. دکن نیز سه پسر به نام‌های مرهت^۴، کنهر^۵ و تلنگ^۶ داشت که منطقهٔ دکن را میان آن‌ها تقسیم کرد».^۷

منطقهٔ دکن از شمال به سلسله کوه‌های ویندیا و رودخانهٔ نرمادا، از جنوب به زمین مرتفع مثلث‌شکل معروف به دماغهٔ کامرون^۸ و از غرب به گات‌های غربی و از شرق به گات‌های شرقی محدود شده است.^۹ این منطقه شامل مناطق ساحلی و فلات اصلی است که پنج بخش مجزای جغرافیایی (گات‌های غربی یا ساهیاردی^{۱۰} در سواحل غربی، فلات شمالی دکن، فلات جنوبی دکن، گات‌های

1. Yazdani, *The Early History of the Deccan*, p. 1.

2. Dakshin

۳. مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، مقالهٔ سوم فصل نخست، ص ۲۰. الندوی می‌نویسد: «دکن کلمه‌ای هندی و به معنای جنوب است. به دلیل آنکه این منطقه در جنوب رود نرمادا قرار گرفته بود این نام بدان اختصاص یافت» (رک. الندوی، *معجم الامکنه التي لها ذکر فی نزهة الخواطر*، ص ۲۵). همچنین واژه پنین سوله (Peninsula) به معنای زمینی که سه طرف آن را آب فراگرفته باشد برای نامیدن این منطقه ذکر شده است (رک. دُردی اصفهانی، *ترجمه تاریخ دکن*، نسخهٔ خطی، برگ ۲، الف و ب).

4. Marhat

5. Kanhar

6. Tilang

۷. فرشته، *گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۱۰. مؤلف *تحفة العالم* می‌نویسد: «هند منسوب به هند بن حام بن نوح است. هند دارای سه پسر به نام‌های بنگ، سند و دکن گردید» (رک. همان، ص ۳۴۰ - ۳۴۱).

8. Kameron

۹. دُردی اصفهانی، *ترجمه تاریخ دکن*، نسخهٔ خطی، برگ ۲ الف و ب.

10. Sahyadri

شرقی در سواحل شرقی و فلات شرقی دکن) را در خود جای داده است.^۱ همچنین مهاراشترا^۲، کارناتک^۳ و تلنگ جزو مناطق اصلی فلات دکن ذکر شده است.^۴

بنابر گزارش الندوی، دکن مابین ۱۱ درجه و ۴۰ دقیقه و ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه عرض جغرافیایی قرار گرفته است.^۵ این منطقه قلمرو فلات‌های وسیع، یکنواخت و عاری از تنوع است و تنها ناهمواری آن گات‌های غربی و شرقی

1. Joshi, "Historical Geography of Medieval Deccan", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 1, p. 3.

یزدانی، دکن را به چهار منطقه فلات اصلی، گات‌های شرقی و غربی، سواحل غربی و فاصله میان گات‌های شرقی و خلیج بنگال تقسیم کرده است.

(Yazdani, *The Early History of the Deccan*, P. 5)

2. Maharashtra

3. Karnatic

4. Joshi. "Historical Geography of Medieval Deccan", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 1, p. 4.

مهاراشترا، (که امروز کارناتاکا گفته می‌شود) و همچنین تلنگ یا تلنگ آندرا (که آندراپرادش خوانده می‌شود) اکنون سه ایالت مجزا در جنوب هند هستند (رک. کرمی، نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ص ۴). مهاراشترا از کنکن به سمت شمال شرقی قرار گرفته است.

(Cunningham, *The Ancient Geography of India*, p. 466)

میان گات‌های شرقی و سواحل شرقی زمینی پست قرار دارد که کارناتک (Carnatic) نام دارد.

(Rapson, "The sub-continent of India", in *Cambridge History of India*, Vol. 1, p. 2.)

۵. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۲۵، شروانی موقعیت طول و عرض جغرافیایی دکن را بین ۱۳ درجه و ۵۹ دقیقه و ۲۰ درجه و ۳۳ دقیقه عرض جغرافیایی و ۷۲ درجه و ۵۴ دقیقه و ۸۴ درجه و ۲۶ دقیقه طول جغرافیایی ذکر کرده است.

(Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 10)

ع کلمه گات (Ghat) به معنی ارتفاع است. منطقه دکن از شرق گات‌های غربی آغاز می‌شود و با شیبی آرام به ساحل شرقی هندوستان می‌رسد (رک. مانوراما، سرزمین و مردم هند، ص ۱۳ - ۱۴، ۱۹ - ۲۰). میان گات‌های غربی و گات‌های شرقی فلات وجود ندارد.

(Rapson, *The sub - continent of India*, Vol. 1, P. 3)

است.^۱ گات‌های غربی زیباترین عنصر ناهمواری در فلات دکن است.^۲ این ارتفاعات یک‌هزار و پانصد کیلومتر امتداد دارد که از درهٔ تاپتی^۳ آغاز شده و تا نزدیکی دماغهٔ کومورین امتداد می‌یابد. دامنهٔ گات‌های غربی در سمت جنوبی آن بسیار تند بوده و معروف به بلوک بزرگ جنوب است. این منطقه به مدت شش ماه از سال در معرض باران‌های موسمی قرار دارد و بیشتر نواحی آن دارای پوشش جنگلی است.^۴ همچنین رودخانه‌های گوداوری^۵ کریشنا^۶ و تنگه‌بهدرا^۷ از ویژگی‌های طبیعی دکن به‌شمار می‌رود.^۸ رودخانهٔ گوداوری نهصد مایل عمق دارد و بخش‌هایی از فلات دکن را در شمال و جنوب خود جای داده است. رودخانهٔ کریشنا کم‌عمق‌تر از رودخانهٔ گوداوری و در حدود هشتصد مایل است.^۹

۱. دوران داستس، هند سرزمین آزمون‌های دشوار، ص ۲۰.

۲. مانوراما، سرزمین و مردم هند، ص ۱۳ - ۱۴، ۱۹ - ۲۰.

3. Tapti

۴. دوران داستس، هند سرزمین آزمون‌های دشوار، ص ۱۹ - ۲۱، ۴۵.

5. Godavari

6. Krishna

7. Tungabhadra

8. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 10.

9. Yazdani, *The Early History of the Deccan*, pp. 9 - 11.

نام رودخانهٔ کریشنا به اشکال مختلف از جمله کریشنا ونا (Krishna venna)، کریشنا بنا (Krishna benna)، کریشنا ونا (Krishna vena) و کریشنا ونی (Krishna veni) نیز ذکر شده است (رک. همانجا). یزدانی می‌نویسد «گوداوری از واژهٔ سانسکریت به معنای مرز و محدوده گرفته شده است. وی همچنین دربارهٔ معنای کریشنا معتقد است احتمالاً این نام از black soil به معنای خاک یا زمین سیاه گرفته شده است».

(Yazdani, *The Early History of the Deccan*, pp. 9 - 11).

طول رودخانهٔ گوداوری ۱۴۵۰ کیلومتر و طول رودخانهٔ کریشنا ۱۳۰۰ کیلومتر ذکر شده است (رک. یآوری، شناسایی کشورهای آسیا، ص ۲۸۰).

یزدانی معتقد است، رودخانه تنگه‌بهدارا از به‌هم پیوستن دو رود تنگه‌ها^۱ و بهادرا^۲ و منطقه رایچور دوآب^۳ نیز از تلاقی دو رودخانه کریشنا و تنگه‌بهدارا به‌وجود آمده است.^۴ به استناد مؤلف معجم‌الامکنه، رودهای دکن به خلیج بنگال می‌ریزد.^۵

جلگه‌ها در دکن از وسعت زیادی برخوردار بوده و در نواحی شرقی کناره‌های غربی واقع شده است. جنگل نیز بخش بزرگی از این منطقه را (به‌ویژه در نواحی غرب، مرکز و شمال شرق) پوشانده و آب و هوای آن به‌استثنای شمال غربی، گرم و مرطوب و میزان بارندگی آن بسیار است.^۶ مؤلف تحفه‌العالم، آب و هوای دکن را چنین توصیف کرده است:

«بیشتر اراضی دکن به‌علت قربشان به خط استواء، هوایی به اعتدال دارند. طول ایام و لیالی در جوزا و قوس به سیزده ساعت رسد و از این تجاوز نکند و در زمستان به آتش و پوستین پشمین و در تابستان به سردابه و گلستان محتاج نباشد و قریب است به اینکه هشت فصل شمرده شود: دو بهار، دو تابستان، دو خریف (پاییز) و دو زمستان. اگرچه تغییر فصل و تمیز موسم در تمام هندوستان دشوار است و به‌سبب اختلاف هوا معلوم نمی‌شود، لیکن در دکن این حالت و تمیز بین الفصلین بهتر از جاهای دیگر است. چون کوهستان و زمین ریگ بوم

1. Tunga

2. Bhadra

3. Raichur Doab

4. Yazdani, *The Early History of the Deccan*, p. 11.

منطقه رایچور دوآب در طول دوره حکومت ملوک بهمنی مورد نزاع و درگیری میان آنان و حاکمان هندوی بیجانگر بود (دربارۀ این مسئله در فصول متعدد بحث شده است). شفیق اورنگ‌آبادی می‌نویسد: «رایچور قلعه‌ای دارد که در میان قلعه چند کوه واقع شده است و این قلعه در میان دوآب (دو رودخانه) واقع شده است. آب کریشنا در شمال و آب تنگه‌بهدارا در جنوب آن» (رک. شفیق اورنگ‌آبادی (لجهمی نرائن)، *تتمیق شگرف (تاریخ دکن)*، برگ ۶ ب).

۵. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۲۵.

۶. کرمی، نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، ص ۶؛ یآوری، شناسایی کشورهای آسیا، ص ۲۸۰.

است، آب‌های جاری و چشمه‌ها بسیار است و در اغلب فصول، آب‌ها سردند. زمینی قابل دارد و زراعات را اگر تربیت کنند محصول آن بسیار گردد.^۱ به‌طور کلی آب و هوای منطقهٔ دکن در سه فصل تابستان (گرم و مرطوب)، بهار (همراه با باران شدید و هوای خنک) و زمستان (بدون بارندگی) قابل تشخیص است.^۲ خاک دکن از نوع خاک‌های سرخ آهن‌دار و خاک‌های سیاه یا روگار است.^۳ از این رو حاصلخیزترین بخش منطقهٔ دکن، میان رودخانه‌های کریشنا و گوداوری واقع شده است.^۴ از دیگر ویژگی‌های طبیعی دکن، گدازه‌های آتشفشانی را می‌توان نام برد. این

۱. شوستری، *تحفة العالم*، ص ۴۵۵. مؤلف *هفت اقلیم* نیز دربارهٔ آب و هوای دکن می‌نویسد: «دکن مملکتی است که در حیطة ولایاتش از هر جهت مقصود تمنا میسر است و از هر طرف منظور خاطر در نظر، غنچهٔ امید دل از هوایش شکفته و نسیم فضایش غبار ملال از ساحت خاطرها رفته. (رک. رازی، *هفت اقلیم*، ج ۱، ص ۵۰) سپس چنین می‌سراید:

هرآن که لذت آب و هوای آب دریافت
نه گلستان ارم بایش نه خلد برین

۲. کرمی، *نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن*، ص ۶ - ۷. آب و هوای دکن در تابستان بین 20°C در شب و 41°C در روز و در زمستان بین 13°C در شب و 22°C در روز است (رک. همانجا). فصل باران معروف به فصل موسمی است. هوای موسمی (هوای باران‌زا) از خلیج بنگال شروع شده و سپس وارد منطقهٔ دکن می‌شود. هوای موسمی از شرق دکن به‌تدریج به سمت غرب این منطقه می‌رود و بیشتر بارندگی در بخش‌گات‌های غربی روی می‌دهد (رک. دوران داستس، *هند سرزمین آزمون‌های دشوار*، ص ۳۱ - ۳۳).

۳. خاک سرخ آهن‌دار چندان مناسب کشاورزی نیست، زیرا آب را در خود به‌خوبی نگه نمی‌دارد، اما خاک سیاه یا روگار برای کشاورزی مناسب است. ویژگی اساسی این نوع خاک آن است که قادر است به‌نحو قابل توجهی حجم خود را تغییر دهد. در فصل بارندگی نیز به‌سبب حفظ مقادیر فراوان آب، متورم شده و آن را اندک‌اندک به گیاهان پس می‌دهد و سپس به‌هنگام خشکی هوا (خاک سیاه) عمیقاً شکاف برمی‌دارد تا تهویه در آن به آسانی صورت گیرد (دوران داستس، *هند سرزمین آزمون‌های دشوار*، ص ۴۰ - ۴۲). رنگ خاک سرخ مرتبط با سرعت واکنش شیمیایی در نواحی گرم و مرطوب است (رک. همان، ص ۴۱).

۴. دوران داستس، *هند سرزمین آزمون‌های دشوار*، ص ۵.

گدازه‌ها در جنوب ماهارات قرار گرفته است. در جنوب گدازه‌ها نیز فلات میسور^۱ و سپس جلگه تامول^۲ قرار دارد. همچنین در آن سوی رودخانه گوداوری ناحیه باستار^۳ قرار دارد که توده کم و بیش بی‌شکلی از کوه‌های بلند است. در سواحل شرقی نیز نوارهایی متشکل از سنگ‌های سخت که نسبت به سنگ‌های دیگر کندتر فرسوده می‌شود، وجود دارد که معروف به ناهمواری‌های آپالاشی است.^۴

گفتار دوم: جغرافیای تاریخی شهرها و آبادی‌های دکن

منطقه ملیبار که به منیبار و مالابار^۵ نیز معروف است به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری در دکن به‌شمار می‌رفت.^۶ مؤلف تاریخ و صاف می‌نویسد:

1. Meysour

2. Tamul

3. Bastar

۴. دوران داستس، هند سرزمین آزمون‌های دشوار، ص ۲۱ - ۲۲.

5. Moleibar, Moneibar, Malabar

ع المعبری، تحفة المجاهدین فی بعض اخبار البرتغالیین، ص ۱۱. ملیبار در قدیم به کراالا (kerala) معروف بود و بعدها با نام ملیبار شناخته شد. این واژه برگرفته از دو کلمه مالی (Mali) به معنی کوه و بار (bar) به معنی سرزمین و منطقه است. محدوده جغرافیایی ملیبار از انتهای گجرات تا کولم است.

(Nadvi, "Muslim Colonies in India Before The Muslim Conquest", in *Islamic culture*, p. 481)

ابن ماجد این منطقه را ملیبار و ملیبارات ذکر کرده است. وی درباره این منطقه می‌نویسد: «چون... از جزیره سیلان... نیز بگذری ساحل به‌سوی شمال غربی کشیده می‌شود و این ساحل را سرزمین ملیبارات خوانند که به حدود کنکن (konkan) می‌رسد» (نک: ابن ماجد السعدی بندر کنگی، الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، ص ۴۰۷ - ۴۰۸).

ابن ماجد و سلیمان المهری (دو تن از ایرانیان قدیم ساکن سواحل عمان) با منطقه ملیبار آشنایی کامل داشتند و اطلاعات آنان درباره راه‌های ورود به سواحل جنوبی هند مورد استفاده دریانوردان و تجار قرار می‌گرفت (رک. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۱۱؛ ابن ماجد، الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، مقدمه، ص ۱۳ - ۴۹).

برای آگاهی بیشتر درباره سواحل غربی و چگونگی مسیر کشتی‌ها در این منطقه (نک: ابن ماجد، الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، ص ۳۹۱ - ۳۹۶).

«ملیبار از حد کهور^۱ تا کولم^۲ به مسافت سیصد فرسنگ را دربرمی گرفت».^۳
 الندوی موقعیت طول و عرض جغرافیایی آن را بین ۱۰ درجه و ۱۵ دقیقه و ۱۲
 درجه و ۱۸ دقیقه عرض شمالی و بین ۷۵ درجه و ۱۱ دقیقه و ۷۶ درجه و ۵۱
 دقیقه طول شرقی و مساحت آن را در حدود ۵۷۹۵ مایل مربع ذکر کرده است.^۴
 ابو الفداء منطقه ملیبار را جزو یکی از اقلیم سه گانه هند معرفی کرده است.^۵ در
 این منطقه شهرهای ساحلی مانند سندابور^۶، فاکنور^۷، ابی سرور^۸، هنور^۹، منجورور یا
 منگلور^{۱۰}، هیلی^{۱۱}، جرفتن^{۱۲}، ده فتن^{۱۳}، بدفتن^{۱۴}، فندرینا^{۱۵}، کالکوت یا کالیکوت^{۱۶}،
 شالیات^{۱۷} و کولم قرار داشت.^{۱۸}

1. Kuhur

2. Kolam

۳. شیرازی، تاریخ وصاف الحضرة، ج ۳، ص ۳۰۱.

۴. الندوی، معجم الامکنه، ص ۵۱.

۵. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴. ابو الفداء می نویسد: «هند را سه اقلیم است. یکی اقلیم
 غربی که متصل است به بلاد سند و کرمان، دیگر اقلیم منیبار همان بلاد فلفل است و
 اقلیم دیگر معبر است» (ر.ک. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۳ - ۳۵۵).

6. Sindabur

7. Faknur

8. Abisarur

9. Hinur

10. Mangalore

11. Hili

12. Jarfatan

13. Dahfatan

14. Budfatan

15. Findarina

16. Calicut

17. Chalayat

۱۸. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۳ - ۵۷۳ مؤلف نخبة الدهر، ده فتن و بدفتن را به شکل دهفتان و
 بدفتان ذکر کرده است (ر.ک. همان، ص ۱۷۳).

عبد الرزاق سمرقندی نیز کالیکوت و بنادر متصل بدان را منطقهٔ ملیبار نامیده است.^۱ ابن بطوطه در سفرنامهٔ خویش منطقهٔ ملیبار را چنین توصیف کرده است: «طول این نواحی دو ماه راه می باشد که در ساحل دریا از سندابور تا کولم امتداد دارد و سرتاسر آن از میان سایهٔ درختان می گذرد. در هر نصف میل اتاقی از چوب درست شده که دکه‌هایی هم دارد و هر مسافر می تواند در آن استراحت کند. بر کنار هریک از این اتاق‌ها چاه آبی وجود دارد. این جاده دو ماه راه امتداد دارد حتی یک وجب جای غیرمعمور ندارد و هرکس باغی جدا دارد که خانه‌اش در وسط باغ واقع است و دیواری چوبین دور آن کشیده شده است، جاده از وسط باغ‌ها رد می شود. وقتی دیوار باغی خاتمه می یابد، پلکانی چوبین در آنجا هست که از آن بالا می روند و به وسیلهٔ پله‌ای دیگر به باغ مجاور آن وارد می شوند. هیچ کس در این نواحی سواره مسافرت نمی کند و اسب نمی برد مگر سلطان.^۲ اغلب اهالی در تخت روان به دوش بندگان یا اجیران حمل می شوند و هرکس در تخت نخواهد مسافرت کند با پای خود راه می رود. در بلاد ملیبار دوازده سلطان از کفار وجود دارد که عده‌ای از آنان نیرومند می باشند و عده‌ای دیگر ضعیف اند، ولی هرگز فتنه و آشوب میان آنان راه ندارد. قلمرو سلاطین مذکور را یک در چوبی از هم جدا می سازد. روی هریک از درها اسم سلطانی که قلمرو او شروع می شود، نوشته شده و این درها را باب امان می نامند. در این ممالک، فرزندان سلطان، حکومت را از پدر به ارث نمی برند بلکه آن را خواهرزاده از دایی خویش به ارث می برد.»^۳

مارکوپولو، ملیبار را منطقه‌ای مستقل دانسته و می نویسد: «مالابار باج گزار کسی

۱. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، ص ۵۲۸.

۲. نقل قول ابن بطوطه حاکی از کمیابی و گران بها بودن اسب در منطقهٔ دکن است.

۳. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۳۲.

نیست و از خود دارای پادشاه است». وی محصولات این منطقه را فلفل، زنجبیل، جوز هندی و پنبه ذکر کرده است.^۱ ابن بطوطه، سندابور را به عنوان اولین شهر ساحلی منطقهٔ ملیبار ذکر کرده^۲ و می نویسد: «سندابور مشتمل بر شصت و سه قریه می باشد. در مواقع جزر، آب جزیره شیرین و خوش طعم و به هنگام مد، تلخ و شور است. در میان این جزیره دو شهر وجود دارد، یکی قدیمی که از بناهای کفار است و دیگری جدید که توسط مسلمانان بنا شده است».^۳

1. Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 301 – 303.

مارکوپولو، ملیبار را تنها به شکل مالابار (Malabar) نوشته و دربارهٔ موقعیت جغرافیایی آن می نویسد: «مالابار کشور وسیعی است از هند بزرگ، و در طرف غرب آن واقع است» (رک. همانجا).
۲. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۷. در *نزهة المشتاق* نیز سندابور جزو بلاد ساحلی هند ذکر شده است (رک. شریف ادریسی، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، ج ۱، ص ۱۸۶).
۳. همان، ص ۵۵۳. ابن بطوطه نام دو شهر موجود در سندابور را ذکر نکرده است اما به نظر می رسد شهر قدیمی این جزیره معروف به گوا و شهر جدید آن معروف به سندابور بوده است. نقل قول محمود گاوآن نشان می دهد جزیرهٔ گوا دقیقاً در محل سندابور قرار داشته است. وی از این جزیره به نام گووه (Gowa) نام برده و آن را از بنادر معروف بیجانگر معرفی کرده است. وی خاطرنشان می کند از آنجا تا بندر هنور رفته و این در حالی است که ابن ماجد و ابن بطوطه نیز هنور را پس از سندابور ذکر کرده اند. نیمدهی نیز از بندر گووه (گوا) واقع در سواحل غربی نام برده است (نک: گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامهٔ شمارهٔ ۳۹، ص ۱۶۲ – ۱۶۳؛ ابن ماجد، *الفوائد فی اصول البحر و القواعد*، ص ۳۹۳؛ ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۴ – ۵۵۵؛ نیمدهی، *طبقات محمودشاهی*، نسخهٔ خطی، ج ۲، برگ ۳۸۶ الف). همچنین گوا در نقشه های متعدد، در محل جزیرهٔ سندابور مشخص شده است. آلفونسو آلبوکرک در خاطرات خود می نویسد: «گوا از هر طرف با مرداب ها و آب احاطه شده بود و ورود به آن سخت و مشکل بود. اولین کسانی که در گوا ساکن شدند، اقوام هندوی تیکوریج (Ticuriarj) نام داشتند. آن ها گوای قدیم را ساختند و برای آنکه مانع از ورود مسلمانان شوند برج هایی در قلعه بنا کردند و به محافظت از جزیره پرداختند». سپس می نویسد: «گوا در نزد هندوان به دلیل سکونت قبیلهٔ تیکوریج در آنجا، به تیکوریج معروف بود».

Dalboquerque, *The Commentaries of the Great Afonso Dalboquerque*,
Vol. 2, p. 93.

پس از سنداپور شهر ساحلی هنور قرار داشت.^۱ ابو الفداء می‌نویسد: «پس از سنداپور به طرف شرق روی و به هنور از بلاد ملیبار می‌رسی. آنجا بلده کوچکی زیباست و دارای بستان‌های بسیار است».^۲ هنور محل رفت‌وآمد کشتی‌های بزرگ بود و در مسافت نیم مایلی دریا واقع بود و در فصل بارندگی تا مدت چهار ماه امکان مسافرت در دریا وجود نداشت.^۳ به استناد تقویم البلدان پس از شهر کوچک هنور، ابی سرور قرار داشت.^۴ این منطقه شهری کوچک بود و درختان نارگیل فراوانی داشت.^۵ از ابی سرور تا فاکنور دو روز راه بود. فاکنور شهری بزرگ بود و نیشکر از محصولات مرغوب این شهر به‌شمار می‌رفت. نیشکر در این منطقه فراوان کشت می‌شد و در نوع خود بی‌نظیر بود.^۶ پس از فاکنور، شهری به نام منگرو (منجرو) قرار داشت.^۷ این بطوطه فاصله میان فاکنور و منگرو را در طول سه روز طی کرده است. وی آنجا را شهری بزرگ توصیف کرده و می‌نویسد: «منجرو در کنار خور دُنب (که یکی از بزرگ‌ترین خورهای

۱. ابن ماجه، الفوائد فی اصول البحر و القواعد، ص ۳۹۳.

۲. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴. ابو الفداء هنور را با تشدید نون یعنی هُنور ذکر کرده است (رک. همانجا).

۳. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۴ - ۵۵۵.

۴. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴. ابو الفداء ابی سرور را باسرور (Basarur) ذکر کرده است (رک. همانجا).

۵. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۹.

۶. همان، ص ۵۶۰. نیمدهی و سمرقندی فاکنور را باکنور ذکر کرده‌اند (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۳۸۶ الف؛ سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، ص ۵۵۶).

۷. الندوی، معجم الامکنه، ص ۵۲. الندوی موقعیت جغرافیایی منگرو را در ۲۱ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی و ۷۰ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی ذکر کرده است (رک. همانجا). نیمدهی منگرو را به همان شکل و سمرقندی آن را منگرو ذکر کرده است (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۳۸۶ الف؛ سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، ص ۵۲۹).

ممالک ملیبار است) واقع شده است.^۱ ابو الفداء نیز موقعیت جغرافیایی آن را در شرق ملیبار و آن سوی ابی سرور (باسرور) ذکر کرده است. وی فاصله میان منگورو تا هیلی را سه روز ذکر کرده^۲ است. ابن بطوطه هیلی را شهری بزرگ، آباد و واقع در کنار خور بزرگی که کشتی‌های بزرگ وارد آن می‌شدند، معرفی کرده است.^۳

جرفتن نیز از شهرهای سواحل غربی به‌شمار می‌آمد.^۴ از هیلی تا جرفتن سه فرسخ راه بود و سپس دهفتن قرار داشت. دهفتن شهری بزرگ در کنار خوری و دارای باغ‌های فراوان بود. نارگیل، فلفل، فوفل، تنبول، قلقاص و موز از محصولات این شهر بود و به فراوانی یافت می‌شد. بدفتن نیز در سواحل ملیبار قرار داشت. ابن بطوطه از این شهر دیدن کرده و آن را شهری بزرگ که دارای بندری خوب و آب شیرین است، توصیف کرده و فوفل را از محصولات این شهر ذکر کرده است.^۵ سپس شهر فندرینا قرار داشت که آباد و دارای باغ‌ها و بازارهای زیبا بود^۶ و فلفل از مهم‌ترین محصولات این شهر به‌شمار می‌رفت.^۸

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۰.

۲. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴. ابو الفداء، هیلی را هِیْلَی ذکر کرده است (رک. همانجا). همدانی نیز از شهری به نام هیلی (Hibli) نام برده که به نظر می‌رسد همان هیلی است (رک. همدانی، جامع التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، ص ۳۸ - ۳۹).

۳. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۱.

۴. شریف ادریسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۸۶ (شریف ادریسی جرفتن را به شکل جرباتن ذکر کرده و ابن بطوطه آن را با ضم جیم یعنی جُرفتن تلفظ کرده است. رک. همان، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۱).

۵. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۳.

۶. شریف ادریسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۸۶ (شریف ادریسی، فندرینا را به شکل فندرینه ذکر کرده است. رک. همانجا). مقبول احمد، وصف الهند و مایجاورها من البلاد، ص ۶۵.

۷. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۳ - ۵۶۴.

۸. مقبول احمد، وصف الهند، ص ۵۳.

از مهم‌ترین شهرهای بندری ملیبار، کالیکوت را می‌توان نام برد. این شهر پس از فندرینا قرار داشت و به‌عنوان مرکز منطقهٔ ملیبار محسوب می‌شد.^۱ عبد الرزاق سمرقندی، کالیکوت را به‌عنوان بندری امن و آباد معرفی کرده است.^۲ شالیات نیز جزو شهرهای ساحلی ملیبار بود.^۳ در این شهر پارچه‌های شالیانی بافته می‌شد.^۴ تندبور^۵ جزو آخرین شهرهای ساحلی ملیبار بود. این شهر در مشرق هیلی واقع شده و دارای باغستان‌های بسیار بود.^۶ گزارش‌ها حاکی از آن است که آخرین شهر ساحلی منطقهٔ ملیبار کولم بوده است.^۷ موقعیت جغرافیایی این شهر در ۸ درجه ۵۳ دقیقه عرض شمالی و ۷۶ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی ذکر شده است.^۸ کولم یا کولم‌ملی در پنج مایلی دریا واقع شده بود. این شهر دارای کوه‌های کم و گیاهان بسیاری بود و

۱. الندوی، معجم/لا مکنه، ص ۵۱ (وی کالیکوت را به شکل کالیکت و قالقوط ذکر کرده است. رک. همان، ص ۴۰. همچنین این بطوطه آن را قالقوط و نیمدهی کالیکوت نوشته است. رک. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۴ و ۵۶۷ و نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۲۸۶ الف). ابن ماجد کالیکوت را پس از بدفتن، دهفتن، فندرینه، قاب قات و فیرغیب ذکر کرده است (رک. ابن ماجد، الفوائد فی اصول البحر و القواعد، ص ۳۹۵). کالیکوت پس از ورود پرتغالی‌ها رو به تخریب گذاشت (رک. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۷۴ - ۷۵).

۲. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، ص ۵۲۴. ابن بطوطه نیز کالیکوت را یکی از بزرگ‌ترین بنادر ملیبار ذکر کرده است (رک. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۶۴).

۳. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴.

۴. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۷۲.

5. Tandivar

۶. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴.

۷. همان، ص ۳۵۵؛ ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۷. سلیمان سیرافی با نام کولم‌ملی از این شهر یاد کرده است. رک. سیرافی، سلسله التواریخ، ص ۵۷. ادیسی از این شهر با نام جزیرهٔ ملی یاد کرده است (رک. شریف ادیسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۹۰).

یکی دیگر از شهرهای ساحلی ملیبار، کوچی (کُشی) بود. پرتغالی‌ها در این بندر برای خود پایگاه تجاری ایجاد کردند (رک. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۶۹).

۸. الندوی، معجم/لا مکنه، ص ۴۵.

فلفل از محصولات ویژه‌اش به‌شمار می‌رفت.^۱ مارکوپولو فلفل، گیاه علفی نیل، چوبِ عود و برنج را از جمله محصولات کولم به‌شمار آورده است.^۲ ابن بطوطه که فاصله میان کالیکوت تا کولم را طی کرده است، می‌نویسد: «از کالیکوت تا کولم چه از راه خشکی و چه از راه رودخانه، ده روز راه است. رسم مسافرت از طریق رودخانه چنین است که شب‌ها در ساحل پیاده می‌شوند و صبح‌ها حرکت می‌کنند. تمام درختانی که در کنار رودخانه واقع شده درخت دارچین و بَقَم است. هیزم مورد مصرف اهالی کولم نیز از همین درختان است. این شهر آخرین نقطه منطقه ملیبار است و مجاور کشور چین قرار دارد».^۳ در شمال منطقه ملیبار بنادری مانند چاول^۴ و دابل^۵ قرار داشت که به لحاظ تجاری پس از گوا حائز اهمیت بودند.

سواحل شرقی دکن نیز از اهمیت خاصی برخوردار بود. این منطقه کلید و دروازه هند به‌شمار می‌رفت و به بلاد معبر^۶ معروف بود.^۷ موقعیت جغرافیایی

۱. شریف ادریسی، *نزهة المشتاق*، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مقبول احمد، *وصف الهند*، ص ۵۳.

2. Polo, *The Travels of Marco Polo*, pp. 376 - 378.

مارکوپولو درباره گیاه علفی نیل می‌نویسد: «گیاه علفی نیل در کولم فراوان و ممتاز است و بدین طریق تهیه می‌شود: گیاه علفی نیل را با ریشه گرفته، چند روز در طشت آب می‌گذارند تا بگندد. بعد ماده پوسیده را فشار داده، عصاره‌ای را که از آن به دست می‌آید مدتی زیر آفتاب می‌گذارند تا آب زیادش تبخیر شود. در ته طشت چیزی خمیرمانند باقی می‌ماند که بعد آن را به قطعات کوچک بریده و پس از خشک کردن به بازار می‌آورند» (رک. همانجا).

۳. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۶۸.

4. Chaul

5. Dabul

6. Ma'bar

۷. شیرازی، *تاریخ و صاف*، ج ۳، ص ۳۰۲؛ همدانی، *جامع التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)*، ص ۴۰. ابو الفداء می‌نویسد: «معبر در مشرق کولم قرار گرفته و اندکی به‌سوی جنوب متمایل است» (رک. ابو الفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۶۱).

بلاد معبر همان سواحل کروماندل (Coromandel) است. این منطقه برای اعراب به لحاظ تجاری اهمیت بسیاری داشت، به همین دلیل از سوی آنان به بلاد معبر معروف شد (برای اطلاعات بیشتر، نک: تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۸۱).

سواحل شرقی از کولم تا سرزمین سلاور^۱ نزدیک به سیصد فرسنگ (در طول سواحل) توصیف شده است.^۲ به استناد مؤلف معجم/الامکنه، بلاد معبر از غرب و جنوب به سلسله جبال محدود است و در شمال آن بلاد مرهت^۳ قرار دارد.^۴ مارکوپولو این منطقه را آباد و ثروتمند معرفی کرده است. وی می‌نویسد: «این بلاد، چهار پادشاه دارد که پادشاه اصلی آن سندر باندی^۵ نام دارد». ^۶ مهم‌ترین محصول این ناحیه نارگیل، صندل، فلفل^۷، برنج و کنجد^۸ بود. همچنین لالاس، عقاقیر و مروارید از مهم‌ترین اجناس و کالاهای صادراتی این منطقه به‌شمار می‌آمد.^۹ مارکوپولو از شهری به نام کال^{۱۰} در بلاد معبر نام برده و می‌نویسد:

1. Selawar

۲. همدانی، جامع‌التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، ص ۴۰. تاریخ و صاف موقعیت جغرافیایی بلاد معبر را از کولم تا خطه نیلاور (Nilavar) نزدیک به سیصد فرسنگ در طول سواحل ذکر کرده است (ر.ک. شیرازی، تاریخ و صاف، ج ۳، ص ۳۰۲).

3. Marhat

۴. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۱۱.

5. Sendar-bandi

6. Polo, *The Travels of Marcopolo*, p. 351.

مؤلف تاریخ و صاف می‌نویسد: «در بلاد معبر پادشاه را دیور (Diwar) به‌معنای خداوند می‌خوانند» (ر.ک. همان، ج ۳، ص ۳۰۱ و همدانی، جامع‌التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، ص ۴۰).

۷. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۱۱.

8. Polo, *The Travels of Marcopolo*, p. 358.

۹. همدانی، جامع‌التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، ص ۴۰.

مارکوپولو می‌نویسد: «خلیجی که بین معبر و جزیره سیلان قرار دارد محل صید مروارید است. عمق آب در این قسمت‌ها بیش از شصت تا هفتاد پا نیست. عمل صید بدین طریق انجام می‌گیرد که عده‌ای تاجر مروارید که دارای کشتی و وسایل صید هستند به محل رفته و غواصانی را به تهِ دریا می‌فرستند. هربار که غواص‌ها فرو رفته و بالا می‌آیند، مقداری صدف به همراه می‌آورند. بدین طریق تا آخر فصل صید آن‌قدر مروارید به دست می‌آید که جواب‌گوی بیشتر نقاط دنیا می‌باشد. بیشتر مرواریدهای این قسمت گرد و درخشان است. در آب‌های خلیج، ماهی‌های بزرگی وجود دارد که خطرناکند، به همین دلیل عمل صید فقط در روز انجام می‌گیرد».

(Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 351 – 352)

10. Kael

«کال شهری بزرگ و آباد است و حکومتش به دست آستیار^۱ یکی از چهار پادشاه بلاد معبر است. وی پادشاهی بسیار ثروتمند بوده و درعین حال سرزمین خود را با صلح و آرامش اداره می‌کند».^۲

جنوبی‌ترین منطقهٔ دکن، زمین مرتفع مثلث‌شکل معروف به دماغهٔ کامرون است.^۳ بنا به نقل مارکوپولو، در این منطقه زراعت رواج نداشت، زیرا تقریباً همه‌جای آن پوشیده از جنگل بود و حیوانات مختلف از جمله انواع میمون‌ها، ببر، یوزپلنگ و سیاه‌گوش در این منطقه به‌وفور یافت می‌شد.^۴

علاوه بر سواحل غربی و شرقی، برخی شهرهای فلات اصلی دکن از اهمیت خاصی برخوردار بود. دیوگیر^۵ یا دولت‌آباد (واقع در شمال منطقهٔ دکن) یکی از مهم‌ترین شهرهای منطقهٔ دکن به‌شمار می‌رفت. دیوگیر از سه بخش مختلف (که دو بخش آن به سلطان و لشکریان او تعلق داشت) تشکیل شده بود. این شهر همانند دهلی، بزرگ و پرجمعیت بود و قلعه‌ای مستحکم به نام دَوَیْقیر در این ناحیه قرار داشت.^۶ ابن بطوطه دربارهٔ این شهر می‌نویسد: «کفار این شهر

1. Astiar

2. Polo, *The Travels of Marcopolo*, p. 376

۳. ضیاء الدین محمد، ترجمه تاریخ دکن، نسخهٔ خطی، برگ ۲ الف و ب. مارکوپولو دماغهٔ کامرون را کماری (kumari) ذکر کرده است.

(Polo, *The Travels of Marcopolo*, p. 379)

ابو الفداء دماغهٔ کامرون را رأس کُمهری ذکر کرده و می‌نویسد: «اول بلاد معبر از رأس کُمهری آغاز می‌شود» (رک. ابو الفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۵۵). از دماغهٔ کمورین تا سواحل شرقی یک‌هزار مایل وسعت دارد.

(Rapson, "The sub — continent of India", in *The Cambridge History of India*, vol. 1, p. 2)

4. Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 379-380.

5. Diogir

۶ ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۴۷.

مردمی تاجرپیشه‌اند و قسمت عمده تجارت آنان جواهرفروشی است و دارای ثروت هنگفتی می‌باشند. در دولت‌آباد درخت مو و انار فراوان است و سالی دو بار میوه می‌دهد. این شهر از لحاظ عواید دیوانی قابل اهمیت است، زیرا قلمرو آن بسیار وسیع و آبادان می‌باشد. یکی از هندیان عواید دیوانی آن را به هفده کرور، که هر کرور صد لک و هر لک صد هزار دینار است، قبول کرده بود. وسعت نواحی این شهر سه ماه راه می‌باشد. در این شهر بازاری است که اختصاص به زنان و مردان خنیاگر دارد و بازار طرب‌آباد نامیده می‌شود. این بازار خیلی بزرگ و زیبا است و در آن دکان‌های بسیار واقع شده که از هر دکان دری به خانه صاحب آن باز می‌شود. دکان را با فرش‌ها آراسته و در وسط آن چیزی مه‌مانند قرار می‌دهند که آوازه‌خوان داخل آن می‌نشیند و یا دراز می‌کشد. در وسط بازار قبه بزرگی مفروش و آراسته وجود دارد که امیر مطربان هر روز پنج‌شنبه بعد از نماز عصر در آن می‌نشیند و خدام و غلامان او نیز در برابرش قرار می‌گیرند، آوازه‌خوانان نیز دسته‌دسته پیش او آمده می‌خوانند و بعد از غروب این مجلس به هم می‌خورد.^۱

گلبرگه^۲ نیز از مناطق مهم دکن به‌شمار می‌آید. این شهر در مرکز فلات اصلی دکن قرار داشت. مؤلف تتمیق شگرف می‌نویسد: «گلبرگه قلعه‌ای دارد که دارای خندقی وسیع است. روی قلعه بتخانه‌ای وجود داشت که مسلمانان آن را تخریب کرده و به مسجد تبدیل نمودند».^۳

۱. همانجا. شفیق اورنگ‌آبادی درباره دولت‌آباد می‌نویسد: «دولت‌آباد حصار است بر بالای کوه واقع شده و در دامن آن کوه از یک ضلع پیوسته حصار از گچ و سنگ کشیده‌اند. سابقاً در عهد رایان (حاکمان هندو)، این قلعه چندان استحکام نداشت. قتلخ خان (پدر سلطان محمد بن تغلق) بر آنجا حوض بزرگی ساخت و به حوض قتلو مشهور است» (رک. اورنگ‌آبادی، تتمیق شگرف، نسخه خطی، برگ ۱۱ ب).

2. Gulbarga

۳. اورنگ‌آبادی، تتمیق شگرف، نسخه خطی، برگ ۷ الف. الندوی موقعیت جغرافیایی گلبرگه را در ۱۷ درجه و ۲۱ دقیقه عرض جغرافیایی و ۷۶ درجه و ۵۱ دقیقه طول جغرافیایی ذکر کرده است (رک. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۴۶).

بیدر^۱ از دیگر نواحی منطقه دکن، نسبت به گلبرگه از شرایط جوی مناسبی برخوردار بود.^۲ آب و هوای مساعد این شهر و موقعیت جغرافیایی آن^۳ از مهم‌ترین ویژگی‌های بیدر به‌شمار می‌رفت.

شهرهایی مانند سگر^۴، قندهار^۵، کوهیر^۶، بیجاپور^۷، مرج^۸، مدهول^۹، بلگام^{۱۰}، مدگل^{۱۱}، جام‌کهندی^{۱۲} و راجمندری^{۱۳} نیز در منطقه دکن قرار داشت. ابن بطوطه درباره سگر می‌نویسد: «سگر (یا ساغر) شهری است بزرگ و بر کنار رودخانه‌ای بزرگ به همین نام قرار دارد. بر روی رودخانه، چرخ‌های آب نصب شده و اطراف آن باغ‌های انبه، موز و نیشکر قرار دارد. مردم این شهر گروهی صلاح‌پیشه، متدین و امین می‌باشند. رفتار و کردارشان بسیار پسندیده است و باغ‌هایی دارند که زاویه‌هایی (خانقاه‌ها) برای اطعام مسافرین در آن ساخته‌اند و رسم چنان است که هرکس زاویه‌ای بسازد، باغی را نیز وقف آن می‌کند و نظارت آن را به

1. Bidar

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۴ - ۳۲۵.

۳. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۴۶. بیدر دوهزار و سیصد و سی پا از سطح دریا ارتفاع داشت (رک. همانجا).

(Yazdani, Bidar: *It's History and Mounuments*, p. 5)

4. Sagar

5. Ghandhar

6. Kohir

۷. Bijapur: بیجاپور سرزمینی وسیع ذکر شده است (رک. اورنگ‌آبادی، تمیق شگرف، نسخه خطی، برگ ۴ ب).

8. Miraj

9. Mudhol

10. Belgam

11. Mudgal

12. Jamkhandi

13. Rajahmundri

فرزندان خود می‌سپارد و در صورتی که سلسله نسل منقطع گردد، نظارت با قاضی خواهد بود. آبادانی در این شهر زیاد است و مردم بلاد دیگر به قصد تبرک به اهالی این شهر که مردمانی خوب می‌باشند، به آنجا روی می‌آورند؛ مخصوصاً اینکه سکنه شهر از عوارض و حقوق دیوانی معافند.^۱

ابن بطوطه در مسیری که از کنبایت تا سندابور طی کرده، به قندهار نیز اشاره کرده و از نقل قول وی چنین برمی‌آید که قندهار بر کنار خلیجی قرار داشته است.^۲

گفتار سوم: قلمرو جغرافیایی ملوک بهمنی

متصرفات ملوک بهمنی از تأسیس تا سال‌های پایانی آن همواره رو به گسترش بود. قلمرو آنان، نخست به ناحیه دولت‌آباد (واقع در شمال منطقه دکن) محدود گردید و سپس به تدریج گسترش یافت. اولین سلطان بهمنی به منظور گسترش و توسعه قلمرو حکومت خویش به ماهور^۳ و ماندو^۴ (همسایگان شمالی) لشکرکشی کرد و حاکمان آن مناطق را به اطاعت خود درآورد. وی بدین ترتیب بخش بزرگ برار را به

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۰. مؤلف تنمیق شگرف می‌نویسد: «آن طرف رود کریشنا، سگر واقع شده است» (رک. اورنگ‌آبادی، تنمیق شگرف، نسخه خطی، برگ ۶ ب).

۲. همان، ص ۵۵۲ - ۵۵۴. نیمدهی قندهار را کندهار ذکر کرده است (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۳۸۶ الف). ابن بطوطه مسیری را که از کنبایت تا سندابور طی کرده چنین توصیف می‌کند: «از این شهر (کنبایت) به کاوی (kawi) رفتیم که در خوری واقع می‌باشد و جزر و مد دریا در آن خوب پیدا است. این شهر جزء قلمرو جالانسی (Jalansey) کافر است. از آنجا به قندهار رفتیم که شهری و در کنار خوری واقع شده است. از این شهر به بعد مسافرت ما در دریا شروع شد. پس از دو روز راهپیمایی به جزیره بیرم (Beyram) رسیدیم. این جزیره غیرمسکونی در مسافت چهارمیل فاصله از خشکی واقع شده است. از آنجا حرکت کردیم و روز دوم به شهر قوقه (Gogah) رسیدیم که شهری وسیع و دارای بازارهای بزرگ است. از این شهر حرکت کردیم و پس از سه روز به جزیره سندابور رسیدیم» (رک. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۲ - ۵۵۴).

3. Mahur

4. Mandu

تصرف خود درآورد. همچنین در بخش‌های غربی، منطقه کنکن و بنادری مانند گوا، چاول و دابل فتح گردید.^۱ گوا پوشیده از درختان و دارای رودها و جویبارهای بسیاری بود که در رونق، ضرب المثل شبه‌قاره هند بود. محمود گاوآن وزیر برجسته ملوک بهمنی، گوا را به طراوت و لطافت، درختان بی‌شمار نارگیل، چشمه‌های جاری فراوان و نیشکر توصیف کرده و رایحه باد آنجا را به مسیحا نفس تشبیه کرده است.^۲

متصرفات بهمنیان در آغاز تأسیس، در بخش‌های شرقی گسترش یافت. آنان طی نبردهایی با تلنگ^۳ (همسایه شرقی خویش) بر بخشی از مناطق آن مانند بهونگیر^۴ و کولاس^۵ دست یافتند. تلنگ منطقه‌ای بسیار وسیع و سرسبز بود و حاکمان آن از جمله حاکمان بزرگ هند محسوب می‌شدند. در این منطقه قلاع مستحکمی وجود داشت که گلکنده^۶ مهم‌ترین قلعه آن بود. ورنگل^۷ نیز مرکز و پایتخت تلنگ به‌شمار می‌آمد.^۸

اولین سلطان بهمنی، رایان (حاکمان هندو) اطراف رودخانه کریشنا را به اطاعت خود درآورد و آنان را مجبور به پرداخت خراج کرد. سپس در بخش‌های جنوبی، مناطق رایچور^۹ و مدگل^{۱۰} را تصرف نمود^{۱۱} و با حکومت هندوی

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۸.

۲. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۹، ص ۱۶۴ و نامه شماره ۴۰، ص ۱۶۸، ۱۸۱.

3. Tilang

۴. Bhongir: رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۸.

۵. Koulas: رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸.

6. Golkonda

7. Warangal

۸. الندی، معجم‌الامکنه، ص ۱۹. تلنگ به‌معنی حاجت، حاجتمند و میل و خواهش است. تلنگانه نیز به‌معنی گدایانه است (رک. چند بهار، بهار عجم، ج ۱، ص ۵۳۸، ذیل کلمه. همچنین نک: رامپوری، غیاث اللغات، ص ۲۲۲، ذیل کلمه).

9. Raichur

10. Mudgal

۱۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۰.

بیجانگر^۱ همسایه گردید. این منطقه (بیجانگر) دارای بازارها و بناهای بزرگی بود و رودها، نهرها و درختان بسیاری داشت.^۲

قلمرو ملوک بهمنی تا هنگام تغییر پایتخت از گلبرگه به بیدر بدون تغییر باقی ماند. سپس در دوره احمدشاه ولی، گسترش یافت. در دوره وی حاکم ماهور (واقع

۱. Bijannagar: عبد الرزاق سمرقندی، بیجانگر را در نهایت عظمت و آبادانی توصیف کرده است. به استناد وی محدوده قلمرو حاکمان این منطقه از جنوبی‌ترین نقطه (از سر حد سرانیدی) تا مرزهای ملوک بهمنی در شمال و از شرق به غرب، از حدود بنگاله تا ملیبار بوده است. وی می‌نویسد: «بیجانگر حدود سیصد بندر داشت و دارای حصارهای (هفت حصار) مستحکمی بود که کسی قادر به عبور از آن نبود». وی همچنین در توصیف بیجانگر می‌نویسد: «اما ایوان پادشاه از همه عالی‌تر است و بازارها به غایت عریض و مستطیل باشد، چنان‌که گل‌فروشان در پیش دکان‌ها تخت‌های بلند نهاده‌اند و از دو طرف گل فروشند و در آن شهر پیوسته گل خوشبوی تازه‌روی باشد، چنان‌که طعامی را ضروری دانند، بی‌گل نیز صبر نتوانند و اهل حرفه هر جماعت دکان‌ها متصل یکدیگر دارند. جوهریان مروارید و الماس و یاقوت و زمرد در بازار آشکارا فروشند و مرواریدهای آبدار و ذره‌های شاهوار که غواصان دریای بصارت شبیه و نظیر آن ندیده و نشنیده... زمردهای سبز ریحانی که در نظاره آن چشم بینندگان حیران است... بر دست راست ایوان سلطان دیوان‌خانه‌ای ساخته به غایت معظم... و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است... و در برابر دیوان‌خانه، فیل‌خانه است... و در برابر ضرابخانه شحنه‌گاه است... همچنین دوازده‌هزار عسس مقرر است که از قضایا و مهمات این هفت حصار بر خبر باشند و هرچه گم شود یا دزدند، ایشان پیدا کنند و گرنه تاوان دهند. این است صفت شهر بیجانگر و شرح احوال پادشاه» (رک. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، ص ۵۳۵ - ۵۴۲).

۲. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۵۴. فرشته درباره وجه تسمیه بیجانگر می‌نویسد: «این بخش بیجن‌نجر (Bijannagar) نام گرفت و سپس به بیجانگر معروف شد. بیجانگر در دوره سلطنت محمد بن تغلق از تسلط وی خارج گردید (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۲۸). با جدایی بیجانگر از تسلط سلاطین دهلی، مراکز مهم تجاری معبر و سواحل ملیبار نیز از فلات اصلی دکن جدا گردید.

ملوک بهمنی در محدوده جنوبی قلمرو خویش، درگیری‌های متعددی با حکومت هندوی بیجانگر داشتند (بنگرید به فصل چهارم).

در شمال) از اطاعت ملوک بهمنی سربلندی کرد. احمدشاه قلعه کرله^۱ در ماهور را به تصرف خود درآورد و سپس در سال ۸۲۹ق. ماهور به قلمرو بهمنیان افزوده شد.^۲ مرزهای غربی نیز که در معرض دزدی، راهزنی و فساد قرار داشت، پاک‌سازی گردید.^۳ در قلمرو شرقی، ورنگل^۴ مرکز و پایتخت تلنگ به تصرف احمدشاه ولی درآمد.^۵ در مرزهای جنوبی به قلمرو بهمنیان افزوده نشد و همواره قلاع رایچور، مدگل و منطقه میان‌دوآب (منطقه میان دو رودخانه کریشنا و تنگه‌بهدارا) مورد نزاع ملوک بهمنی و بیجانگر قرار داشت.^۶ تنها در دوره فیروزشاه بهمنی قلعه نیکاپور که متعلق به بیجانگر بود به‌عنوان جهیزیۀ عروس (به‌هنگام جشن ازدواج فیروزشاه با دختر رای بیجانگر) به بهمنیان واگذار شد.^۷ در دوره سلطنت سلطان محمد سوم، اصلاح مرزهای غربی مورد توجه قرار گرفت. قلاع متعددی در منطقه کنکن به تصرف ملوک بهمنی درآمد و اشرار که عامل ایجاد فساد در این منطقه بودند به اطاعت ملوک بهمنی درآمدند.^۸ همچنین در این دوره، سنگیسر^۹ که دارای قلاع مستحکم و کوه‌های بلند و جنگل‌های وسیعی بود،^{۱۰} به تصرف بهمنیان درآمد.^{۱۱} مرزهای غربی که در دوره محمودشاه بهمنی بار دیگر از فساد

1. Kerla

۲. طباطبا، برهان مآثر، ص ۵۸ - ۵۹، ۶۹

۳. همان، ص ۶۰

۴. Warangal: موقعیت جغرافیایی ورنگل در ۱۷ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی و ۷۹ درجه و ۳۷ دقیقه طول شرقی ذکر شده است (رک. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۵۴).

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۲.

۶. همان، ص ۲۹۶، ۳۰۹ - ۳۱۱.

۷. فرشته، تاریخ فرشته، ص ۳۱۲ - ۳۱۵.

۸. نک: به فصل پنجم.

9. Sangisar

۱۰. گاو، ریاض‌الانشاء، نامه شماره ۳۹، ص ۱۶۲.

۱۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۹.

و هرج و مرج پاکسازی شده بود،^۱ در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان به تصرف پرتغالی‌ها درآمد^۲ و ملوک بهمنی مهم‌ترین بخش مرزهای خویش را از دست دادند. همچنین در این دوره در مرزهای جنوبی رایچور، مدگل و برخی از مناطق میان‌دوآب که پیش از این به تصرف ملوک بهمنی درآمده بود، در اختیار حکومت هندوی بیجانگر قرار گرفت.^۳ در اواخر حکومت ملوک بهمنی، مرزهای شمالی و شرقی قلمرو آنان تغییری نیافت. بدین ترتیب قلمرو آنان از تأسیس تا سال‌های پایانی (۷۴۸ - ۹۳۴ ق.) از شمال با منطقه مالوه^۴ و

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۷۰ - ۱۹۰.

۲. نک: فصل ششم.

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۵۷.

۴. Malwa: موقعیت جغرافیایی مالوه در ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۲۴ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۷۴ درجه و ۳۰ دقیقه و ۷۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی ذکر شده است. این منطقه سرزمین مرتفعی بود که چهار سوی آن را کوه دربرگرفته بود (رک. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۴۹). بنا به نقلی، مالوه شهری نیکو بود و به‌دلیل رونق صادرات و واردات کالاها در این بخش، یکی از مناطق آباد به‌شمار می‌آمد (رک. مقبول احمد، وصف‌الهند، ص ۶۹ - ۷۰). مؤلف تاریخ و صاف نیز مالوه را منطقه‌ای با قصبه و دیه‌های بسیار معرفی کرده است و می‌نویسد: «مالوا هزار هزار و هشتصد و نود و سه هزار قصبه و دیه است و تا تاریخ بنیاد این کتاب سی سال باشد که پادشاه مالوا مرده است. و پس از آنکه مدتی میان پسر و وزیر او مناقشه و کشمکش بود، اکنون هریک طرفی گرفته‌اند و هر سال از بیشتر اطراف بدانجا تاختن می‌برند و اموال و نعم و قند و فراخ و شاخ و برده و کرباس غارت می‌کنند و هیچ تفاوت بدان راه نمی‌یابد» (رک. همانجا). مؤلف جامع‌التواریخ می‌نویسد: «شکر مالوه از سواحل گجرات به بلاد دیگر برده می‌شود» (رک. همدانی، جامع‌التواریخ (تاریخ هند، سند و کسمیر)، ص ۳۸ - ۳۹). ملوک بهمنی با مالوه نیز درگیری‌هایی داشتند. نک: فصل چهارم و پنجم. فیروزشاه تغلقی این منطقه (خاندیس) را به راجه احمد یا ملک راجه پسرخان جهان فاروقی بخشید و او پس از آن حکومت بر آنجا را به دست گرفت. خاندان مزبور مدعی بودند که از نسل عمر بن خطاب (فاروق) خلیفه دوم مسلمین هستند و از این جهت به فاروقی موسوم گردیدند. پس از وفات فیروزشاه در سال ۷۹۰ ق. / ۱۳۸۸ م. سلطنت تغلقیه رو به انقراض رفت و نصر خان بن ملک راجه در سال ۸۰۱ ق. / ۱۳۹۹ م. رسماً اعلان استقلال کرد. وی آسیرگره را از دست یکی از رؤسای هندو بیرون آورد و آن را خاندیش یعنی سرزمین خاندان (منسوب به لقب خود یعنی خان) نامید. نصرخان شهر برهان‌پور را در نزدیکی قلعه آسیرگره به‌عنوان مرکز حکومت خود تأسیس

خاندیش همسایه بود. همچنین گجرات یا جوزرات^۱، همسایه شمال غربی ملوک بهمنی به شمار می‌رفت.^۲ مؤلف جامع‌التواریخ، گجرات را سرزمینی



کرد، اما سرزمین خاندیش در طول حکومت فاروقیان استقلال واقعی نداشت زیرا برخی مواقع به ملوک گجرات و مالوه خراج می‌پرداخت (برای اطلاعات بیشتر، رک. لین پل و دیگران، *تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر*، ج ۲، ص ۵۲۷).

الندوی می‌نویسد: «شهر برهان‌پور را نصیرخان فاروقی حاکم خاندیش بنا کرد و نام شیخ و مرید خود برهان الدین محمد بن الناصر الهانوسوی را بر آن نهاد و آنجا را مرکز حکومت خویش قرار داد. وی این شهر را در ۲۰ درجه و ۱۸ دقیقه عرض شمالی و ۷۶ درجه و ۱۴ دقیقه طول شرقی ذکر کرده است» (رک. الندوی، *معجم‌الامکنه*، ص ۱۰).

۱. Gojarat - Jozarat: ابن ماجد از گجرات با نام جوزرات نیز نام برده است (رک. ابن ماجد، *الفوائد فی اصول البحر و القواعد*، ص ۱۹۹).

۲. الندوی، *معجم‌الامکنه*، ص ۴۵. مؤلف *سلسله‌التواریخ* می‌نویسد: «گجرات امن‌ترین سرزمین برای راهزنان است. شاه گجرات سپاه بسیاری دارد که هیچ‌کس از پادشاهان هند مانندش را ندارد و شاه گجرات دشمن اعراب است» (رک. سیرافی، *سلسله‌التواریخ*، ص ۶۵). مارکوپولو درباره گجرات می‌نویسد: «گجرات از غرب به دریای هند محدود است. حکومتش به دست شاه محلی و زبان مردمش نیز زبان مخصوص است... در این ناحیه فلفل، زنجبیل و فیل فراوان است و پنبه به مقدار زیاد به‌عمل می‌آید. درخت آن... بیست سال بار می‌دهد ولی پنبه آن برای ریسندگی خوب نیست. در این ناحیه پوست بز، گاو و کرگدن را دبایگی کرده و به قسمت‌های مختلف عربستان می‌فرستند» (Polo, *The travels of Marcopolo*, p. 384). شیرازی نیز گجرات را آبادان و اهالی آن را غرق در نعمت و سرور معرفی کرده است. وی درباره محصولات این منطقه می‌نویسد: «در این دیار در چهار فصل هفتاد نوع گل رنگین روید و دیگر انواع ریاحین بدون رنج طلب در همه‌جا در دسترس باشد. زراعت غلات شتوی با شبنم باشد و پس از برداشت محصول آن، زراعت صیفی آغاز کنند و آن را با باران آب دهند. انگور دو بار در سال ثمر دهد و پنبه چون بید و چنار ریشه کند و شاخ گسترد و سال‌های پی در پی ثمر دهد» (رک. شیرازی، *تاریخ و صاف*، ج ۳، ص ۳۰۱). مؤلف *جامع‌التواریخ* می‌نویسد: «مجموع بلاد و قری و ضیاع گجرات، هفتاد هزار پاره دیه و شهر است. تمامت معمور و اهالی آن غرق نعمت و سرورند و در فصول اربعه در این دیار هفتاد نوع گل‌های رنگین می‌روید» وی همچنین عنبر، عاج، آبنوس، پوست پلنگ بربری و پارچه‌های نفیس و فیل را از محصولات و کالاهای کنایات (یکی از شهرهای گجرات) ذکر کرده است (رک. همدانی، *جامع‌التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)*، ص ۳۷).

بزرگ شمرده و کنبایت^۱، سومنات^۲، تانه^۳ و کنکن را جزو این منطقه ذکر کرده است.^۴ ملوک بهمنی روابط نیکویی با گجرات داشتند. آنان در موقعیت‌های حساس و در برخی نبردها از شاه گجرات طلب کمک می‌کردند.^۵ پس از آنکه احمدشاه ولی بهمنی تلنگ را به تصرف خود درآورد، قلمرو بهمنی در شمال شرقی به اوریسه^۶ محدود شد و این امر منجر به بروز درگیری میان آنان گردید.^۷

1. Kambayat

2. Somnath

3. Thana

۴. همدانی، جامع التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، ص ۳۷. کنبایت یکی از معروف‌ترین بنادر گجرات، در سه مایلی دریا قرار داشت و فاصله آن تا ملیبار بیش از چهارصد فرسنگ بود (رک. شریف ادریسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۹۴؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۳۸۶ الف؛ شیرازی، تاریخ و صاف، ج ۳، ص ۳۰۱). مسعودی در این باره می‌نویسد: «این شهر (کنبایت) بر ساحل یکی از خورها یعنی خلیج‌های دریاست که از نیل و دجله یا فرات پهناورتر است و بر ساحل آن شهرها، مزرعه‌ها و آبادی‌ها، باغستان‌ها، درختستان‌های نارگیل با طاووس و طوطی و دیگر پرندگان هند، بسیار است. از باغ‌ها و آب‌ها تا شهر کنبایه و دریا که خلیج از آن منشعب است، دو روز راه یا کمتر است. به‌هنگام جزر آب خلیج پس می‌رود و ریگ‌های قعر خلیج نمودار می‌شود» (رک. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۹۱). اصطخری نیز به شهر ساحلی کنبایه اشاره کرده است (رک. اصطخری، المسالك و الممالك، ص ۱۴۷). الندوی موقعیت جغرافیایی کنبایت (کنبایه یا کهنبایه) را در ۲۲ درجه و ۱۸ دقیقه عرض شمالی و ۷۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی ذکر کرده است (رک. الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۴۴).

تانه نیز شهر زیبایی بود و در کنار خلیج بزرگی قرار داشت. ادریسی، تانه را پس از سندناور ذکر کرده است (رک. شریف ادریسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۹۱).

از دیگر شهرهای منطقه گجرات، بروج یا بروج (Broch) و نهلواره (Nahluwara) را می‌توان نام برد. برای آگاهی بیشتر درباره این شهرها (رک. شریف ادریسی، نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ قلشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۵، ص ۷۰؛ ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۷؛ الندوی، معجم‌الامکنه، ص ۳۹ - ۴۰).

۵. نک: به فصل پنجم.

6. Orissa

۷. نک: به فصل پنجم.

همچنین قلمرو ملوک بهمنی در مرزهای غربی به منطقه کُنکن، در مرزهای شرقی به رودخانه گوداوری و در مرزهای جنوبی به حکومت هندی بیجانگر محدود شد. بدین ترتیب محدوده جغرافیایی قلمرو ملوک بهمنی (علی‌رغم لشکرکشی‌های متعدد آنان و تغییر در مرزها) پس از تثبیت و توسعه، از شمال به رشته‌کوه‌های ویندیا، از جنوب به دو رودخانه کریشنا و تنگه‌بهدارا، از غرب به بخشی از بنادر غربی و از شرق به رودخانه گوداوری محدود گردید.^۱

برخی مناطق قلمرو ملوک بهمنی در روند تحولات سیاسی تأثیرگذار بود، چنان‌که زمینه‌های شکل‌گیری حکومت آنان در دیوگیر (دولت‌آباد) انجام گرفت و اولین سلطان بهمنی در این شهر تاج‌گذاری کرد.^۲ اهمیت این شهر از شرایط مناسب و مساعد فاصله میان دهلی و دولت‌آباد نمودار است. ابن بطوطه در این باره می‌نویسد: «فاصله آن چهل روز راه است که از میان درختان رد می‌شود و چنان می‌نماید که رهگذر تمام مدت را از وسط باغی عبور می‌کند. این راه به قدری مجهز می‌باشد که تو گویی انسان در میان بازاری که چهل روز راه مسافت آن است مسافرت می‌کند. همین جاده تا نواحی تلنگ و معبر که شش ماه راه فاصله دارد، ادامه می‌یابد و در هر منزل قصری برای سلطان و خانقاهی برای مسافرین بنا شده که شخص در این مسافرت از زحمت زاد و توشه معاف می‌باشد».^۳

انتقال پایتخت از دهلی به دولت‌آباد در دوره سلطنت محمد بن تغلق منجر به انتقال قدرت سیاسی از شمال به جنوب هند گردید. این امر در شکل‌گیری درگیری‌های سیاسی در منطقه دکن بی‌تأثیر نبود. شورش امیران صده و سپس شکل‌گیری حکومت ملوک بهمنی در این شهر به وقوع پیوست.^۴ علی‌رغم آنکه

1. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 10.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۷. دیوگیر در دوره محمد بن تغلق به دولت‌آباد تغییر نام یافت (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۶) و در دوره ملوک بهمنی به فتح‌آباد معروف شد (رک. طباطبایی، برهان مآثر، ص ۱۷).

۳. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۳۲.

۴. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۱۴.

اولین سلطان بهمنی در این شهر تاج‌گذاری کرد اما گلبرگه (احسن‌آباد) به‌عنوان مرکز و پایتخت حکومت انتخاب شد.^۱

موقعیت مساعد آب و هوایی بیدر نیز منجر به توجه ملوک بهمنی گردید و پایتخت آنان از گلبرگه به بیدر انتقال یافت.^۲ دورهٔ رشد و توسعه و سپس زوال حکومت بهمنی در این شهر شکل گرفت. از این‌رو مناطق گلبرگه و بیدر به دلیل مرکزیت سیاسی و فرهنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شدند.

نتیجه

ویژگی‌های طبیعی منطقه دکن، بر اوضاع سیاسی و اجتماعی این منطقه در دورهٔ ملوک بهمنی تأثیر گذاشت. رودخانه‌های متعدد، بارش باران‌های موسمی، پوشش گیاهی و آب و هوای مرطوب در این منطقه از جمله مواردی است که در بررسی روند تحولات سیاسی و اجتماعی دوره ملوک بهمنی جالب توجه است. وجود باران‌های موسمی و آغاز آن از خلیج بنگال و حرکت در مسیر سواحل شرقی، غربی و فلات اصلی دکن منجر به حاصلخیزی این منطقه گردید و زمینهٔ رشد گیاهان دارویی، ادویه‌جات، انواع میوه‌ها و گل‌ها فراهم شد. در این میان، سواحل غربی (سواحل ملیبار) اهمیت ویژه‌ای داشت. حضور تجار در این منطقه که به معاملهٔ ادویه‌جات به‌ویژه فلفل و زنجبیل می‌پرداختند، تأثیر مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی دورهٔ ملوک بهمنی گذاشت. برخی تجار به‌منظور فعالیت‌های تجاری با سواحل ملیبار در ارتباط بودند. آنان با ابراز لیاقت و شایستگی، نظر ملوک بهمنی را جلب کرده و به فعالیت‌های سیاسی اقدام کردند. حساسیت این منطقه از لحاظ تجاری، سواحل غربی را مورد توجه ثروتمندان، حاکمان و سلاطین شبه‌قاره هند قرار داد.

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۷. مؤلف مملکة البهنیه می‌نویسد: «گلبرگه ابتدا از سوی راجهٔ آنجا با نام گلبرگی نام‌گذاری شد، سپس این نام به گلبرگه تغییر یافت (رک).

الطریحی، المملکة البهنیه، ص ۱۲).

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۴ - ۳۲۵.

وجود کوه‌ها (گات‌های غربی)، پوشش گیاهی فراوان و آب و هوای بسیار مرطوب در این منطقه، مستلزم استقامت و شهامت فرماندهان نظامی بود. مرزهای غربی همواره در طول حکومت ملوک بهمنی در معرض خطر قرار داشت و غفلت از آن به‌منزله از دست دادن بخش مهمی از درآمد دکن به‌شمار می‌رفت. ملوک بهمنی در مرزهای جنوبی نیز با حکومت هندوی بیجانگر همواره در نزاع و درگیری بودند. وجود منطقه حاصلخیز میان دو رودخانه کریشنا و تنگه‌بهارا یکی از علل اصلی نبرد میان آنان به‌شمار می‌رفت. همچنین بیجانگر آب و هوایی بسیار مرطوب داشت و این امر مانع از ورود ملوک بهمنی به آن منطقه گردید. در برخی موارد لشکر ملوک بهمنی وارد بیجانگر شدند اما هیچ اقدامی در تصرف آن نکردند. به نظر می‌رسد وجود دو رودخانه کریشنا و تنگه‌بهارا به‌عنوان مرز میان قلمرو ملوک بهمنی و بیجانگر، آنان را از اقدام علیه بیجانگر به‌قصد تصرف بازداشته است.

تلنگ (همسایه شرقی دکن) نیز سرزمینی وسیع و مناسب برای زراعت بود و ملوک بهمنی را در اندیشه تصرف آن فروبرد. اگرچه تصرف تلنگ و برخورداری از منابع اقتصادی آن، در تقویت قدرت اقتصادی حکومت بهمنیان تأثیرگذار بود، با این‌همه تصرف تلنگ منجر به نزدیکی قلمرو آنان به منطقه اوریسه گردید و زمینه نبرد میان آنان را فراهم کرد. ملوک بهمنی از سوی مالوه (همسایه شمالی) نیز مورد تهاجم قرار گرفت اما وجود رودخانه‌ها و کوه‌ها در مرزهای شمالی مانع از حملات مکرر مالوه و یا همسایگان شمالی گردید.

انتخاب پایتخت و مرکز حکومتی نیز بی‌تأثیر از ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی دکن نبود، چنان‌که انتقال مرکز از دولت‌آباد به گلبرگه و بیدر تحت تأثیر موقعیت جغرافیایی آن مناطق انجام گرفت. مخالفت‌ها و درگیری‌های احتمالی از سوی همسایگان شرقی و جنوبی (تلنگ و بیجانگر) و ضرورت نزدیکی به مرزهای غربی، اولین سلطان بهمنی را در اندیشه انتخاب محلی مناسب به‌عنوان

پایتخت حکومت خویش فرو برد؛ به‌ویژه آنکه نزدیکی دولت‌آباد به همسایگان شمالی، موقعیت حکومت ملوک بهمنی را در معرض خطر قرار می‌داد. از این‌رو انتقال پایتخت به گلبرگه در کنترل مرزهای قلمرو آنان، مناسب‌تر از دولت‌آباد به‌شمار می‌رفت. بیدر نیز از شرایط آب و هوایی مساعد و موقعیت جغرافیایی مناسب برخوردار بود. این شهر در مقایسه با گلبرگه، در سطح بالایی قرار داشت و منجر به کاهش توانایی بیجانگر در هجوم به پایتخت می‌گردید.

اگرچه شرایط جغرافیایی و طبیعی دکن در برخی لشکرکشی‌های نظامی تأثیر منفی گذاشت، با این‌همه، منطقهٔ سرسبز و حاصلخیز دکن و اهمیت تجاری سواحل غربی آن، مهاجران بسیاری را از سرزمین‌های مختلف اسلامی در خود جای داد، چنان‌که این امر بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی دکن در دورهٔ ملوک بهمنی تأثیرگذار بود.^۱

۱. مباحث مذکور در فصول متعدد این کتاب مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

فصل دوم

اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن در آستانه شکل‌گیری حکومت بهمنی

گفتار اول: روند رواج اسلام در دکن

نفوذ اسلام در دکن پیش از فتوح مسلمانان در شبه‌قاره هند روی داد. این امر از طریق فعالیت‌های بازرگانی تجار مسلمان که در سواحل جنوبی هند در رفت‌وآمد بودند، انجام گرفت. مناسبات تجاری میان هند و سرزمین‌های مجاور (شبه‌جزیره عربستان و ایران) که از دوره پیش از اسلام رواج داشت، پس از ظهور اسلام نیز ادامه یافت. این امر به تدریج منجر به ایجاد قرارگاه‌هایی برای مسلمانان به‌ویژه تجار در جنوب هند گردید.^۱

در قرن سوم هجری قمری تجار هندی در سرزمین‌های مسلمانان از جمله در بنادر عدن، ابله، هرموز و سیراف به فعالیت‌های تجاری مشغول بودند، چنان‌که کالاهای سند و هند در عدن مورد معامله قرار می‌گرفت^۲ و در ابله نیز کشتی‌های هندی لنگر می‌انداخت.^۳ همچنین هرموز در مسیر تجاری

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک: حورانی، *دریانوردی عرب در دریای هند*، ص ۱ - ۱۱۳.

۲. ابن خردادبه، *المسالك و الممالك*، ص ۶۱

۳. همان، ص ۱۳۲. حافظ ابرو می‌نویسد: «ابله شهری کوچک است. رود فرات از شرق آن

بصره تا هند قرار داشت و از اهمیت تجاری برخوردار بود.^۱ سیراف علاوه بر اهمیت تجاری^۲، به دلیل داشتن خانه‌ها، بازارها و اهالی ثروتمند، بسیار معروف بود.^۳ کالاهایی مانند عود، عنبر، کافور، جواهر، خیزران، عاج، آبنوس، فلفل، صندل، انواع عطرها و داروها از سواحل غربی هند وارد سیراف می‌شد.^۴ رامهرمزی مؤلف عجائب الهند به فعالیت‌های بازرگانی میان هند و

→

- می‌گذرد و کشتیرانی در آن رواج دارد» (رک. خوافی، جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۸۴).
۱. همان، ص ۶۲ - ۶۳ ابن خردادبه مسیر کشتی‌ها را از بصره تا هند چنین ذکر کرده است: «بصره، خارک، لاون، جزیره ابرون، جزیره خَین، جزیره کیش، جزیره ابن کاوان، هرمز، ثارا (مرز میان فارس و سند)، دَیْبَل، مهران، اوتکین (اول سرزمین هند)، کولی، سندان و مَلّی» (رک. ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۶۲ - ۶۳).
۲. سیرافی، سلسلة التواریخ، ص ۵۶ - ۵۷. سیرافی می‌نویسد: «کشتی‌سازی ویژه سیراف آن است که کشتی‌سازان چوب‌ها را سوراخ کرده و درهم فرومی‌کنند، درحالی‌که کشتی‌سازان شامی و رومی آن را با میخ به هم متصل می‌کنند» (رک. همان، ص ۱۰۷).
- سیراف جزو ناحیه اردشیر خره ذکر شده است (رک. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۶۳۶؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۹).
- سیراف زراعت نداشت و از توانگرترین شهرهای فارس به‌شمار می‌آمد و بر ساحل دریا واقع شده بود (رک. جیهانی، اشکال العالم، ص ۵۸).
- موقعیت جغرافیایی سیراف در ساحل شمالی خلیج فارس ذکر شده است (رک. طاهری، سفرهای دریایی مسلمین در اقیانوس هند، ص ۱۰).
۳. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۶۳۶ مقدسی می‌نویسد: «سیراف پس از پیروزی دیلمیان رو به ویرانی رفت» (رک. همانجا). بغدادی می‌نویسد: «با آباد شدن جزیره قیس به‌عنوان پایگاه تجاری هند، رونق سیراف از بین رفت» (رک. بغدادی، مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، ج ۲، ص ۷۶۵). حافظ ابرو نیز ویرانی سیراف را پس از آبادانی جزیره قیس (کیش) ذکر کرده و می‌نویسد: «از آن پس بازرگانان به سیراف کشتی نفرستادند و تردد کشتی‌ها از رونق افتاد و جز چرم زرافه و اندکی متاع چیزی بدانجا نرسید و سیراف خراب شد» (رک. خوافی، جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۷).
۴. ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۱۳۴.

سیراف در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری اشارات متعددی کرده است.^۱ تجار مسلمان در سواحل تجاری جنوب هند فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی گسترده‌ای داشتند. سلیمان ندوی معتقد است نفوذ اسلام در این نواحی نه تنها از طریق فعالیت‌های تجاری مسلمانان بلکه از سفر معنوی صوفیان و درویش نیز که برای زیارت جای پای حضرت آدم عازم سرانندیب بودند، متأثر بوده است.^۲ بنا به روایتی این افراد (مالک بن حبيب، مالک بن دینار، شرف

۱. رامهرمزی، *عجائب الهند*، ص ۸۴، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۵.

هادی حسن نیز در مجموعه مقالات خویش، مسیر دریایی سیراف تا سواحل ملیبار را چنین ذکر کرده است: سیراف، هرموز، بندر مسقط در دریای عمان، بندر سند در مدخل رود هند، بندر بروج در ساحل گجرات، کلیان (Kalyan) در نزدیکی بمبئی و کولم مالتی در سواحل ملیبار. برای آگاهی بیشتر، نک: هادی، حسن، «روابط هندوستان با اندونزی و چین»، ص ۴۳.

2. Nadvi, "Muslim Colonies in India Before the Muslim Conquest", in *Islamic culture*, p. 479.

سلیمان ندوی شش منطقه جغرافیایی واقع در شبه‌قاره هند و اطراف آن را (شامل سرانندیب، مالدیو (Maldives)، سند، گجرات، ملیبار و معبر) از مهم‌ترین مناطق فعالیت‌های تجاری و تبلیغی بازرگانان مسلمان معرفی کرده است (رک. همانجا).

سلیمان سیرافی می‌نویسد: «جای پای حضرت آدم در قلّه کون رهون (Rahun) واقع در سرانندیب فرورفته است» (رک. سیرافی، *سلسلة التوارخ*، ص ۴۹).

اولین نشانه‌های نفوذ اسلام در سواحل اقیانوس هند، در منطقه سرانندیب به چشم می‌خورد. در دوره حیات رسول اکرم (ص) اهالی سرانندیب فردی را به مدینه فرستادند تا درباره پیامبر تحقیق و بررسی کند، اما وی موفق به ملاقات با پیامبر اکرم نگردید، زیرا پس از رحلت آن حضرت و در دوره خلافت عمر (خلیفه دوم) وارد مدینه شد. او پس از کسب اطلاعاتی درباره زندگانی پیامبر اسلام، به‌هنگام بازگشت به وطن خویش، از دنیا رفت. غلام وی اخبار مربوط به پیامبر را به حاکم سرانندیب رساند. آگاهی حاکم سرانندیب و اهالی این منطقه از چگونگی زندگی پیامبر به‌ویژه ساده‌زیستی وی، مورد توجه آنان قرار گرفت. این ملاقات، اولین آثار محبت حاکم و مردم سرانندیب و تمایل آنان را نسبت به پیامبر و اسلام به‌دنبال داشت (رک. رامهرمزی، *عجائب الهند*، ص ۱۲۵ - ۱۲۶).

همچنین در دوره خلافت ولید بن عبد الملک، هنگامی که حجاج بن یوسف در عراق

بن مالک و همراهانشان) که برای زیارت قدمگاه حضرت آدم عازم جزیره سراندیب بودند در اثر باد مخالف به سوی سواحل ملیبار، رانده شده و به شهر کدنگلور^۱ وارد شدند. سامری (حاکم آنجا) اسلام را پذیرفت. وی برای خود جانشینی برگزید و عازم سفر زیارتی مکه و مدینه شد. او همچنین به مالک بن حبیب دستور داد به ظاهر برای تجارت در ملیبار ساکن شده و اسلام را تبلیغ نماید. مالک بن حبیب که از وجود نصاری و یهود^۲ در ملیبار بیم داشت، از سامری دستخطی دریافت کرد تا آنان بتوانند بدون مزاحمت از سوی بومیان، در مکان‌های استقرار خویش، مساجد بنا کنند. سامری آنان را به نزد حاکم کدنگلور (جانشین خود) فرستاد تا وسایل اقامت و رفاه آنان فراهم شود. حاکم کدنگلور نیز به مردم ملیبار نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «مالک بن حبیب و رفقای او فضای خوش هندوستان را از قدوم خود عطرآمیز کرده‌اند و در هر جا که تمایل داشته باشند، می‌توانند ساکن شوند». وی به مردم ملیبار دستور داد زمین

→

حکومت داشت گروهی از مسلمانان که بیشتر آنان همسران تجار بودند با کشتی سفر خود را به سوی حجاز آغاز کردند. پادشاه سراندیب نیز هدایایی به همراه آنان برای حجاج بن یوسف ثقفی فرستاد (رک. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۴۳۸ - ۴۳۹).

مردم جزیره مالدیو یا مالادیو، به دست ابو البرکات بربری که اهل مغرب (مراکش) بود، مسلمان شدند (برای اطلاعات بیشتر رک. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۷۸ - ۵۷۹). به مالدیو ذیبه المهل (Zibatul - Mehl) نیز گفته می‌شد (رک. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۲۶۴ - ۶۰۹). اعراب مجموعه جزایر مالدیو را دیبات (Deybat) می‌نامیدند. دیب از لغت سانسکریت و به معنی جزیره است.

(Nadvi, "Muslim Colonies in India Befor the Muslim Conquest", in *Islamic culture*, p. 480)

1. Kadanklur

۲. فرشته می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام و بعد از آن، طایفه یهود و نصاری به رسم تجارت از راه دریا بدان دیار (ملیبار) آمدوشد می‌کردند و در آخر الامر میان ملیباریان و ایشان به واسطه منافع دنیوی الفتی به هم رسیده بعضی از بازرگانان یهود و نصاری در شهرهای ملیبار ساکن شده، منازل و بساتین ساختند» (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۳۶۸).

خوب در اختیار آن‌ها قرار دهند تا مستوجب الطاف سامری شوند. آنان ابتدا در کدنگلور مساجد ساختند و سپس به بنای منازل اقدام کردند. مالک بن حبیب به همراه خانواده خود از شهرهای ساحلی ملیبار دیدن کرد و کولم را برای اقامت برگزید. وی در این شهر به ایجاد باغ و بنای منزل و مسجد اقدام نمود.^۱ در قرن چهارم هجری قمری، همزمان با افزایش جمعیت مسلمان در سواحل جنوبی هند افرادی تحت عنوان هُنَرْمَن از سوی حاکمان هندو برای رسیدگی به امور مسلمانان منصوب شدند.^۲ مسلمانان مورد احترام بودند و در اجرای احکام دینی و شرعی خویش آزادی داشتند. آنان تنها یک‌دهم مالیات به حاکمان هندو می‌پرداختند و از پرداخت خراج معاف بودند.^۳ نفوذ تدریجی اسلام در سواحل جنوبی منجر به جذب طبقه محروم هند (شودراها) به اندیشه برابری در اسلام گردید. آن‌ها بدون اعتراض حاکمان هندو، مسلمان شده و مانند سایر مسلمانان مورد احترام قرار می‌گرفتند.^۴

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۶۸ - ۳۷۰؛ المعبری، تحفة المجهدين، ص ۶۳ - ۶۴ مؤلف تحفة المجهدين می‌نویسد: «پس از آنکه مسلمانان از حاکم ملیبار دستخط دریافت کردند، در کدنگلور، درمفتن، فندرینه و کولم ساکن شدند. پس از گذشت چند سال شرف بن مالک، مالک بن دینار و مالک بن حبیب به همراه خانواده خود به کدنگلور آمدند و در آنجا ساکن شده و اقدام به بنای مساجد کردند. پسر برادر مالک بن حبیب مسجدی در ملیبار ساخت و مالک بن حبیب نیز در کولم ساکن شد. وی در کولم، باکنور، منجلور (منگورو)، کانجركوت، هیلی، درمفتن، فندرینه و شالیات مساجدی بنا کرد. پس از مدتی مالک بن دینار به خراسان رفت و مالک بن حبیب در کدنگلور وفات یافت» (ر.ک. المعبری، تحفة المجهدين، ص ۶۳ - ۶۴).

سامری کلمه‌ای مشتق از واژه الملاویه (ساموتری یا ساموری) به معنی پادشاه دریا است. مسلمانان به دلیل شباهت نام ساموتری با سامری، آن را سامری تلفظ کرده‌اند (ر.ک. المعبری، پاورقی کتاب تحفة المجهدين، ص ۶۵).

۲. رامهرمزی، عجائب الهند، ص ۱۱۴.

۳. المعبری، تحفة المجهدين، ص ۷۴ - ۷۵.

۴. همان، ص ۷۴ - ۷۶. تاراچند می‌نویسد: «علاوه بر تمایل طبقه پایین جامعه هندو (شودراها) به اسلام، برخی متفکران هندی نیز مانند شنکر آچاریه، رامانوجا و مدهوه که به مناطق

مسعودی درباره گسترده‌گی سکونت مسلمانان در سواحل جنوبی هند^۱ می‌نویسد: «ده‌هزار مسلمان از بیسر و سیرافی و عمانی و بصری و بغدادی و دیگر شهرها مقیم آنجا (صیمور) بود که گروهی از تجار مشهور مانند موسی بن اسحاق صندالونی از آن جمله بود و متصدی هزمه، ابو سعید معروف بن زکریا بود. معنی هزمه ریاست مسلمانان است که یکی از بزرگان و رؤسای ایشان به عهده گیرد و دعای خویش به نزد وی برند و بیسر یعنی مسلمانی که به سرزمین هند تولد یافته باشد که آن‌ها را بدین نام خوانند و جمع آن بیاسره کنند».^۲ اصطخری نیز در این باره می‌نویسد: «در قامُهل، سندان، صیمور و کنبایه مسلمانان برای خود مساجد آدینه دارند».^۳ روایات جغرافی‌دانان مسلمان نشان می‌دهد که تا قرن هشتم هجری، مسلمانان در منطقه گجرات و شهرهای ساحلی آن از جمله کنبایه، نهرواره و بروج نفوذ گسترده‌ای داشتند.^۴ ابن بطوطه در سفر خویش به این منطقه بنای منازل و مساجد را از مهم‌ترین اقدامات مسلمانان به‌ویژه تجار در گجرات ذکر کرده و می‌نویسد: «کنبایه از لحاظ استحکام بنا و رونق مساجد از بهترین شهرها می‌باشد و علت این امر آن است که اکثر سکنه آن بازرگانان خارجی هستند که مرتب به ساختن خانه‌های زیبا و مساجد عجیب دست می‌زنند و در این امر با هم مسابقه و مفاخره دارند. از خانه‌های بزرگ این شهر خانه

→

جنوبی هند تعلق داشتند از عقاید توحیدی و اسلامی تأثیر پذیرفتند» (برای اطلاعات بیشتر، نک: تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۶۱ - ۶۳، ۱۲۷ - ۱۵۲).

۱. درباره مذهب مسلمانان سواحل جنوبی هند به‌ویژه ملیبار، فرشته می‌نویسد: «اکثر مسلمانان ملیبار شافعی مذهبند و به قیاس چنین معلوم می‌شود که سامری و مالک بن حبيب و دیگر اصحاب نیز شافعی بوده‌اند» (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۳۷۱).

۲. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۱۳۱ (صیمور نام یکی از شهرهای منطقه گجرات است).

۳. اصطخری، *المسالك و الممالك*، ص ۱۵۱.

۴. شریف ادریسی، *نزهة المشتاق*، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۴؛ ابو الفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۵۷؛

مقبول احمد، *وصف الهند*، ص ۵۰، ۵۷؛ الندوی، *معجم الامکنه*، ص ۱۸ و ۴۵.

شریف سامری، خانه ملک التجار گازرونی و شمس الدین کلاه‌دوز تاجر است. منازل آنان در کنار مسجد قرار دارد. از دیگر بزرگان این شهر نجم الدین گیلانی تاجر است که خانه‌ای بزرگ و مسجد در این شهر بنا کرده است. حاجی ناصر نیز که یکی از صلحای اهل دیار بکر بود، در یکی از قبه‌های مسجد جامع منزل داشت و خواجه اسحق تاجر زاویه‌ای داشت و در آن مسافری و فقرا را اطعام می‌کرد و از تنگ‌دستان حمایت می‌نمود.^۱

روایات ابن بطوطه حاکی از تثبیت موقعیت مسلمانان در قرن هشتم هجری در مناطق سواحلی دکن است.^۲ بنای مساجد، مدارس و خانقاه‌ها از سوی مسلمانان، از جمله مسائلی است که در سفرنامه ابن بطوطه ذکر شده است. براساس روایات وی، مردی مسلمان به نام سلطان جمال الدین (علی‌رغم آنکه خود تحت نفوذ حاکمی هندو قرار داشت) در سواحل ملیبار از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بود. وی دارای نیروی دریایی قدرتمندی بود و مردم ملیبار به وی باج می‌پرداختند. همچنین در فاکنور سلطان هندو، سی کشتی جنگی داشت و فرماندهی آن را به یک مسلمان واگذار کرده بود. این امر حاکی از حضور گسترده مسلمانان و تثبیت موقعیت آنان در سواحل جنوبی هند تا قرن هشتم هجری است. آنان با انجام فعالیت‌های فرهنگی از جمله بنای مدارس، مساجد و زاویه‌ها تنها در جذب مسلمانان به این منطقه، بلکه در گرایش هندوان به دین اسلام نیز تأثیرگذار بودند. نذر مردم هندوستان برای خانقاه‌ها و زاویه‌ها، نشانه نفوذ مذهبی و اعتقادی مسلمانان در این منطقه است.^۳ ابن بطوطه ضمن بیان حضور مسلمانان در شهرهای ساحلی ملیبار به فعالیت‌های مسلمانان در مساجد این منطقه

۱. شریف ادریسی، *نزهة المشتاق*، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۴؛ ابو الفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۵۷؛

مقبول احمد، *وصف الهند*، ص ۵۰، ۵۷؛ *الندوی معجم الامکنه*، ص ۱۸، ۴۵.

۲. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۶۲ - ۵۶۳ (کوی نام راجه دهن و بدفتن بود. رک. همانجا).

۳. برای آگاهی بیشتر، رک. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۵۳ - ۵۶۴.

پرداخته و می‌نویسد: «مسجد جامع شهر هیلی مورد توجه مسافران دریا بود. آنان هنگام خطر برای این مسجد نذر می‌کردند. عده‌ای از طالبان علم در این مسجد به کسب دانش مشغول بودند و از خزانه آن مستمری دریافت می‌کردند. همچنین آشپزخانه بزرگ آن، آماده پذیرایی از مسافری و فقرا بود. در سندابور (گوا) نیز مسجد جامعی به سبک مساجد بغداد توسط ناخدا حسن پدر سلطان محمد هنوری و در فاکنور و هیلی مساجدی برای اقامه نماز جمعه بنا شده بود. مسجد جامع هیلی در نزد مسلمانان و کفار این شهر دارای اهمیت بود و مسافران دریا برای آن نذرهایی می‌کردند. مسجد دارای خزانه و صندوق بزرگی بود که توسط دو تن از بزرگان مسلمان این شهر به نام‌های خطیب حسین و حسن اداره می‌شد. عده‌ای از طلاب نیز در آنجا به کسب دانش مشغول بودند و از خزانه آن مستمری دریافت می‌کردند. آشپزخانه آن به پذیرایی از مسافری و فقرای مسلمان می‌پرداخت. همچنین دهفتن دارای مسجد جامع و مکانی برای غسل و وضو بود. این مسجد توسط حاکم جرفتن و دهفتن که خود مسلمان بود، ساخته شده بود. در شهر کولم مسجد جامعی توسط خواجه مذهب بازرگان با بنایی بسیار عالی ساخته شده بود و در فندرینا نیز مساجد متعددی از جمله مسجد جامع وجود داشت»^۱.

تجار مسلمان علاوه بر صرف هزینه مالی فراوان در امور فرهنگی و مذهبی، از روش‌های مؤثر دیگری نیز (مانند اطعام فقرا و کمک‌های مالی به نیازمندان) در جذب بومیان منطقه به دین اسلام سود می‌جستند. مسلمانان علاوه بر بنای مساجد، به احداث مدارس نیز اقدام می‌کردند. به استناد ابن بطوطه سیزده مدرسه دخترانه و بیست و سه مدرسه پسرانه در شهر هنور وجود داشت. اولین آموزش‌های مسلمانان در مدارس تعلیمات مذهبی، قرآن بوده است. زنان شهر هنور حافظ قرآن بودند و این امر، گواه آن است که آموزش قرآن به‌طور جدی

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۳ - ۵۷۰؛ همچنین ابن بطوطه به اطعام فقرا در منازل بازرگانان مسلمان اشاره کرده است (رک. همانجا).

صورت گرفته است. وجود فقها، امام جمعه، قاضی و خطیب میان مسلمانان این منطقه، حاکی از انسجام و هماهنگی جامعه مسلمانان پیش از شکل‌گیری اولین حکومت مسلمان (ملوک بهمنی) در دکن است. ابن بطوطه به وجود خانقاه‌ها در دکن نیز اشاره کرده و می‌نویسد: «در شهر هنور شیخ محمد ناقوری (یکی از زاهدپیشگان) برای خود زاویه دارد. شیخ شهاب الدین کازرونی نیز در شهر کالیکوت خانقاه دارد و نذرهایی که مردم هندوستان در حق شیخ ابو اسحاق کازرونی می‌کنند، به وی می‌رسد».^۱

خانقاه همانند مسجد نقش تبلیغی برعهده داشت. مردم برای عبادت و شنیدن سخنرانی‌های مذهبی بدانجا روی می‌آوردند.^۲ تبلیغ عشق، صلح و آرامش و برادری از سوی خانقاه و صوفیان،^۳ در جذب مردم به دین اسلام بی‌تأثیر نبود،^۴ به‌طوری‌که یکی از صوفیان به نام شیخ حمّاد (از شاگردان برهان الدین غریب) هزار تن از مردمان دکن را به اسلام و فرقه تصوف جذب نمود.^۵ تجار مسلمان، همزمان با فعالیت‌های تجاری خویش به‌عنوان مبلغان دین اسلام نیز انجام وظیفه می‌کردند. آنان در برخی موارد با اهداف تبلیغی به تجارت با سواحل

۱. برای آگاهی بیشتر درباره حضور مسلمانان در دکن و فعالیت‌های تبلیغی آنان، نک: ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۵۳ - ۵۶۴.

2. Yazdani, *The Early History of the Deccan*, pp. 307, 308.

۳. نظام الدین اولیاء، صوفی معروف دهلی، هدف خود را از بنای خانقاه، ایجاد روحیه برادری و عشق ذکر کرد و مساجد را محلی برای عبادت و نماز معرفی نمود (رک. نظامی، *تاریخ اولیای چشت*، ص ۳۲۲).

۴. پس از مهاجرت صوفیان از شمال هند به دولت‌آباد، فعالیت‌های مذهبی خانقاه‌ها در منطقه دکن گسترش یافت. برای آگاهی بیشتر درباره فعالیت‌های صوفیان در شمال هند، نک: غوثی شطاری، *گلزار ابرار (تذکره صوفیا و علما)*، ص ۲۰-۲۲، ۳۱-۳۳، *فرشته، تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۳۷۵ - ۴۲۰.

۵. بلگرامی، *روضه الاولیاء*، ص ۶ این امر پس از مهاجرت صوفیان به دکن در قرن هشتم هجری قمری روی داد.

جنوبی هند می‌پرداختند به‌طوری‌که پذیرش دین اسلام از سوی حاکم ملیبار توسط تبلیغات مذهبی تعدادی از تجار مسلمان انجام گرفت. برخی از آنان به‌منظور افزایش جمعیت مسلمان همزمان با فعالیت‌های تجاری به انتقال مسلمانان از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن اقدام می‌کردند.^۱ تجار مسلمان از سواحل ملیبار ادویه‌جات به‌ویژه فلفل^۲ و چوب ساج^۳ (برای ساختن کشتی‌ها و منازل) وارد سرزمین‌های خود می‌کردند و کالاهایی مانند مس، ابریشم، پارچه‌های زری و توری، شمش‌های طلا و نقره (که در ملیبار وجود نداشت) مورد معامله و فروش قرار می‌گرفت.^۴ در بنادری مانند منگورو، هیلی و

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۷۰؛ برخی تجار به‌وسیله کشتی‌های تجاری اقدام به انتقال مسلمانان (به‌ویژه اعراب) از هرموز و قطیف به جنوب هند می‌کردند (رک. همانجا).

۲. قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ص ۱۲۳؛ سواحل ملیبار به بلاد فلفل معروف بود (رک. همان، ص ۱۲۳؛ انصاری دمشقی، *نخبة الدهر*، ص ۱۷۳).

۳. سیرافی، *سلسلة التوارینج*، ص ۱۳۴.

حورانی می‌نویسد: «الوار تنه کشتی از چوب ساج یا نارگیل بوده است. این چوب بسیار بادوام است و شکاف برنمی‌دارد و شکش دگرگون نمی‌شود. در تماس با آهن نیز آسیبی نمی‌بیند. الواری که از آن تنه کشتی‌ها را می‌ساختند، در هر جا در شرق یا جنوب، تقریباً همیشه از هند و جزیره‌های آن می‌آمد. جزیره‌های مالدیو و لاکادیو مرکز فعالیت کشتی‌سازی قابل ملاحظه‌ای بود، چون آنجا کشتی‌ها را تماماً از فراورده‌های گوناگون درخت نارگیل می‌ساختند» (رک. همان، ص ۱۲۰ - ۱۲۳).

4. Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 382 - 383.

مارکوپولو درباره دزدی دریایی در سواحل ملیبار می‌نویسد: «شغل عده‌ای از اهالی ملیبار دزدی دریایی است و هر سال متجاوز از صد کشتی جلوی کشتی‌های تجاری را گرفته و آن‌ها را غارت می‌کنند. این دزدان، خانواده خود را در تمام مدت تابستان همراه خود دارند. برای اینکه هیچ کشتی از دستشان فرار نکند، معمولاً کشتی‌های کوچک را به فاصله پنج مایل از یکدیگر قرار می‌دهند. همین که یک کشتی تجاری از دور پیدا می‌شود به‌وسیله آتش یا دود به یکدیگر علامت می‌دهند و بلافاصله به‌هم نزدیک شده آن را محاصره می‌کنند. آنان در عملیات خود به مسافران و کارکنان صدمه‌ای وارد نمی‌کنند ولی به‌محض

جرفتن کشتی‌های بازرگانان عمانی، یمنی و ایرانی در رفت‌وآمد بودند.^۱ کالیکوت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای بندری سواحل ملیبار مورد توجه بازرگانان مناطق مختلف اسلامی به‌ویژه فارس قرار داشت.^۲ وجود امنیت در این بندر موجب شده بود تا بسیاری از بازرگانان کالاهای خود را در این منطقه به فروش برسانند.^۳ کولم (یکی از شهرهای ساحلی ملیبار) نیز مورد توجه تجار مسلمان قرار داشت. به‌دنبال فعالیت‌های تجاری آنان، این شهر از رونق ویژه‌ای برخوردار بود.^۴ مارکوپولو به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: «بازرگانان مسلمان در کولم از فعالیت‌های تجاری خویش سود فراوانی کسب می‌کردند».^۵

به استناد ابن بطوطه آنان ثروت فراوانی داشتند به‌طوری‌که می‌توانستند کشتی را با هرچه در آن است بخرند و آن را در خانه خود انبار کنند.^۶ تجارت مسلمانان در شهر ساحلی سندابور (گوا) نیز رواج و رونق داشت.^۷ فعالیت‌های بازرگانی

اینکه محمولات کشتی را ضبط می‌کنند به آن‌ها توصیه می‌کنند به ساحل رفته و بارهای دیگری بگیرند».

(Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 383 - 381)

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۵۹ - ۵۶۲.

۲. شوقی، *تجارة المحيط الهندي في عصر السيادة الاسلاميه*، ص ۱۸۹.

۳. سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، دفتر اول، ص ۷۸۱ - ۷۸۲. سمرقندی می‌نویسد: «بازرگانان پس از فروش کالاهای خود باید زکات چهل یک به امینان دیوان محافظت بپردازند. رسم بندرهای دیگر آن است که اگر کشتی در اثر حادثه‌ای در بندری بيفتد، آن کشتی را غارت می‌کنند اما این رسم در بندر کالیکوت رواج ندارد و اگر کشتی در اثر باد مخالف به این شهر افتد، به آن هیچ تعرضی نمی‌رسانند و همانند دستور سایر کشتی‌ها عمل می‌کنند» (رک. همان، ص ۷۸۱ - ۷۸۲).

۴. سیرافی، *سلسلة التواريخ*، ص ۵۸ (سیرافی می‌نویسد: «در این شهر از کشتی‌های چینی هزار درهم و از دیگر کشتی‌ها بین یک تا ده دینار می‌گیرند» رک. همانجا).

5. Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 377 - 378.

۶. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۵۶۸.

۷. همان، ص ۵۵۳ - ۵۵۴.

مسلمانان در سواحل جنوبی هند نه تنها منجر به آبادانی شهرهای این منطقه گردید، بلکه حکام هندو نیز در این امر، منافع سرشاری کسب می کردند. این بطوطه در این باره می نویسد: «در حدود چهار هزار تن مسلمان در یکی از محلات خارجی شهر منجرور مسکن دارند که گاهی بین آنان و مردم شهر جنگ درمی گیرد و سلطان چون به منافع تجاری نیاز دارد، در این میان مداخله می کند و طرفین را آشتی می دهد».^۱

سواحل شرقی دکن (معبر) نیز محل استقرار مسلمانان و فعالیت های بازرگانی آنان بود. کشف تعداد زیادی ظروف شکسته و سکه های اسلامی از قرن اول هجری (۷۱۰ق.) در این منطقه^۲ حاکی از قدمت حضور مسلمانان در این منطقه است. معبر یکی از مهم ترین مراکز تجاری برای تجار مسلمان به شمار می رفت، به طوری که ملک الاسلام جمال الدین، حاکم کیش، تجارتخانه ای برای معامله اسب در این منطقه ایجاد کرد. سالانه ده هزار و چهارصد سر اسب از جزایر فارس مانند قطیف، لَحْساء، بحرین، هرموز و قلّهات^۳ وارد معبر می شد. تقی الدین عبد الرحمن بن محمد طیبی برادر جمال الدین نیز در این کار فعالیت داشت و امور تجاری را در انحصار خود گرفته بود.^۴

تجارت اسب بسیار سودآور بود و به طور گسترده در بنادر هند رواج داشت. در این میان اسب های اصیل عربی بسیار گران قیمت بود و سود سرشاری از تجارت آن به دست می آمد. این اسب ها از مناطق تحت نفوذ سران حَضْرَمَوْت به سوی قلّهات فرستاده می شد و سپس از آنجا به سواحل جنوبی هند صادر می گردید. سپس هرموز جایگزین قلّهات گردید و به عنوان مرکز دریایی و تجاری برای

۱. همان، ص ۵۶۰. ابن بطوطه منجرور را منجرور ذکر کرده است (رک. همانجا).

۲. تاراچند، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ص ۷۹.

3. Qalhat

۴. شیرازی، تاریخ و صاف، ج ۳، ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

صادرات اسب مطرح شد، چنان‌که در طول دوره ملوک بهمنی، هرmoz به‌عنوان مرکز صادرات اسب، با منطقه دکن روابط تجاری داشت.^۱

پس از مرگ ملک الاسلام جمال الدین، برادر وی تقی الدین به فعالیت‌های تجاری در معبر ادامه داد، به‌طوری‌که تمام اجناس تجاری در معبر با اجازه وی توسط وکلا و گماشتگان او مورد معامله قرار می‌گرفت. کالاهای تجاری ابتدا به کیش فرستاده می‌شد و پس از آنکه نمایندگان ملک الاسلام، اجناس مورد نیاز را انتخاب می‌کردند، سایر کالاها را به بازرگانان سرزمین‌های مختلف می‌فروختند.^۲ اعراب نیز در تجارت اسب فعالیت داشتند. آنان گله‌های اسب را از بندر ظفار (واقع در جنوب شرقی جزیره العرب و

۱. Bahacker, "Qalhat", in *Arabian History*, Vol. 13, pp. 27-29.

هرmoz با حکومت هندوی بیجانگر نیز روابط تجاری داشت و به معامله اسب می‌پرداخت (رک. همانجا).

۲. شیرازی، *تاریخ و صاف*، ج ۳، ص ۳۰۳؛ همدانی، *جامع التواریخ*، *(تاریخ هند، سند و کشمیر)*، ص ۴۱. رشید الدین فضل الله همدانی درباره تجارت اسب در معبر می‌نویسد: «از آن روی که در آن دیار اسب نمی‌باشد و اگر می‌باشد بی‌قوت و ضعیف است، مقرر گردانید که هر سال یک‌هزار و چهارصد سر اسب اعراب جیاد از خاصه ملک جمال الدین ابراهیم و تجار در جزیره قیس حاصل کرده به معبر رسانند و تتمه ده‌هزار سر از سایر جزایر و بلاد فارس، قطیف، لَحْساء، بحرین، هرمز و قلّهات... معهود باشد که قبول کند و هریک سر اسب را دویست و بیست دینار سرخ خراجی قیمت معین شده به شرط آنکه اگر متألف تجار را آفتی رسد یا چند سر سقط شوند، عوض بهای آن از خزانه پادشاه واجب شود و از معتبران سفرا روایت است که هر سال بهای این ده‌هزار اسب که بهای آن دوهزار هزار و دویست دویست هزار دینار باشد از فاضلات ارتفاع موقوفات بتخانه‌ها و تمغای (Tamga) جواری که وقفاند بر کنایس و معابد آن کفره و فجره و به فاحشه مشغول حواله رود که به اصول اموال خزانه هیچ تعلقی ندارد» (رک. همدانی، *جامع التواریخ* *(تاریخ هند، سند و کشمیر)*، ص ۴۰ - ۴۱).

مشرق (حضر موت) به بنادر هند وارد می‌کردند.^۱ حرکت کشتی‌ها از ظفار به هند دو بار در سال انجام می‌گرفت.^۲

بیرداول یا بیردهول^۳ یکی از بلاد معبر به‌عنوان مکانی برای واردات اسب ذکر شده است.^۴ اسب در هند کالایی کمیاب بود و بازرگانان از فروش اسب‌های اصیل عربی منافع سرشاری به دست می‌آوردند.^۵ مارکوپولو از شهری به نام کال نام برده و می‌گوید: «شهر کال یکی از بلاد معبر و بسیار آرام و ثروتمند است. این شهر محلی مناسب برای بازرگانی خارجی است. تمام کشتی‌هایی که از مغرب یعنی از هرمز، عدن، چیستی، عربستان و اشیه (شحر) می‌آیند، با خود همه نوع کالاهای تجاری و اسب می‌آورند».^۶ ابن بطوطه دربارهٔ تجارت اسب در هندوستان می‌نویسد: «اسب‌ها را دسته‌دسته به هندوستان می‌برند و هر دسته آن در حدود شش هزار رأس است که هریک از تجار، مالک صد یا دویست رأس است و هر پنجاه اسب نگهبانی دارد که مواظب علوفه و غیره است و او را

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۲۵۹ - ۲۶۰. ابن بطوطه می‌نویسد: «فاصلهٔ ظفار تا هندوستان را در صورتی که باد موافق باشد، در یک ماه می‌توان طی کرد. ظفار در وسط بیابان واقع شده و آبادی در اطراف آن وجود ندارد» (رک. همانجا).

۲. ابن ماجه، الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، ص ۴۳۱.

3. Beyyerdawal

۴. ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۵.

5. Polo, *The Travels of Marcopolo*, pp. 401-402.

مارکوپولو می‌نویسد: «تجار هنگام بازگشت از یمن، اسب‌های اصیل عربی با خود به کشور هند و جزایر آن می‌برند» (رک. همانجا).

6. Ibid, pp. 375, 402-403.

مارکوپولو می‌نویسد «اشیه (Escier) محل مناسبی برای تجارت اسب است و سالانه کشتی‌های هندی از این شهر اسب خریده و به هند می‌برند». اشیه تلفظ ایتالیایی شحر است (Ibid, pp. 402 - 403). شحر در سواحل عمان قرار دارد (رک. سیرافی، سلسله التواریخ، ص ۱۳۵ - ۱۳۷).

"قشی" می‌نامند. قشی سوار یکی از اسب‌ها می‌شود و چوب بلندی که طنابی بر سر آن بسته است به دست دارد و چون بخواهد اسبی را بگیرد، مرکب خود را تا محاذات آن حیوان پیش می‌راند و طنابی را که به دست دارد بر گردن او انداخته، می‌کشد و سوار می‌شود و آنگاه اسب اولی را به چرا رها می‌سازد. به این اسب‌ها هنگامی که به سرزمین سند می‌رسند، علوفه داده می‌شود زیرا گیاهی که در آن مناطق می‌روید جای جو را نمی‌تواند بگیرد. بسیاری از اسب‌ها تلف می‌شوند یا در معرض دستبرد دزدان قرار می‌گیرند. در محلی موسوم به شش‌نغار برای هر رأس، هفت دینار نقره به‌عنوان عوارض گرفته می‌شود و در مولتان (که مرکز بلاد سند است) عوارضی دیگر مطالبه می‌شود. بابت این عوارض سابقاً از هر بازرگان یک‌چهارم آنچه را که داشت می‌گرفتند لیکن سلطان محمد (محمد بن تغلق) پادشاه هند این رسم را منسوخ کرد و دستور داد تا از بازرگانان مسلمان فقط مالیاتی به نام "زکوه" و از کفار "عشریه" دریافت شود. علی‌رغم تلفات و عوارض، استفاده سرشاری از این تجارت به دست می‌آید زیرا کمترین قیمت اسب در هندوستان صد دینار است (به‌حساب زر مغرب، بیست و پنج دینار است)؛ اسب‌های نجیب به پانصد دینار یا بیشتر فروخته می‌شود. هندیان اسب‌های نجیب را برای تندروی و سرعت آن‌ها نمی‌خرند، زیرا در هندوستان اسب را مانند سوار به‌هنگام جنگ، زره می‌پوشانند. هدف آن‌ها از خریدن این‌گونه اسب‌ها بیشتر به‌دلیل نیرومندی و بلندی گام‌های اوست و اسبی که برای تندروی و مسابقه باشد، از یمن، عمان و فارس وارد می‌شود که هر رأس آن از یک تا چهارهزار دینار قیمت دارد.^۱

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۲۵۹ - ۲۶۰. مارکوپولو می‌نویسد: «در معبر اسب به‌عمل نمی‌آید ولی چون شاه دوست دارد، اسب‌های اصیل خوب داشته باشد، هر سال مبالغ گزافی صرف خرید اسب نموده و از هرمز و عدن وارد می‌نمایند» (Ibid, p. 355). ابن بطوطه به کمیاب بودن اسب در سواحل ملیبار نیز اشاره کرده و می‌گوید: «هیچ‌کس در این نواحی سواره مسافرت

نقل قول‌های متعدد حاکی از آن است هندیان هر سال به واردات اسب اقدام می‌کردند. مؤلف تاریخ و صاف دلیل این امر را غذای نامناسب اسب‌ها ذکر کرده و می‌نویسد: «اسب‌ها را در عوض علف به آن‌ها سر بریان و نخود پخته‌شده در روغن دهند و شیر گاو جوشانیده به کامشان ریزند ولی چون به‌هنگام حاجت بی‌رعایت شروط سواری بر آن جهند، پس از اندکی لاغر و ناتوان شوند و سقط گردند و اگر از آن‌ها نتیجه‌ای حاصل شود، سخت حقیر و بد باشد چنان‌که لایق سواری نباشد. لاجرم سال به سال به اسب‌های دیگر نیاز یابند».^۱

مارکوپولو علت بیماری اسب‌ها را ناسازگاری هوا و غذای نامناسب ذکر کرده و می‌نویسد: «متأسفانه به‌واسطه عدم مراقبت و نبودن دوا و درمان، هر سال تعداد زیادی از اسب‌ها می‌میرند و سال بعد مجبورند دوباره تعدادی دیگر بخرند؛ اما به عقیده من علت اصلی تلف شدن اسب‌ها، یکی ناسازگاری آب و هوا و دیگری نبودن خوراک مناسب است؛ چون در اینجا هیچ نوع غله‌ای به‌جز برنج به‌عمل نمی‌آید و مجبورند به اسب‌ها گوشت مخلوط با برنج بدهند».^۲

تجارت اسب در معبر و انحصار آن در دست بازرگانان مسلمان منجر به نفوذ اسلام در این منطقه گردید. مسلمانان نه‌تنها در سواحل غربی و شرقی دکن بلکه در فلات مرکزی آن نیز حضور داشتند. وجود مساجد متعدد در دولت‌آباد و

→ نمی‌کند و به‌جز سلطان کسی اسب به همراه خود ندارد» (رک. همان، ص ۵۵۸). مؤلف سلسله‌التواریخ می‌نویسد: «هرگاه پادشاه لشکریان را به جنگ فراخواند با خرج و هزینه خود به جنگ می‌روند» (رک. همان، ص ۸۵). به نظر می‌رسد این امر به‌دلیل گرانی و پرهزینه بودن تجهیزات جنگی از جمله اسب بوده است. مؤلف تاریخ فرشته از اسب‌های مابین گجرات و سند خبر داده و می‌گوید: «مابین گجرات و سند بیابان سخت و خشن وجود دارد و بیشترین درآمد این منطقه از معامله اسب به دست می‌آید و اسب تازی از این منطقه برمی‌خیزد» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۴۲۰).

۱. شیرازی، تاریخ و صاف، ج ۳، ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

2. Polo, *The Travels of Marco Polo*, p. 355.

برگزاری مراسم سالانه ماه رمضان به‌ویژه نماز تراویح، گواه این مطلب است. آنان در شهرهای کاوی، قندهار و قوچه نیز سکونت داشتند. بنا به نقل قول ابن بطوطه، تعدادی از دراویش حیدری به همراه شیخ خویش در مسجد شهر قوچه (گوگه) سکونت داشتند. همچنین جزیرهٔ بیرم^۱ که در اثر حملات مسلمانان ویران شده بود، توسط یکی از بازرگانان آباد گردید و عده‌ای از مسلمانان در آنجا ساکن شدند.^۲

حضور مسلمانان و فعالیت‌های آنان تنها منحصر به امور مذهبی، فرهنگی و تجاری نبود، بلکه برخی از آنان در امور ملک‌داری و سیاست نیز شرکت داشتند. در شهر هنور، جمال الدین محمد از سوی پادشاه هندو حکومت می‌کرد. همچنین در نبردی که در سال ۷۴۰ق. میان سلطان غیاث الدین دامغانی و بلال دیو راجهٔ معبر روی داد، بیست‌هزار مرد جنگی مسلمان در لشکر بلال دیو^۳ شرکت داشتند.^۴

گفتار دوم: استقرار سلاطین دهلی (خلجیان و تغلقیان) در دکن

نفوذ و گسترش اولیه اسلام در دکن توسط تجار مسلمان (به‌عنوان نخستین مبلغان اسلام) انجام گرفت. باین‌همه، زمینه‌های شکل‌گیری تسلط سیاسی مسلمانان بر این منطقه در دورهٔ سلاطین دهلی روی داد. پیش از این در فاصلهٔ زمانی میان خلافت عمر بن خطاب تا دورهٔ خلافت ولید بن عبد الملک حملات متعددی توسط مسلمانان به حدود مکران و سند انجام گرفت. اگرچه برخی از بلاد آن مناطق به تصرف مسلمانان درآمد،^۵ اما این امر به تسلط سیاسی آنان

1. Beiram

۲. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۴۹، ۵۵۲ - ۵۵۳.

3. Bellal Dev

۴. ابن بطوطه، رحله، ص ۵۵۶، ۶۰۴.

۵. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۸ - ۴۳۹. براساس روایتی مشهور در دورهٔ خلافت ولید بن عبد الملک و حکومت حجاج بن یوسف در عراق، گروهی از مسلمانان که بیشتر آنان زنان تجار

نیانجامید. حملات سلطان محمود غزنوی به هند و سپس زوال حکومت راجپوت‌ها (که از نیمهٔ قرن هشتم میلادی در هند شمالی و قسمتی از فلات دکن پراکنده بودند)، قدرت سیاسی مسلمانان را در هند (مناطق متصرفی) فراهم کرد.^۱ آخرین ضربه بر راجپوت‌ها توسط شهاب الدین غوری وارد شد. وی به‌عنوان پادشاه غزنه و خراسان، لشکری بزرگ به فرماندهی امیر قطب الدین ایبک به دهلی فرستاد. دهلی در سال ۵۸۴ق. تصرف شد و قطب الدین ایبک در آنجا به حکمرانی پرداخت. سپس به ترتیب شمس الدین لَلَمِشْ یا ایلتمش، رکن الدین پسر شمس الدین، رضیه دختر شمس الدین و ناصر الدین پسر شمس الدین به حکومت رسیدند.^۲ اگرچه مسلمانان با تشکیل حکومت در دهلی به قدرت سیاسی در شبه‌قاره هند دست یافتند؛ اما پیش از آغاز حکومت خلجیان، اقدامی برای فتح دکن از سوی آنان انجام نگرفت.

→

مسلمان بودند، با کشتی سفر خود را به‌سوی حجاز آغاز کردند. پادشاه سرانديب نیز هدایایی به همراه آنان برای حجاج بن یوسف فرستاد. این افراد مورد تهاجم دزدان قرار گرفتند و کالاهای آنان از جمله هدایای پادشاه سرانديب به سرقت رفت و زنان مسلمان نیز اسیر شدند. این امر حجاج بن یوسف را آشفته کرد. وی محمد بن قاسم را در سال ۹۲ق. به فرماندهی سپاهی بزرگ منصوب کرد و او را روانهٔ سند نمود (رک. همانجا).

1. Ghosh, *The Changing Indian Civilization*, pp. 315-320.

سربازان خراسانی، افغانی و ترک که از زمان حملات سلطان محمود غزنوی در شهرهای مولتان (ملتان)، لاهور و دهلی سکونت گزیده بودند، دور شهرها را حصار کشیده و آنجا را به شکل دار الحرب درآوردند. آن‌ها شهرهای کوچک و روستاها را به هندوها واگذاشتند (رک. همانجا).

۲. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۲۲ - ۴۲۸. شمس الدین اول کسی است که در دهلی از سال ۶۰۷ تا ۶۳۳ق. به استقلال حکومت کرد. او از غلامان قطب الدین ایبک بود و امارت لشکر و نیابت او را برعهده داشت. ناصر الدین نیز آخرین فرمانروای ممالیک در هند بود. وی به خط خود نسخه‌هایی از قرآن می‌نوشت و از فروش آن امرار معاش می‌کرد. وی بیست سال در دهلی حکومت کرد (رک. همانجا).

طرح سیاست لشکرکشی به دکن در دوره سلطنت خلجیان^۱ به دنبال بروز دو خطر عمده از سوی مغولان و راجپوت‌ها آغاز شد. خلجیان برای حفظ سلطنت خویش در مقابل حملات احتمالی آنان، نیاز به گردآوری و تجهیز نیرویی گسترده داشتند. این امر، تنها با پشتوانه مالی فراوانی امکان‌پذیر بود. تحت چنین شرایطی لشکرکشی به دکن و کسب غنایم، اقدام مؤثری در نزدیک کردن آنان به هدف خویش بود.^۲ در سال ۹۴ق. جلال الدین خلجی به قصد تصرف خزانه حاکم دیوگیر، به سوی دکن حرکت کرد. دیوگیر حصار و دربند نداشت و به راحتی به تصرف وی درآمد. در این لشکرکشی غنایم فراوانی شامل شش من طلا، هفت من مروارید، دو من جواهر لعل، یاقوت، الماس و زمرد، یک‌هزار من نقره، چهارهزار جامه ابریشمی و سایر اجناس به دست خلجیان افتاد. همچنین حاکم هندوی دیوگیر متعهد به پرداخت خراج سالانه گردید.^۳

فتح کنبایه نیز در دوره علاء الدین خلجی صورت گرفت. در سال ۹۸ق. وی برادر خود ملک معز الدین را به همراه نصرت خان (سردار سپاه او) روانه کنبایه نمود. لشکریان وی متشکل از چهارده هزار سوار و بیست هزار پیاده بودند. در این لشکرکشی، مسلمانان غنایم بسیاری به دست آوردند.^۴ مؤلف تاریخ و صاف

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۲۸.

2. Yazdani, *The Early History of the Deccan*, p. 642.

مؤلف لب التواریخ هند می‌نویسد: «وقتی سلاطین غور و توابع ایشان ممالک هند را تسخیر کردند، خلجیان به تدریج وارد هند شدند. آن‌ها از اولاد خالنج خان بودند و به سبب کثرت استعمال به خلج معروف شدند و فرزندان او را خلجی گویند» (رک. بندر ابن راس، لب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۱۷ الف).

۳. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۲۲۸-۲۳۴؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۹۵-۹۶.

۴. شیرازی، تاریخ و صاف الحضرة، ج ۴، ص ۴۴۷-۴۴۹. مؤلف تاریخ و صاف می‌نویسد: «این سپاه که... جنگ سختی بکردند و غنایم بسیار به دست آوردند و قریب بیست هزار اسیر گرفتند و سیزده فیل مهیب و عظیم به دستشان افتاد. بتکده‌ها را خراب کردند و بت‌ها را شکستند. از جمله بت‌ها، بتی بود به نام سومنات که از سنگ تراشیده بودند به بلندی هفت

الحضره درباره لشکرکشی مجدد سلطان دهلی به تلنگ می‌نویسد: «چون (علاء الدین خلجی) در سال ۷۰۹ق. قصد تسخیر هندوستان کرد، ملک ینو، ظفر خان و بابک هندی را با صدهزار سوار و پیاده نامزد آن بلاد (تلنگ) گردانید. وقتی به تلنگ رسیدند، رای (حاکم) آنجا مطیع شد و باج و شحنة قبول کرد و زیادت از سی هزار ولایت آبادان به حوزه اسلام افزون شد... شش هزار خروار زر به دهلی نقل شد و در این غنیمت الماس آن چنان ارزان شد که یک مثقال آن را به سه دینار می‌فروختند».^۱

عصامی علت این لشکرکشی را عدم پرداخت خراج از سوی حاکم هندوی دیوگیر ذکر کرده است.^۲ لشکریان سلطان پس از تصرف تلنگ به سوی



ذراع در غایت ظرافت و صنعت که گویی هم‌اکنون حرکت می‌کند یا سخن می‌گوید. تاجی گوهرنشان بر سر داشت و آن قدر گوهرهای گران بها بر گردنش آویخته بودند که حد و حصری برای آن متصور نبود. قصد کندن و شکستن آن نمودند. بت پرستان هزاران هزار زر دادند، مسلمانان نپذیرفتند و بت بشکستند و اجزای آن را به دهلی حمل کردند و بر در مسجد فرش زمین ساختند. بعد از مدتی از تخریب بتخانه سنگی یشمرنگ از آنجا یافتند، در غایت لطافت. یکی از تجار فرمود تا از آن محرابی ساختند و اطرافش را آیات قرآن نگاشتند، چون پرداخته گردید آن را تبرکاً بر مقبره قطب الاولیاء الشیخ المرشد ابو اسحق ابراهیم بن شهریار بفرستاد. هم در آن نزدیکی قبه‌ای بر سر قبر او برافراشتند و آن سنگ را در طرف راست آن کار گذاشتند. من به زیارت آن بقعه نائل آمده‌ام و قصیده‌ای سروده‌ام» (رک. همانجا).

۱. شیرازی، تاریخ و صاف الحضره، ج ۴، ص ۵۲۷.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۲۹۳ - ۲۹۸. عصامی می‌نویسد: «سلطان علاء الدین خلجی، با این بهانه ملک کافور را مأمور فتح مناطق دکن نمود. وی به عین الملک ملتانی حاکم مالوه و الغ خان والی گجرات دستور داد تا ملک کافور را در این لشکرکشی یاری کنند» (رک. همانجا). مؤلف تاریخ و صاف نامی از ملک کافور نبرده است. وی ملک ینو، ظفر خان و بابک هندی را به عنوان فرمانده لشکریان سلطان علاء الدین ذکر کرده است. (رک. شیرازی، تاریخ و صاف، ج ۴، ص ۵۲۷). بندر ابن راس نیز علت فتح را عدم پرداخت خراج از سوی رای دیوگیر (به مدت سه سال) و تأخیر در پرداخت آن ذکر کرده است» (رک. بندر ابن راس، لب التواریخ هند، نسخه خطی، برگ ۲۳ ب).

دهورسمند^۱ حرکت کرد. علی‌رغم آنکه حاکم آنجا از رایِ معبر و تلنگ طلب کمک کرده بود؛ اما اقدام به جنگ ننمود.^۲ او ضمن اظهار اطاعت از سلطان دهلی متعهد به پرداخت خراج گردید. لشکریان سلطان با راهنمایی حاکم دهورسمند به معبر رسیدند و پس از تصرف آنجا به‌ویژه بتخانه معروف آن (که جواهرات فراوانی داشت) به غنایم بسیاری دست یافتند.^۳

قطب الدین مبارک‌شاه جانشین علاء الدین خلجی نیز فتح دکن را جزو برنامه‌های حکومتی خویش قرار داد. اما برخی از فرماندهان وی (که خواهان سلطنت خضر خان برادر قطب الدین بودند) با تصمیم او مخالفت کردند. سلطان با کشتن برادران خود (خضر خان، ابو بکر خان، شادی خان و شهاب الدین) خطرات احتمالی آنان را دفع کرد. فتوح دکن در دوره وی با فرماندهی یکی از امیران شجاع به نام خسرو خان انجام گرفت. وی نواحی اطراف معبر را (که از پر نعمت‌ترین مناطق هند بود) فتح نمود^۴ و سپس برای جمع‌آوری خراج به تلنگ حرکت کرد. او توانست خراج تلنگ را (شامل جواهرات، هدایا، فیل و اسب) از حاکم آنجا دریافت کند.^۵

علی‌رغم آنکه قطب الدین مبارک‌شاه برای تثبیت حکومت خویش به قتل

۱. Dhvarasamund

۲. شیرازی، *تاریخ وصاف الحضرة*، ج ۴، ص ۵۲۷.

۳. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۲۹۳ - ۲۹۸. حاکم دهورسمند خزانه خود را به همراه پنجاه و پنج فیل تقدیم سلطان دهلی کرد (رک. شیرازی، *تاریخ وصاف الحضرة*، ج ۴، ص ۵۲۷). مؤلف *تاریخ وصاف* می‌نویسد: «علاء الدین بدین فتوحات نام سلطان محمود غزنوی از تاریخ بزدود، امروز چهارصد و هفتاد و پنج سوار دارد که نامشان در دفاتر دیوان عرض ثبت است و نان و پاره و ماهانه دارند و نیز چهارصد ژنده پیل و چهار صد جَمَازَه در اختیار اوست» (رک. همان، ص ۵۲۸).

۴. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۳۲ - ۴۳۴.

۵. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۳۶۰ - ۳۶۳.

برادرانش اقدام کرد؛ اما پس از مدتی خسرو خان به عنوان رقیبی جدید در برابر وی قرار گرفت؛ چنان که در اندیشهٔ سلطنت افتاد و قطب الدین را با نقشه‌ای طراحی شده به قتل رساند.^۱ خسرو خان در دورهٔ سلطنت خویش موفقیتی کسب نکرد. تمایل وی به هندوان و آداب و رسوم هندی منجر به رویگردانی مسلمانان از او گردید و پس از مدت کوتاهی غیاث الدین تغلق علیه وی شورید و او را به قتل رساند.^۲ غیاث الدین تغلق شاه پس از استقرار در دهلی، فرزند خود محمد را

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۳۴ - ۴۳۵. ابن بطوطه در این باره می‌نویسد: «روزی خسرو خان به سلطان گفت: "گروهی از هندیان می‌خواهند به دین اسلام درآیند." سلطان نیز طبق رسوم دستور داد آنان در دربار حاضر شوند. (رسم آن بود که هرکس از هندیان می‌خواست به دین اسلام درآید، او را پیش سلطان می‌بردند و سلطان جامه‌ای با گردن‌بند و بازوهای طلا که درخور مقام شخص تازه‌مسلمان بود، به او اعطا می‌کرد.) خسرو خان تأکید کرد که این افراد نمی‌خواهند در روشنایی روز این مراسم انجام بگیرد، زیرا از خویشاوندان و بزرگان خود، این مسئله را پنهان داشته‌اند. سلطان اجازه داد که آنان شب‌هنگام به نزد وی بروند. این دیدار به قتل سلطان انجامید و خسرو خان سلطنت بر دهلی را به دست آورد» (رک. همانجا).

۲. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۳۷۹ - ۳۸۶؛ ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۳۶ - ۴۳۷. مدت سلطنت خسرو خان کمتر از پنج ماه بود (رک. *فرشته*، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۱۳۰). غیاث الدین تغلق علیه وی به بهانهٔ خونخواهی ولی‌نعمت خویش (قطب الدین) قیام کرد و از کشلو خان (Keshlu khan) طلب کمک نمود، اما وی به بهانهٔ اینکه پسرش در دهلی است و به تنهایی نمی‌تواند به او یاری کند، از فرستادن کمک خودداری کرد. غیاث الدین در نامه‌ای پسرش محمد را از تصمیم خویش آگاه کرد و از او خواست تا با پسر کشلو خان از دهلی گریخته به نزد او بروند. محمد حيله‌ای برای فرار اندیشید. وی به خسرو خان گفت: اسب‌ها بسیار فربه گشته‌اند و باید قدری ورزش کنند تا لاغر شوند. او با این بهانه اسب‌ها را بیرون برد و به همراه پسر کشلو خان گریخت. کشلو خان نیز نیروهای خود را به کمک تغلق فرستاد و اولین نبرد میان مخالفان و نیروهای خسرو خان روی داد. غیاث الدین تغلق به همراه سید مرد جنگی به نیروهای خسرو خان که مشغول غارت اردو بودند، حمله کرد و آنان را پراکنده نمود. غیاث الدین پس از کسب سلطنت، خسرو خان را به قتل رساند (رک. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۳۷۹ - ۳۸۶).

مأمور فتح تلنگ کرد. وی لشکری بزرگ و مجهز برای این منظور فراهم کرد و امرا و فرماندهانی مانند ملک تیمور، ملک تکین، ملک کافور مَهردار و ملک بَیَرَم را در این لشکر قرار داد.^۱ در اولین مراحل نبرد، حاکم ورنگل (مرکز تلنگ)

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۳۸. ابن بطوطه درباره اصل و نسب غیاث الدین تغلق شاه می‌نویسد: «شیخ امام دانشمند پرهیزگار رکن الدین پسر شیخ شمس الدین ابی عبد الله پسر امام بهاء الدین زکریای قرشی مولتانی در خانقاه خود با من چنین گفت که تغلق از طایفه ترکان قرویه بود که در کوه‌های بین سند و ترکستان زندگی می‌کنند. تغلق مردی ناتوان بود و چون به سند آمد در خدمت یکی از بازرگانان وارد شد و در دستگاه او عنوان کلوانی (گله‌بان) یا سرپرستی اسب‌ها را داشت و این ایام مصادف بود با سلطنت علاء الدین که برادرش الو خان را به امارت سند گماشته بود. تغلق در خدمت الو خان وارد شد و در زمره پیادگان درآمد. لیاقت او را دیدند، وارد صنف سوارش کردند، آنگاه به عنوان افسر جزء انتخاب شد و سپس امیر خیل یا سرپرست اداره دواب گردید و در عداد امرای بزرگ وارد شد و ملک غازي لقب یافت. من در مقصوده مسجد جامع مولتان که به امر تغلق ساخته شده، دیدم نوشته است: من بیست و شش جنگ با تترها کردم و از همه پیروز درآمدم و به همین جهت لقب ملک غازي گرفتم. چون قطب الدین به سلطنت رسید، تغلق را به حکومت دبال‌پور و اطراف آن گماشت (زک. همان، ص ۴۳۶). فرشته نیز درباره اصل و نسب تغلقیان ضمن بیان این نکته که نتوانسته است از نوشته‌های مورخان پیشین هندوستان اطلاعاتی در این مورد کسب کند می‌نویسد: «در سفرش به لاهور از مردم آگاه به تاریخ آن سرزمین درباره اصل و نسب دودمان تغلق پرسیده است. آن‌ها گفته‌اند صریحاً در هیچ کتابی ندیده‌اند اما در آن منطقه شهرت داشت که ملک تغلق پدر سلطان غیاث الدین تغلق شاه در سلک غلامان ترک غیاث الدین بلبن بوده است. وی با مردم جت (Jat) که بومی آن منطقه بودند، وصلت کرد و غیاث الدین تغلق شاه نتیجه این ازدواج بود» (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۱۳۰). در *تاریخ فیروزشاهی* ذکر شده است، تغلق دو برادر دیگر به نام رجب و ابو بکر داشت که در زمان سلطنت علاء الدین خلجی از خراسان به دهلی آمدند. علاء الدین خلجی به آنان مهربانی کرد و آن‌ها را وارد مناصب حکومتی نمود. تغلق بین برادرانش شجاع‌تر بود، به همین دلیل حکومت بر شهر دبال‌پور را از سوی علاء الدین خلجی دریافت کرد (رک. عقیف، *تاریخ فیروزشاهی*، ص ۳۶). فرشته می‌نویسد: «فاصله میان دبال‌پور و مولتان سه روز راه بود» (همان، ج ۱، ص ۱۳۰).

موفقیتی کسب نکرد. او با ارسال هدایا و قبول خراج سالانه (به همان مقداری که برای سلطان علاء الدین خلجی می‌فرستاد) تقاضای صلح کرد.^۱ محمد بن تغلق تقاضای وی را نپذیرفت و برای تصرف حصار ورنگل تلاش بیشتری نشان داد، اما به دلیل نامساعد بودن آب و هوا و شیوع بیماری، عده‌ای از نیروهای وی تلف شدند. از سویی دیگر شایعه مرگ سلطان غیاث الدین، اوضاع را وخیم‌تر نمود.^۲ امرا و لشکریان گریختند، محمد نیز به همراه عده معدودی به سمت دیوگیر فرار کرد. رای ورنگل که در حصار پناهنده شده بود، بیرون آمد و به تعقیب لشکر محمد پرداخت. سلطان غیاث الدین پس از چهار ماه، بار دیگر محمد را به همراه لشکری بزرگ به ورنگل فرستاد. وی پس از فتح حصار بیدر، ورنگل را با زور تصرف کرد. حاکم ورنگل و خانواده او به همراه خزانه تلنگ به دهلی فرستاده شدند.^۳ پس از مرگ غیاث الدین تغلق شاه، سلطنت به دست محمد بن تغلق (پسر غیاث الدین) افتاد.^۴ سلطان محمد از حافظه‌ای قوی برخوردار بود و در تاریخ، طب، حکمت، نجوم، ریاضی و منطق مهارتی تمام

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. سپهرندی، تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۴. ابن بطوطه می‌نویسد: «شایعه مرگ سلطان به دستور محمد و توسط ندیم او به نام عبید شاعر انجام گرفت. محمد پس از رسیدن به تلنگ، در اندیشه سلطنت افتاد، اما امرای لشکر با وی مخالفت کرده و هریک خود را لایق سلطنت اعلام کردند. این اختلاف شدت یافت به‌طوری که محمد از ترس کشته شدن به دهلی گریخت. امرایی که با محمد مخالفت کرده بودند، گریختند و ملک کافور مهردار توسط سلطان به قتل رسید» (برای اطلاعات بیشتر، رک. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۳۸ - ۴۳۹).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۴. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۴۱. محمد بن تغلق پیش از سلطنت خویش، جونه نام داشت. وی پس از رسیدن به حکومت، نام محمد و کنیه ابو المجاهد را بر خود گذاشت (رک. همانجا). محمد بن تغلق به دلیل اقدامات ضد و نقیض، به‌عنوان یکی از عجایب معرفی شده است. (برای اطلاعات بیشتر، رک. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ابن بطوطه، رحله، ص ۴۴۱ - ۴۴۲).

داشت.^۱ وی در مدت زمانی کوتاه، بسیاری از مناطق دکن (از جمله گجرات، مالوه، دیوگیر، دهورسمند، تلنگ و معبر) را به اطاعت خود درآورد و حاکمان هندوی آن نواحی، متعهد به پرداخت خراج سالانه شدند.^۲ با این همه، در دوره حکومت محمد بن تغلق، به دلیل برخی عملکردهای نامطلوب در امور حکومتی، زمینه‌های جدایی دکن از دهلی فراهم گردید. وی برای جلوگیری از تهی شدن خزانه حکومتی به ضرب سکه مس فرمان داد. این اقدام منجر به سوءاستفاده فتنه‌جویان و ضرب سکه‌های مسی تقلبی گردید. سلطان محمد برای جبران این اشتباه، سکه‌های مسی را (که در دست مردم قرار داشت) با سکه‌های زر موجود در خزانه حکومتی تعویض نمود، اما این امر منجر به تهی شدن خزانه حکومتی و عدم رواج سکه‌های مسی میان مردم گردید.^۳ همچنین افزایش مالیات از سوی محمد بن تغلق و عدم توانایی مردم در پرداخت آن، رها شدن زمین‌های زراعی، نابردن باران و بروز قحطی (علی‌رغم تعیین جیره غذایی شش ماهه برای مردم) از یک سو و تهیه تجهیزات جنگی فراوان برای تسخیر خراسان، ماوراءالنهر، هماجل (فراجل) از سوی دیگر به مشکلات اقتصادی موجود افزود.^۴ این امر

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۰۰ (محمد بن تغلق قلمرو حکومتی خود را به بیست و شش ایالت تقسیم کرد که شش ایالت آن در دکن قرار داشت. رک. سپهرندی، تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۷ - ۱۱۷).

۳. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۴. ابن بطوطه می‌نویسد: «هنگامی که در ولایات هند و سند خشک‌سالی افتاد و کار قحطی به جایی کشید که یک من گندم به شش دینار فروخته می‌شد، سلطان دستور داد تا برای همه اهالی دهلی جیره شش ماهه از انبار دولتی معین کنند و مقدار آن یک رطل و نیم مغربی بود... فقها و قضات در محله‌های شهر اسامی مردم را یادداشت می‌کردند و جیره شش ماهه آنان را حواله می‌دادند» (رک. همان، ص ۴۷۰). هماجل مابین ولایت چین و هند است (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۵).

زمینه انتقال پایتخت از دهلی به دکن را فراهم کرد. ابن بطوطه در این باره می‌نویسد: «از مهم‌ترین اعتراضاتی که به سلطان می‌شد تبعید کردن مردم دهلی بود و سبب این اقدام آن بود که مردم دهلی شب‌نامه‌هایی مشتمل بر فحش و بدگویی از سلطان می‌نوشتند و سر آن را مهر کرده، روی آن چنین می‌نوشتند که: «سرخوند عالم این نامه را جز شخص او کس دیگر نخواند» و شبانه آن را در سرای سلطان می‌انداختند. در نتیجه این نامه‌ها که به دست سلطان می‌رسید، فکر ویران کردن دهلی بر سرش زد.^۱ وی تمام خانه‌ها و منازل شهر را در مقابل پرداخت بها، از مالکین خریده و فرمان داد همه مردم آن شهر به دولت‌آباد کوچ کنند. سپس از سوی حکومت در کوچه‌های شهر فریاد زدند که تا سه روز نباید احدی در شهر باقی بماند. عده بسیاری از مردم مهاجرت کردند اما برخی نیز در خانه‌های خود پنهان شدند. سلطان دستور داد خانه‌ها را بگردند و اشخاصی را که پنهان شده‌اند

۱. ابن بطوطه که از نزدیک شاهد رفتار و عملکردهای سیاسی محمد بن تغلق بود، می‌نویسد: «این پادشاه دو چیز را از همه بیشتر دوست دارد، یکی بذل و بخشش و دیگری خونریزی. سلطان در ریختن خون مردم چنان گستاخ بود که به‌ندرت اتفاق می‌افتاد نش کشته‌ای بر در سرائش دیده نشود و من بارها می‌دیدم که مردم را بر در خانه او کشته و همان‌جا انداخته‌اند. این پادشاه در مقابل هر عمل کوچک و بزرگ که مورد مخالفتش واقع می‌شد، مجازات می‌کرد و احترام احدی را از اهل علم و صلاح و شرف نگه نمی‌داشت» (رک. همان، ص، ۴۴۱ - ۴۴۲، ۴۷۰ - ۴۷۱).

مؤلف تاریخ مبارکشاهی می‌نویسد: «شیخ‌زاده جامی، محمدشاه را لقب ظالم داده بود. سلطان دستور داد او را به نزد قاضی بیاورند تا به گفته خویش اقرار کند. سلطان در حضور قاضی به او گفت به چه دلیل مرا ظالم می‌خوانی؟ شیخ‌زاده گفت: هر که را سیاست می‌کنی حق یا ناحق اَلْعَهْدَه علیک، اما اینکه زن و فرزندان را گرفته به جلا دادن می‌سپاری تا ایشان را بفروشند، این چنین ظلمی در کدام مذهب آمده است؟! سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد. اما هنگامی که از محکمه قاضی بیرون رفت، دستور داد تا شیخ‌زاده جامی را در قفس آهنی نگه داشته و سپس او را گردن زنند» (رک. سپهرندی، تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۷ - ۱۱۷).

بیرون آورند. بعد از این ماجرا مردم دهلی آن شهر را ترک کردند و باروبنه و اثاث خود را به‌جا گذاشتند و شهر به ویرانی افتاد. آنگاه فرمان داد مردم شهرهای دیگر به دهلی منتقل شوند تا آن شهر دوباره آباد شود، لکن دیگر آباد نشد.^۱

دولت‌آباد در سال ۷۲۷ق. از سوی محمد بن تغلق به‌عنوان مرکز و پایتخت جدید انتخاب شد و اهالی دهلی به اجبار به دکن منتقل شدند.^۲ سلطان محمد پس از تعیین پایتخت جدید، مادر خود مخدومه جهان را به همراه خانواده خویش، امرا، ملوک، خدم و حشم و خزاین به دولت‌آباد فرستاد. همچنین سادات، مشایخ و علما نیز به دولت‌آباد رفتند. وی پس از آنکه دهلی به کلی ویران شد، دستور داد ساکنان اطراف دهلی نیز روانه دکن شوند.^۳ این امر نشانگر آن است که مهاجرت مردم به دکن در دو مرحله صورت گرفته است. به‌عبارتی دیگر، ابتدا مردم دهلی و سپس اهالی شهرها و مناطق اطراف دهلی مشمول دستور سلطان محمد بن تغلق شدند. شاهد این مطلب نقل قولی از فرشته است. وی در این باره می‌نویسد: «محمد بن تغلق پس از انتقال پایتخت، به امرا و منصب‌داران مناطق مختلف فرمان داد تا آنان زن و فرزندان خود را به دولت‌آباد فرستاده و خانه بسازند، اما بهرام آبیّه که از سوی سلطان محمد در ملتان به‌سر می‌برد از این فرمان سرپیچی کرد. علی‌محصل از سوی سلطان به ملتان رفت و بهرام آبیّه را به‌دلیل سرپیچی از فرمان شاه، مورد عتاب قرار داد. این مسئله به درگیری انجامید و علی‌محصل کشته شد. سپس سلطان محمد برای مقابله با او به‌سوی ملتان رفت و پس از نبردی سخت، بهرام آبیّه گریخت».^۴

محمد بن تغلق پس از تسلط بر دکن، قلمرو حکومتی خود را به بیست و شش

۱. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۷۹ - ۴۸۰.

۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳. بداونی، *منتخب التواریخ*، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۱۳۶.

ایالت تقسیم کرد که شش ایالت آن در دکن قرار داشت.^۱ وی قتلغ خان را به عنوان حاکم دولت آباد تعیین کرد^۲ و مناطق مختلف آن را (به عنوان جاگیر یا اقطاع) به مأموران حکومتی خویش واگذار کرد. آنان تحت عنوان یوزباشی^۳ یا امیران صدیه مأمور جمع آوری مالیات از یکصد روستا بودند.^۴ امرا و منصب داران نیز با کسب اجازه از سوی سلطان در دکن مستقر شدند. در این میان حسن کانکوی بهمنی با قتلغ خان رابطه دوستی برقرار کرد و از سوی او قریه کونجی^۵ و چند روستای دیگر را به عنوان اقطاع و جاگیر دریافت کرد.^۶ واگذاری اقطاع به فرماندهان حکومتی به تقویت تدریجی آنان انجامید، به طوری که علاوه بر اوضاع نابسامان اقتصادی و نارضایتی مردم، قدرت یابی امیران صده نیز به نگرانی محمد بن تغلق افزود. شورش در دکن که پیش از انتقال پایتخت به دولت آباد آغاز شده بود، پس از استقرار محمد بن تغلق در پایتخت جدید همچنان ادامه یافت. گرشاسب یکی از فرماندهان حکومتی (پس از آنکه ساغر^۷ یکی از ولایات دکن را به عنوان جاگیر از سلطان محمد دریافت کرد) در اندیشه تصرف دکن افتاد. وی بسیاری از امیران صده را با خود همراه و متحد نمود. حاکم هندوی کنپله یا کنپیلی^۸ نیز به همراه نیروهایش به کمک او شتافت. اگرچه دکن برای مدتی کوتاه به تصرف گرشاسب و نیروهایش درآمد، اما محمد بن تغلق طی نبردهایی

۱. برای اطلاعات بیشتر، رک. سیهرندی، تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۷ - ۱۱۷.

۲. ضیاء الدین محمد، تاریخ دکن یا ریاض الرحمن مشهور به تاریخ /مجدیه (احوال خطه برار)، نسخه خطی، برگ ۶۶ ب.

۳. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۱۵.

4. Haig, *Cambridge History of India*, Vol. 3, p. 166.

5. Konji

۶. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۶۶ ب.

7. Sagar

8. Kanpili

آن‌ها را شکست داد.^۱ در همین زمان شورشی از سوی کشلی‌خان در ملتان روی داد.^۲ هنگامی که سلطان محمد مشغول سرکوبی وی بود، شورشی دیگر میان هندوان در ورنگل شکل گرفت. حاکم هندوی ورنگل، حاکم کرناتک را علیه مسلمانان به یاری طلبید و او را از نفوذ مسلمانان در تلنگ و کرناتک آگاه کرد. بلال دیو حاکم کرناتک، بزرگان منطقه خود را جمع کرد و جلسه مشورتی تشکیل داد. طبق این جلسه تصمیم بر آن شد تا ورنگل، معبر، دهورسمند و کنبه از دست مسلمانان خارج شود. بدین‌منظور بلال دیولشکری ترتیب داد و مناطق مذکور از تصرف مسلمانان خارج شد و به دست هندوان افتاد.^۳

همچنین شورشی از سوی نصرت‌خان انجام گرفت. وی بیدر و کوهیر^۴ را از سوی سلطان محمد دریافت کرده بود. اما فریفته زنی به نام خرم‌گردید و از اطاعت سلطان سرپیچی کرد. قتلخ خان، سلطان را از این ماجرا آگاه کرد و اجازه نبرد با او را از سوی سلطان محمد دریافت کرد.^۵ فرشته درباره علت سرپیچی نصرت خان، نقل قولی متفاوت ذکر کرده است. وی می‌گوید: «نصرت خان تمام ولایت بیدر را به صد لک تنگه مقاطعه کرده بود اما از عهده مقاطعه برنیامد لذا در حصار بیدر متحصن شد. قتلخ خان مأمور دفع وی گردید و پس از پیروزی، او را نزد سلطان محمد فرستاد».^۶ سپس یکی از فرماندهان قتلخ خان به نام علی‌شاه، دست به شورش زد. علی‌شاه از سوی محمد بن تغلق برای جمع‌آوری مالیات به گلبرگه فرستاده شده بود. اما وی ضابط گلبرگه را (که از معتمدان

۱. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۴۲۴ - ۴۳۰؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۴۳۵. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۸۲ - ۴۸۳ (کشلی‌خان در این نبرد کشته شد. رک. همانجا).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۸.

4. Kohir

۵. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۴۷۶ - ۴۸۱.

۶. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۸.

سلطان محمد بود) کشت و اموالش را غارت کرد. علی‌شاه سپس به بیدر رفت و پس از کشتن نائب آنجا، بیدر را به تصرف خود درآورد.^۱ عصامی دربارهٔ علت شورش علی‌شاه می‌نویسد: «حاکم گلبرگه هندویی به نام بهرن بود. او علی‌شاه و برادرانش را مورد سرزنش و ملامت قرار داد. به همین علت، علی‌شاه قسم یاد کرد از هیچ هندویی دستور نگیرد.^۲ وی پس از کشتن بهرن به‌سوی سگر رفت و پس از کسب غنائیم بسیار به‌سوی دهارور^۳ حرکت کرد. سلطان محمد نیروهایش را به کمک قتلغ خان فرستاد تا علیه شورش علی‌شاه اقدام کند. علی‌شاه که در قلعهٔ مستحکم بیدر پناه گرفته بود، پس از امان یافتن از سوی قتلغ خان، از قلعه بیرون آمد. قتلغ خان شورشیان را دستگیر و روانهٔ دهلی نمود. سپس محمد بن تغلق، علی‌شاه و برادرانش را به غزنه تبعید کرد».^۴

نتیجه

بنای مساجد، مدارس، خانقاه و انجام فعالیت‌های مذهبی توسط مسلمانان در این مراکز (مانند آموزش قرآن، تبلیغ اندیشهٔ برابری و برادری در اسلام) از مهم‌ترین عوامل گسترش اسلام و استقرار مسلمانان در منطقهٔ دکن به‌شمار می‌رود. برخی تجار مسلمان به‌منظور افزایش تعداد مسلمانان، اقدام به انتقال آنان از سرزمین‌های مختلف اسلامی به جنوب هند می‌کردند. این امر منجر به حضور گستردهٔ مسلمانان در شهرهای ساحلی دکن و رونق این منطقه گردید، زیرا درآمد بسیاری از شهرهای ساحلی جنوب هند وابسته به تجارت بود، به‌ویژه آنکه حاکمان هندو از تجارت با مسلمانان سود سرشاری کسب می‌کردند.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۴۸۵-۴۸۷، ۴۹۱-۴۹۳.

3. Dharur

۴. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۴۸۹.

منافع تجاری حاصل از فعالیت‌های بازرگانی تجار مسلمان و نیاز مبرم هندوان به کالاهای کمیاب مانند اسب، عامل مؤثری در ایجاد تسامح از سوی حاکمان هندو نسبت به فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی مسلمانان بود. زیرکی مسلمانان در امر تبلیغات مذهبی و آگاهی آنان از روش‌های متعدد تبلیغی از جمله کیفی و کمی (مانند اطعام فقرا و کمک‌های مالی به آنان، تبلیغ اندیشه برابری در اسلام و جذب طبقه پایین جامعه هندو به دین اسلام) از یک سو و نیاز مردم سواحل جنوبی هند به تجارت با مسلمانان از سویی دیگر، مهم‌ترین عامل در نفوذ دین اسلام (بدون بروز اختلاف و خشونت میان آنان) در دکن به‌شمار می‌رود. این امر زمینه‌های استقرار اولیه مسلمانان در جنوب هند را فراهم کرد.

روند حوادث نشان می‌دهد اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن پیش از انتقال پایتخت و پس از آن گرفتار هرج و مرج بوده است. شرایط نامناسب اقتصادی و ظلم و ستم محمد بن تغلق و سپس شورش‌های متعدد از سوی فرماندهان حکومتی و حاکمان هندو بیانگر این مطلب است. محمد بن تغلق در صد کنتراول مستقیم اوضاع سیاسی دکن و استحکام قدرت خویش در این منطقه بود.^۱ وی در این امر موفق نگردید و پس از دو سال اقامت در دکن به دهلی بازگشت.^۲ بالین‌همه، اقدام وی در انتقال پایتخت، منجر به استقرار و افزایش جمعیت مسلمان در دکن گردید. اگرچه پس از مدتی برخی مهاجران نیز به همراه محمد بن تغلق به دهلی بازگشتند، اما این شهر همانند گذشته رونق و آبادانی خویش را بازیافت. دکن به تدریج به عنوان کانون فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و زمینه مهاجرت آنان از سرزمین‌های مختلف اسلامی به این منطقه فراهم شد.

۱. معین الدین عقیل، دکن اور ایران (سلطنت بهمنیه اور ایران کی علمی و تملنی روابط)، ص ۸.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۷.

فصل سوم

حکومت بهمنی در دوره تأسیس (۷۴۸ - ۷۵۹ ق.)

گفتار اول: علاء الدین حسن بر اریکه قدرت

محمد بن تغلق پس از سرکوبی شورش علی شاه، توجه خود را به درآمدهای دکن معطوف کرد. در این زمان درآمد حاصل از این منطقه، در سطح پایین قرار داشت. وی دلیل آن را اختلاس زیردستان قتلغ خان دانست. به همین دلیل تصمیم به برکناری قتلغ خان از دولت آباد نمود. وی عین الملک را از دهلی به دولت آباد فرستاد تا قتلغ خان را به دهلی بازگرداند. عین الملک از تصمیم سلطان محمد دچار تردید شد (زیرا پیش از آن، عده‌ای از متهمان نزد وی پناهنده شده بودند) و سپاهی از آوده و ظفرآباد جمع کرد و علیه سلطان دست به شورش زد، اما با دستگیری او، شورش وی سرکوب شد.^۱

برکناری قتلغ خان (که مردی عدالت‌پیشه و شجاع بود) از دولت آباد، نارضایتی مردم دکن را به دنبال داشت.^۲ سلطان محمد به جای قتلغ خان فردی به نام عالم الملک (نظام الدین) را به دولت آباد فرستاد. سپس حکومت مالوه^۳ را به عزیز خمار سپرد و او را

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۹. فرشته می‌نویسد: «عده‌ای از نویسندگان به خیانت متهم شده بودند و حکم قتل آنان از سوی سلطان صادر شده بود» (رک. همانجا).

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۳.

به سرکوبی امیران صده که آنان را عامل اصلی شورش در مالوه می‌دانست، موظف نمود. عزیز خمار از استقلال عمل خویش در سرکوبی امیران صده، سوءاستفاده کرد. وی در یک مجلس ضیافت، هفتاد تن از امیران صدهٔ گجرات را به قتل رساند و سپس محمد بن تغلق را از این امر آگاه نمود. سلطان از اقدام عزیز خمار بسیار خرسند شد و به تحسین او پرداخت.^۱ از این پس، محمد بن تغلق به گمان اینکه امرا صاحب جاه و مقام هستند و به همین دلیل از سلطان اطاعت نمی‌کنند اقدام به سپردن مناصب مهم به افراد دون پایه نمود. وی حکومت گجرات را به مقبل^۲ (غلام دون پایهٔ احمد ایاز) واگذار کرد و به او لقب «خان جهان» داد.^۳ اجرای سیاست‌های جدید از سوی سلطان محمد، به شورش امیران صدهٔ گجرات پایان نداد. آنان خزانه و اسبان مقبل را در گجرات تاراج کردند. سلطان محمد جلسهٔ مشورتی مرکب از ملک فیروز، خان جهان و ملک کبیر ترتیب داد و شخصاً برای سرکوبی امیران صدهٔ گجرات به راه افتاد. وی پیغامی از عزیز خمار مبنی بر کسب اجازهٔ نبرد با امیران صدهٔ گجرات دریافت کرد. عزیز خمار معتقد بود نسبت به امور امیران صده آشنا است و برای نبرد با آنان شایستگی لازم را دارد، اما سلطان با درخواست وی موافقت نکرد، زیرا او را در این امر بی‌کفایت می‌دانست.^۴ محمد بن تغلق نبرد با شورشیان را آغاز کرد. در این نبرد برخی از آنان کشته شده و زنان و فرزندان آن‌ها اسیر شدند. عده‌ای از شورشیان نیز به بگلانه^۵ گریختند اما حاکم آنجا به نام ماندیو^۶ از ترس سلطان محمد، آنان را تاراج کرد. از این پس شورش امیران صده در گجرات به پایان رسید.^۷

۱. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۰۳-۵۰۴.

2. Maqbul

۳. همان، ص ۵۰۴. خان جهان در دورهٔ ملوک بهمنی به وزیر یا وکیل تغییر نام یافت (رک.

فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۷۹).

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۱.

5. Baglana

6. Mandev

۷. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۲۱.

سلطان محمد پس از سرکوبی امیران صدهٔ گجرات، متوجه دکن گردید. وی به منظور جلوگیری از شورش‌های احتمالی، ملک علی سرجامدار و ملک احمد لاچین را به همراه فرمانی به دولت‌آباد فرستاد. طبق این فرمان، عالم‌الملک موظف شده بود امیران صدهٔ دکن را به حضور سلطان محمد بفرستد. به همین منظور عالم‌الملک از امیران صدهٔ رایچور^۱، مدگل^۲، گلبرگه، بیجاپور، کلهر^۳ و برار^۴ دعوت کرد تا در دولت‌آباد حاضر شوند. امیران صده به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. عالم‌الملک هزار و پانصد سوار به‌سوی آنان فرستاد. وی آن‌ها را در گلبرگه جمع نمود و سپس روانهٔ دهلی کرد. در میان آنان نصیر الدین تغلجی، قزلباش حاجب، حسام الدین، اسماعیل مخ، نور الدین و حسن کانگو نیز حضور داشتند.^۵ آن‌ها در طول راه در این اندیشه بودند که هدف سلطان چیزی جز قتل آن‌ها نیست. به همین دلیل به دولت‌آباد بازگشتند و پس از قتل ملک احمد لاچین، اموالش را غارت کردند. ملک علی سرجامدار نیز به‌سوی دهلی گریخت. امیران صده پس از بازگشت به دولت‌آباد، عالم‌الملک را محاصره کردند اما به دلیل حسن رفتار او، وی را امان دادند. سپس خزانهٔ دولت‌آباد را میان خویش تقسیم کرده و اسماعیل مخ افغان را به فرماندهی دکن برگزیدند.^۶ ابن بطوطه دربارهٔ نحوهٔ به قدرت رسیدن اسماعیل مخ پسر ملک مل^۷ گزارشی

1. Raichur

2. Mudgal

3. Kalhar

4. Berar

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۲. بندر ابن راس، لب التواریخ هند، نسخهٔ خطی، برگ ۳۵ الف و ب.

۶. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۱۴.

۷. فرشته می‌نویسد: «پس از انتخاب اسماعیل مخ به سلطنت بر دکن، به او لقب نصیر الدین دادند. اما عصامی می‌گوید لقب او ناصر الدین بوده است» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۲؛ عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۳۱).

متفاوت ذکر کرده است. وی می‌نویسد: «پسر ملک مَلْ با گروهی از افغانه در دولت‌آباد سکونت داشت. سلطان به نائب خود عالم الملک (نظام الدین) دستور داد آنان را دستگیر کند. مرسوم پادشاه هند آن بود که برای هریک از امرای شهرها و سران سپاه، سالانه خلعت می‌فرستاد. وقتی خلعت سلطان به شهری می‌رسید، امیر و لشکریان به پیشواز می‌رفتند و از اسب خود پایین آمده خلعت را گرفته و بر دوش می‌افکندند. به همین منظور، سلطان محمد غل و زنجیر و خلعت بسیاری به‌سوی نظام الدین (عالم الملک) فرستاد و به وی دستور داد: وقتی افغان‌ها به پیشواز خلعت آمدند و از اسب‌های خود پیاده شدند، همه آن‌ها را دستگیر کند. اما یکی از سواران که مأمور آوردن خلعت بود، جریان را به افغانه اطلاع داد. آن‌ها هنگام تحویل گرفتن خلعت، به نظام الدین و همراهانش حمله‌ور شده و عده زیادی را به قتل رساندند. نظام الدین نیز دستگیر شد. افغانه به دولت‌آباد بازگشتند و پس از تصرف خزائن، ناصر الدین پسر ملک مَلْ را به فرماندهی خود برگزیدند.^۱ امیران صده نیز دکن را میان خود تقسیم کردند. در این میان حسن کانگو به ظفر خان ملقب گردید و اقطاع هکری یا هکیری^۲، رای باغ، مرج، کلهر و گلبرگه را دریافت کرد.^۳ سلطان به‌منظور سرکوبی شورش امیران صده به‌سوی دکن حرکت کرد. اسماعیل مخ نیز نیرویی مرکب از چهل‌هزار تن (شامل افغان‌ها، ترک‌ها، هندوان و غلامان)^۴ ترتیب داد و فرماندهی آن را به پسر خویش خضر خان سپرد. در آغاز نبرد، شورشیان به قلب نیروهای سلطان حمله کردند.^۵ در این میان محمد بن تغلق حيله‌ای اندیشید و

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۹۸ - ۴۹۹.

2. Hokeri

۳. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۶۷ الف و ب.

۴. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۹۹.

۵. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۳۲ - ۵۳۳.

چتر شاهی را که علامت حضور سلطان در میدان نبرد بود، بلند نکرد. سپس به طور ناگهانی چتر را برافراشت و موجب وحشت نیروهای شورشی گردید. سلطان شکست سختی بر آنان وارد کرد^۱ به طوری که آن‌ها در صدد بازگشت به گلبرگه و محافظت از اقطاع خود برآمدند. اسماعیل مخ به قلعه دهاراگره^۲ که مملو از آذوقه و غله بود، حرکت کرد و سایر امیران نیز به جاگیرهای خویش بازگشتند.^۳

نقل قول عصامی نشان می‌دهد برخی فرماندهان نیروهای شورشی مانند خضر خان، خان جهان، خان تاتار، خان صفدر، بهاء الدین و نصیر الدین تغلجی که در قلعه دَوَیْقِر پناهنده شده بودند به محاصره سلطان درآمدند.^۴ سلطان در دولت‌آباد مستقر شد و نماینده‌ای نزد آنان فرستاد تا از قلعه بیرون آیند. اگرچه آنان به شرط آنکه از سوی سلطان امان داده شوند، خروج از قلعه را پذیرفتند اما سلطان شرط آنان را نپذیرفت و امیر نوروز گرگین را به همراه فتح‌نامه‌ای به دهلی فرستاد تا اخبار پیروزی را در دهلی بخواند. سپس خود به محاصره قلعه دهاراگره پرداخت. محاصره سه ماه به طول انجامید. در همین زمان وی خبر شورش ملک طغی^۵، یکی از غلامان احمد ایاز را دریافت کرد. ملک طغی به اتفاق عده‌ای از امیران صده، ملک مظفر (نائب شیخ معز الدین حاکم گجرات) را به قتل رسانده و کارگزاران حاکم گجرات را محبوس کرده بود. سلطان از این خبر برآشفته و بلافاصله خداوندزاده قوام الدین را با چند تن از امرای بزرگ مانند ملک جوهر، شیخ برهان الدین بلگرامی و ظهیر الجیوش را با لشکری بزرگ به محاصره دولت‌آباد گماشت و خود به سوی گجرات حرکت کرد. هنگامی که سلطان به قلعه

۱. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۴۹ - ۵۰۰.

2. Dharagarh

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۴۰.

5. Tagi

بروج رسید، ملک طغی دست از محاصره قلعه برداشت و به کنبایت رفت. سلطان نیز، ملک یوسف بقرا را به تعقیب او فرستاد. در حوالی کنبایت، بین آن دو نبرد روی داد. در این نبرد یوسف بقرا و بسیاری از نیروهایش به قتل رسیدند و برخی نیز گریختند.^۱

ملک طغی همچنان به شورش خود ادامه داد و کارگزاران حاکم گجرات را به قتل رساند. وی سپس به نهرواله^۲ و اساول^۳ و پس از آن به گرهی^۴ گریخت. سلطان محمد پس از نبردی سخت، ملک طغی را شکست داد و پانصد تن از نیروهایش را به اسارت گرفت.^۵ در این هنگام که سلطان مشغول سرکوبی شورش در گجرات بود، امیران صده در دولت‌آباد، عماد الملک را کشته و خداوندزاده قوام الدین، ملک جوهر و ظهیر الجیوش و سایر امرا را از آنجا بیرون کردند. در همین زمان اسماعیل مخ از سلطنت استعفا داد و حسن کانگو را با لقب علاء الدین جانشین خود قرار داد.^۶ سلطان محمد با دریافت این خبر، ملک عماد الدین سرتیز را برای سرکوبی حسن کانگو به گلبرگه فرستاد.^۷ طبق نقل قول عصامی، اولین مکانی که حسن کانگو (ملقب به ظفر خان) تصرف کرد، ارگه^۸ بود. وی به مدت یک یا دو ماه در آنجا ماند. سپس با هدف سرکوبی و دستگیری ملک عماد الدین سرتیز به سوی سگر حرکت کرد. نیروهای حسن کانگو در سگر جمع شدند درحالی که عماد الدین سرتیز و نیروهایش در گلبرگه

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۲.

2. Naharwalah

3. Asawal

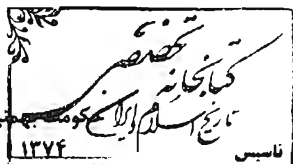
4. Garhi

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

۶. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۴؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۴۳.

۷. همان، ص ۱۴.

8. Erga



بودند. شکست دادن سرتیز در گلبرگه سخت به نظر می‌رسید، به همین منظور حسن کانگو تصمیم گرفت به دولت‌آباد رفته و از این طریق سرتیز را به‌دنبال خود بکشاند. سران لشکر با تصمیم وی موافقت کردند. به‌هنگام حرکت آنان به دولت‌آباد، جاسوسی به آنان خبر داد که سرتیز به‌دنبال آن‌ها به راه افتاده است. حسن کانگو، فردی شجاع به نام حسین را به همراه سی‌هزار نیرو به‌سوی سرتیز فرستاد. حسین در نبرد با سرتیز بسیاری از نیروهای او را به اسارت گرفت. سرتیز در این نبرد گریخت اما تیری به او اصابت کرد و کشته شد.^۱

نقل قول فرشته با آنچه عصامی ذکر کرده متفاوت است. وی می‌نویسد: «نیروهای حسن کانگو و عماد الملک آماده نبرد شدند. هر دو لشکر، دور خود خندق حفر کردند اما به مدت بیست روز هیچ‌کدام آغاز به نبرد نکردند. در این هنگام از سوی راجه (حاکم) تلنگ (که از محمد بن تغلق دلگیر بود) پانزده‌هزار نیروی پیاده و از سوی اسماعیل مخ پنج‌هزار سوار به کمک حسن کانگو فرستاده شد. سپس ملک سیف الدین غوری، سپاه حسن را منظم کرد. نبرد میان دو طرف از هنگام صبح تا ظهر به‌طول انجامید. عماد الملک در این نبرد کشته شد و لشکر او پراکنده شدند. عده‌ای به قلعه احمدآباد بیدر و عده‌ای نیز در قلعه قندهار پناهنده شدند. حسن کانگو به دولت‌آباد بازگشت و امرایی که از سوی سلطان محمد به محاصره دولت‌آباد مشغول بودند به‌سوی دهلی و گجرات گریختند. تمایل مردم به حسن کانگو، اسماعیل مخ را بر آن داشت تا از حکومت بر دکن کناره گرفته و آن را به حسن تحویل دهد. وی با طرح مسن بودن خود، علاء الدین حسن را برای سلطنت انتخاب کرد و شایستگی وی را بر این امر اعلام نمود.^۲ علاء الدین حسن در تاریخ بیست و چهارم ربیع الثانی سال ۷۴۸ ق.

۱. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۵۴۲ - ۵۴۹. فرشته برخلاف عصامی، نام ملک عماد الدین سرتیز را عماد الملک ذکر کرده است (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۶ - ۲۷۷).

۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۶ - ۲۷۷.

تحت عنوان «ابو المظفر علاء الدین بهمن شاه»^۱ به سلطنت برگزیده شد^۲ و در صبح روز جمعه بیست و هشتم شعبان سال ۷۴۸ ق. در مسجد پادشاه قطب الدین درحالی که چتر سیاه (نشان خلفای عباسی) را به عنوان تبرک بر سر وی گرفته بودند، تاج گذاری کرد.^۳

حسن، مؤسس حکومت بهمنی، از آغاز تاج گذاری خویش ملقب به علاء الدین حسن کانگوی بهمنی گردید.^۴ نام بهمنی و کانگو دو واژه بحث برانگیز درباره اصل و نسب ملوک بهمنی است. لقب بهمن شاه نه تنها در منابع معتبر ذکر شده^۵ بلکه در کتیبه های مسجد گلبرگه و در سکه های موجود در این دوره نیز ثبت شده است.^۶ فرشته معتقد است گزارش صریحی درباره انتساب حسن به شاهان ایران باستان وجود ندارد و در برخی آثار مانند *تحفة السلاطین*، *سراج التواریخ* و *بهمن نامه* دکنی، اصل و نسب علاء الدین حسن به هنگام ستایش و مدح وی، به

۱. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۵۵۴.

۲. همان، ص ۵۵۴؛ طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۱۴؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۷. جکجیون داس می نویسد: «علاء الدین حسن در ربیع الاول سال ۷۴۸ ه. چتر سیاه بر سر گرفت و تاج گذاری کرد (رک. جکجیون داس، *منتخب التواریخ*، نسخه خطی، برگ ۵۹ الف).

۴. مکی، *ظفر الواله بمظفر و آله*، ج ۱، ص ۱۵۸؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۳.

۵. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۱۱؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۷؛ عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۵۲۱-۶۰۸. عصامی در این باره می نویسد:

به هر کار چون نام خود احسن است
چراغ خوش از دود بهمن است
(رک. همانجا)

6. Josh, "The Bahmani Kingdom", in *The Delhi sultanate*, Vol. VI, p. 249.

لقب علاء الدین حسن بهمن شاه در سکه ها و خطبه ها چنین بود: السلطان الاعظم علاء الدین والدین، ابو المظفر بهمن شاه و سکندر ثانی، یمین الخلافه و ناصر امیر المؤمنین.

(Speight, "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, p. 288)

شاهان کیان و بهمن و اسفندیار نسبت داده شده است.^۱ وی همچنین برای اثبات این امر به نقد بهمن‌نامه دکنی پرداخته و می‌گوید: «اگر یقین می‌بود که بهمن‌نامه از قلم شیخ آذری است، آنگاه اصل و نسب حسن مورد تصدیق قرار می‌گرفت زیرا شیخ آذری فردی نبود که چیزی را خوب تحقیق نکرده آن را بنویسد و مدعی آن گردد، درحالی که شعر بهمن‌نامه متانت سخن استادان را ندارد و تخلص شاعر نیز در این کتاب دیده نمی‌شود، پس چگونه می‌توان باور کرد که شعر بهمن‌نامه به قلم آذری است». وی سپس در ادامه مطالب خویش می‌نویسد: «وقتی در احمدنگر در سلک ملازمان مرتضی نظام‌شاه بحری مشغول نوشتن این اوراق بودم، رساله‌ای دیدم مشتمل بر تحقیق اصل و نسب سلطان علاء الدین حسن و نام مصنف نوشته نشده بود. این رساله به نظرم بی‌مقدار رسید. این رساله نسب علاء الدین حسن را به بهرام گور رسانده بود».^۲

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱. طباطبا درباره سلسله نسب علاء الدین حسن می‌نویسد: «نسب سلطان حسن به بهرام گور منتهی می‌گردد به این طریق که سلطان علاء الدین والدین حسن بهمن‌شاه بن کیکاوس محمد بن علی بن حسن بن بهنام بن سیمون بن سلام بن نوح بن ابراهیم بن نصیر بن منصور بن نوح بن صانع بن بهرام بن شهرین بن شاد بن نوشین بن داود بن بهرام گور والله تعالی بحقیقه الامور» (رک. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۱۲). طباطبا درباره نسب علاء الدین حسن، با اطمینان سخن نگفته است و این امر از جمله پایانی وی (والله تعالی بحقیقه الامور) آشکار است.

فرشته نیز سلسله نسب علاء الدین حسن را چنین نام برده است: «سلطان علاء الدین حسن بن کیکاوس بن محمد بن علی بن حسن بن سهام بن سیمون بن سلام بن ابراهیم بن نصیر بن منصور بن رستم بن کیقباد بن مینوچهر بن نامدار بن اسفندیار بن کیومرث بن خورشید بن صمصای بن معفور بن فرخ بن شهریار بن عامر بن سهید بن ملک داود بن هوشنگ بن نیک کردار بن فیروزبخت بن نوح بن صانع و نسبت صانع به چند واسطه به بهرام گور می‌رسد و بهرام گور از نسل ساسان است و ساسان از نسل بهمن بن اسفندیار که از جمله پادشاهان کیان بود» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱).

به نظر می‌رسد لقبی که اسماعیل مخ به‌هنگام معرفی حسن به‌عنوان سلطان دکن به کار برد، از آن‌پس رواج یافت. فرشته نیز معتقد است تنها به‌دلیل آنکه نام کانکوی بهمن به نام حسن افزوده شد، وی را بهمنی نامیدند.^۱ اگرچه درباره اصل و نسب حسن و زندگی وی پیش از سلطنت، اطلاع چندانی وجود ندارد، اما روایات ذکر شده در این باره جالب توجه است:

۱. مؤلف محبوب الوطن می‌نویسد: «حسن و خانواده‌اش از نزدیکان بنی کاکویه (۳۹۸ - ۴۴۳ ق.) بودند که در اصفهان و یزد حکومت می‌کردند. پس از انقراض حکومت این خاندان، خانواده حسن به‌ناچار به غزنه و سپس غور مهاجرت کردند. با مرگ پدر حسن در غور، مادر وی به همراه فرزندان‌ش به نزد برادرش هزبر الدین ظفر خان حاکم پنجاب و ملتان رفت. از آن‌پس علی‌شاه و حسن به همراه مادرشان نزد دایی خود زندگی کردند. علی‌شاه در آن هنگام جوان بود و حسن در سن کودکی به‌سر می‌برد. ظفر خان آنان را پرورش داد و مهارت‌های لازم را به آنان آموزش داد. وی در سال ۹۷۷ ق. در نبرد با مغولان میان دهلی و لاهور کشته شد. پس از مرگ ظفر خان، حسن کانکو و برادرش در ملتان به زندگی ادامه دادند و سپس به دهلی رفتند».^۲

۲. فرشته می‌نویسد: «علی‌شاه در دوره سلطنت محمد بن تغلق شورید. حسن برادر علی‌شاه بود. سلطان پس از سرکوبی علی‌شاه، او را به همراه برادرانش به محل تولدشان یعنی غور تبعید کرد».^۳

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۸۲. اسماعیل مخ به‌هنگام معرفی حسن به‌عنوان سلطان دکن، وی را حسن کانکوی بهمن‌نژاد خطاب کرد (رک. همانجا). فرشته می‌نویسد: «از انتساب حسن به بهمن‌شاه، شعرا و مورخان خوشامدگوی را دستاویزی به هم رسیده این معنی را در لباسی دیگر جلوه دادند» (رک. همانجا). امین احمد رازی از علاء الدین حسن با لقب کاکویه نام برده است (رک. رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۱).

۲. ملکاپوری، محبوب الوطن (تذکره سلاطین دکن)، ص ۴۸ - ۴۹.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۳. بنا به نقل برنی سلطان محمد بن تغلق، علی‌شاه و برادرانش را به غزنه بازگرداند.^۱
۴. ابن بطوطه ذکر کرده است: «محمد بن تغلق علی‌شاه را به غزنه که در طرف خراسان واقع است تبعید کرد. وی پس از مدتی اقامت در آنجا به هند بازگشت و سلطان نیز او را به قتل رساند».^۲
۵. در دوره خلجیان و سپس تغلقیان، امیران صده از میان ترکان انتخاب می‌شدند، حسن نیز یکی از امیران صده در دوره تغلقی بود.^۳
۶. انتخاب القاب یمین الخلافة و ناصر الدین امیر المؤمنین بر روی سکه‌های این دوره یادآور القاب و عناوینی است که سلاطین غزنه بر خود می‌نهادند.^۴
- از جمله القاب دیگری که به نام علاء الدین حسن افزوده شده، لقب کانگو بود. این واژه در منابع تاریخی به شکل کانکو^۵، گنگویی^۶، کنکو^۷، کانکو^۸، گانگوی^۹، کانگوی^{۱۰} و کانگو^{۱۱} ذکر شده است.

۱. برنی، *تاریخ فیروزشاهی*، ص ۵۱۴. وی درباره اینکه علی‌شاه برادر حسن بوده یا نه مطلبی ذکر نکرده است.
۲. ابن بطوطه، *رحله*، ص ۴۹۵. ابن بطوطه درباره نسبت علی‌شاه و حسن، مطلبی ذکر نکرده است.
۳. معین الدین عقیل، *دکن اور ایران*، ص ۸.
4. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, p. 4.
- غزنه شهری کوچک در مشرق افغانستان بود و به‌عنوان یکی از انبارهای موقت کالا که خراسان و ماوراءالنهر را به هند متصل می‌کرد به‌شمار می‌آمد. غزنویان از این شهر برای لشکرکشی‌های زمستانی به هند استفاده می‌کردند. به همین دلیل امپراتوری غزنویان به‌سوی هندوستان راه یافت (برای آگاهی بیشتر، نک: باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۱، ص ۳۵).
۵. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۷۷: شیرازی، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۷ و ۸ ب.
۶. طباطبایا، *برهان مآثر*، ص ۱۱.
۷. شیرازی، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۷ الف.
۸. برنی، *تاریخ فیروزشاهی*، ص ۴۲۰، ۵۲۰.
۹. خافی خان، *منتخب اللباب*، ج ۳، ص ۸.
۱۰. طباطبایا، *برهان مآثر*، ص ۱۱.
۱۱. بدلونی از وی با نام کانکو و کانگو نام برده است (منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵).

مؤلف تاریخ فرشته درباره ملقب شدن حسن به این نام می نویسد: «حسن در دهلی در خدمت یک برهمن منجم به نام کانگو بود. او که به سختی روزگار می گذرانید از کانگو درخواست شغل نمود تا بتواند به وسیله آن امرار معاش کند. برهمن نیز یک جفت گاو و دو مزدور به او داد که به زراعت زمین مشغول شود و کسب درآمد کند. حسن به هنگام زراعت زنجیری یافت که به ظرفی پر از اشرفی طلا بسته شده بود. وی آن را در پارچه ای پیچید و به کانگو تحویل داد. کانگو از عمل حسن بسیار خشنود شد و ماجرا را برای شاهزاده محمد بن تغلق بازگو کرد. پس از مدتی سلطان غیاث الدین تغلق شاه از این ماجرا اطلاع یافت و حسن را در سلک امیران صده درآورد. کانکوی برهمن که سلطنت حسن را پیشگویی کرده بود، از وی درخواست کرد به هنگام رسیدن به سلطنت نام او را به نام خود بیفزاید.^۱ اگرچه در این داستان، واژه کانگو برگرفته از نام کانکوی برهمن ذکر شده است، اما توجه به چند نکته ضروری است:

۱. علاء الدین حسن پیش از رسیدن به سلطنت، نام کانکو را به کار می برد.^۲
۲. مؤلف تذکرة الملوك می نویسد: «علاء الدین حسن بیشتر اوقات در بقعه شیخ محمد سراج جنیدی به سر می برد.^۳ این مسئله نشان می دهد بقعه شیخ

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴؛ خافی خان، منتخب الالباب، ج ۳، ص ۸ - ۹؛ ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۶۶ الف؛ جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۵۸ ب. این داستان در فتوح السلاطین، برهان مآثر و طبقات اکبری ذکر نشده است. رفیع الدین شیرازی درباره پیشگویی سلطنت حسن توسط کانکوی برهمن می نویسد: «روزی حسن خوابیده بود و افعی شاخه ای گیاه در دهان گرفته و مگس را از روی حسن می راند. کانکو وقتی این ماجرا را دید به حسن مژده داد که به مرتبه ای عظیم دست خواهد یافت. کانکوی برهمن در این ملاقات از حسن تقاضا کرد به محض رسیدن به مرتبه عظیم، نام او را به نام خود بیفزاید (ک. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ الف و ب).

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۳. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ ب.

نزدیک به محل زندگی حسن بوده است. وی همچنین به ملاقات آنان در محلی به نام کوتچی^۱ واقع در حومهٔ مرج^۲ اشاره کرده است.^۳

۳. نقل قولی حاکی از آن است که علاء الدین حسن در روستایی به نام گنگی^۴ واقع در حومهٔ مرج زندگی می کرد.^۵

۴. جاگیر حسن در مناطق هکیری^۶، بلگاوان^۷ و مرج قرار داشت.^۸

۵. حسن در جریان شورش امیران صده، برای استراحت و ملاقات مادرش به مرج رفت.^۹

۶. حسن پس از رسیدن به سلطنت، مرج را به عنوان جاگیر به پسرش محمد اعطا کرد.^{۱۰}

۷. علاء الدین حسن در اوایل حکومتش از سوی محمد بن تغلق تهدید می شد؛ به همین دلیل به مدت دو ماه در مرج در کنار خانواده اش به سر برد.^{۱۱}

اگرچه نمی توان دربارهٔ اصل و نسب علاء الدین حسن به صراحت سخن گفت اما روایات متعدد نشان می دهد محل زندگی وی پیش از مهاجرت به هند، سرزمین غزنه بوده است. یکی از محققان بر این عقیده است که علاء الدین حسن اهل افغانستان با گویش زبان فارسی بوده است.^{۱۲}

1. Kotchi

2. Miraj

۳. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ ب.

4. Gangi

۵. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۴ ب و ۵ الف.

6. Hokeiry

7. Belgaon

۸. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۲۹.

۹. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۴۱.

۱۰. همان، ص ۵۹۴؛ طباطبایا، برهان مآثر، ص ۲۹.

۱۱. همان، ص ۵۹۶؛ همان، ص ۲۴.

12. Devare, *A Short History of Persian Literature*, p. 42.

گفتار دوم: ایجاد نهادهای سازمان‌های حکومتی

مناصب و مشاغل حکومتی ملوک بهمنی دکن برگرفته از تشکیلات اداری و حکومتی سلاطین دهلی بود. علاء الدین حسن بهمن‌شاه با آغاز حکومت خویش برای هریک از مشاغل و مناصب حکومتی شامل مناصب سلطنتی، مالی، نظامی و قضائی، افرادی را تعیین کرد.

الف) مشاغل و مناصب سلطنتی

مهم‌ترین مناصب در امور سلطنتی، وکیل‌در بود. وی وظیفه کنترل کلیه امور مربوط به سلطنت و حکومت، به‌ویژه پرداخت حقوق کارکنان سلطنتی را برعهده داشت. آشپزخانه سلطنتی نیز تحت نظر او بود.^۱ وی توسط فرد دیگری که معروف به نائب وکیل‌در بود، یاری می‌شد. علاء الدین حسن بهمن‌شاه خواهرزاده خود بهرام خان مازندرانی را به‌عنوان وکیل‌در و فردی به نام عمر را به مقام نائب وکیل‌در منصوب کرد.^۲

پس از مقام وکیل‌در، مهم‌ترین منصب حکومتی باربک بود. باربک مسئول جشن‌های سلطنتی بود^۳ و تمام درخواست‌ها توسط باربک یا زیردستان وی برای سلطان آماده می‌شد.^۴ علاء الدین حسن بهمن‌شاه این منصب را به ملک چهجو^۵ واگذار کرد و ملک شادی را نائب باربک نمود.^۶ حاجب نیز میان شاه و رعایای وی انجام وظیفه می‌کرد. کسی بدون اجازه وی حق ورود به حضور سلطان را



یزدانی معتقد است علاء الدین حسن فردی ایرانی بوده است.

(Yazdani, Bidar: It's History and Monuments, p. 147)

1. Qureshi, *The Administration of The Sultanate of Delhi*, p. 59.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۵.

3. Qureshi, *The Administration of The Sultanate of Delhi*, p. 61.

۴. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۷۸.

5. Chhajju

۶. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۵.

نداشت.^۱ علاء الدین حسن بهمن‌شاه، ملک چهجو و شمس الدین را به‌عنوان حاجیان خویش برگزید.^۲ سلطان همچنین تعدادی سرباز که معروف به جاندار بودند برای خود انتخاب کرد. این افراد مردانی قوی بودند و وظیفهٔ آنان حفظ جان سلطان از خطرات احتمالی بود. علاء الدین حسن برای این منصب مردانی قوی انتخاب کرد. وی احمد بن حرب را به‌عنوان جاندار خاص سمت راست و تاج الدین بن دهشیر را به‌عنوان جاندار سمت چپ برگزید. همچنین نصیر الدین تغلجی (تغلچین) نیز عنوان عضد الملک دریافت کرد و به مقام نگهبان تخت سلطنتی منصوب شد.^۳ نگهبانان ویژه‌ای نیز مأمور حفاظت از سالن‌ها، عمارت‌ها و حرم‌سراهای سلطنتی بودند که به سرپرده‌داران معروف بودند.^۴ علاء الدین حسن، فردی به نام علی‌شاه را به این منصب گماشت.^۵

مسئولیت سپاه و لشکر سلطان برعهدهٔ منصب غوربک بود. علاء الدین حسن مقام غوربک سمت چپ را به حسین گرشاسب و مقام غوربک سمت راست را به شمس الدین پیغو^۶ سپرد. وی همچنین ملک بَیْرَم و علاء الدین را به منصب نائب راست و نائب چپ مقام غوربک منصوب کرد.^۷

مسئولیت حفظ اسب‌های سلطنتی برعهدهٔ آخوربک بود. این شغل، منصبی مهم محسوب می‌شد. سلطان علاء الدین فردی به نام قیماز^۸ را به‌عنوان افسر

۱. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۵۲۷ - ۵۲۸.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۵ - ۵۵۶.

۳. همان، ص ۵۵۶.

4. Qureshi, *The Administration of the Sultanate of Delhi*, p. 64.

۵. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۷؛ به نظر می‌رسد علی‌شاه که در دورهٔ علاء الدین حسن به منصب سرپرده‌داری گماشته شد با علی‌شاه که در دورهٔ محمد بن تغلق دست به شورش زد متفاوت است، زیرا بنا به گزارش ابن بطوطه و فرشته، وی علیه محمد بن تغلق شورش کرد و سپس توسط او به قتل رسید (رک. ابن بطوطه، رحله، ص ۴۹۵؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۹).

6. Pighu

۷. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۵ - ۵۵۶.

8. Qimaz

سمت راست و خلاصه^۱ را به عنوان افسر سمت چپ در این مقام منصوب کرد. رسیدگی به امور فیل‌ها نیز برعهده شحنه‌فیل بود. شحنه‌فیل نقشی مهم در نبردها ایفا می‌کرد. سلطان علاء الدین حسن، پسر مبارک خان را خسروپرویز نامید و او را علی‌رغم کم‌سن بودن، به این منصب گماشت.^۲ آشپزخانه نیز یکی از اماکن مهم سلطنتی به‌شمار می‌رفت. تهیه خوراک سلطان و نظارت بر سالم بودن غذا برعهده شحنه‌خوان بود. منصب شحنه‌خوان، چاشنی‌گیر نیز نامیده می‌شد.^۳ سلطان علاء الدین فردی به نام محمود را به این منصب انتخاب کرد.^۴ طباطبا می‌نویسد: «این افسر به‌عنوان سالارخوان نیز نامیده می‌شد».^۵ علاوه بر تهیه خوراک سلطنتی، ذخیره آب برای امور حکومتی و آشپزخانه از اهمیت خاصی برخوردار بود. این امور برعهده سراب‌دار بود که تعدادی از آبدارها تحت نظارت و کنترل وی قرار داشت. در دوره علاء الدین حسن، شهاب الدین کونربال^۶ به این منصب گماشته شد.^۷ عصامی از مشاغلی مانند خریطه‌کش و سردوات‌دار نیز نام برده است. در دوره علاء الدین حسن، ملک شادی به سمت خریطه‌کش^۸ و ابو طالب به مقام سردوات‌داری منصوب شد.^۹ از دیگر مشاغل

1. Khulasah

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶ - ۵۵۷.

3. Qureshi, *The Administration of the Sultanate of Delhi*, p. 63.

۴. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۷.

۵. طباطبا، برهان مآثر، ص ۱۶.

6. Kunwarpal

۷. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۷.

۸. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶. به نظر می‌رسد وظیفه خریطه‌کش، حفظ کاغذ و قلم در حکومت سلطان بوده است.

(Husaini, Bahman shah, p. 143)

۹. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶. کسی که مسئول نوشتن موضوعات سلطنتی بود، دوات‌دار و رؤسای آن سردوات‌دار نامیده می‌شدند.

(Husaini, Bahman shah, p. 143)

مربوط به امور سلطنتی، شحنة بارگاه نام داشت که وظیفه وی ترسیم و طراحی بناها بود.^۱ علاء الدین حسن، رجب را به عنوان شحنة بارگاه و خضر را نائب او قرار داد.^۲

(ب) مشاغل و مناصب مالی

امور مالی در دوره حکومت علاء الدین حسن بهمن شاه تحت نظر وکیل یا وزیر قرار داشت. وکیل توسط فردی با عنوان نائب وزیر یاری می شد. در آغاز سلطنت علاء الدین حسن، مقام وکیل (که ابتدا به خواجه جهان معروف بود) به محمد پسر عین الدین یکی از نجبای پیشین محمد بن تغلق اعطا شد.^۳ سپس قاضی سیف الدین غوری به این منصب گماشته شد و نائب السلطنه، وزیر یا وکیل نام گرفت.^۴ حسام الدین آقچی نیز به عنوان نائب وزیر انتخاب شد.^۵ از دیگر مشاغل مربوط به امور مالی، خزانه داری و دبیری را می توان نام برد. علاء الدین حسن، حسین بن توران را به سمت خزانه داری^۶ و شرف الدین پارسی یا عمدة الملک را به سمت دبیری گماشت.^۷ خازن (خزانه داری) و دفتر دبیر (معروف به دیوان انشا) تحت نظارت وکیل یا وزیر قرار داشت.^۸ همچنین در این دوره کنگوی برهمن به مقام صدر محاسب منصوب شد. وی رساله ای تحت عنوان اصطلاحات دفاتر به نگارش درآورد که دارای اطلاعاتی درباره نحوه حسابرسی اموال و ثبت و ضبط آن بود.^۹

۱. Husaini, *Bahman shah*, p. 142.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶.

۳. همان، ص ۵۵۵. منصب امیر الامرا، پس از منصب وکیل السلطنه، مهم ترین منصب به شمار می آمد (رک. میر عالم، حدیقة العالم، ج ۱، ص ۲۳).

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۵. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۵ - ۱۶. عصامی او را حسام الدین ایلچی ذکر کرده است (رک. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۵).

۶. همان، ص ۱۶؛ عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶.

۷. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶.

۸. Husaini, *Bahman shah*, p. 145.

۹. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸.

ج) مشاغل و مناصب نظامی

پس از تاج‌گذاری علاء الدین حسن، منصب امیر الامرای به اسماعیل مخ اعطا شد.^۱ پس از برکناری اسماعیل مخ از این منصب، امور مالی از امور نظامی جدا گردید. امور مالی تحت نظارت وکیل ملک سیف الدین غوری درآمد و امور نظامی به پسر اسماعیل مخ به نام بهادر خان واگذار شد.^۲ سپس الیاس به سمت ظهیر الجیوش انتخاب شد.^۳ ظهیر الجیوش عنوانی برای افسر یا سرباز برجسته بوده است.^۴ منصب صاحب العرض یا عارض الجیش نیز از مشاغل مربوط به امور نظامی به‌شمار می‌رفت. این منصب مسئولیت اداری امور نظامی را برعهده داشت^۵ و به‌عنوان رئیس سربازان انجام وظیفه می‌کرد.^۶ سهم الحشم نیز وظیفه تهبیه لوازم مورد نیاز و رتق و فتق لشکر را برعهده داشت.^۷ علاء الدین حسن بهمن‌شاه، ملک هندو (عماد الملک) را به منصب صاحب عرضی^۸ (عارض الجیش) و بهرام را به منصب نائب عارض الجیش منصوب کرد.^۹ شیر خان نیز به منصب سهم الحشم گماشته شد.^{۱۰}

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷۹. منصب سپهسالاری یا امیر الامرای به امرا و وزرا داده می‌شد (رک. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۷۴).

۳. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶.

4. Husaini, *Bahman shah*, p. 146.

۵. برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۶۰، ۱۱۴، ۱۷۰.

۶. همان، ص ۱۰۲. صاحب العرض به‌عنوان رئیس سربازان وظایفی مانند تهبیه سپاه و تجهیزات نظامی، اعطای القاب و رتبه‌های نظامی به سربازان، تأمین مایحتاج و تدارکات سپاه را برعهده داشت (رک. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶).

7. Husaini, *Bahman shah*, p. 146.

۸. طباطبایی، برهان مآثر، ص ۱۶.

۹. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۵۶.

۱۰. همان، ص ۵۵۷.

د) مشاغل و مناصب قضائی

اگرچه سلطان از بالاترین مقام در امور قضائی برخوردار بود اما به ندرت به کار قضاوت می پرداخت. قضاوت سلطان همیشه محکومیت در بر نداشت و در برخی موارد نیز به بخشش متهم منجر می شد. عدم قتل اسماعیل مخ از سوی سلطان علاء الدین حسن، علی رغم اقدام وی به توطئه علیه سلطان^۱ نشانگر این مطلب است. مقام صدر، بالاترین منصب قضائی پس از سلطان بود. وی، مسئولیت حفظ قوانین اسلامی و اجرای آن در حکومت اسلامی را برعهده داشت. در کنار مقام صدر، یک مفتی که قوانین را تفسیر می کرد، قرار داشت. علاء الدین حسن، صدر الشریف سمرقندی را به مقام صدارت و احمد غزنوی را به مقام مفتی برگزید.^۲ قضاوت در امور نظامی نیز برعهده قاضی عسکر (قاضی ارتش) بود و میر محمد منجم بدخشی بدین مقام منصوب شد.^۳ کوتوال یکی دیگر از مشاغل مربوط به امور قضائی بود. وی به عنوان پلیس در اجرای قانون و دستورات و رسیدگی به مسائل مربوط به زندان ها انجام وظیفه می کرد.^۴ همچنین محتسب وظیفه مراقبت از قوانین عمومی و حفاظت از ضعفا را برعهده داشت.^۵

گفتار سوم: سرکوب مقاومت های محلی

الف) شورش اسماعیل مخ

علاء الدین حسن پس از تأسیس حکومت، برقراری نظم و مقابله با شورش ها و اختلافات داخلی را آغاز کرد. اولین اقدام وی در این امر مقابله با مخالفت

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.

۳. همان، ص ۲۷۷.

۴. زیری، تاریخ بیجاپور (مسمی به بساطین السلاطین)، ص ۱۱. کوتوال کلمه ای سانسکریت و به معنای محافظ شهر و قلعه است (رک. رامپوری، غیاث اللغات، ص ۷۲۳).

5. Muttilib, "The Deccan Sultanates and Muslim Law", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 496.

اسماعیل مخ بود. اگرچه علاء الدین حسن منصب امیر الامرای و سپهسالاری را به وی واگذار کرد، اما او از اینکه منصب وزارت به وی اختصاص نیافته بود، ناخرسند بود. وی همواره به این مسئله اعتراض داشت و درصدد یافتن قدرت سابق خود بود. بدین منظور نقشه قتل سلطان حسن از سوی وی برنامه‌ریزی شد. اما این نقشه عملی نگردید و سلطان از این جریان آگاهی یافت. علاء الدین حسن مجلسی ترتیب داد و از حضار تقاضا کرد هرکس در این توطئه دست داشته بدون احساس خطر اعتراف کند. اسماعیل مخ علی‌رغم اعتراف همدستانش سوگند یاد کرد در این توطئه شرکت نداشته است. علاء الدین حسن او را عفو کرد و منصب وی را به بهادر خان (پسر اسماعیل مخ) واگذار کرد.^۱

اسماعیل مخ از این ماجرا خلاصی یافت اما پس از مدت کوتاهی توسط نراین^۲ که طرفدار محمد بن تغلق بود، فریفته شد و علیه علاء الدین حسن شورید، اما پیش از آنکه علاء الدین حسن دست به اقدامی بزند، اسماعیل مخ توسط نراین به قتل رسید.^۳ درباره علت قتل اسماعیل مخ مطلبی ذکر نشده اما به نظر می‌رسد علت این امر بروز اختلاف میان آن دو بوده است.

ب) شورش نراین

با مرگ اسماعیل مخ، شورش نراین ادامه یافت. خواجه جهان به دستور علاء الدین حسن برای سرکوبی وی به‌سوی گلبرگه رفت. ملک قطب الملک نیز از مندری یا مهندری^۴ به یاری خواجه جهان حرکت نمود. آنان گلبرگه را محاصره کردند اما پس از مدتی، محاصره‌شدگان به‌دلیل تشنگی و کمبود آب

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

2. Narayen

۳. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۷۰. بنا به نقل عصامی، نراین هندو بود. وی اسماعیل مخ را مسموم کرد (رک. همانجا).

4. Mahendri

تسلیم شدند. خواجه جهان به ایجاد نظم در گلبرگه پرداخت و به عنوان حاکم آنجا انتخاب گردید.^۱ وی علاوه بر آنکه به بزرگان آن منطقه اقطاع و جاگیر بخشید، به افراد طبقات پایین نیز زمین‌های کشاورزی اعطا کرد و در اجرای عدالت میان مردم تلاش نمود.^۲ نراین که هنوز دست از شورش برنداشته بود در یکی از قلاع مستحکم خود به نام قلعهٔ جام‌کهنندی^۳ متحصن شد و سه تن از امرای خود را به سه قلعهٔ دیگر فرستاد. علاء الدین حسن نبرد را ابتدا از قلعهٔ نراین که مستحکم‌ترین قلعه بود، آغاز کرد. همزمان با آغاز نبرد از سوی سلطان، نراین نیز عده‌ای از افراد لشکر خود را برای شیخون زدن به لشکر سلطان بیرون فرستاد. در این نبرد لشکر نراین شکست خورد و بسیاری از افراد وی کشته شده و عده‌ای نیز درون قلعه پناهنده شدند.^۴ نراین از سلطان طلب عفو کرد. علاء الدین حسن نیز مشروط به آنکه وی ابتدا خراج دو سال و سپس جزیه به ملوک بهمنی بپردازد، او را امان داد.^۵

ج) شورش در سگر

هنگامی که خواجه جهان در گلبرگه نظم را برقرار کرد، شورش دیگری در سگر توسط محمد بن عالم، علی لاجین و فخر الدین مهرداد روی داد. آنان ابتدا صفدر خان را کشته و سپس سگر را محاصره کردند. برای سرکوبی این شورش، خواجه جهان انتخاب شد. وی از عاملین شورش درخواست کرد تا هرچه اموال به غنیمت گرفته‌اند، پس دهند، اما آنان از پس دادن آن خودداری کرده و اظهار داشتند: «اطاعت ما از شما وابسته به این است که شما از اموال چشم‌پوشی

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۸ - ۱۹.

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۷۴.

3. Jamikhandi

۴. طباطبای، برهان مآثر، ص ۲۴.

۵. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۹۶.

کنید». خواجه جهان جریان را به اطلاع سلطان علاء الدین حسن رساند. اگرچه سلطان از اینکه پایتخت را رها کرده و شخصاً به نبرد با شورش بپردازد تنفر داشت، اما به آنان دستور داد منتظر وی بمانند.^۱

هنگامی که علاء الدین حسن از دولت‌آباد به‌سوی گلبرگه حرکت کرد، اخبار مرگ محمد بن تغلق را دریافت نمود. وی به مدت سه روز در گلبرگه اقامت کرد و پس از رسیدگی به امور مردم و اعیان آن منطقه، به‌سوی سگر حرکت کرد. عاملان شورش از حرکت سلطان اطلاع یافته و از وی امان خواستند. سلطان آنان را عفو کرد و در سگر به امور مردم رسیدگی کرد.^۲ او در سگر به برخی از فضلا و مشایخ مانند شیخ عین الدین بیجاپوری، خلیفه خواندمیر، سید علاء الدین جانپوری و مولانا معین الدین هروی هدایا و انعام بخشید.^۳ پس از سرکوبی شورش در سگر، حاکم مندهول^۴ نیز اظهار اطاعت کرد و اظهار داشت: «اگر تاکنون سر به اطاعت فروود نیاورده‌ام به آن دلیل است که می‌ترسیدم سلطان مرا به خاطر خطاهایی که کرده‌ام نبخشد. اکنون آماده‌ام برای بخشش خطاهایم، خراج دو سال را بفرستم». علاء الدین حسن نیز تقاضای او را پذیرفت.^۵

۱. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۱۹ - ۲۱. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۸۰ - ۵۸۴. صفدرخان در این هنگام قلعه کُنا (Kenba) را محاصره کرده بود. وی محاصره را نه ماه ادامه داد و در اثر طولانی شدن آن، عده بسیاری از گرسنگی تلف شدند (رک. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۷۵).
طبق نقل قولی، سلطان اویس قرنی را در رؤیا مشاهده کرد که به او مژده پیروزی علیه نیروهای محمد بن تغلق را داد. وی با دیدن این رؤیا برای سرکوبی شورش سگر به راه افتاد (رک. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۱۹ - ۲۰؛ عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۸۰ - ۵۸۴).

۲. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۸۰ - ۵۸۴.

۳. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۲۱ - ۲۳.

4. Mudhol

۵. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۵۸۶.

د) شورش قیر خان

قیر خان ابتدا از سلطان علاء الدین حسن اطاعت می‌کرد اما پس از مدتی توسط کالی محمد فریفته شد و از سپاه سلطان به قصد شورش فرار کرد. بیشتر افراد وی در اثر سیل غرق شدند و خود نیز به سختی از این مهلکه نجات یافت. قیر خان خود را به کوتر^۱ رساند. علاء الدین حسن برای سرکوبی شورش وی، سکندر خان را به یاری طلبید. او به دستور سلطان با هدف دستگیری قیر خان به سوی کوتر رفت. قیر خان از این امر آگاه شد و خود را برای مقابله با سکندر خان آماده کرد. به هنگام نبرد میان آنان یکی از سپاهیان سکندر خان به نام فخر شعبان حيله‌ای اندیشید. وی به قیر خان حمله‌ور شد و برای اینکه بتواند او را دستگیر کند، رو به فرار گذاشت. قیر خان هنگامی که به تعقیب فخر شعبان مشغول بود، توسط سپاهیان سکندر خان محاصره و دستگیر شد. علاء الدین حسن با شنیدن خبر دستگیری او، خود را به کوتر رساند. قیر خان پس از شکست در این شورش مجبور به پرداخت خراج گردید و شرط نمود همواره از سلطان بهمنی اطاعت کند. کالی محمد نیز که همچنان در پی تاخت و تاز بود، دستگیر شد و به قولی به قتل رسید.^۲ علاء الدین حسن پس از برقراری آرامش، پایتخت خود را از دولت‌آباد به گلبرگه منتقل کرد و آنجا را احسن‌آباد نامید.^۳

گفتار چهارم: گسترش متصرفات

مؤسس حکومت بهمنی پس از سرکوبی شورش‌ها و مخالفت‌های داخلی موفق به برقراری نظم و آرامش در قلمرو خویش گردید. سپس طی چند لشکرکشی قلمرو متصرفی خویش را گسترش داد. وی ابتدا جلسهٔ مشورتی

۱. Kotir

۲. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۲۵ - ۲۷.

۳. همان، ص ۲۷.

ترتیب داد و اعلام کرد: می‌خواهد به جهانگیری مشغول شده و از ادونی^۱ تا بیجانگر و از سیت بن رامیسر^۲ تا معبر را تصرف کرده و سپس مالوه و گجرات را ضمیمه قلمرو حکومتی خود بنماید. ملک سیف الدین غوری (وزیر دربار بهمنی) سلطان را از این امر بازداشت و دلیل آن را چنین ذکر کرد:

«ولایت کرناتک^۳ درختان و رودهای بسیاری دارد و رطوبت نیز در آنجا بسیار است. در این ایام اسب، شتر، گاو و سایر حیوانات ما براساس هوای آنجا پرورش نیافته‌اند و زندگی کردن در آنجا دشوار است. در عهد پادشاه علاء الدین خلجی و محمد بن تغلق نیز سه بار لشکر بر دهور سمند کشیده بودند و عده زیادی تلف شدند. صلاح در آن نیست که پادشاه خود بدانجا لشکر کشد. صلاح در آن است که اول جمعی را به تسخیر سرحداتی ولایت کرناتک که هوای آنجا مناسب است، گسیل کنند و رایان (راجه‌ها) گردنکش آن حدود را مطیع کرده، سپس به‌سوی مالوه و گجرات لشکرکشی کنند.»^۴

سلطان پیشنهاد ملک سیف الدین غوری را پذیرفت و عماد الملک تاشکندی و مبارک خان لودی را که از فرماندهان بزرگ بودند به‌سوی کرناتک فرستاد. آن‌ها پس از غارت بسیار و گرفتن باج از جمله دو لک اشرفی علایی، جواهرآلات، دویست فیل و هزار کنیز آنان را وادار به اطاعت کردند.^۵ علاء الدین حسن در نظر داشت به‌سوی گجرات لشکرکشی کند، زیرا شرایط موجود در گجرات برای این امر مناسب بود. جاگیرداران محمد بن تغلق در گجرات به رعایا سخت‌گیری و ستم می‌کردند. رایان آنجا نیز با فرماندهان دکن روابط دوستانه‌ای داشتند. این

1. Adoni

2. Seet ban Rameesar

3. Carnatic

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

۵. همانجا.

مسئله بهانه‌ای مناسب برای ورود علاء الدین حسن به گجرات بود. وی ابتدا شاهزاده محمد را به همراه بیست‌هزار سوار روانهٔ گجرات کرد. شاهزاده در مسیر حرکت به شکار مشغول شد و به سلطان پیغام فرستاد و کیفیت شکار در آن منطقه را برای وی توصیف کرد. سلطان به‌سوی گجرات حرکت کرد اما وی در طول راه بیمار شد و بدون ادامهٔ لشکرکشی به گلبرگه بازگشت.^۱ سپس لشکرکشی دیگری به‌سوی شمال و شمال شرقی انجام گرفت. سلطان علاء الدین حسن پس از فتح بهوکردن^۲ و متعهد کردن حاکم هندوی آن منطقه به پرداخت باج و خراج سالانه به سلطان بهمنی، به‌سوی ماهور رفت. راجهٔ ماهور^۳ اموال بسیاری برای علاء الدین حسن فرستاد و از سوی او امان یافت. سپس ماندو^۴ به اطاعت حکومت بهمنی درآمد و مجبور به پرداخت باج و خراج گردید. موفقیت علاء الدین حسن در این لشکرکشی‌ها منجر به تصرف بخش بزرگ برار^۵ گردید.^۶

گسترش قلمرو در شمال و شمال شرقی و مطیع کردن حاکمان آن نواحی، فرصتی مناسب ایجاد کرد تا قلمرو ملوک بهمنی در غرب نیز توسعه یابد. اهمیت اقتصادی سواحل غربی به‌دلیل وجود بازارها و مراکز تجاری، این منطقه را مورد توجه سلطان بهمنی قرار داد. بدین‌منظور وی به‌سوی منطقهٔ کنکن^۷ حرکت کرد

۱. همان، ج ۱، ص ۲۸۰.

2. Bhokardan

3. Mahur

4. Mandu / Mandva

5. Berar

۶ طباطبایا، برهان مآثر، ص ۲۷ - ۲۸. فرشته اولین لشکرکشی سلطان را به‌سوی کرناٹک و گجرات ذکر کرده است. اما طباطبایا اولین لشکرکشی علاء الدین حسن را به‌سوی ماهور، ماندو و بهوکردن ذکر کرده است (ر.ک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۹ - ۲۸۰؛ طباطبایا، برهان مآثر، ص ۲۷ - ۲۸).

7. Konkan

و طی لشکرکشی در این نواحی، سواحل میان گوا (گووه) و چاول را فتح نمود. بنا به نقل طباطبا، فتح گوا به مدت پنج تا شش ماه به طول انجامید.^۱

توسعه قلمرو در مشرق و جنوب از دیگر اهداف سلطان بهمنی بود. تلنگ همسایه شرقی ملوک بهمنی به شمار می‌رفت. اگرچه حاکم ورنگل (مرکز تلنگ) به امید رهایی از تسلط محمد بن تغلق، در جریان شورش امیران صده به یاری حسن کانگو شتافته بود، اما پس از تاج‌گذاری علاء الدین حسن به‌عنوان سلطان دکن، بار دیگر در مقابل قدرت جدیدی قرار گرفت که همانند سلاطین دهلی درصدد افزایش و توسعه قلمرو خویش بود. سلطان بهمنی در آرزوی تصرف تلنگ به مدت یک سال در این منطقه به‌سر برد اما تنها برخی از مناطق آن را به تصرف خود درآورد. وی بهونگیر^۲ را تصرف نمود و بتخانه‌های آنجا را ویران کرد و به‌جای آن، مساجد و مدارس بنا نمود.^۳ کولاس^۴ نیز به تصرف سلطان بهمنی درآمد و قلعه‌ای نو در آنجا ساخته شد.^۵ سلطان بهمنی در لشکرکشی خود به‌سوی جنوب، رایان اطراف رودخانه کریشنا را مجبور به اطاعت و پرداخت جزیه نمود.^۶ همچنین مناطق رایچور و مدگل به تصرف وی درآمد.^۷

اگرچه برخی مناطق به‌زور و اجبار، اطاعت از ملوک بهمنی را پذیرفتند اما برخی نیز با میل و رغبت، حکومت سلطان علاء الدین حسن را به رسمیت شناختند؛ نقل قول طباطبا نشانگر این مطلب است. وی می‌نویسد: «سکندر خان به یکی از والیان تلنگ نامه فرستاد و او را از جلوس علاء الدین حسن آگاه کرد.

۱. طباطبا، برهان مآثر، ص ۱۸.

2. Bhongir

۳. طباطبا، برهان مآثر، ص ۲۸.

4. Koulas

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸.

۶. طباطبا، برهان مآثر، ص ۲۹.

۷. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۰.

وی در پاسخ نامه سکندر خان ضمن اظهار اطاعت، تقاضا نمود با یکدیگر ملاقات نمایند. سکندر خان برای انجام این ملاقات به تلنگ رفت و از سوی والی هدایایی به همراه دو زنجیر فیل دریافت کرد.^۱

نتیجه

محمد بن تغلق علی‌رغم موفقیت خویش در فتوح دکن، سیاست مؤثری در کنترل قلمرو وسیع خود به کار نبرد. واگذاری مناطق مختلف دکن به‌عنوان جاگیر و اقطاع به فرماندهان حکومتی، زمینه را برای قدرت‌یابی آنان فراهم کرد، به‌ویژه آنکه پس از دو سال اقامت در این منطقه، وی به دهلی بازگشت و دکن بار دیگر از نظارت مستقیم حکومت مرکزی خارج شد. او برای کاهش قدرت فرماندهان حکومتی به سرکوبی و برکناری آنان و جایگزینی افراد نالایق در مناصب و مشاغل مهم حکومتی اقدام کرد. در چنین شرایطی شورش امیران صده تشدید یافت و زمینه جدایی منطقه دکن از حکومت مرکزی فراهم گردید. فتوح سلاطین دهلی در دکن که با خشونت و کسب غنائیم بسیار همراه بود، منجر به نارضایتی حاکمان هندو در این منطقه شد، چنان‌که برخی از آنان با فرستادن نیروهای کمکی به امیران صده، آن‌ها را در شورش علیه محمد بن تغلق یاری کردند. پیوستن راجه کنبه به شورش بهاء الدین گرشاسب و حاکم ورنگل به علاء الدین حسن، نشانگر این مطلب است. این عامل از یک‌سو و نارضایتی مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی (به‌ویژه هندوان و مسلمانان) از سلطان محمد بن تغلق، منجر به موفقیت امیران صده گردید و زمینه‌های شکل‌گیری حکومت ملوک بهمنی دکن تسریع یافت.

۱. طباطبایا، برهان مؤثر، ص ۱۸. فرشته می‌نویسد: «در دوره سلطان علاء الدین حسن، فرماندهان و امرای مغول، راجپوت و افغان که از سوی محمد بن تغلق در مناطق مختلف دکن حضور داشتند، مطیع حکومت ملوک بهمنی شدند» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸).

علاء الدین حسن بهمن‌شاه با آغاز حکومت خویش، به برقراری نظم از طریق تعیین مشاغل و مناصب حکومتی و سپس سرکوبی شورش‌ها و اختلافات داخلی پرداخت. برخی مخالفان وی مانند اسماعیل مخ، محمد بن عالم، علی لاجین و فخر الدین مهرداد و قیر خان خواهان قدرت و برخی نیز طرفدار محمد بن تغلق بودند، به‌طوری‌که شورش‌های این (یکی از طرفداران محمد بن تغلق) مدتی نظم داخلی دکن را مختل کرد. علاء الدین حسن با سرکوبی شورش‌های متعدد داخلی، آرامش و نظم را در قلمرو خویش برقرار نمود، به‌ویژه آنکه مرگ محمد بن تغلق، حکومت وی را از خطر گروه‌های مخالفان محمد بن تغلق رها کرد.

رفتار نیک علاء الدین حسن نیز در جلب رضایت عمومی مردم بی‌تأثیر نبود. وی با برخورداری از دو ویژگی سخاوت و مروت و اجرای آن میان مردم^۱ از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار شد. ویژگی‌های شخصی و فردی علاء الدین حسن و تلاش وی در برقراری نظم و آرامش در دکن، منجر به ثبات حکومت وی و تثبیت قدرت سیاسی آنان در سال‌های پس از خود گردید. ارتباط علاء الدین حسن با مرج و سکونت وی در روستای گنگی این مسئله را تقویت می‌کند که واژه کنگو، به محل زندگی وی مربوط بوده است. همچنین روایات متعدد درباره سکونت وی در غزنه، نشانگر آن است انتساب وی به پادشاهان ایران باستان، طرحی از پیش تعیین شده بود، چنان‌که مورخانی مانند طباطبای و فرشته نیز در این باره به‌طور قطع و یقین سخن نگفته‌اند.

براساس روایات متعدد، علاء الدین حسن کنگو اهل غزنه با گویش زبان فارسی بوده است. مهاجرت وی به هند و سپس سکونت او در حومه مرج^۲ (گنگی)، او را به

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱. (برای آگاهی بیشتر درباره ویژگی‌های فردی علاء الدین

حسن بهمن‌شاه، نک. همان، ج ۱، ص ۲۷۸ - ۲۸۱).

۲. در دوره رفیع الدین شیرازی (مؤلف تذکرة الملوك) مرج به مرتضی‌آباد معروف بود (رک.

شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ ب).

حکومت بهمنی در دوره تأسیس (۷۴۸ - ۷۵۹ ق.) ❁ ۱۰۳

حسن کانگو معروف نمود. گویش وی به زبان فارسی و انتساب او به شاهان ایران باستان، در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره ملوک بهمنی تأثیر گذاشت و اجرای سیاست‌های حکومتی از سوی ملوک بهمنی را در راستای بهره‌گیری از افراد لایق و کاردان مسلمان ایرانی قرار داد.

فصل چهارم

حکومت بهمنی در دوره تثبیت (۷۵۹ - ۸۶۲ ق.)

گفتار اول: شورش‌های محلی و توطئه‌های درباری

الف) شورش بهرام خان مازندرانی

هنگامی که علاء الدین حسن بهمن‌شاه در قید حیات بود، فرزند خود محمد را جانشین خویش قرار داد. آنچه علاء الدین حسن در برقراری نظم و سرکوبی مخالفت‌های داخلی انجام داد، دوره سلطنت محمد اول را از درگیری با شورش‌های داخلی دور کرد. محمد پس از مرگ پدرش، در سال ۷۵۹ ق. بدون هیچ مخالفتی به سلطنت رسید.^۱ در دوره وی تنها یک شورش از سوی بهرام خان مازندرانی شکل گرفت. وی با دست یافتن بر حکومت دولت‌آباد، در اندیشه سلطنت افتاد.^۲ بدین منظور خراج برار و مرهت^۳ را که در دولت‌آباد نگهداری

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱. لقب محمدشاه در سکه‌ها العهد و الزمان، ابو المظفر حامی ملت، رسول الرحمن و المؤید بنصر الله ذکر شده است.

(Khan, Bahmani Coins in the Anderapradesh Government Musuem, p. 36)

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۲۹. بهرام خان مازندرانی حکومت بر دولت‌آباد را از سوی سلطان علاء الدین حسن دریافت کرده بود (رک. همانجا).

می‌شد، متصرف شد و دوازده هزار نفر را به‌دور خود جمع کرد. سلطان محمد که در این هنگام در حوالی بیجانگر به‌سر می‌برد با شنیدن خبر شورش بهرام خان، طی نامه‌ای به وی پیغام فرستاد تا دست از شورش بردارد. بهرام خان که به دریافت کمک از سوی راجهٔ بگلانه^۱ و امرای معتبر برار امیدوار بود در ادامهٔ شورش پافشاری نمود. سلطان محمد برای نبرد با او به‌سوی گلبرگه بازگشت. بهرام خان پس از مدتی نبرد با لشکر سلطان، از ادامهٔ نبرد ناتوان ماند. وی تغییر لباس داد و در خانهٔ شیخ زین الدین (یکی از صوفیان برجستهٔ دولت‌آباد) پناهنده شد. سلطان با شفاعت شیخ زین الدین بهرام خان را عفو کرد^۲ و دستور داد از قلمرو ملوک بهمنی اخراج شود.^۳

ب) توطئه قتل مجاهدشاه

پس از محمد اول، مجاهدشاه در تاریخ ۷۷۶ق. به سلطنت رسید، داود برادر کوچک‌تر مجاهدشاه در امر سلطنت با او رقابت می‌کرد. وی به‌دنبال بهانه‌ای برای مخالفت با سلطان بود. این بهانه به‌هنگام نبرد با بیجانگر فراهم شد.^۴

1. Baglana

۲. مکی، *ظفر الوالی بمنظور و آله*، ج ۱، ص ۱۵۹؛ *فرشته، تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

۳. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۳۳. ضیاء الدین محمد می‌نویسد: «شیخ زین الدین، بهرام خان را به گجرات فرستاد تا در امان بماند». (رک. ضیاء الدین محمد، *ریاض الرحمن*، نسخهٔ خطی، برگ ۷۲ الف).

۴. همان، ص ۳۵. برخی منابع داود را عموی مجاهدشاه ذکر کرده‌اند (رک. *فرشته، تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۰۰؛ ضیاء الدین محمد، *ریاض الرحمن*، نسخهٔ خطی، برگ ۷۴ الف؛ خافی خان، *منتخب اللباب*، ج ۳، ص ۳۶، ۳۹).

لقب مجاهدشاه در سکه‌ها المؤید بنصر الله، یمین الخلافه، ناصر امیر المؤمنین السلطان الاعظم و ابو المغازی ثبت شده است.

(Speight, "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, p. 290)

مجاهدشاه داود را به خاطر رها کردن جایگاه حساس نبرد، دشنام داد. در این میان مسند عالی خان^۱ نیز که از حاکمیت بر دولت آباد عزل شده بود از مجاهدشاه دلگیر بود. بروز اختلاف میان داود و سلطان، فرصتی برای مسند عالی خان فراهم کرد تا با داود در قتل وی همدستی کند. به دنبال این توطئه، عده‌ای از جوانان مأمور قتل مجاهدشاه شدند. سلطان به هنگام بازگشت از ماهیگیری وارد سراپرده خود شد و توسط داود و مسعود خان (فرزند مبارک خان تنبول‌دار) به قتل رسید.^۲

ج) توطئه قتل داودشاه

در دوره کوتاه مدت سلطنت مجاهدشاه، دکن از آرامش داخلی برخوردار بود، اما مرگ وی منجر به بروز اختلاف در مسئله جانشینی و سلطنت گردید. دو گروه در گلبرگه درگیر این مسئله شدند. گروهی خواهان سلطنت داود و گروهی خواهان جانشینی محمد بودند. در این میان روح‌پرور آغا، خواهر مجاهدشاه، از محمد حمایت کرد. علی‌رغم این اختلاف، بنا به توصیه ملک سیف الدین غوری (وزیر

۱. حاکم (طرف‌دار) دولت آباد، مسند عالی خان نامیده می‌شد (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۲).

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۰. خافی خان می‌نویسد: «مسعود خان به دلیل قتل پدرش، کینه مجاهدشاه را در دل داشت» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۳۹؛ جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۶۰ الف).

رفیع الدین شیرازی درباره قتل مجاهدشاه و علت آن می‌نویسد: «مجاهدشاه برای سرکوبی کفار قلعه ادونی (Adoni) از گلبرگه بیرون رفته بود، اما به دلیل مقاومت اهالی قلعه و بارندگی بسیار مجبور به عقب‌نشینی شد. وی در بیرون شهر احسن آباد (گلبرگه) اردو زد تا روز دیگر به ادونی حمله کند، اما مجاهدشاه را درحالی که سر بر تن نداشت، یافتند. حبشیان در سپاه مجاهدشاه بسیار بودند. آنان مرتکب خطایی شده که موجب ناراحتی سلطان شده بود. مجاهدشاه نیز پیوسته آنان را تهدید می‌کرد و ترس بسیاری بر حبشیان عارض شده بود. شیرازی علت مرگ مجاهدشاه را توطئه حبشیان ذکر کرده است (رک. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۹ ب).

دربار بهمنی) داود به سلطنت رسید. روح‌پرور آغا، از این انتخاب ناخشنود شد و مردی جوان را مأمور قتل وی کرد. داود در بیست و یکم محرم سال ۷۸۰ ق. هنگامی که در نماز بود، به قتل رسید.^۱ روح‌پرور آغا پس از قتل او، در امر سلطنت سنجر (پسر داود) نیز دخالت کرد و وی را به‌عنوان پسر یک غاصب معرفی نمود. ملک سیف الدین غوری برای حل اختلاف اقدامی نکرد و روح‌پرور آغا همچنان به مخالفت خود ادامه داد. وی سنجر را نابینا کرد و محمد (برادر داود و پسر بزرگ علاء الدین حسن بهمن‌شاه) را بر تخت نشانید.^۲

۱. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۳۶؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۰ - ۳۰۱. طباطبایا می‌نویسد: «روح‌پرور آغا به قاتل داود وعده‌های بسیار از جمله هزار هون نقد داده بود». وی همچنین می‌نویسد: «ضارب داودشاه پس از اقدام به قتل سلطان کشته شد» (رک. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۳۶). خافی خان می‌نویسد: «جوانی که مأمور قتل داود شد یکی از غلامان پدر روح‌پرور آغا بود» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۴۰).
 ۲. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۳۶؛ مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۴۱، فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۱. برخی مورخان، محمد را محمود و فرزند علاء الدین حسن کانگو ذکر کرده‌اند (رک. رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۲). فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۱. برخی نیز محمدشاه را با نام محمد و نوه علاء الدین حسن کانگو ذکر کرده‌اند (رک. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۳۶؛ مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۱؛ مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۰). همچنین ضیاء الدین محمد می‌نویسد: «فرشته به اشتباه نام محمدشاه را محمودشاه ذکر کرده است» (رک. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۷۴ ب). یحیی خان و جکجیون داس نیز نام محمد را محمود ذکر کرده‌اند (رک. یحیی خان (میر منشی فرخ سیر)، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۳۹ ب؛ جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۶۰ ب).
- لقب محمدشاه دوم در سکه‌ها المتقی باوامر الرحمن، المسترشد بالله المنان، الحامی لاهل الايمان والوائق بتأيید الرحمن ذکر شده است.

د) شورش پسران بهاء الدین

محمد دوم در دوره سلطنت خویش (۷۸۰ - ۷۹۹ ق.) مسئله جانشینی را حل نمود. وی دو تن از پسران داودشاه (فیروز خان و احمد خان) را به عنوان جانشینان خویش تعیین کرد.^۱ دوره سلطنت محمد دوم یکی از آرام‌ترین دوران در طول حکومت ملوک بهمنی است. به استثنای شورش پسران بهاء الدین، شورش دیگری در دوره سلطنت وی روی نداد. به استناد فرشته، بهاء الدین فرزند رمضان دولت‌آبادی به سمت تهانه‌داری^۲ در سگر منصوب شد. رشد روزافزون قدرت وی و پسرانش محمد و خواجه، حسادت رقبایشان را برانگیخت و از سوی آنان به خیانت متهم شدند. اگرچه سلطان محمد دوم این اتهام را باور نکرد اما محمد و خواجه از ترس محکوم شدن، دست به شورش زده و پدرشان بهاء الدین نیز به آنان پیوست. سلطان محمد، یوسف اژدر خان (برده آزادشده ترک) را مأمور سرکوبی شورش آنان کرد. شورشیان برای مدتی دژ سگر را متصرف شدند اما در مقابل یوسف اژدر خان شکست خورده و کشته شدند.^۳

ه) غیاث الدین شاه و توطئه تغلچین

اگرچه محمد دوم، فیروز خان و احمد خان را به ترتیب به عنوان جانشینان خویش تعیین کرده بود، اما تولد پسرش غیاث الدین جریان سلطنت را تغییر داد. غیاث الدین در سال ۷۹۹ ق. به سلطنت رسید. در این میان توطئه تغلچین منجر به اتمام سلطنت کوتاه‌مدت (یک ماه و بیست روز) وی گردید. تغلچین که در آرزوی دست یافتن بر منصب وزارت از سوی غیاث الدین بود، به هدف خویش دست یافت، بدین منظور درصدد برکناری سلطان از حکومت برآمد. وی برای

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. تهانه کلمه‌ای هندی است و به معنای قلعه کوچک و توقفگاه عمده یک ناحیه است و حاکم قلعه را تهانه‌دار می‌گویند (رک. چند بهار، بهار عجم، ج ۳، ص ۲۰۴۴، ذیل کلمه).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۳.

عملی کردن نقشه خویش از دختر خود که در هنر موسیقی هندی بی‌نظیر بود و سلطان غیاث الدین نیز به او علاقه داشت، استفاده کرد. او مهمانی مفصلی در منزل خود ترتیب داد و سلطان را به مهمانی دعوت نمود. سلطان به امید آنکه تغلچین دختر خود را به وی پیشکش نماید، بی‌صبرانه آن را پذیرفت. تغلچین پس از اتمام مهمانی، سلطان را به بهانه آوردن دخترش، بدون محافظ نگه داشت و چشمان او را از حدقه بیرون آورد. وی همچنین بیست و چهار تن از صاحب‌منصبان را تک‌تک به داخل فراخواند و آنان را به قتل رسانید. غیاث الدین پس از این اتفاق در سگر حبس شد و برادر کوچک‌تر وی به نام شمس الدین به سلطنت رسید.^۱ به نظر می‌رسد شیوه و عملکرد سلطان غیاث الدین در امور سلطنتی، منجر به بروز این اتفاق گردید. خافی خان می‌نویسد: «سلطان درصدد کاهش قدرت غلامان ترکی و حبشی و ارتقای مقام سادات، مشایخ و فضلا برآمد، زیرا وی معتقد بود سلطنت امری مقدس و مهم است و غلامان شایستگی دخالت در این امر را ندارند».^۲ تغلچین (به‌عنوان سردسته غلامان ترک) که در آرزوی کسب منصب وزارت بود، به‌خوبی این مسئله را درک نمود و با حذف سلطان از مقام سلطنت برای خود چاره‌ای اندیشید.

و) توطئه فیروز خان و احمد خان (مدعیان سلطنت)

پس از حبس غیاث الدین، برادرش شمس الدین در سال ۷۹۹ق. به سلطنت رسید. تغلچین نیز به هدف خود دست یافت و از سوی سلطان جدید منصب ملک نائب و امیر جملگی را دریافت کرد. مادر سلطان نیز همواره پسرش را توصیه به رعایت حال تغلچین می‌نمود، اما دو خواهر غیاث الدین که همسران فیروز خان و احمد خان بودند، آن‌ها را علیه تغلچین تحریک می‌کردند تا انتقام برادرشان را از

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۴۳ - ۴۴؛ ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۷۶ الف و ب.

۲. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۴۳. قیاد الحسینی نام تغلچین را تغلنجی ذکر کرده است (رک. الحسینی، تاریخ قلم‌شاهی، نسخه خطی، برگ ۶۰۳ الف).

او بگیرند. فیروز خان و احمد خان لشکری ترتیب دادند و اعلام کردند هرکس به آن‌ها ملحق شود صاحب پست و مقام خواهد شد، اما چندان طرفدار نیافتند. اولین اقدام آنان با موفقیت همراه نبود، به همین دلیل آن‌ها از سلطان طلب عفو نمودند و اظهار داشتند شورش آنان فقط به دلیل انتقام از تغلچین بوده است. اگرچه آنان بخشوده شدند اما فیروز خان در ماه صفر سال ۸۰۰ق. با دوازده سلاح‌دار به‌سوی دربار رفت. برادرش احمد خان نیز به همراه دوازده سلاح‌دار به دنبال او به راه افتاد. آنان با پرده‌داران دربار درگیر شدند. در این درگیری سلطان شمس الدین گریخت و تغلچین دستگیر شد. تغلچین به غیاث الدین سپرده شد و توسط او با ضرب شمشیر کشته شد. سلطان شمس الدین نیز بنا به تقاضای خویش به همراه مادرش به مکه رفت و در همانجا ماند.^۱ علی‌رغم گزارش فرشته، عاملی مهم‌تر فیروز خان و احمد خان را به توطئه علیه تغلچین واداشته است. از نقل قول طباطبا چنین برمی‌آید که تغلچین از سوی فیروز خان و احمد خان احساس خطر می‌کرد، به‌ویژه آنکه آنان در پیش از تولد غیاث الدین به‌عنوان جانشینان محمد دوم انتخاب شده بودند. این امر مورد سوء استفاده تغلچین قرار گرفت. وی عامل نابینا شدن غیاث الدین را نزد مادر سلطان گوشزد می‌کرد و فیروز خان و احمد خان را در این امر مقصر واقعی معرفی می‌نمود. مادر سلطان نیز کینهٔ آن دو را به دل گرفت و درصدد انتقام از آنان برآمد.^۲ فیروز خان و احمد خان تنها در شرایطی که موقعیت آنان به خطر افتاد درصدد توطئه علیه

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶. المستوفی بالله، المؤید بنصر الله و ابو المظفر از القاب سلطان شمس الدین ذکر شده است.

(Speight, "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, p. 294)

۲. طباطبا، برهان مآثر، ص ۴۰.

نظارت بر امور مالی و تأمین بودجه‌هایی که از سوی سلطان برای مخارج مختلف سیاسی و نظامی اختصاص می‌یافت برعهدهٔ منصب امیر جملگی بود.

(Haig, *Cambridge History of India*, Vol. 3, p. 376)

تغلچین برآمدند. نقل قولی حاکی از آن است که فیروز خان و احمد خان هنگامی که از هدف تغلچین آگاه شدند در نزد سدهو^۱ حاکم قلعه ساغر (سگر) پناهنده شدند. سدهو ابزار جنگی در اختیار آنها گذاشت. آنان ابتدا به سلطان شمس الدین پیغام دادند که تغلچین را سیاست نماید یا وی را به آنها بسپارد. اما سلطان شمس الدین به درخواست آنان پاسخ منفی داد. سپس آنان به دربار حمله کردند.^۲ فیروز خان در سال ۸۰۰ق. با دوازده سلاحدار به دربار آمد و سپس برادرش احمد خان به همراه دوازده تن سلاحدار پشت سر فیروز خان به سوی دربار حرکت کرد، اما پرده داران دربار متوجه سلاحهای آنان شده و با یکدیگر درگیر شدند. در این هنگام سلطان شمس الدین گریخت. تغلچین نیز دستگیر شد و پسرانش گریختند. سپس فیروز خان به سلطنت رسید.^۳

1. Sadhu

۲. مقیم هروی، *طبقات اکبری*، ج ۳، ص ۱۲. یحیی خان می نویسد: «فیروز خان و احمد خان، به طلب حکومت مبروئی، شورش کردند. (رک. یحیی خان، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۳۹ ب).
۳. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶. در *طبقات اکبری* تعداد افراد سلاحدار، سیصد نفر ذکر شده است (رک. همان، ج ۳، ص ۱۲ - ۱۳).

فرشته می نویسد: «فیروز خان خود را ملقب به روزافزون نمود زیرا دیوانهای به هنگام ورود او به دربار برحسب اتفاق فریاد زده بود که "ای فیروز خان روزافزون آمده ام تو را به احسن آباد گلبرگه برده، پادشاه سازم". لذا فیروز خان نیز آن را به فال نیک گرفت و خود را بدان اسم ملقب کرد. تغلچین به غیاث الدین سپرده شد و توسط وی به قتل رسید. سلطان شمس الدین نیز با اصرار از فیروز خان تقاضا کرد به همراه مادرش به مکه برود. آنان به مکه رفته و در همانجا سکونت گزیدند. فیروز خان سالانه برای آنان مقرری می فرستاد (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶).

در *طبقات اکبری* درباره عاقبت سلطان شمس الدین چنین ذکر شده است «... سلطان مختفی شد و بعد از چند روز او را به دست آورده، مقید ساختند و به قولی کشتند» (رک. همان، ج ۳، ص ۱۳). طباطبای فیروزشاه را سلطان غازیان لقب داده است (رک. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۴۱). لقب فیروزشاه در سکهها الوافق بتأیید الرحمن، الحاکم بامر الله فیروزشاه بهمنی ثبت شده است.

(Speight, "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, p. 295)

ز) شورش احمد خان

فیروزشاه در سال‌های پایانی سلطنت خویش، امور حکومتی دکن را برعهده دو غلام به نام‌های عین‌الملک (هوشیار) و نظام‌الملک (بیدار) گذاشت. سپس با آگاهی از محبوبیت احمد خان (برادر خویش) میان مردم، با اعطای نمادهای سلطنتی مانند کلاه، کمر بند، چتر، فیل و تخت سلطنتی و اعطای لقب شاه به پسر خویش، حسن خان، سعی در تثبیت جانشینی وی نمود.^۱ فیروزشاه، حسن خان را در حضور امرای سلطنتی به جانشینی منصوب کرد و دستور حبس احمد خان را صادر نمود.^۲ هوشیار و بیدار به فیروزشاه متذکر شدند که پیروزی احمد خان بر حسن خان حتمی است و برای جلوگیری از این اتفاق، بهتر است دستور قتل وی صادر شود. اما فیروزشاه قسم یاد کرد برادر خود را که سال‌های طولانی از خدمت او بهره‌مند بوده به قتل نخواهد رساند. با این‌همه، احمد خان توسط آن دو غلام تعقیب شد. شیر خان که از اهداف آن‌ها اطلاع یافته بود، احمد خان را در جریان امر قرار داد.^۳ وی به همراه پسرش به نزد گیسودراز رفت تا از حمایت او برخوردار شود. در همین زمان یکی از دوستان احمد خان به نام خلف حسن بصری (تاجری از بصره) که به گلبرگه آمده بود به یاری او شتافت. احمد خان نیروهای خود را وارد قصر فیروزشاه نمود. سلطان به پسرش حسن خان اظهار داشت اگر تقدیر بر این است و مردم به شاهی احمد خان اتفاق نظر دارند، درها را باز کنید تا او وارد شود. سلطان از وی دلجویی کرد و تاج سلطنت بر سر احمد خان نهاده شد.^۴ پس از جلوس احمد خان بر سلطنت فیروزشاه در بستر بیماری

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۳۰، ۴۷ - ۴۸.

۲. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۷؛ مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۴۸. هدف هوشیار و بیدار از تعقیب احمد خان نابینا کردن او بود

(رک. همانجا). مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۸.

۴. مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۲ - ۱۶۳؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۳۶ الف و ب و ۴۳۷ الف؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛

درگذشت.^۱ دوره سلطنت وی (۸۲۵ - ۸۳۸ق.) با انتقال پایتخت از گلبرگه به بیدر (در سال دوم جلوس احمدشاه) همراه بود.^۲ مرگ گیسودراز^۳ (صوفی برجسته



رازی، *هفت اقلیم*، ج ۱، ص ۵۴ و یحیی خان، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۴۱ الف. برهان مآثر می نویسد: «هوشیار و بیدار در نبرد با احمد خان کشته شدند» (رک. همان، ص ۵۱). اما فرشته می نویسد: «هوشیار و بیدار پس از نبرد، به قلعه گلبرگه و نزد حسن خان رفتند» (رک. همان، ج ۱، ص ۲۱۹).

لقب احمد خان در سکه ها، ابو المغازی شهاب الدین و الدین، المستوفی بالله المنان الحنان و المنصور بنصر الله المنان ذکر شده است.

(Speight, "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, pp. 295 - 296)

۱. طباطبا درباره مرگ فیروزشاه می نویسد: «زمانی که احمد بر تخت نشست فیروز بر او وارد شد و شمشیر را به احمد خان بست و او را بر تخت فیروزهای نشاند» (رک. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۵۱ - ۵۲). اما فرشته می گوید: «فیروز در بستر بیماری بود که دروازه های قلعه به روی احمد خان گشوده شد و فیروز از احمد خواست تا بر بالین او برود». وی سپس می افزاید «احمدشاه به وسوسه و تحریک خواهرزاده خود شیر خان، سلطان فیروزشاه را خفه کرد و او را کشت» (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۱۹). طبقات اکبری می نویسد: «به قولی او را زهر دادند». (رک. همان، ج ۳، ص ۱۹).

۲. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۵۴.

درباره تاریخ انتقال پایتخت نقل قول های متفاوتی ذکر شده است، خافی خان سال انتقال پایتخت را ۸۳۱ق. ذکر کرده و تاریخ بنای قلعه بیدر را در همان سال دانسته است (رک. خافی خان، *منتخب اللباب*، ج ۳، ص ۷۱). شیرازی معتقد است احمدشاه بلافاصله پس از جلوس بر تخت یعنی در سال ۸۳۰ق. پایتخت را تغییر داد (رک. یحیی خان، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۱۱ ب). *ریاض الرحمن* نیز تاریخ بنای قلعه بیدر را سال ۸۲۹ق. ذکر کرده است (رک. ضیاء الدین محمد، *ریاض الرحمن*، نسخه خطی، برگ ۸۵ الف). فرشته درباره تاریخ انتقال پایتخت به بیدر مطلبی ذکر نکرده است. مؤلف *تحفه دکن* می نویسد: «چون پادشاه بر بیدر آمد بر قدیم جای هندوان، شهر احمدآباد در سال ۸۳۶ق. آباد کرد و بیدر را دار الخلافه مقرر نمود» (رک. رتن لعل مست، *تحفه دکن*، نسخه خطی، برگ ۷ الف). سکه های برجای مانده نیز تاریخ ضرب اولین سکه در بیدر را سال ۸۲۷ق. نشان می دهد.

(Speight, "The Coins of the Bahmani Kings of The Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 9, pp. 295 - 297)

همچنین لقب احمدشاه، المعتمد بحبل الله، المتوکل علی الله، الواثق بتأيید الملك الله و المستنصر بالله ثبت شده است (رک. همانجا).

۳. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۴۳.

دورهٔ فیروزشاه) و وجود خلأ معنوی در گلبرگه از یک سو و شرایط مساعد آب و هوایی و موقعیت جغرافیایی بیدر (نسبت به گلبرگه) از سویی دیگر از عوامل مهم تغییر پایتخت ذکر شده است.^۱

ح) شورش جلال خان

علاء الدین ظفر خان پس از مرگ پدرش احمدشاه بهمنی، با عنوان علاء الدین احمد دوم به سلطنت رسید. در دورهٔ وی دلاور خان افغان به عنوان وکیل و وزیر اعظم، خواجه جهان استرآبادی به سمت وزیر و عماد الملک غوری (خادم قدیمی سلاطین بهمنی) به منصب امیر الامرای منصوب شدند. همچنین جاگیر رایچور به برادر کوچک تر محمد اعطا گردید.^۲ در دورهٔ سلطنت علاء الدین احمد دوم (۸۳۸ - ۸۶۲ ق.) شورش از سوی جلال خان (داماد وی) روی داد. وی در نلکنده^۳ (واقع در تلنگ) جاگیر داشت. در همین زمان ساق پای سلطان

1. Yazdani, *Antiquities of Bidar*, p. 1.

فرشته دربارهٔ علت تغییر پایتخت می نویسد: «احمدشاه در نبرد با کرله به حصار بیدر رسید و با فرزندان و مقربان، از لشکر جدا شد و به شکار پرداخت و برای تفریح، سگان شکاری را به دنبال روباه فرستاد. روباه حيله می کرد تا از دست سگان نجات یابد. در همین زمان احمدشاه از آب و هوای بیدر خوشش آمد و در همانجا اراده کرد آنجا را دار الملک خود کند (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۴). شیرازی می نویسد: «احمدشاه سگ را به دنبال خرگوش فرستاد، خرگوش بر سگ غالب شد و احمدشاه دلیل قوت خرگوش را آب و هوای مساعد بیدر دانست و در همانجا تصمیم به تغییر پایتخت گرفت» (رک. یحیی خان، تذکره الملوك، نسخه خطی، برگ ۱۱ ب).

به نظر می رسد احمدشاه متمایل بود تا دوره ای طولانی در گلبرگه (۷۵ سال) را که ملوک بهمنی در آنجا شرایط آمیخته به جنگ و اختلافات داخلی و خارجی را تجربه کرده بودند، رها کرده و سلطنت خویش را در منطقه ای جدید و به دور از فضای سیاسی آلوده به اختلافات داخلی آغاز نماید.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۰.

مجروح شد و معالجات پزشکان مؤثر واقع نشد. شایعه مرگ سلطان منجر به سوءاستفاده جلال خان گردید. وی فرزندش سکندر خان را با خود همراه کرد و با مرگ خان اعظم، والی تلنگ بسیاری از نواحی اطراف خود را به تصرف درآورد. آنان به مخالفت خود ادامه داده و به ماهور (میان تلنگ و برار) رفتند. سپس نامه‌ای به سلطان محمودشاه خلجی مالوهی مبنی بر بیماری شاه فرستادند و از وی در سرنگونی بزرگان دکن طلب یاری کردند. سلطان محمود خلجی نامه آنان را پذیرفت و در سال ۸۶۱ق.^۱ به همراه پنجاه هزار تن به سوی دکن حرکت کرد. نیروهای وی به لشکر جلال خان (مرکب از صد و هشتاد هزار نفر) پیوست.^۲ مالوهیان در حین نبرد متوجه زنده بودن سلطان بهمنی گردیده و به سوی بلاد خویش بازگشتند. جلال الدین و سکندر خان نیز از سلطان طلب بخشش کردند. سلطان آنان را بخشید و نلکنده را به عنوان جاگیر به آنان واگذار کرد.^۳

گفتار دوم: مناسبات سیاسی ملوک بهمنی با قدرت‌های مجاور (الف) تلنگ

در دوره علاء الدین حسن بهمن شاه رابطه بهمنیان با همسایه شرقی خویش یعنی تلنگ در صلح و آرامش بود. این امر در سال‌های اولیه حکومت محمدشاه (جانشین علاء الدین حسن) نیز برقرار بود. اما پس از مدتی روابط آنان به تیرگی

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۷ - ۳۳۸.

۲. طباطبا، برهان مآثر، ص ۸۶.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۸. طباطبا واقعه چاکنه را علت شورش جلال خان ذکر کرده است. وی می‌نویسد: «جلال خان و سکندر خان از آنچه شاه در ماجرای چاکنه انجام داده بود، بسیار خشنود شدند و از حضور در دربار خودداری کردند. این امر از یک سو و دشمنی دکنی‌ها و آفاقی‌ها و خبرچینی‌های آنان از سویی دیگر منجر به آن شد تا سلطان آنان را به حضور خود بطلبد. این مسئله به وحشت آن دو افزود و سلطان به تعقیب آن‌ها پرداخت» (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۸۴ - ۸۵). برای آگاهی از واقعه چاکنه، نک: فصل چهارم.

گرایید. جریان حاکم بر سلطنت محمدشاه در آغاز درگیری میان آنان بی‌تأثیر نبود. والده سلطان محمد به‌منظور زیارت خانه کعبه، تمام نقود و اموال خزانه حکومتی را از سوی سلطان دریافت کرد. برخی امرا که سلطان را از این کار ممانعت کرده بودند، وی را به خفت عقل متهم کردند. تهی شدن خزانه حکومتی تأثیر منفی بر امور نظامی گذاشت، چنان‌که سلطان در اوایل سلطنت خویش موفق به گردآوری و تجهیز سپاه نشد. این خبر در بلاد تلنگ و بیجانگر منتشر شد و حاکمان آن نواحی را به عدم پرداخت خراج و مقرری سالانه تحریک نمود. در این میان، تلنگ خواستار قلعه کولاس^۱ گردید^۲ و به سلطان محمد چنین پیغام فرستاد: «پسرم با من به نبرد برخاسته و می‌خواهد قلعه کولاس و حوالی آن را تصرف کند و اگر وی خواهان آن است که تلنگ با بهمنی به نبرد نپردازد، با سپاهیان پسرش وارد نبرد نشود».^۳ سلطان محمد به مدت یک‌سال و نیم با آنان با صلح رفتار کرد. خالی بودن خزانه حکومتی، وی را به اتخاذ چنین سیاستی وادار نمود. وی پس از گردآوری سپاه و تجهیزات جنگی، خواهان پرداخت خراج از سوی تلنگ گردید و اخطار نمود درغیراین‌صورت به نبرد با آنان خواهد پرداخت. نیروهای تلنگ پس از آنکه با نیروهای بیجانگر متحد شدند به‌سوی گلبرگه حرکت کردند. سلطان محمد نیز بهادر خان (فرزند اسماعیل مخ) و عده‌ای از امرای بزرگ از جمله اعظم همایون و صفدر خان سیستانی را به همراه لشکری از برار و بیدر به‌سوی آنان روانه کرد. نیروهای تلنگ پس از نبرد مجبور به فرار شدند و تا دروازه ورنگل تحت تعقیب قرار گرفتند. بهادر خان به ورنگل حمله کرد و غنایمی شامل یک لک هون^۴ و بیست و پنج سلسله فیل و سایر

۱. Kolas

۲. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۲۸ - ۲۹.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۳ - ۲۸۵.

۴. لک کلمه‌ای هندی و به معنای صد هزار است و هر پنج لک (پانصد هزار) را یک کرور

تحفه‌ها به دست آورد. در چنین شرایطی که نیروهای سلطان محمد موفق به سرکوبی نیروهای تلنگ شده بودند، جریانی روی داد که زمینه نبردی دیگر را با تلنگ فراهم کرد. فرشته می‌نویسد: «در سال ۷۶۳ ق. به سلطان خبر رسید که عده‌ای از سوداگران برای فروش اسب آمده‌اند. وی آن‌ها را به نزد خود طلبید اما اسبی که لایق سوارکاری باشد در میان کالاهای آنان نیافت. در این هنگام تجار اظهار داشتند ما به همراه خود اسبان خوبی آورده بودیم اما ناکدیو^۱، پسر رای تلنگ، اسب‌های خوب را به قیمت ارزان از ما خرید و هرچه اصرار کردیم فایده‌ای نبخشید. سلطان از این جریان برآشت و تصمیم گرفت با ناکدیو وارد نبرد شود. ناکدیو در این هنگام در دیلم پتن بود. محمدشاه تعدادی از معتمدان خود را به عنوان تاجر به آنجا فرستاد تا به دروغ بنمایانند که کالاهایشان به

→

می‌گویند (رک. نه‌اوندی، مؤثر رحیمی، ص ۹۶۰ تعلیقات).

هون به زر مسکوک رایج در دکن گفته می‌شد و ارزش آن در هند کمی پایین‌تر از اشرافی بود (رک. چند بهار، بهار عجم، بخش ط - ی، ذیل کلمه، ص ۲۱۴۶).

تنگه نیز نوعی نقدینگی رایج در هند و در دوره ملوک بهمنی بود. لاله تیک در تعریف تنگه می‌نویسد: «مقداری از زر و پول را تنگه می‌گفتند» (رک. چند بهار، بهار عجم، بخش آ - ج، ذیل کلمه، ص ۵۵۳).

خافی خان این جریان را با اندکی تفاوت نقل کرده است. وی می‌نویسد: «در این هنگام عده‌ای از تجار غارت‌شده هندوستان از تعدی رای تلنگ شکوه‌کنان به نزد سلطان محمد آمده و اظهار داشتند: «ما از اسب‌های عراقی و ترکی، اقمشه ایران و توران و کشمیر برای سلطان آورده بودیم اما آن کالاها را از ما گرفتند». سلطان از این امر آشفته شد و برای نبرد با تلنگ آماده گردید. وی ابتدا عده‌ای را به صورت تاجرانی که غارت شده‌اند انتخاب کرد و توصیه نمود وارد تلنگ شده و سروصدا بنمایند تا بتوانند دروازه قلعه را تصرف کنند و آن‌قدر استقامت کنند تا سپاه سلطان به آنجا برسد. طبق این نقشه، سپاه سلطان بر قلعه مسلط شد و رای تلنگ از پشت دیوار قلعه گریخت. وی پس از دستگیری به حضور سلطان محمد آورده شد اما او پاسخ درستی برای گفتن نداشت» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۲۹ - ۳۲).

سرقت رفته و به تهیدستی افتاده‌اند. تاجران به تدریج در سپاه ناکدیو نفوذ کردند و سلطان محمد سپاه خود را به آرامی وارد دیلم پتن کرد. ناکدیو در درگیری میان آنان دستگیر شد و دربارهٔ اینکه چرا اسب‌های متعلق به محمدشاه را از تاجران گرفته است پاسخ درستی ارائه نداد. سلطان محمد ناکدیو را در منجینق نشانده و در آتش افکند، اما وی به‌هنگام بازگشت، در طول مسیر مورد آزار و اذیت جنگجویان تلنگ واقع شد به‌طوری‌که از چهارهزار نیروی وی تنها یک‌هزار و پانصد نفر به گلبرگه بازگشتند.^۱ در سال ۷۶۴ ق. سلطان محمد اخبار جدیدی از دهلی دریافت کرد مبنی بر آنکه رای تلنگ به‌دنبال کشته شدن پسرش ناکدیو، به فیروزشاه تغلقی (پادشاه دهلی) پیشنهاد داده است که فرمان پس گرفتن دکن را به امرای مالوه و گجرات بدهد؛ در عوض، تلنگ نیز تابعیت او را خواهد پذیرفت. اما فیروزشاه تغلقی این پیشنهاد را نپذیرفت. سلطان محمد در حملهٔ مجدد به تلنگ فرصت را از دست نداد و به خان محمد دستور داد سپاه دولت‌آباد را جمع‌آوری کند. وی اعظم همایون را با لشکری از بیدر و ماهور به گلکنده^۲ فرستاد و به صفدر خان سیستانی دستور داد با ارتش برار به‌سوی ورنگل مرکز تلنگ برود. رای تلنگ در همین زمان از دنیا رفت و برادرزادهٔ او به تخت نشست. رای جدید به‌ناچار با سلطان محمد صلح کرد. سلطان محمد نیز از سوی رای تلنگ غرامتی شامل سیزده لک هون، سیصد فیل، دویست اسب، قلعهٔ گلکنده و اموال موجود در آن را دریافت کرد. وی گلکنده را مرز میان تلنگ و قلمرو

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۸۷. دیلم پتن به شکل فیلم پتن (Filam Patan) نیز ذکر شده است (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۳۲). همچنین به شکل ولن‌پتن (Vellunputtan) نیز نوشته شده است.

(Sewell, *A Forgotten Empire*, p. 29)

طبقات اکبری نیز آن را بیلم پتن ذکر کرده است (رک. همان، ج ۳، ص ۸۰۷).

بهمنیان قرار داد و اداره آن را به اعظم همایون سپرد.^۱ نبرد با تلنگ برای اولین بار در دوره سلطنت محمد روی داد. پس از آن روابط میان آنان با صلح و آرامش همراه بود، اما بار دیگر در دوره حکومت فیروزشاه این روابط به تیرگی گرایید. سلطان فیروزشاه پس از تصرف بسیاری از قلاع و بلاد راجمندری^۲، نماینده‌ای به سوی تلنگ فرستاد. هدف فیروزشاه دریافت خراج چند ساله‌ای بود که از سوی تلنگ به تعویق افتاده بود. رای تلنگ به تقاضای فیروزشاه پاسخ مثبت داد و خراج را به شکل نقدی به دربار فیروزشاه فرستاد، اما سلطان در اواسط همان سال (۸۲۰ق.) به قلعه پانکل^۳ معروف به بلکنده^۴ لشکر کشید. وی به قصد تسخیر آن قلعه، نبرد با تلنگ را آغاز نمود. هدف فیروزشاه تسخیر قلعه پانکل بود. وی با طرح تقاضای خراج چندین ساله از سوی تلنگ به بهانه لازم دست نیافت زیرا رای تلنگ بدون معطلی خراج را به فیروزشاه پرداخت کرد. محاصره قلعه پانکل از سوی فیروزشاه به مدت دو سال به طول انجامید. رای تلنگ در طول این مدت، فرصتی مناسب برای جمع‌آوری نیرو پیدا کرد. وی به‌طور ناگهانی به نیروهای بهمنیان حمله‌ور شد. این عامل از یک سو و تلف شدن نیروها و اسب‌های سلطان فیروزشاه به دلیل طولانی شدن محاصره و بازگشت تدریجی بسیاری از لشکریان به جاگیرهای خود از سویی دیگر مهم‌ترین عامل شکست فیروزشاه در این نبرد بود. میر فضل الله اینجوی شیرازی وزیر برجسته ملوک بهمنی و بسیاری از امرا، فرماندهان و مسلمانان در این نبرد کشته شدند. همچنین رای تلنگ در تعقیب لشکر سلطان، برخی بلاد متصرفی

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۷ - ۲۸۸؛ ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخه خطی، برگ ۷۱ الف و ب.

2. Rajamundry

3. Pankal

4. Belkonda

فیروزشاه را به تصرف خود درآورد و بسیاری از مساجد را تخریب کرد. حکومت بهمنی از گجرات طلب کمک نمود تا تلنگ را از دکن بیرون براند، اما از سوی آنان پاسخی دریافت نکرد، زیرا احمدشاه گجراتی به تازگی به سلطنت رسیده و مشغول ساماندهی امور حکومتی خویش بود. اما با درایت احمد خان (خان خانان) که در جمع‌آوری و تجهیز نیرو و سپاه همت گماشت، نیروهای تلنگ از دکن بیرون رانده شدند.^۱ سلطان احمدشاه، همزمان با آغاز سلطنت خویش برای جبران این شکست، وارد نبرد با بیجانگر شد. در این نبرد رای تلنگ نیز با بیجانگر متحد گردید. سلطان احمد پس از پیروزی بر بیجانگر، به‌سوی تلنگ حرکت کرد زیرا از اتحادی که میان تلنگ و بیجانگر علیه نیروهای بهمنی ایجاد شده بود، دلگیر بود. وی خان‌اعظم عبد اللطیف را به همراه امرای گلکنده به ورنگل فرستاد و خود نیز پس از یک ماه و بیست روز به‌دنبال آنان به راه افتاد. هنگامی که سلطان به ورنگل رسید، عبد اللطیف آنجا را تصرف کرده بود. سلطان احمد با هدف تصرف سایر بلاد تلنگ نزدیک به سه یا چهار ماه در آنجا ماند و بسیاری از بلاد تلنگ را به قلمرو ملوک بهمنی افزود.^۲ وی همچنین بزرگ‌ترین قلاع تلنگ از جمله مندل^۳ و ارنگل (ورنگل) را به تصرف خود درآورد.^۴ سپس

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۷. عبدالله مکی می‌نویسد: «احمدشاه گجراتی به درخواست فیروزشاه پاسخ مثبت داد و برای آنان نیروهای کمکی فرستاد» (رک. مکی، ظفر السوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۲).

طبقات اکبری می‌نویسد: «سلطان (فیروزشاه) واقعه را در مکتوب اخلاص‌آمیز مرقوم نموده به سلطان احمد گجراتی فرستاده از او مدد طلبید و هنوز فوج گجرات نرسیده بود که فیروزشاه از شدت غضب بیمار شد» (رک. همان، ج ۳، ص ۱۸).

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۲.

3. Mandal

۴. طباطبا، برهان مآثر، ص ۵۸. طباطبا می‌نویسد: «سلطان سپهر آهنگ تا اقصی حدود تلنگ رانده و حصار مندل و ارنگل که از معظمت قلاع آن دیار است مفتوح ساخت و سایر

خان اعظم عبد اللطیف را حاکم تلنگ نمود و خود به سوی گلبرگه بازگشت. سلطان احمد بار دیگر به تلنگ لشکر کشید. وی ابراهیم سنجر خان را به عنوان سرلشکر انتخاب کرد. سلطان بر نیروهای ولاماس^۱ (رای تلنگ) که اعلام استقلال کرده بود، پیروز شد و بیشتر قلاع به تصرف سلطان بهمنی درآمد و حاکمان آن مجبور به پرداخت باج و خراج شدند.^۲ فرشته معتقد است دلیل نبرد احمدشاه با تلنگ آن بود که برخی از زمین داران تلنگ با شاهزاده داود خان در تمرد و سرپیچی از سلطان، همراهی کرده بودند. سلطان احمد در لشکرکشی به سوی تلنگ، آنان را به قتل رساند.^۳ سپس جاگیر قابل توجهی از جمله قلعه

→

ولایات را تاخته، بتخانه‌ها را برانداخت و آتش زهب در مساکن و اوطان عبده اوئان زده. روی زمین را از خبث وجود جنود شیاطین ملاعین بی‌دین به پرداخت رای راج‌کنده و دیوکنده از سطوت سپاه ظفرپناه خائف و هراسان گشته ایلچیان زبان‌دان به پایه سریر گردون نظیر فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و پیشکش بسیار و نفاس بی‌شمار به درگاه شهریار سپهر اقتدار فرستاده، باج و خراج از بندگان درگاه عرش اشتباه پذیرفتند. سلطان سکندر نشان بر ایشان ترحم فرموده عنان عزیمت به صوب دار السلطنه محمدآباد بیدر معطوف ساخت» (رک. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۵۸).

طبقات اکبری می‌نویسد: «در سنه سته و عشرين و ثمان مائه (۸۲۶ق.) سلطان احمد... متوجه ولایت تلنگ گردید و بنا بر مصالح ملکی از راه مراجعت نموده به گلبرگه آمد و در سنه ثمان و عشرين و ثمان مائه (۸۲۸ق.) باز متوجه تلنگ گردید و بعضی قلاع که در ایام حوادث از تصرف او برآمده بود باز به تصرف درآمد و از کلانتر راجکنده و دیورکنده پیشکش گرفته، به گلبرگه مراجعت نمود» (رک. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۲۱).

۱. Velamas

۲. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۷۰.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸. خافی خان می‌نویسد: «سلطان برای دفع شر زمین‌داران تلنگانه و برار که به دیورای کمک رسانده بودند، اقدام نمود و آنان را مطیع حکومت بهمنی کرد. وی در سال ۸۳۰ق. قلعه کاویل و برناله را بنا کرد و سپس به پایتخت بازگشت» (رک. خافی خان، منتخب الالباب، ج ۳، ص ۷۱).

بهونگیر^۱ را به ابراهیم سنجر خان (سرلشکر تلنگ) اعطا کرد تا از سپاهیان سلطان در تلنگ سرپرستی و حمایت کند.^۲

ب) بیجانگر

آغاز درگیری سلطان محمد با بیجانگر نشان می‌دهد محمدشاه از بیجانگر نیز خشنود نبوده است. وی علی‌رغم آنکه در نبرد با تلنگ به پیروزی رسیده بود اما در پی یافتن بهانه‌ای برای نبرد با همسایه جنوبی خود گردید. فرشته دربارهٔ علت نبرد می‌گوید: «سلطان محمد در ترویج شریعت پیامبر اکرم بی‌اندازه می‌کوشید. وی با ضرب سکهٔ اسلامی و رواج آن، سکهٔ کفار را متروک ساخت. رای تلنگ و بیجانگر او را صاحب داعیه دانسته، از او خائف گشتند و به‌اتفاق یکدیگر، امرای اسلام را که از فرستادن نقود خزانه به مکه رنجیده‌خاطر بودند، تقویت و تحریک کرده و به مخالفت محمدشاه واداشتند. رای بیجانگر افرادی را نزد سلطان محمد فرستاد و خواستار قلعهٔ رایجور و مدگل گردید».^۳ محمدشاه به مدت یک سال و نیم از نبرد با بیجانگر و تلنگ خودداری کرد، اما وی پس از کسب موقعیتی مناسب (از لحاظ نقود و نیروی جنگی) در پی طرح و نقشه‌ای علیه بیجانگر گردید. این بهانه هنگامی که عده‌ای از موسیقی‌دانان به همراه سیصد قوال از دهلی به گلبرگه آمدند، به‌وجود آمد. محمدشاه دستور داد مقرری موسیقی‌دانان (که برای جشن ازدواج شاهزاده مجاهد به گلبرگه آمده بودند) از خزانهٔ بیجانگر پرداخته شود. این مبلغ که مُهر سلطان محمد نیز بر آن زده شده بود به‌سوی رای

I. Bhongir

۲. طباطبایی، *برهان مآثر*، ص ۷۰.

۳. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۸۳؛ ضیاء الدین محمد، *ریاض الرحمن*، نسخهٔ خطی، برگ ۷۰. فرشته نام رای بیجانگر را کریشنا رای یا کشن رای ذکر کرده است (رک. فرشته،

تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۰). اما نام واقعی او بوکا بوده است

(Sewell, *A Forgotten Empire*, p. 34).

بیجانگر فرستاده شد. رای بیجانگر از اقدام محمدشاه برآشفت و حامل کاغذ برات را بر الاغی سوار کرده و در تمام محلات شهر گردانید و سپس او را از بیجانگر بیرون کرد و بی‌درنگ به تجهیز لشکر فرمان داد. وی لشکری شامل سی‌هزار سوار، نه لک پیاده و سه‌هزار فیل روانه دکن کرد. محمدشاه از این خبر آگاهی یافت اما هنوز لشکر برار و بیدر پس از بازگشت از نبرد با تلنگ استراحت نکرده بودند. وی آن‌ها را به حال خود رها کرد و از خان محمد تقاضا کرد تا لشکر دولت‌آباد را جمع نماید. محمدشاه سپاه خود را به‌سوی بیجانگر فرستاد. بیجانگر نیز تمام تلاش خود را در تصرف مدگل نمود اما هشتصد مرد جنگی مسلمان از حصار مدگل محافظت می‌کردند. در این میان داروغه قلعه بر سر برخی مسائل بر مردم سخت‌گیری نمود و میان مردم آنان اختلاف روی داد. در چنین شرایطی که میزان هوشیاری در حراست از قلعه کاهش یافته بود، بیجانگر توانست مدگل را تصرف نماید. در این نبرد سکنه مدگل کشته شدند و سلطان محمد قسم یاد کرد صد‌هزار هندو را به قتل برساند. در این نبرد دوهزار فیل، سیصد ارابه توپ و ضرب‌زن، هفتصد اسب عربی و تختی آراسته به جواهر به دست بهمنیان افتاد. سلطان محمد پس از عبور از رودخانه تنگ‌بهدارا (تنگ‌ابادرا) وارد قلمرو بیجانگر شد. این لشکرکشی به دلیل استفاده از اسلحه و توپ برای اولین بار توسط بهمنیان، از اهمیت خاصی برخوردار بود. در این نبرد تعدادی از اروپاییان برای بهمنیان کارخانه توپ‌سازی تأسیس کردند.^۱ رای بیجانگر از این امر آگاهی یافت و نیروهای خود را که شامل چهل‌هزار اسب سوار و پنج لک پیاده بودند به فرماندهی بهوج مل‌رای^۲ تجهیز کرد. سلطان محمد نیز سپاهی توسط خان محمد

۱. سلطان محمد تأسیس توپخانه را به مقرب خان پسر صفدر خان سیستمی که معتمد سلطان بود سپرد.

او نیز در این امر از فرنگیان و رومیان استفاده کرد (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۰).

۲. Bhomaj mal Ray: نام اصلی بهوج مل رای، Mallinatha بود (Sewell, *A Forgotten*

Empire, p. 29). این فرمانده به‌قدری از این منصب مفتخر شده بود که به رای بیجانگر

(شامل ده هزار سوار، سی هزار پیاده که همگی مجهز به توپ و اسلحه بودند) روانه کرد و خود نیز با سپاهی شامل پانزده هزار سوار و پنجاه هزار پیاده به سوی بیجانگر حرکت نمود. نبرد میان آنان در روز چهارده ذی القعدة سال ۷۶۷ ق. روی داد. قلب سپاه سلطان محمد، توسط خان محمد و سمت راست توسط موسی خان افغان و سمت چپ لشکر توسط عیسی خان افغان فرماندهی می شد. فرماندهان سمت راست و چپ لشکر سلطان محمد در این نبرد کشته شدند. نیروی بهمنی در آستانه شکست قرار گرفت اما سلطان محمد به همراه سه هزار سوار، به یاری نیروهایش شتافت و به طور ناگهانی بر قلب سپاه بهوج مل رای حمله ور شد. در این حمله، سپاه بیجانگر گریخت و محمدشاه به تعقیب آنان پرداخت. این تعقیب و گریز نزدیک به سه ماه طول کشید. رای بیجانگر از این امر خسته شد و به قلمرو خویش بازگشت. سلطان محمد درصدد ورود به بیجانگر برآمد اما این کار عملی نبود. وی متوسل به حيله شد و خود را به ناتوانی و بیماری زد و اعلام کرد که قصد بازگشت دارد. رای بیجانگر با شنیدن این خبر به قصد تلافی شکست خویش، به تعقیب لشکر محمدشاه پرداخت. نیروهای وی مرتب بانگ می زدند: «سلطان شما مرده است و دعای ما برهمنان مستجاب شده و ما فردی از شما را زنده نخواهیم گذاشت». هنگامی که لشکر بیجانگر به تعقیب لشکر بهمنیان مشغول بود، لشکر محمدشاه به طور ناگهانی بر نیروهای بیجانگر حمله ور شد. در این نبرد بسیاری از هندوان کشته شدند و رای بیجانگر فرار کرد. پس از شکست بیجانگر در این نبرد، صاحب منصبان بر کشتن رای (رای بیجانگر) شوریدند و گفتند: «پدرت با سلطان علاء الدین حسن بهمن شاه در صلح و مدارا بود، تو نیز باید با بهمنی ها مدارا کنی». کشتن رای فرستادگان خود را به نزد محمدشاه

→

اظهار داشت اگر بفرمایی پادشاه مسلمانان را زنده به خدمت می آورم و یا سرش را از تن جدا کرده و به نزد شما می آورم. رای بیجانگر گفت زندگی خصم در هیچ حال مطلوب نیست و مردن او بهتر و خوش تر است (فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۰).

فرستاد و طلب صلح نمود. محمدشاه اظهار داشت اگر آنچه که گفته‌ام مبنی بر پرداخت وجه برات برای موسیقی‌دانان و قولان هرات، انجام نپذیرد از کشتار هندوان دست برنخواهم داشت. بیجانگر به‌ناچار درخواست محمدشاه را پذیرفت سپس سلطان محمد اظهار داشت: «حرفی که بر زبانم جاری شده بود، نمی‌خواستیم لغو بر صفحه روزگار بماند. الحمد لله آنچه گفتیم به‌جای آوردیم و حکم خود را جاری ساختیم». همچنین فرستادگان کشن رای از محمدشاه تقاضا کردند از این‌پس زنان و اطفال و مسکینان و بی‌گناهان به‌هنگام نبرد در امان بمانند. محمدشاه نیز آن را پذیرفت.^۱

نبرد با بیجانگر در طول سلطنت کوتاه‌مدت مجاهدشاه (جانشین محمدشاه) نیز ادامه داشت. مؤلف منتخب اللباب می‌نویسد: «مجاهدشاه نامه‌ای به رای بیجانگر نوشت که اگرچه پدر من با شما سلوک نموده، دریای کشنا را حد ملک قرار داده اما شراکت را از میان برداشته؛ آن را به منصوبان ما واگذارید که بین ما دیگر نزاعی صورت نگیرد. کشن رای از دریافت این نامه آشفته شد و اظهار داشت قلاع رایچور و مدگل را در زمان پدر شما به شما سپرده بودیم و برخی فیلان ما نیز به تصرف پدر شما درآمده بود. اکنون دست از تصرف آن برداشته به ما بازگردانید، وگرنه به نبرد خواهیم پرداخت».^۲

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۲. برخی محققین معتقدند پیروزی محمد اول در لشکرکشی علیه بیجانگر غیرواقعی است و در حمایت از مسلمانان ذکر شده است. برای آگاهی بیشتر، نک:

(Sharma, *The History of the Vijayanagar*, p. 28 / Sewell, *A Forgotten Empire*, pp. 29 - 38).

۲. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۳۷. فرشته در این باره می‌گوید: «مجاهدشاه طی نامه‌ای به کشن رای خواهان قلعه رایچور شده بود. وی در این نامه خواهان آن بود که رود کریشنا مرز میان دو حکومت مشخص شده و قلعه نیکاپور در اختیار بهمنیان قرار گیرد» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۶).

مجاهدشاه با دریافت پاسخ نامهٔ خود از سوی رای بیجانگر به همراه نیروهایی از دولت‌آباد، بیدر و برار و پانصد فیل و خزانهٔ حکومتی از تنگها بهادر را عبور کرد و به تسخیر قلعهٔ ادونی^۱ مشغول شد. وی ادامهٔ محاصره را به صفدر خان سیستانی واگذار کرد. صفدر خان نیروهایی از ایلچپور و برار (که در شجاعت مشهور بودند) به همراه داشت،^۲ اما خافی خان می‌نویسد: «سلطان به دلیل بروز انواع مرض در لشکر و نرسیدن غله، به ناچار نبرد را به وقت دیگری موکول کرد و پس از مصالحه به گلبرگه بازگشت».^۳ به استناد فرشته، مجاهدشاه پس از سپردن محاصرهٔ قلعهٔ ادونی به صفدر خان، به همراه نیروهایش به سوی جنوب حرکت کرد. وی به تعقیب رای بیجانگر در جنگل پرداخت. هدف رای بیجانگر از ورود به جنگل آن بود که هوای نامساعد جنگل، مجاهدشاه و سپاهش را بیمار کرده و از تعقیب او دست بردارند، اما خود گرفتار بیماری شد و از بیراهه به بیجانگر بازگشت. بیجانگر دو راه ورودی (وسیع و تنگ) داشت. راه وسیع توسط سپاهیان مراقبت می‌شد، به همین دلیل مجاهدشاه ترجیح داد از راه تنگ وارد بیجانگر شود. مجاهدشاه پس از ورود به آنجا، بتخانه‌ها را ویران کرد.^۴ وی همچنین در راه ورود به بیجانگر سیت بن رامیسر را به تصرف خود درآورد.^۵ در این نبرد،

1. Adoni

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۹۶ - ۳۹۷؛ ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۳ الف.

۳. خافی خان، منتخب البلب، ج ۳، ص ۳۸ - ۳۹.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۹۷.

۵. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۳ الف. سیت بن رامیسر همان سیت بن رامیشور است که در سواحل جنوب غربی دکن و در جنوب گوآ واقع شده بود (Briggs, *History of The Rise of Mohamimedan Power in India*, Vol. 2, p. 259).

از نقل قول ضیاء الدین محمد نیز چنین برمی‌آید که سیت بن رامیسر بر سر راه بیجانگر قرار داشت. وی می‌نویسد: «...پادشاه نیز سیت بن رامیسر به ملاحظه آورده به بیجانگر رسید» (رک. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۳ الف).

همایون فرمانده سمت چپ لشکر و بهادر خان فرمانده سمت راست لشکر بودند. مقرب خان پسر صفدر خان سیستانی نیز مأمور ارابه‌های آتش گردید. به دستور مقرب خان، ارابه‌های آتش به صف اول برده شد و دشمن مورد آتش و حمله قرار گرفت. این اقدام لشکر بیجانگر را منهدم کرد، اما رای بیجانگر با لشکری شامل هشت‌هزار سوار و شش لک، پیاده نبرد را ادامه داد. در این نبرد، مقرب خان و بسیاری از مسلمانان کشته شدند. داود خان که از شکست ترسیده بود، دهنه راه باریک را خالی گذاشت و به‌سوی میدان نبرد آمد. این اقدام، خطایی بزرگ بود زیرا نیروهای بیجانگر دهنه راه باریک را تصرف کردند و خطری جدی بهمنیان را تهدید کرد. به‌دنبال این امر، مجاهدشاه نیروهای خود را از بیجانگر خارج نمود. وی سپس درصدد تصرف معبدی که در آن خزائن اجداد رایان بیجانگر مدفون شده بود، گردید. بدین‌منظور بهمنیان به مدت نه ماه به محاصره آن پرداختند اما موفق به تصرف آن نشدند.^۱ احساس مسئولیت مجاهدشاه نسبت به تعهد محمدشاه مبنی بر اینکه به قتل زنان و کودکان و غیرنظامیان نپردازد، عامل اصلی عدم موفقیت او در پیروزی علیه بیجانگر بود. همچنین در دوره سلطنت کوتاه‌مدت (یک‌ماه و نیم) داودشاه، رای بیجانگر به رایچور لشکرکشی کرد و آن را محاصره نمود اما پس از آغاز سلطنت محمدشاه بن سلطان علاء الدین بهمن‌شاه (محمدشاه دوم) محاصره ترک شد. در این دوره میان بهمنیان و بیجانگر نبردی روی نداد.^۲

در سال ۸۰۱ق. در زمان حکومت فیروزشاه بهمنی، رای بیجانگر به همراه سی‌هزار سوار و نه‌صدهزار پیاده تفنگ‌دار به‌قصد تسخیر رایچور و مدگل و برخی قصبات مابین دو آب به‌سوی قلمرو ملوک بهمنی حرکت کرد. در همین زمان

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۲. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۴۱.

نرسنگه^۱ والی قلعهٔ کرله^۲ به حمایت از حکام هندو پرداخته و آسیر^۳ نیز به تحریک رای بیجانگر به قصد تصرف برار تا حوالی قلعهٔ ماهور پیشروی کرد. فیروزشاه با آگاهی از این اخبار به همراه لشکر برار و دولت‌آباد و همچنین دوازده هزار سوار عازم نبرد با رای بیجانگر شد.^۴ وی زمین‌داران نواحی سگر را که همیشه در یاری کفار شرکت می‌کردند سرکوب نمود.^۵ سپس لشکر برار و دولت‌آباد را به فرماندهی صلابت خان (پسر صفدر خان) مأمور دفع فتنهٔ نرسنگه والی قلعهٔ کهترله نمود و خود عازم بیجانگر گردید.^۶ وی پیش از حرکت به سوی بیجانگر با صاحب‌منصبان حکومتی و لشکری به مشورت پرداخت. در این جلسه یکی از امرای وی به نام قاضی سراج اعلام آمادگی کرد تا با لباسی مبدل خود را به بیجانگر رسانده و رای آنجا را به قتل برساند. فیروزشاه این پیشنهاد را پذیرفت و قاضی سراج به همراه هفت جوان در لباس فقرا وارد بیجانگر شد. وی با زنی که برای رای بیجانگر آوازخوانی می‌کرد، طرح دوستی ریخت و با نشان دادن هنر موسیقی خود (که از هندوان آموخته بود) به همراه او وارد دربار شد. سپس قاضی سراج به اتفاق همراهانش به کشتار هندوان (که همه مشغول شرب خمر بودند) از جمله پسر رای بیجانگر مشغول شدند. رای از کشته شدن پسرش وحشت کرده و گریخت. فیروزشاه از این فرصت استفاده کرد

1. Narsingh

۲. والی قلعهٔ کهترله در دورهٔ سلطان علاء الدین حسن به بهمنیان باج و خراج می‌پرداخت (ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۸ الف).

3. Asir

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۹ - ۳۱۱ (فرشته تعداد نیروهای پیادهٔ بیجانگر را نهصد هزار نفر ذکر کرده است که به نظر می‌رسد این رقم اغراق‌آمیز است. رک. همانجا).

۵. خافی خان، منتخب الباب، ج ۳، ص ۵۳.

۶. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۸ الف.

و به بیجانگر لشکرکشی نمود. رای بیجانگر در قلعه متحصن شد و به پیشنهاد صاحب‌منصبان خویش آمادهٔ صلح گردید. فرستادگان رای بیجانگر پس از گفتگوی بسیار با میر فضل الله اینجوی شیرازی موظف شدند مبلغ ده لک هون به بهمنیان پرداخت کنند.^۱ در گزارشی ذکر شده است هدف فیروزشاه از این لشکرکشی تسخیر و تصرف بیجانگر بوده است.^۲ فرشته نیز معتقد است خودداری رای بیجانگر از پرداخت خراج، منجر به بروز درگیری میان آنان گردید.^۳ اما روند حوادث نشان می‌دهد این نبرد به دلیل تنبیه رای آن منطقه (که حکام هندو را علیه بهمنیان تحریک می‌کرد) صورت گرفته است.

فیروزشاه پس از برقراری صلح، پولاد خان (بولاد خان) پسر صفدر خان سیستانی را مأمور ضبط مابین دو آب کرد^۴ و سپس به سوی قلاع سگر که جایگاه رؤسای محلی هندو بود حرکت نمود. وی آنجا را نصرت‌آباد نامید و خراج سالانه را دریافت کرد.^۵ صلح میان بهمنیان و بیجانگر دوام طولانی نداشت و رابطهٔ آنان در سال ۸۰۹ق. به تیرگی گرایید. در این زمان در بیجانگر، بوکای دوم^۶ جانشین برادرش هاری هارا^۷ شد. سرآغاز تیرگی روابط بیجانگر و بهمنیان ماجرای دختر یک زرگر به نام پرتھال^۸ بود. وی در موسیقی مهارت داشت. رای بیجانگر مشتاق دیدار وی گردید. بدین منظور خانوادهٔ وی را به بهانهٔ زیارت بتخانه‌ها، به بیجانگر دعوت کرد، اما پرتھال دعوت او را نپذیرفت و گفت: «رسم رای بیجانگر آن است

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.

۲. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۳.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. ضیاء الدین محمد، ریاض الرحمن، نسخهٔ خطی، برگ ۷۸ ب؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۱.

۵. طباطبا، برهان مآثر، ص ۴۳.

6. Bukka

7. Harihara

8. Perthal

که هرکه وارد حرم‌سرای او شود دیدار آن زن با خانواده‌اش غیرممکن می‌شود». آنگاه رو به پدر و مادر خود کرد و گفت: «من از شما بیزار نیستم و نمی‌خواهم از ملاقات شما محروم شوم». رای بیجانگر پس از آنکه از دیدن پرتغال ناامید شد، با لشکر خود به سوی روستای آن‌ها رفت و آنجا را محاصره کرد، اما خانواده پرتغال از روستا گریخته بودند. وی همچنین بر سر راه خود روستاهایی را که متعلق به قلمرو فیروزشاه بود، تخریب کرد. فولاد خان از این امر اطلاع یافت و به نبرد با بیجانگر پرداخت. فیروزشاه نیز به همراه لشکر خویش در زمستان سال ۸۰۹ ق. روانه بیجانگر شد. در اولین نبرد میان آن‌ها، فیروزشاه پیروز شد. هشت نبرد دیگر میان آن‌ها روی داد که منجر به شکست بیجانگر گردید. سپس احمد خان به تاخت و تاز در کرناٹک^۱ مشغول شد و میر فضل الله اینجو نیز قلعه نیکاپور را تسخیر کرد. فیروزشاه تصمیم به تسخیر قلعه ادونی گرفت و مایه وحشت رای بیجانگر شد. وی که از سوی گجرات، مالوه و خاندیش هیچ کمکی دریافت نکرده بود با فیروزشاه صلح کرد. این امر با وساطت میر فضل الله اینجو انجام یافت، مشروط بر آنکه رای بیجانگر دختر خود را به فیروزشاه داده و مبلغ ده لک هون، پنج من مروارید، پنجاه زنجیر فیل، دوهزار کنیز و غلام خواننده پیشکش بهمنیان نماید، همچنین قلعه نیکاپور را جزو جهیزیه دختر خود حساب کند تا بر سر آن قلعه، گفتگویی باقی نماند.^۲ فیروزشاه همچنین پرتغال و خانواده‌اش را مورد لطف خود قرار داد و پرتغال را به عقد ازدواج پسرش حسن خان درآورد.^۳ صلح دوم میان بیجانگر و بهمنیان بسیار کوتاه بود و پس از مدتی، روابط آنان به تیرگی گرایید. این امر زمانی روی داد که لشکر فیروزشاه در نبرد با تلنگ دچار صدمات زیادی شده بود. رای بیجانگر از این فرصت استفاده کرد و

1. Carnatic

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۱۶؛ خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۶۰-۶۲.

به یاری رای تلنگ شتافت. آنان به کمک یکدیگر در یک حمله ناگهانی بر لشکر فیروزشاه صدمه جبران‌ناپذیری بر بهمنیان وارد کردند.^۱

درحالی‌که هنوز چندی از جلوس احمد اول بر تخت سلطنت نگذشته بود، فیروزشاه و دیورای بیجانگر درگذشتند. اما احمد اول برای جبران شکست برادرش فیروزشاه در جنگ بیجانگر^۲ نیرویی مجهز مرکب از چهل هزار اسب‌سوار به‌سوی جنوب روانه کرد. بیجانگر نیز نیرویی مرکب از ده لک پیاده‌نظام، تیرانداز و توپخانه داشتند. آن‌ها رای ورنگل را به یاری خود طلبیدند. نیروی بهمنی و بیجانگر در مرزهای تنگ‌بهادرا روبروی یکدیگر قرار گرفتند. نیروهای بیجانگر نبرد غیر نظامی را ترجیح دادند. آنان شبانه و مخفیانه به لشکر بهمنی حمله کرده و به کشتار اسب‌های آنان پرداختند. احمدشاه همچنان منتظر بود تا خرابی‌های آنان به اتمام برسد و برای نبرد به آن‌سوی رودخانه بروند. اما این اتفاق روی نداد و سلطان بهمنی پس از چهل روز انتظار، نبرد را آغاز کرد. عالم خان، لودی خان و دلاور افغان به همراه ده هزار سوار از رودخانه عبور کرده و به‌هنگام صبح به لشکر بیجانگر رسیدند. در همین هنگام دیورای بیجانگر به همراه عده‌ای از افراد خاص خود از لشکر جدا شده و در کنار باغ نیشکر خوابیده بود. نیروهای بهمنی به‌قصد تاراج نیشکر به‌سوی باغ حمله‌ور شدند. دیورای تصور نمود آن‌ها آگاهانه به‌دنبال او آمده‌اند، به همین دلیل به باغ نیشکر گریخت و مسلمانان نیز وارد باغ شدند. دیورای به‌طور اتفاقی دستگیر شد اما شناخته نشد. نیروهای بهمنی به غارت نیشکر پرداختند. دیورای از این فرصت استفاده کرد و خود را به یکی از امرای مقرب خود رساند. سپس به بیجانگر رفت و متحصن شد. لشکر سلطان احمد وارد بیجانگر شد و به کشتار کفار پرداخت. او برخلاف تعهد سلطان محمد، غیرنظامیان را مورد تهاجم قرار داد. وی سه روز در آنجا ماند و بتخانه‌های آنان را

۱. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ روابط ملوک بهمنی با تلنگ رک. فصل چهارم.

2. Sewell and Aiyanagar, *Historical Inscriptions of Southern India*, p. 214.

ویران کرد. سلطان به هنگام بازگشت به بیدر، به شکار آهو مشغول شد و به طور ناگهانی مورد تهاجم نیروهای بیجانگر قرار گرفت. اما فداکاری و شجاعت افرادی مانند سید حسن بدخشی، میر فرخ بدخشی، میر علی سیستانی، میر علی کرد، عبید الله کابلی، خسرو اورنگ و خواجه حسن اردستانی، خواجه بیگ قلندر و قاسم بیگ، سلطان را از خطر نجات بخشید. در این میان عبد القادر که سلطان را از میان نبرد خارج کرده بود، لقب «برادر جان بخش» را دریافت کرد و به سمت سرلشکری برار و منصب دوهزاری منصوب گردید.

سلطان احمد بار دیگر به سوی بیجانگر بازگشت. وی در پی تسخیر بیجانگر گردید. به همین منظور به خلف حسن بصری ملک التجار، فرمان داد که سه هزار تیرانداز مرکب از عراقی، خراسانی، ماوراء النهری و رومی فراهم کند. احمدشاه، بیجانگر را مورد محاصره خود قرار داد. دیورای چاره‌ای جز صلح نیافت. احمدشاه نیز به این شرط که وی خراج چندین ساله را بر پشت فیلان خاصه خود بار کرده همراه پسر خود به سوی او بفرستد، آمادگی خود را برای صلح اعلام کرد. دیورای سی فیل خاصه خود را که هر روز به آن‌ها رسیدگی می‌کرد، به همراه سکه و پارچه‌های نفیس توسط پسرش به سوی سلطان احمد روانه کرد. سلطان، پسر دیورای را در آغوش کشید و بیست اسب عراقی و عربی، پنج فیل، پنج یوز و نه سگ شکاری و سه باز را به سوی دیورای روانه کرد. پس از آن نیروهای بهمنی به سوی گلبرگه حرکت کردند.^۱ نبرد میان بهمنیان و بیجانگر در دوره علاء الدین احمد دوم نیز روی داد. فرشته دلیل آغاز نبرد را نپرداختن خراج (که برای پنج

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۲۲؛ خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۶۹ - ۷۱. برهان مآثر و طبقات اکبری بسیار مختصر به این ماجرا پرداخته‌اند (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۶۰ - ۶۱؛ مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۲۰ - ۱۲۱).

فرشته می‌نویسد: «سلطان احمد پس از ویران کردن بتخانه‌های بیجانگر، چهار بت رومین را به گلبرگه فرستاد تا در مقابل مقبره گیسودراز برای لگدکوب شدن نصب کنند (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۲۲).

سال مقرر شده بود) از سوی بیجانگر دانسته است.^۱ اما نقل قولی دیگر علت این نبرد را تصرف قلاعی از سوی بیجانگر در سال ۸۳۹ق. ذکر کرده است.^۲

سلطان علاء الدین احمد دوم، برادرش محمد خان و امیر الامرا عماد الملک را جهت گرفتن خراج فرستاد. بیجانگر تقاضای سلطان را مبنی بر پرداخت خراج پذیرفت و هشت لک هون، دوازده فیل و دویست دختر که در هنر نقاشی و آواز مهارت تام داشتند، به سوی وی فرستاد. محمد خان هدایای بیجانگر را روانه دکن کرد اما هنگامی که خود به حوالی قلعه مدگل رسید، عده‌ای از فتنه‌جویان به او گوشزد کردند که علاء الدین احمد تو را در سلطنت شریک گردانیده است و بهتر است او نیز در کنار سلطان به سلطنت بپردازد، درغیراین صورت دکن را به دو قسمت کرده و یک قسمت را قلمرو خویش قرار دهد. محمد خان تحت تأثیر آنان قرار گرفت و در موافق کردن عماد الملک و خواجه جهان (که همراه او بودند) تلاش نمود اما آن‌ها نپذیرفتند و محمد خان آنان را به قتل رساند. از این پس، محمد خان از بیجانگر برای عملی کردن هدف خویش درخواست کمک نمود. بیجانگر به یاری او شتافت و محمد خان برخی ولایات از جمله مدگل، رایچور، شولاپور، نلدُرک^۳ را تصرف کرد. علاء الدین احمد با شنیدن این اخبار آماده مقابله با برادرش (محمد خان) گردید. محمد خان از نیروهای سلطان شکست خورد و به همراه عده‌ای از افراد خویش به جنگل گریخت. سلطان آنان را عفو کرد و اسرا نیز آزاد شدند. وی نامه‌ای نصیحت‌آمیز به محمد خان نوشت و رایچور را به عنوان اقطاع به وی بخشید.^۴ سلطان در سال ۸۴۰ق. راجه‌های سنگیسر را مطیع خود کرد و آنان را وادار به پرداخت خراج نمود. سپس قلعه

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۰.

2. Sewell and Aiyangar, *Historical Inscriptions of Southern India*, p. 218.

3. Naldurk

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۰.

رانیل^۱ (از ولایات کنکن) را به تصرف خود درآورد.^۲ دیورای از پیروزی‌های مکرر ملوک بهمنی علیه خویش، در این اندیشه بود که علت موفقیت آنان را کشف کند زیرا علاء الدین احمد دوم حملات جدیدی علیه بیجانگر در سر داشت و این مسئله موجب پریشانی بیجانگر شده بود.^۳ دیورای عامل پیروزی بهمنیان را اسبان قوی و تیراندازان بی‌شمار و ماهر آنان دانست. او در هر دو زمینه نسبت به مسلمانان ضعف داشت. بدین‌منظور تصمیم به رفع این نقص نمود. وی عده‌ای از مسلمانان را برای آموزش و تعلیم در لشکر خویش گماشت و به آنان اقطاع و جاگیر بخشید. پس از مدتی ضعف نیروهای بیجانگر برطرف شد^۴ و به‌سوی دکن لشکر کشید. در اندک مدتی قلعه مدگل به تصرف وی درآمد و پسران خود را به محاصره قلعه رایچور و نیکاپور مأمور کرد. نیروهای بیجانگر تا بیجاپور تاختند و مردم آنجا را مورد حمله خویش قرار دادند. سلطان علاء الدین احمد دوم نیز وارد نبرد با دیورای شد. وی در نزدیکی مدگل اردو زد و خلف حسن بصری را به همراه لشکر دولت‌آباد برای تنبیه فرزندان دیورای روانه کرد. خان زمان سرلشکر بیجاپور و خان اعظم سرلشکر برار و تلنگ نیز برای نبرد با دیورای انتخاب شدند. نبرد میان آنان آغاز شد. در اولین نبرد، دیورای پیروز شد و در نبرد دوم نیروهای بهمنی غلبه کردند. پسر بزرگ دیورای در این نبرد کشته شد و پسر کوچک نیز به نزد دیورای گریخت. علاء الدین احمد به دیورای پیغام فرستاد اگر این نبرد ادامه یابد در مقابل قتل یک مسلمان صدهزار هندو خواهد کشت. دیورای تعهد

1. Ranel

۲. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۵۲۵.

3. Sewell, *A Forgotten Empire*, p. 75.

۴. نیروهای بیجانگر، تحت تعلیم مسلمانان به آموزش تیراندازی پرداختند. سپس هشت‌هزار سواره‌نظام و دویست‌هزار پیاده‌نظام برای نبرد تجهیز شدند

(Briggs, *History of The Rise of Mohammedan Power in India*, Vol. 2, pp. 265-266).

کرد دست از جنگ بردارد و هرساله خراج و پیشکش لایقی برای سلطان بهمنی بفرستد و از این پس در اطاعت وی قرار گیرد. علاء الدین نیز متعهد شد به بیجانگر لشکر کشی نکند.^۱

(ج) کرله

فیروزشاه پس از نبرد اول خویش با بیجانگر به گلبرگه بازگشت. سپس در سال ۸۰۲ق. به سوی کهترله حرکت کرد. نرسنگه که حاکم ماهور بود و کوهستان آن نواحی به وی تعلق داشت از حکام خاندیش و مالوه طلب کمک نمود. وی از سوی آنان کمکی دریافت نکرد و خود را برای مقابله با نیروهای بهمنیان آماده کرد. فیروزشاه پیش از آغاز نبرد به وی نامه‌ای نوشت مبنی بر آنکه اطاعت کند و باج و خراج خود را بپردازد، اما وی نپذیرفت و میان آنان نبرد روی داد. کوسل رای^۲ فرزند نرسنگه دستگیر و قلعه کرله نیز محاصره شد که به مدت دو ماه به طول انجامید. سپس نرسنگه اظهار اطاعت کرد و متعهد به پرداخت خراج سالانه (همانند دوره علاء الدین حسن بهمن شاه) گردید. فیروزشاه با دریافت غنایمی شامل چهل زنجیر فیل، پنج من طلا، پنج من نقره و سایر اجناس، از تسخیر قلعه کهترله منصرف شد و نرسنگه را عفو نمود.^۳ نقل قولی حاکی از آن است نرسنگه (هر سنگ رای) تحف و هدایا شامل زر، جواهر و بیست سلسله فیل به فیروزشاه داد و کلیه قلاع را به او سپرد. اما سلطان تنها هدایا را از او گرفت و قلعه را به نرسنگه بازگرداند.^۴

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۲. طباطبا به نبرد علاء الدین احمد دوم با بیجانگر بسیار مختصر پرداخته و می نویسد: «سلطان علاء الدین در این سفر قریب دو سال مانده با کفار آن بلاد و دیار به مراسم غزا و جهاد، قیام و اقدام فرمود. قلعه مدگل و چندین مندن و ستاره و غیره... بسیاری از حصار و باره به حوزه تسخیر شهریار فریدون آثار جمشید سریر درآمد» (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۸۱).

2. Kausal Ray

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۱.

۴. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۶.

د) ماهور

در سال ۸۲۹ ق. در دوره سلطنت احمد اول، ماهور از اطاعت ملوک بهمنی سرپیچی کرد و در اندیشه نبرد با بهمنیان افتاد. رای ماهور پس از اندک مدتی در برابر نیروهای سلطان احمد مغلوب شد و در قلعه متحصن گردید. سپس وی اطاعت خود را از سلطان بهمنی اعلام نمود. سلطان احمد، ماهور را تصرف کرد و آن را ضمیمه قلمرو حکومتی خویش نمود.^۱

ه) کنکن و گجرات

سلطان احمد اول در سال‌های پایانی سلطنت خویش، پاکسازی منطقه کنکن از یاغیان و شورشیان را هدف خویش قرار داد. بدین‌منظور خلف حسن بصری را مأمور این کار نمود. وی موفق به پاکسازی منطقه شد^۲ و از سوی سلطان خلعت خاصه، کمر و شمشیر مُرصّع دریافت کرد.^۳ حسن بصری برای جلب نظر سلطان درصدد تسخیر جزیره مهائم^۴ برآمد و شاهزاده علاء الدین نیز به یاری وی شتافت. شاهزاده ظفر خان نیز از سوی شاه گجرات برای بازپس‌گیری جزیره مهائم فرستاده شد. شاهزاده علاء الدین از شرایط نامساعد آب و هوای کنکن بیمار شد و عقب‌نشینی کرد، اما شاهزاده ظفر خان با خلف حسن بصری وارد نبرد

۱. طباطبا، برهان مآثر، ص ۵۸ - ۵۹. طباطبا درباره قلعه ماهور می‌نویسد: «...حصار ماهور از

اعاظم قلاع مملکت دکن است» (رک. همانجا). مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۲۲.

قلعه ماهور در شمال دکن واقع بود و در دست حکام محلی قرار داشت

(Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 141).

۲. طباطبا، برهان مآثر، ص ۶۰.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۷.

۴. maha'im: فرشته آن را مهائم ذکر کرده است (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸).

طبقات اکبری آن را مهائم ذکر کرده است (رک. همان، ج ۳، ص ۲۳). نیمدهی نام برادر

حسن بصری را ملک خمیس بن حسن ذکر کرده است (رک. نیمدهی، طبقات

محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۴۲ الف).

شد. گجرات در این نبرد پیروز شد و برادر حسن بصری دستگیر گردید. سلطان احمدشاه پس از شنیدن خبر شکست، به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به‌سوی گجرات حرکت کرد، اما پس از مدتی انتظار، نبردی میان آنان روی نداد و با وساطت علما و فضلا میان آنان صلح برقرار شد مبنی بر آنکه هرکدام به متصرفات خود قانع باشند و در ملک یکدیگر طمع نکنند. سلطان احمدشاه علی‌رغم صلح با گجرات، از شکستی که در جزیرهٔ مهائم به او رسیده بود، دلگیر بود، بدین‌منظور در سال ۸۳۹ق. به محمود خان فرزند حاکم گجرات حمله کرد و قلعهٔ بیسول را تصرف کرد. این نبرد یک روز به‌طول انجامید و بدون آنکه مصالحه‌ای صورت بگیرد، هر دو به‌سوی بلاد خویش بازگشتند.^۱

(و) مالوه

سلطان احمد اول پس از کسب موفقیت در لشکرکشی‌های متعدد، در اندیشهٔ تصرف مالوه افتاد، به‌ویژه آنکه، تیمور حاکمیت فیروزشاه را بر مالوه و گجرات به رسمیت شناخته بود. در این میان حاکم کرله (نرسینگهه) هدایایی به همراه کلیدهای دژ به‌سوی احمدشاه فرستاد و از او درخواست کرد تا تحت الحمايهٔ حاکمیت بهمنیان قرار گیرد. احمدشاه تقاضای او را پذیرفت و نیروهای خود را به‌سوی نرسینگهه فرستاد. سلطان در سال ۸۳۲ق. به همراه شش‌هزار پیاده‌نظام به کرله رسید. نرسینگهه از تعهد و درخواست خود پشیمان شد و نقض عهد کرد. وی از الخان که والی منطقهٔ مالوه بود، درخواست کمک کرد. الخان به کمک او شتافت. سلطان احمدشاه به‌منظور در امان ماندن مسلمانان، کمی عقب‌نشینی کرد و در خاک خود باقی بماند. الخان از این امر مطلع شد و دلیل عقب‌نشینی سلطان را خوف و هراس وی دانست. وی به تعقیب سلطان احمد اول پرداخت اما سلطان بهمنی در نبرد با وی درنگ کرد و با علما و فضلا دربارهٔ نبرد با حاکم

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخهٔ خطی، ج ۲،

مسلمان به مشورت پرداخت. علما اظهار داشتند که چون او وارد خاک دکن شده، تنبیه او ضروری است. در این نبرد پیروزی نصیب احمدشاه شد و الخان فرار کرد. اگرچه الخان تمام خیمه، لشکر و حرم و خدم خود را رها کرد و گریخت، اما سلطان بهمنی دستور داد حرم وی را تا مالوه همراهی کنند و آسیبی به آنان نرسانند. در این نبرد، ولایت نرسینگه به تصرف سلطان احمد درآمد و به عنوان اقطاع به شاهزاده محمود خان سپرده شد.^۱ مالوه و گجرات دشمنان قوی برای سلطان احمد اول محسوب می شدند. بدین منظور سلطان برای کاهش قدرت آنان و افزایش قدرت خویش، با یکی از دشمنان آن دو (مالوه و گجرات) یعنی نصیر خان فاروقی متحد گردید. این اتحاد از طریق ازدواج شاهزاده علاء الدین با دختر نصیر خان (آغا زینب) انجام گرفت.^۲

احمدشاه بار دیگر با مالوه به نبرد پرداخت. هوشنگ حاکم مالوه از نبرد سلطان احمد با گجرات فرصتی یافت و به تجهیز نیرو پرداخت. وی ابتدا در سال ۸۳۷ق. نرسینگه را که متحد احمدشاه شده بود، به قتل رساند. احمدشاه بلافاصله پس از تدارک نیرو برای نبرد با نیروهای هوشنگ روانهٔ شمال شد اما نصیر خان والی آسیر میان آن دو واسطه گردید و مانع از بروز جنگ شد. پس از گفتگویی بسیار میان دو طرف، قلعهٔ کرله (کهترله) به احمدشاه واگذار گردید و هریک به سوی بلاد خویش بازگشتند.^۳

ز) خاندیش

سلطان علاء الدین احمد دوم در سال ۸۴۱ق. پس از اتمام نبرد با بیجانگر، با نصیر خان فاروقی (پدر همسر خویش آغا زینب معروف به ملکه جهان) اختلاف یافت. آغا زینب از استیلای همسر دیگر علاء الدین احمد به نام زیبا چهره (دختر

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۶۱ - ۶۴.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۷۲.

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۶۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸.

رای سنگیسر) دلگیر بود، به همین دلیل نزد پدر خویش نصیر خان شکایت نمود. نصیر خان به کمک سلطان احمدشاه گجراتی به منظور تسخیر برار به سوی دکن حرکت کرد و مخفیانه افرادی را نزد امرای برار فرستاد تا تحت اطاعت وی درآیند. نصیر خان در این امر موفق شد. علت این امر وجود نارضایتی میان امرای برار بود. وی به آسانی حمایت آن‌ها را به دست آورد و آنان به نام نصیر خان خطبه خواندند. سلطان علاء الدین با کسب این اخبار، جلسه مشورتی ترتیب داد، اما در این جلسه، میان دکنی‌ها و مهاجران^۱ اختلاف روی داد. خلف حسن بصری (ملک التجار) اظهار داشت: «شکستی که در نبرد مهائم نصیب دکن شد از اختلاف میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها روی داد. دکنی‌ها حاضر به اقدام خدمات شایسته نیستند و چه بسا همین نتیجه در نبرد با گجرات و خاندیش نیز روی دهد، لذا پیشنهاد آن است ابتدا آفاقی‌ها به نبرد با نیروهای خاندیش بروند». دکنی‌ها از جمله «میان من الله» و «خان زمان» نیز آن را پذیرفتند به شرط آنکه اگر آفاقی‌ها موفق نشوند، پس از آن دکنی‌ها به نبرد بپردازند. سلطان بهمنی طبق تصمیم آنان، برخی آفاقی‌ها را (مانند قاسم بیگ صف‌شکن، افتخار الملک همدانی، رستم خان مازندرانی، حسین خان بدخشی، خسرو خان ازبک، مجنون سلطان و شاه‌قلی

۱. مهاجران معروف به آفاقی یا غریب‌الدیار بودند. آن‌ها مذهب تشیع داشتند و از طریق دریا از ایران یا عراق به دکن مهاجرت کرده بودند و بیشتر آنان از سادات کربلا، نجف و ایران (به‌ویژه سیستان و گیلان) بودند. در مقابل مهاجران، کسانی قرار داشتند که دکنی نامیده می‌شدند. آن‌ها از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن مهاجرت کرده و ساکن هند بودند. (مانند مهاجران نخستین مسلمان، مهاجران مسلمان شمال هند و عده‌ای از امیران صده) این افراد عموماً سنی مذهب بودند.

Ghuri, "Muslims in the Deccan in the Middle Ages", in *Islamic culture*, pp. 154 - 157.

شروانی می‌نویسد: «آفاقی به معنای خارجی نیست بلکه به معنی مهاجران جدید است که دکن را به عنوان وطن خویش برگزیدند». نک:

Sherwani, Mahmud Gawan, *The Great Bahmani Wazir*, p. 63.

سلطان چنگیزی که هر دو از شاهزادگان چنگیزی بودند) به همراه سه هزار مغول تیرانداز به فرماندهی خلف حسن بصری روانهٔ نبرد کرد. خلف حسن بصری ابتدا به دولت‌آباد رفت و دکنی‌ها و حبشی‌ها را بر محافظت سرحد گجرات گماشت. سپس خان جهان را با برخی از امرای دکنی به‌سوی ایلچپور^۱ و مالاپور^۲ فرستاد که مانع از پیوستن رایان به نصیر خان شوند.^۳ سپس به‌سوی آسیر^۴ حرکت کرد. نبرد در آن محل میان نیروهای حسن و خاندیس روی داد. وی به تعقیب نصیر خان تا حوالی برهان‌پور پرداخت و شهر را غارت کرد. او در این نبرد غنایم بسیاری از جمله هفتاد فیل و توپخانهٔ بسیار به دست آورد و پس از بازگشت به بیدر مورد لطف و توجه علاء الدین احمدشاه قرار گرفت.^۵

ح) سنگیسر

صلح و آرامشی که دلاور خان در سنگیسر (سنگمشور)^۶ برقرار کرده بود، موقتی گردید، زیرا عده‌ای از هندوان در این منطقه به راهزنی پرداخته و موجب

1. Ellichpur

2. Malapur

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۲. برهان مآثر دربارهٔ چگونگی آغاز نبرد می‌نویسد: «نصیر خان فاروقی والی قلعهٔ آسیر (آئیر) برخی از مواضع سرحد را ویران نمود و قصد تسخیر آن مناطق را داشت. سلطان، ملک التجار را مأمور مقابله با وی نمود. نصیر خان در مقابل خلف حسن بصری مقاومت نکرد و در قلعهٔ آسیر متحصن شد. خلف حسن نیز وارد قلعه شد و با وی به نبرد پرداخت و او را مغلوب کرد» (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۷۸). به نظر می‌رسد شکایات آغا زینب از سلطان علاء الدین، بهانهٔ لازم را برای ورود نصیر خان فاروقی به ولایات سلطان بهمنی فراهم کرد.

۴. طباطبا محل نبرد میان خلف حسن بصری و نصیر خان را آسیر ذکر کرده اما فرشته نام محل نبرد میان آن دو را پرگنه رونکر (Pergne Ronkher) آورده است (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۷۸؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۲).

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۲.

6. Sangisar, Sangameshwar

آزار و اذیت مسلمانان می‌شدند. خلف حسن بصری در سال ۸۵۰ق. از سوی سلطان علاء الدین احمد دوم مأمور سرکوبی آن‌ها گردید. وی اولین حصار سنگی‌سر را تسخیر کرد و حاکم آنجا به نام سرکه دستگیر شد. سرکه توطئه‌ای اندیشید و به خلف حسن بصری اظهار داشت «وی مسلمان شده است و به دلیل آشنایی به جنگل، قصد دارد لشکر بهمنیان را برای تسخیر سنگی‌سر راهنمایی کند». خلف حسن به او اعتماد کرد. سرکه آنان را به راهی کشاند که از سه طرف محصور به کوه‌های بلند بود.^۱ سپس خود میان دره‌ها پنهان شد و به‌سوی سنگی‌سر رفت. رای سنگی‌سر سی‌هزار پیاده توپچی و کمان‌دار جمع نمود و سرکه نیز به او پیوست. آن‌ها شبانه بر مسلمین حمله کردند و بیش از هفت‌هزار تن را به قتل رساندند. خلف حسن بصری نیز (که در این هنگام بیمار شده بود) به همراه پانصد نفر سادات به قتل رسید. عده‌ای نیز گریخته و خود را به نزد امرای دکنی (که با خلف حسن بصری مخالفت کرده بودند) رساندند. این واقعه، فرصتی مناسب برای دکنی‌ها فراهم کرد. آن‌ها نزد سلطان علاء الدین احمد از آفاقی‌ها بدگویی کرده و واقعه را به شکل قبح‌آمیز به اطلاع سلطان رساندند و او را به قتل سادات چاکنه تشویق کردند. سلطان علاء الدین نیز دستور به قتل ساکنین چاکنه داد.^۲ در این کشتار دوهزار و دویست سید و هزار تن آفاقی غیر سید (که

۱. نیمدهی نام اولین حصار را پیسر ذکر کرده است. وی می‌نویسد: «مقدم حصار آن‌ها را به راهی کشاند که از یک طرف خلیج دریا بود و از سوی دیگر کوهی بلند قرار داشت» (رک. نیمدهی، *طبقات محمودشاهی*، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۵۳ الف و ب).

۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۳۴ - ۳۳۶. فرشته می‌نویسد: «برخی امرای مغول که از این واقعه جان سالم به در برده بودند، درصدد برآمدند تا سلطان را از حيله‌ای که سرکه به کار برده بود و موجب قتل خلف حسن بصری و آفاقی‌ها شده بود، مطلع سازند. دکنی‌ها از این امر اطلاع یافتند و بلافاصله به سلطان نامه نوشتند که خلف حسن بصری با کمک سادات چاکنه درصدد شورش و فتنه‌انگیزی علیه سلطان بودند و ما هرچه او را نصیحت کردیم فایده نبخشید و به دشنام سلطان زبان گشود. مشیر الملک دکنی، نامه را به سلطان رساند.

در چاکنه ساکن بودند) به قتل رسیدند. ترتیب قتل آنان از سوی دکنی‌ها با تشکیل مجلس مهمانی انجام گرفت. آفاقی‌ها (به‌ویژه سادات) به این جشن دعوت شدند و به‌هنگام ورود به مهمانی کشته شدند. در این کشتار لشکری مرکب از مسلمانان و هندوان که توسط راجا رستم (نظام الملک) و سالار حمزه (مشیر الملک) ترتیب داده شده بود، شرکت داشتند.^۱

سلطان پس از این واقعه هنگامی که در یکی از سخنرانی‌های خویش در نماز جمعه، خود را با القاب «السلطان العادل الکریم الحلیم الرؤوف علی عباد الله الغنی علاء الدنیا و الدین علاء الدین بن اعظم السلاطین» توصیف کرد، مورد عتاب و سرزنش یکی از تجار عرب قرار گرفت و رثوف بودن وی به‌دلیل واقعه چاکنه مورد سؤال واقع شد. به استناد منابع تاریخی، سلطان از این امر به‌شدت آشفته گردید و تا هنگام مرگ از منزل خارج نشد.^۲

ط) اعلام وفاداری و تابعیت به تیمور گورکان

مذاکره فیروزشاه بهمنی با تیمور گورکانی در روابط ملوک بهمنی با قدرت‌های خارجی جالب توجه است. هنگامی که فیروزشاه از هدف تیمور اطلاع یافت که می‌خواهد هند را مورد تاخت و تاز قرار داده و یکی از پسران خود را سلطان دهلی کند، امیر نقی الدین محمد (داماد میر فضل الله اینجو) و مولانا فضل الله

→

سلطان در مستی بود و دستور به قتل آنان داد» (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۸۱ - ۸۴؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۴ - ۳۳۶).

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۸۳ - ۸۴، مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۴، ص ۲۸ - ۲۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۵ - ۳۳۶؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۵۳ الف و ب. طباطبای، نظام الدین احمد، فرشته و نیمدهی، تعداد کشته‌شدگان سادات را هزار و دویست تن و غیر سید را هزار تن ذکر کرده‌اند (رک. طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۵۳ الف و ب). یحیی خان، تذکرة الملوک، نسخه خطی، برگ ۴۲ الف و ب.

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۸۷؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نیمدهی، تذکرة الملوک، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۶۰ ب.

سبزواری را به همراه پیغام و هدایا، به‌سوی تیمور فرستاد. آن‌ها در سمرقند (پایتخت تیمور) منتظر دیدار وی شدند. فیروزشاه در نامه خود به تیمور پیغام داد که اگر او به فکر آمدن به دهلی و انتصاب یکی از فرزندان به‌عنوان سلطان دهلی است وی (یعنی فیروزشاه) به آنجا آمده و احترامات لازم را برای سلطان جدید ایفا خواهد کرد. تیمور نیز فرمانی به فیروزشاه فرستاد و او را با عنوان «فرزند خیرخواه» خطاب نمود. وی همچنین برای فیروزشاه هدایای گران‌قیمت شامل کمر و شمشیر مرصع، چهار قبه ملوکانه، یک غلام ترک و چهار اسب نامی فرستاد و او را به‌عنوان پادشاه دکن، مالوه و گجرات به رسمیت شناخت. در همین زمان، حاکمان مالوه و خاندیش برای پیشگیری از خطرات احتمالی، پیغامی به تیمور فرستاده و خود را به‌عنوان دوستداران و برادران پادشاه دکن معرفی کردند. در همین حال مخفیانه پیغامی نیز به‌سوی رای بیجانگر فرستادند که وی آن‌ها را در صورت بروز حملات احتمالی، یاری کند.^۱

گفتار سوم: گسترش متصرفات

ملوک بهمنی در طی لشکرکشی‌های خود، متصرفات خود را تا ماهور (واقع در شمال منطقه دکن) گسترش دادند. ابتدا قلعه کرله (متعلق به نرسینگه حاکم ماهور) به تصرف فیروزشاه بهمنی درآمد.^۲ اما در دوره احمدشاه، حاکم ماهور از اطاعت سلطان بهمنی سرپیچی کرد. سلطان قلعه کرله و ماهور را به تصرف خود درآورد^۳ و متصرفات ملوک بهمنی در شمال گسترش یافت.

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۲. مؤلف منتخب اللباب، میر محمد تقی و میر فیض الله اینجو را به‌عنوان نمایندگان فیروزشاه نام برده است. وی همچنین می‌نویسد: «تیمور، فیروزشاه را به‌عنوان پادشاه دکن، مالوه، گجرات و برار به رسمیت شناخت» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۶۰).

۲. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۶.

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۵۸ - ۵۹، ۶۹.

لشکرکشی‌های ملوک بهمنی پس از علاء الدین حسن بهمن‌شاه در سواحل غربی به منظور پاکسازی منطقه از دزدی، راهزنی و فتنه‌انگیزی انجام گرفت. خلف حسن بصری در دوره احمد اول موفق به پاکسازی کنکن و سواحل غربی گردید.^۱ در مرزهای شرقی، تلنگ مورد تهاجم نیروهای احمدشاه اول قرار گرفت. ورنگل (مرکز تلنگ) به تصرف آنان درآمد و در طول سه یا چهار ماه بسیاری از بلاد این منطقه به قلمرو حکومتی ملوک بهمنی افزوده شد.^۲

مرزهای جنوبی در دوره تأسیس و تثبیت گسترش نیافت و همواره قلاع رایچور، مدگل و منطقه میان‌دوآب مورد نزاع ملوک بهمنی و حکومت بیجانگر قرار داشت.^۳ در دوره مجاهدشاه به‌هنگام نبرد با بیجانگر، سیت بن رامیسر به تصرف بهمنیان درآمد اما تلاشی برای حفظ آن انجام نگرفت.^۴ فیروزشاه بهمنی نیز قلعه نیکاپور را که متعلق به بیجانگر بود، تصرف کرد و سپس به‌عنوان جهیزیه عروس (به‌هنگام جشن ازدواج فیروزشاه با دختر رای بیجانگر) دریافت نمود.^۵ با افزایش قلمرو ملوک بهمنی در شمال، شرق و غرب،^۶ مناطق متصرفی بهمنیان در دوره تأسیس و تثبیت به چهار بخش (طرف) شامل گلبرگه، دولت‌آباد، برار و بیدر تقسیم گردید و اداره آن به عمال حکومتی واگذار شد.^۷

۱. همان، ص ۶۰

۲. همان، ص ۵۸؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۳۰۹؛ خافی خان، منتخب‌اللباب، ج ۳، ص ۳۷.

۴. ضیاء الدین محمد، ریاض‌الرحمن، برگ ۷۳ الف. سیوئل معتقد است، پیشروی مجاهدشاه تا سیت بن رامیسر با حضور حکومت قدرتمندی مانند بیجانگر غیرممکن بوده است.

(Sewell, *A Forgotten Empire*, p. 40)

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۲ - ۳۱۵.

۶. قلمرو ملوک بهمنی در پایان سلطنت علاء الدین حسن، شامل پنجاه‌هزار مایل مربع بود.
(Sewell, *Bahman shah*, pp. 105-106)

۷. طباطبای، برهان‌مآثر، ص ۲۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۰. در آغاز تأسیس حکومت

محمد اول به متصدیان آن، عنوان طرفدار بخشید^۱ و احمدشاه اول نیز به قدرت طرفداران افزود و به هریک از آنان مقام و منصب دو هزاری اعطا کرد.^۲

اگرچه علاء الدین حسن به گسترش قلمرو حکومتی خود پرداخت اما از درگیری با همسایگان خودداری نمود. مهم‌ترین درگیری ملوک بهمنی با همسایگان خویش در دوره تأسیس و تثبیت، نبرد با حاکم هندوی بیجانگر بود. اولین نبرد میان آنان در دوره سلطنت محمدشاه (دومین سلطان بهمنی) آغاز شد و پس از آن در طول دوره تثبیت ادامه یافت. علاء الدین حسن قلمرو خود را تا مرزهای جنوبی گسترش داد و رایچور و مدگل را تصرف کرد، اما مدرکی درباره نبرد وی با بیجانگر موجود نیست.^۳ تصرف مناطق مذکور سرآغاز نبرد میان دو

→ بهمنی، علاء الدین حسن بهمن‌شاه، هریک از بخش‌ها را به طرفداران سپرد. احسن‌آباد یا گلبرگه، دابل، رایچور و مدگل به ملک سیف الدین غوری واگذار شد. دولت‌آباد، جنیر و چاول به خان محمد بن علی‌شاه و منطقه برار و ماهور به صفدر خان سیستانی سپرده شد. بیدر، قندهار، اندور یا ایندور (Indur)، کولاس و مناطق متصرف‌شده تلنگ نیز به اعظم همایون فرزند ملک سیف الدین غوری واگذار گردید (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۰). طباطبا می‌نویسد: «دولت‌آباد به بهرام خان خواهرزاده علاء الدین حسن واگذار شد» (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۲۹). سلطان علاء الدین همچنین جاگیر و اقطاع خویش (هکیری، بلگاؤن و مرج) را به پسر خویش شاهزاده محمد اعطا کرد (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۲۹).

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۰. طرفدار هر ایالت منصب دو هزاری، امیر الامرا منصب هزار و پانصدی و وکیل السلطنه منصب هزار و دو صدی را دریافت می‌کرد. فرماندهانی که بیش از هزاری دریافت می‌کردند، نشان مخصوص غلم، طوق و نقاره را دریافت می‌کردند (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۰).

۳. در منابع تاریخی، درباره نبرد علاء الدین حسن بهمن‌شاه با حاکم هندوی بیجانگر، مطلبی ذکر نشده است اما یکی از محققان می‌نویسد: «به‌هنگام آغاز سلطنت ملوک بهمنی در دکن، هاری هاری اول (Harihara I) در بیجانگر حکومت می‌کرد. نام وی با نام هریب (Haryab) مطابقت دارد و سلطان جمال الدین هنوز تحت نظارت پادشاه هندو به نام هریب حکومت می‌کرد. هریب تا سال ۱۳۵۶م. سلطنت داشت و طبیعی است که با علاء الدین حسن بهمن‌شاه وارد نبرد شده باشد».

حکومت گردید. برخی محققان اختلاف بر این مناطق را پایه و اساس درگیری میان آنان ذکر کرده‌اند. همچنین منطقهٔ میان‌دوآب (منطقهٔ میان دو رودخانه کریشنا و تنگها بهادرا) از لحاظ موقعیت مناسب کشاورزی و درآمد اقتصادی حاصل از آن، همواره مورد نزاع بهمنیان و بیجانگر قرار داشت.^۱ بااین‌همه، مسائل مذهبی و سیاسی نیز از جمله عوامل درگیری میان آنان ذکر شده است.^۲

→

(Ramanayya, *Vijayanagara Origin of the City and the Empire*, p. 87)

از زمان سلطنت هاری هاری اول (Harihara I)، بیجانگر رشد یافت.

(Venkataramanayya, "The Kingdom of Vijayanagara", in *The Delhi sultanate*, Vol. VI, p. 274)

1. Gurti Venkata. "Bahmani - Vijayanagar Relations", pp. 264 - 265.

گورتی معتقد است ملوک بهمنی در مقایسه با بیجانگر در موقعیت مناسب اقتصادی قرار نداشتند (رک. همانجا).

۲. شروانی عامل اختلاف میان حکومت بهمنی و بیجانگر را دلایل مذهبی ذکر کرده است.

(Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 63)

سارما نیز عامل اختلاف میان آنان را مسائل مذهبی، اقتصادی و سیاسی ذکر کرده است.

(Sarma, *History of Vijayanagar Empire*, p. 53)

گورتی عامل اختلاف میان بهمنیان و بیجانگر را مربوط به مسائل سیاسی و اقتصادی دانسته است. وی می‌نویسد عامل سیاسی که منجر به بروز نبرد میان محمد اول و بیجانگر گردید رواج سکهٔ اسلامی از سوی محمدشاه (معروف به زر محمدشاهی) و ممانعت صرافان هندو به تحریک رایان بیجانگر و تلنگ بود. محمد اول نه‌تنها صرافان هندو را که در این امر مقصر بودند به قتل رساند بلکه در پی تنبیه عاملین اصلی آن برآمد. وی با درخواست پرداخت وجه و مقرری موسیقی‌دانان از سوی بیجانگر، در واقع درصدد تنبیه همسایهٔ خویش بوده است.

Gurti Ventaka. "Bahmani - Vijayanagar Relations", in *Proceedings of the India History congress*, pp. 264 - 265.

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ ضرب سکه در دورهٔ محمد اول و مخالفت صرافان هندو با این امر، نک: فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۳.

از ویژگی‌های بارز دوره تثبیت می‌توان به تأسیس توپخانه اشاره کرد، چنان‌که به کارگیری توپ در نبردها، روند جنگ و نحوه تخریب قلاع را تغییر داد.^۱

نتیجه

سیاستی که از دوره خلجیان برای کسب منافع مالی و پر کردن خزانه حکومتی آغاز شده بود، در دوره بهمنیان نیز ادامه یافت. ملوک بهمنی پس از هر نبرد با بیجانگر و سایر همسایگان خویش، غنائم جنگی و باج و خراج دریافت می‌کردند. مجاهدشاه به‌هنگام بازگشت از نبرد با بیجانگر، معبد متعلق به رایان آن منطقه را (که خزائن آنان در آنجا قرار داشت) محاصره کرد. صرف هزینه فراوان جنگی برای تصرف یک معبد، نشانگر ارزش مالی و اقتصادی موجود در آن است. فیروزشاه بهمنی نیز از قلعه کرله غنائم بسیاری به دست آورد.

ویژگی بارز در دوره تثبیت حکومت ملوک بهمنی، قدرت‌یابی غلامان در این دوره است. غیاث الدین بهمنی درصدد حذف قدرت آنان برآمد، اما تلاش وی بی‌نتیجه ماند و منجر به برکناری او از سلطنت گردید. حضور غلامانی مانند تغلچین، سدهو، عین الملک (هوشیار) و نظام الملک (بیدار) در این دوره و کسب مقامات و مناصب مهم حکومتی و تسلط بر امور سلطنتی گواه این مطلب است. رابطه فیروزشاه و تیمورشاه از دیگر ویژگی‌های دوره تثبیت است. فیروزشاه

۱. ملوک بهمنی علاوه بر استفاده از توپ و اسلحه گرم در نبردها، از منجنیق و عراده نیز استفاده می‌کردند. این سلاح‌ها توسط فیل و یا گروه‌هایی از سربازان حمل می‌شد (رک. عصامی، *فتوح السلاطین*، ص ۵۳۳، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۷۱). آنان در تخریب قلاع علاوه بر استفاده از توپ، از کانال‌ها و سوراخ‌ها نیز استفاده می‌کردند. بدین‌منظور کانال‌ها را گاهی با آب و گاهی با مواد آتش‌زا پر می‌کردند و به تخریب قلعه اقدام می‌نمودند (رک. مقیم هروی، *طبقات اکبری*، ج ۳، ص ۴۸ - ۴۹، ۵۹؛ *فرشته، تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۹). استفاده از توپ در تخریب قلاع نه‌تنها منجر به تسریع و افزایش میزان تخریب شد، بلکه منجر به پیدایش مناصبی مانند تفنگچی و میرآتش گردید و بدین‌منظور اسلحه‌خانه و توپخانه‌هایی احداث شد (رک. ملکاپوری، *تذکره سلاطین دکن*، ص ۲۲۳، ۲۳۱).

بهمنی با آگاهی از ورود احتمالی تیمور به هند، اطاعت خویش و خوشامدگویی از او را توسط سفرایی به اطلاع وی رساند. این امر نه تنها مناطق متصرفی ملوک بهمنی را از حملات احتمالی تیمور در امان نگه می داشت، بلکه او را به عنوان حامی یک قدرت برتر معرفی می کرد. این ارتباط را می توان به عنوان اولین روابط سیاسی در دوره ملوک بهمنی به شمار آورد. همچنین سیاست جذب مهاجران و مسلمانان از سرزمین های مختلف اسلامی از دیگر ویژگی های عصر تأسیس و تثبیت حکومت ملوک بهمنی است. این امر منجر به جذب تدریجی مسلمانان به ویژه علما، هنرمندان، تجار به دکن گردید. برخی از آنان با ابراز لیاقت و مهارت های خویش، اعتماد ملوک بهمنی را جلب کرده و به مناصب مهم حکومتی دست یافتند.^۱

۱. تفوق آفاقی ها (مهاجران) در امور سیاسی و کسب مناصب مهم حکومتی از سوی آنان، سرآغازی برای غریب گشی از سوی دکنیان گردید. طباطبا در این باره می نویسد: «وزرای دکن از قدیم الایام غریبان را دشمن جانند و عداوت ایشان با طایفه بی خانمان قدیمی است، بلکه ذاتی است» (طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۸۳). فرشته نیز می نویسد: «سلطان قدرشناس... غریبان را به گونه التفات و عنایت نواخته، به زیادتی مناصب و اقطاع خوش دل گردانید و مقرر کرد که در مجلس و شورا به دست راست غریبان و به دست چپ دکنیان و حبشیان باشند و به این التفات از آن تاریخ تا حال در دکن فتنه خیز، میان دکنیان و غریبان عداوت قائم باشد. پس هرگاه دکنیان فرصت یافته اند، غریب گشی، کرده اند» (فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۳۲).

فصل پنجم

حکومت بهمنی در دوره رونق و شکوفایی (۸۶۲ - ۸۸۶ ق.)

گفتار اول: همایون‌شاه بر اریکه قدرت

الف) بازنگری در منصب وزارت

دوره رونق و شکوفایی ملوک بهمنی، همزمان با انتصاب محمود گاوآن به مقام وزارت است. این امر در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره بهمنیان تأثیر گذاشت. محمود گاوآن تحت نام عماد الدین محمود بن جلال الدین محمد بن خواجه کمال گیلانی در یکی از روستاهای گیلان در گاوآن متولد شد.^۱ وی از خانواده اشرافی گیلان به‌شمار می‌رفت. برخی از افراد خاندان وی دارای مشاغل و مناصب مهم سلطنتی در گیلان بودند و یکی از آنان از حاکمان رشت به‌شمار

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۸. محمود گاوآن در قاولان (روستایی در گیلان) متولد شد، ازاین‌رو با لقب گاوآن شهرت یافت. اجداد گاوآن، وزیران سلاطین گیلان بودند. یکی از آن وزرا کوشید تا پادشاهی رشت را به دست آورد. فرمانروایی خودمختار سلاطین گیلان تا زمان حکومت شاه طهماسب صفوی برقرار بود. وی آن را از میان برداشت (رک. همان، ج ۱، ص ۳۵۸). نیمدهی نام محمود گاوآن را ملک التجار خواجه جهان محمود بن شیخ محمد گیلانی ذکر کرده است (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۷۰ الف).

می‌آمد.^۱ وی تحت تربیت حاجی محمد (یکی از خویشاوندان خود که مقام فرماندهی و سرلشکری در گیلان داشت) مهارت‌های سیاسی کسب کرد، اما این امر منجر به حسادت و دسیسه‌چینی از سوی دو تن از اقوام خویش به نام حاجی محمد و شیخ علی (وزیر حکومت گیلان) گردید.^۲ تنفر محمود گاوآن در به‌کارگیری توطئه جهت کسب قدرت سیاسی از یک‌سو و سخت‌گیری حکومت گیلان نسبت به خانواده وی و توقیف اموال و دارایی آنان^۳ از سوی دیگر، او را به‌سوی دکن رهسپار کرد. محمود گاوآن در سال ۸۵۶ق. در سن چهل و سه سالگی وارد بندر دابل شد.^۴ وی پس از مدتی از دابل به بیدر رفت و با سلطان احمدشاه ولی بهمنی ملاقات نمود. رفیع الدین شیرازی درباره نحوه ورود محمود گاوآن به بیدر چنین ذکر کرده است:

«هنگامی که عماد الدین (محمود گاوآن) وارد دابل شد از سادگی مردم این منطقه تعجب کرد و با خود اندیشید که این مردم از دنیاداری چیزی کسب نکرده‌اند و در این سرزمین می‌توان به مقامات عالیه دست یافت. وی سپس درصدد برآمد تا به دیدار سلطان احمدشاه اول برود. او از حاکم بندر استدعا کرد تا زمینه‌های ورود وی به بیدر فراهم شود و به او خاطرنشان کرد مسافرت‌های مختلفی به روم، شام، مصر، خراسان و ترکستان و غیره نموده است و تحف بسیاری برای سلطان به همراه دارد. حاکم بندر قبول کرد نامه محمود را به

۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۱۱، ص ۶۵ - ۶۷.

۳. همان، نامه شماره ۱۰، ص ۶۰.

۴. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۸. فرشته می‌نویسد: «مادر محمود به هند نرفت و در گیلان ماند» (رک. همان، ج ۱، ص ۳۵۹). شهاب الدین احمد برادر بزرگ‌تر محمود گاوآن، به مکه مهاجرت کرد (رک. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۱۱، ص ۶۵-۶۷). محمود گاوآن در یکی از نامه‌های خود علت اصلی مهاجرتش را رهایی از حسودان ذکر کرده است (رک. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۲۱، ص ۱۰۰).

همراه نامه خود به نزد سلطان احمد بفرستد. هنگامی که نامه وی به دست سلطان بهمنی رسید، جلسه مشورتی متشکل از بزرگان و صاحب‌منصبان تشکیل گردید. سلطان از آمدن محمود به دربار رضایت نداشت و اظهار داشت «غریبان مدبرند و زود آدمی را فریب می‌دهند. همین که به حضور آید به اندک‌روزی صاحب اختیار و قدرت خواهد شد آن‌چنان که شما همه آزاده شوید. امرا گفتند او یک سوداگر است و از یک مرد سوداگر ضرری حاصل نمی‌شود. رفتار او را می‌بینیم، اگر لایق خدمت بود او را نگه می‌داریم و اگر غیر از آن بود عذر او را خواهیم خواست». سلطان رضایت خود را از ورود محمود به دربار اعلام داشت. محمود به‌هنگام ورود به یکایک ارکان حکومتی پیشکش‌هایی شامل اسب تازی، پارچه، غلام‌های ترک و حبشی و جواهر نفیسه و چند جلد مصحف تقدیم کرد. هنگامی که وی به ملاقات سلطان رفت یکی از مصحف‌ها را بر سر خود گرفته و به حضور سلطان رسید. احمدشاه هنگامی که متوجه شد، روی سر محمود مصحف قرار دارد از تخت پایین آمد و مصحف را گرفت و آن را بوسید. محمود هدایای خود را تقدیم سلطان نمود. میان آنان گفتگو انجام شد. احمدشاه از مجالست با وی لذت برد و از او تقاضا کرد هر روز به دیدارش بیاید. سلطان از آن‌پس، در کلیه امور سلطنتی و حکومتی با عماد الدین محمود به مشورت می‌پرداخت و آنچه را که وی صلاح می‌دید، به انجام می‌رسانید. در همین زمان احمدشاه درگذشت و علاء الدین احمد دوم (۸۳۸ - ۸۶۲ ق.) به سلطنت رسید.^۱

محمود گاوآن پیش از انتصاب به مقام وزارت در دوره همایون‌شاه بهمنی، وفاداری خود را به سلاطین پیشین (احمدشاه ولی و علاء الدین احمد دوم) به اثبات رسانده بود. وی در دوره علاء الدین احمد نیز جزو اکابر و اعیان به‌شمار می‌رفت.^۲ سلطان همایون‌شاه سلطنت خویش را (۸۶۲ - ۸۶۴ ق.) با انجام یک سخنرانی که

۱. یحیی خان، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۱۲ ب و ۱۳ الف.

۲. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ ب.

نشانگر افکار و اندیشه‌های وی دربارهٔ کشورداری است آغاز کرد. به استناد برهان مآثر، سلطان همایون در این سخنرانی چنین اظهار داشت: «معارج قهرمانی و ارتفاع جهانبانی جز به تعین وزیری که باتفاق اولو الالباب امم و عقلای عرب و عجم اکفی الکفات باشد میسر نشود و تمهید قواعد فرمانروایی و کشورگشایی جز به تقلید مشیری که ظاهرش به حلیه امانت و دیانت مزین و باطنش از شوایب ربا و رعونت مبرا و معرا باشد، دست ندهد. بنابراین نظام حل و عقد امور و قبض و بسط جمهور در کف کفایت و اختیار و قبضهٔ درایت و اقتدار آصف جم آثار و دستور ارسطو اخبار سلطان الوزرا خواجه نجم الدین محمود بن گاوان جیلانی که از اعظم مملکت به وفور معدلت و کمال نصفت و تعمق انظار و تدقق افکار سرآمد است...»^۱ همایون پس از اتمام سخنرانی، خواجه محمود گاوان را به مقام وزارت برگزید، سپس خلعت خاص، کمر و کلاه طلا را به وی اعطا کرد.^۲

ب) شورش سکندر خان و حسن خان

همایون شاه پس از انتصاب محمود گاوان به وزارت، عناوین ملک التجار و وکیل السلطنه را نیز به وی بخشید. سپس او را طرفدار بیجاپور کرد. وی یکی از بزرگان مغول به نام ملک‌شاه را طرفدار تلنگ نمود و به وی لقب خواجه جهان اعطا کرد. همچنین برادرزادهٔ عماد الملک غوری نیز منصب هزاری و لقب نظام الملک را دریافت کرد. وی جاگیرهایی در تلنگ دریافت کرد و این مسئله منجر به دلگیر شدن سکندر خان گردید، زیرا او در انتظار سپهسالاری تلنگ بود. وی به نزد پدرش جلال خان در نلکنده رفت و شورش نمود.^۳ خواجه جهان که

۱. طباطبائی، برهان مآثر، ص ۸۹. در این سخنرانی، وصف محمود گاوان به ویژگی عدالت و انصاف جالب توجه است.

۲. همان، ص ۸۹. لقب همایون شاه در سکه‌ها، المتوکل علی الله و ابو المغازی ذکر شده است.

(Khan, Bahmani Coins in The Anderapradesh Government Museum, pp.

120-122)

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۹.

برای مقابله با وی فرستاده شده بود از سکندر خان شکست خورد. سلطان همایون تصمیم گرفت خود به رویارویی با سکندر خان و جلال خان برود. وی ابتدا سکندر خان سپس پدرش جلال خان را شکست داد.^۱ سلطان همایون آنچه را سکندر خان انجام داده بود، عفو کرد و به وی پیشنهاد جاگیر در دولت آباد را داد، اما سکندر خان پاسخ داد که تنها تفاوت میان او و همایون آن است که همایون نوه پسر و وی نوه دختری احمدشاه ولی است و آن‌ها در سلطنت شریک می‌باشند. با اتحاد نیروهای خواجه جهان و محمود گاوآن نبردی دیگر میان آنان روی داد و سکندر خان به قتل رسید.^۲ در همین زمان شورشی دیگر توسط حسن خان شکل گرفت و سلطان برای سرکوبی آن به سوی بیدر حرکت کرد.^۳

هنگامی که همایون مشغول نبرد با تلنگ بود، یوسف ترک به همراهی هفت تن از مریدان شاه حبیب الله تصمیم به آزادی وی (که به دلیل دوستی با حسن خان زندانی شده بود) و حسن خان از زندان گرفت. بدین منظور یوسف ترک که به دیانت و امانت شهرت داشت، از این موقعیت بهره برد و به دروازه زندان آمد و ادعا کرد حکم شاهی به او رسیده که به زندان رفته و چشم فلان مجرم را درآورد. وی به دربانان سکه‌ای داد تا بدین طریق آن‌ها سکوت اختیار کنند، اما دربانان دروازه دوم مانع وی شدند و گفتند داشتن اجازه‌نامه کوتوال (داروغه) ضروری است. بین آنان درگیری روی داد اما یوسف ترک خود را به زندان رساند و حسن خان، شاه حبیب الله بن خلیل الله بن نعمت الله، یحیی خان بن سلطان علاء الدین و جلال خان بخاری را آزاد کرد. همچنین نزدیک به شش یا هفت هزار زندانیان دیگر که از سادات، علما، صلحا و زهاد بودند توسط وی آزاد

۱. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۰ - ۹۲؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۰؛ محمود گاوآن در دوره سلطان همایون شاه به منصب ملک التجاری نائل شد (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ ب/ ۴۹۸ الف).

۳. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۹۲.

شدند. حسن خان و شاه حبیب الله به همراه پیروان خود در بیر^۱ جمع شدند. حسن خان خود را به عنوان سلطان معزفی کرد و یوسف ترک را به امیر الامرای و شاه حبیب الله را به مقام وزارت منصوب کرد. شورش آنان موفقیت آمیز نبود و در اندک مدتی توسط سپاهیان سلطان همایون سرکوب شد. حسن خان نیز گریخت و به بیجاپور رفت.^۲ سراج خان حاکم بیجاپور به ظاهر از وی اطاعت کرد و تعهد نمود اگر در این دیار بماند رعیت بیجاپور، رایچور و مدگل را مطیع او خواهد کرد. سراج خان وی را فریفت و پس از سکونت حسن خان در بیجاپور، او و همراهانش را تسلیم سلطان همایون نمود.^۳ سلطان همایون هنگامی که حسن خان و یوسف ترک به بیدر فرستاده شدند، دستور داد تا وسایل شکنجه و قتل شورشیان فراهم شود. وی حسن خان را نزد شیران انداخت و یوسف ترک و همراهانش را گردن زد.^۴

1. Bir

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۹۲ - ۹۳؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۶۸ الف و ب؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۱. شاه حبیب الله در دوره احمدشاه ولی بهمنی اقطاع بیر (واقع در شمال غربی بیدر) را دریافت کرد و به دلیل شجاعتش در نبردها لقب غازی به وی اختصاص یافت (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۹؛ معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۹۳ - ۹۴).

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۹۴؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۲. فرشته، سلطان همایون را به عنوان سلطانی ظالم معرفی کرده است. وی درباره خشونت او می نویسد: «صاحب تاریخ محمودشاهی می گوید که از نزدیکان همایون شاه شنیده ام که زمانی که در ورنگل خبر خروج شهزاده حسن خان رسید، چنان خشم و غضب بر او مستولی شد که از کمال خشم پیراهن می درید و زمین و فرش را چنان به دندان می گرفت که لب و دهانش مجروح شده، پر خون می گشت. همایون هنگامی که یوسف ترک و حسن خان را به بیدر فرستادند، دستور داد تا درها و حلقه ها در بیدر نصب کردند و فیلان مست و جانوران درنده را تهیه کرد و در چندین موضع آب گرم و روغن جوشیده مهیا کردند و خود بر قصر دیوانخانه نشست و ابتدا حسن خان را پیش شیر انداخت به طوری که از وجود او اثری باقی نماند و سپس یوسف ترک و هفت یار موافق او را گردن زد و زنان و فرزندان آنان را به زشت ترین صورت شکنجه و عقوبت داد. سپس برخی از منسوبان شاهزاده و دیگران را که نزدیک به هفتصد نفر بودند (و هیچ تقصیر و گناهی در این ماجرا نداشتند) برخی را پیش شیر، برخی را پسین فیل مست و برخی دیگر

ج) لشکرکشی اوریسه به دکن

موافقت زمین‌داران تلنگ با شورش سکندر خان، همایون را بر آن داشت که به تسخیر قلعه دیورکنده^۱ که در تصرف زمین‌داران تلنگ بود، اقدام کند. خواجه

→

در دیگرها شکنجه شدند و برخی را با دشنه و کارد و تبر بربند از بدنش جدا کردند» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۲).

قباد الحسینی می‌نویسد: «شاه حبیب الله نیز در این واقعه به شهادت رسید» (رک. الحسینی، تاریخ قطب‌شاهی، نسخه خطی، برگ ۶۰۴ ب).

نیمدهی می‌نویسد «هفت نفر از یاران شاه حبیب الله به درجه شهادت رسیدند. وی نیز در همان سال به شهادت رسید».

مه شعبان شهادت یافت در هند حبیب الله غازی طاب مئواه

(رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۶۸ الف)

نیمدهی، طباطبا، مکی، شهاب حکیم و رازی نیز همایون‌شاه را به‌عنوان سلطانی ظالم معرفی کرده‌اند (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۶۷ الف؛ طباطبا، برهان مآثر، ص ۹۵؛ مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شهاب حکیم، مآثر محمودشاهی، ص ۹۱؛ رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۷). علی‌رغم آنکه همایون‌شاه به‌عنوان سلطانی ظالم و خشن معرفی شده است، اما محمود گاوآن در وصف سلطان همایون چنین سروده است:

عین عمرم کز غبار غربت و غم بود تار
شد کنون روشن ز کحل خاک پای شهریار
شد همایون‌شاه بهمن اصل دارایی که هست
عقل کل را خاطرش در کنه اشیاء مستشار

(رک. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۱۴۵، ص ۳۹۹)

هنگامی که سلطان همایون از دنیا رفت، سلطنت جانشین وی سلطان نظام الدین احمد سوم با بخشش زندانیانی که بدون گناه در دوره سلطنت همایون زندانی شده بودند، آغاز شد. این امر به پیشنهاد خواجه محمود گاوآن انجام گرفت. بسیاری از امرا و عمال دولتی نیز از بیم همایون متفرق شده بودند و شورش‌ها و طغیان‌های مختلف به‌وجود آمده بود (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۹۶).

یحیی خان می‌نویسد: «همایون‌شاه امیرزاده حبیب الله را با هزاران نفر از سادات، علماء، فضلا و فقرا که در زندان بودند به قتل رساند» (رک. همان، نسخه خطی، برگ ۴۲ ب).

جهان ترک و نظام الملک غوری به محاصره قلعه پرداختند اما به دلیل طولانی شدن محاصره، رای اورپسه سپاه و چند حلقه فیل جنگی به یاری تلنگ فرستاد. رای تلنگ و رای قلعه دیورکنده به کمک نیروهای کمکی رای اورپسه، سپاه بهمنی را از دو طرف مورد محاصره قرار دادند. در نبرد میان آنان، نزدیک به شش تا هفت هزار تن از نیروهای بهمنیان کشته شدند و عده‌ای نیز از تشنگی جان باختند. سلطان همایون به‌هنگام حرکت به‌سوی صحنه نبرد، اخبار شکست نیروهای بهمنی را دریافت کرد. وی از این امر آشفته شد و خواجه جهان و نظام الملک غوری را حبس نمود.^۱ علی‌رغم گزارش‌های متعدد درباره خشونت همایون‌شاه، در برخی موارد نیز عملکرد وی با ملایمت همراه بود. عفو سکندر خان و جلال خان (که علیه او شورش کرده بودند) نشانگر این مطلب است. شورش حسن خان نیز ابتدا با خشونت همایون‌شاه همراه نبود و تنها به زندانی شدن وی منجر شد. خشونت همایون‌شاه نسبت به شورش حسن خان و همراهان و طرفداران وی هنگامی روی داد که او برای دومین بار علیه سلطان شورش کرد.

(د) تشکیل شورا

همایون‌شاه در سال ۸۶۵ق. درحالی‌که خواب بود، کشته شد.^۲ اگرچه شروانی معتقد است همایون‌شاه به مرگ طبیعی از دنیا رفت،^۳ اما کشته شدن وی (با توجه به روحیه خشن وی) امری دور از ذهن نیست. به توصیه همایون‌شاه، نظام الدین احمد سوم توسط محمود گاوآن به سلطنت برگزیده شد.^۴ وی در سن

۱. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۹۱ - ۹۲.

۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۴۳. فرشته می‌نویسد: «همایون‌شاه توسط خدمتکارش (یکی از کنیزان حبشه) که بر سرش ضربه وارد کرد، کشته شد» (رک. همان؛ جکجیون داس، *منتخب التواریخ*، نسخه خطی، برگ ۶۲ ب).

۳. نک: به حاشیه کتاب: (Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 180).

۴. همایون‌شاه به محمود گاوآن وصیت کرد، هرکدام از پسران وی را که در امر سلطنت شایسته می‌داند انتخاب کند (رک. الحسینی، *تاریخ قطب‌شاهی*، نسخه خطی، برگ ۶۰۴ ب).

هشت سالگی بر تخت نشست. سپس محمود گاوآن به سمت وزیر کل و طرفدار بیجاپور منصوب گردید.^۱ همچنین جلسه مشورتی (اتحاد سه گانه) متشکل از خواجه جهان ترک، محمود گاوآن و مخدومه جهان (مادر سلطان) تشکیل شد و اداره امور حکومتی دکن به اعضای این شورا واگذار گردید.^۲ به نظر می‌رسد کم سن بودن نظام الدین احمد، منجر به اتخاذ چنین سیاستی شده است. روند حوادث نشان می‌دهد ملکه مخدومه جهان در کسب تصمیمات و اجرای اقدامات نقش محوری داشته است. تشکیل شورا و همکاری سران حکومتی با یکدیگر، حکومت ملوک بهمنی را از خطرات همسایگان شمالی نجات بخشید.

گفتار دوم: حملات همسایگان شمالی ملوک بهمنی به دکن

الف) اورپسه

درگیری ملوک بهمنی با اورپسه در دوره سلطنت نظام الدین احمدشاه نیز ادامه یافت. هدف اورپسه، تصرف دکن و دریافت باج و خراج از سلاطین بهمنی بود.^۳ لشکر اورپسه وارد دکن شد و تا نزدیکی بیدر پیشروی کرد. هر دو طرف در خارج از بیدر اردو زدند. این نبرد با شجاعت شاه محب الله و

۱. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۹۶. طبقات اکبری، سن نظام الدین احمدشاه را به هنگام آغاز سلطنت، هفت سالگی ذکر کرده است (رک. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۱). جکجیون داس، نظام شاه را فردی خوشرو معرفی کرده است (رک. همان، نسخه خطی، برگ ۶۲ ب).

۲. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۹۶؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۳. فرشته، ملکه مخدومه جهان، محمود گاوآن و خواجه جهان ترک را به عنوان اعضای شورا ذکر کرده است. اما طباطبا نام خواجه جهان ترک را ذکر نکرده و می‌نویسد: «ملکه مخدومه جهان در تمامی کارها با محمود گاوآن مشورت می‌کرد» (رک. برهان مؤثر، ص ۹۶). جکجیون داس نیز نام خواجه جهان، مخدومه جهان و محمود گاوآن را جزو اعضای شورا ذکر کرده است (رک. همان، نسخه خطی، برگ ۶۲ ب).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۴.

یکصد و شصت تن جوشن‌پوش، به موفقیت انجامید. لشکر اوریسه شکست خورد و از دکن بیرون رفت.^۱

(ب) مالوه

پس از شکست اوریسه^۲، مالوه (همسایه شمالی دکن) در صدد نبرد با نظام الدین احمدشاه برآمد. خردسال بودن سلطان جدید و جسارت اوریسه، دیگر همسایگان آنان را در این اندیشه که حکومت بهمنی دچار ضعف شده است فروبرد. با طرح نقشه حمله به قلمرو متصرفی ملوک بهمنی از سوی سلطان محمود خلجی مالوهی، رایان اوریسه و تلنگ نیز به یاری وی شتافتند. درگیری میان آنان و لشکر بهمنی (متشکل از سپاه بیجاپور، دولت‌آباد و برار) در ده فرسخی بیدر روی داد. سلطان، فرماندهی نیروهای بهمنی را برعهده گرفت و

۱. طباطبا، برهان مؤثر، ص ۹۷. طباطبا درباره نحوه نبرد می‌نویسد: «... اریسه غدار... که حاکم دیار کفار... بود با لشکر بسیار از پیاده و سوار و فیلان... قدم در ولایت شهریار سپهر اقتدار نهاده تمام دیار اسلام را به باد غارت و تاراج برداد. امرا و ارکان دولت که در ملازمت... حاضر بودند، لشکرها جمع نموده، سلطان جهان‌پناه نظام شاه را با سپاه... به مدافعه آن لعین بی‌دین از دارالملک بیدر مکفوف حفظ داور دادگر برآورده موکب همایون به عون خالق... بدان صوب روان گشت. چون قریب ده فرسخ از دارالملک بیدر طی نمودند لشکر اریسه... نیز از آن طرف رسیده بودند مسافت بین الفریقین سه فرسخ بیش نماند. در خلال این احوال... امیرزاده محب الله بن شاه خلیل الله... با صد و شصت مرد نیزه‌گذار جوشن‌پوش... به عزم غزای کفار و احیای دین احمد مختار رو به آن مشرکان نابکار آورده... از جاشت تا زوال به شعل‌های تیغ صاعقه کردار خرمن حیات آن خاکساران را بسوختند و خون آن بی‌باکان را بر خاک هلاک می‌ریختند... باقی سپاه شرک و ضلال چون حال بر آن منوال دیدند تزلزل و اختلال در ایشان راه یافته بنه و بارگاه و خیمه و خرگاه را با مجموع اموال و اسباب برجا گذاشته خیال ستیز و آویز را به گریز مبدل ساختند» (رک. همانجا).

۲. در طبقات اکبری، اوریسه به شکل اودیسه و در هفت اقلیم به شکل ادیسه ذکر شده است (رک. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۸ - ۴۹؛ رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۸).

همراهی لشکر را به عهدهٔ ملک التجار محمود گاوآن، نظام الملک و خواجه جهان واگذار کرد.^۱ آنان به ترتیب در سمت راست، چپ و در قلب سپاه جای گرفتند. محمود گاوآن مهابت خان را که میسره سپاه مالوه را در دست داشت، شکست داد. سپس میمنهٔ سپاه مالوه توسط نظام الملک مغلوب گردید. هنگامی که سپاه بهمنی در آستانهٔ پیروزی قرار گرفت وقوع حادثه‌ای روند نبرد را تغییر داد. در این میان تیری به فیل سکندر خان (یکی از فرماندهان بهمنی) اصابت کرد. فیل سراسیمه شد و صدمهٔ فراوانی به نیروهای بهمنی وارد گردید.^۲ آنان مجبور به عقب‌نشینی شدند و به‌سوی بیدر بازگشتند. پس از مدتی سلطان محمود مالوه‌ی به بیدر رسید و شهر را تصرف نمود. سپس برار، بیر و دولت‌آباد نیز به تصرف وی درآمد. در چنین شرایطی نظام الدین احمدشاه به تشویق محمود گاوآن نامه‌ای به محمودشاه گجراتی نوشت^۳ و از وی طلب کمک نمود.

۱. خواجه جهان و سکندر خان یازده‌هزار سوار و صد فیل را همراهی می‌کردند، نظام الملک نیز ده‌هزار نیزه‌دار و صد فیل و محمود گاوآن ده‌هزار سواره‌نظام و چهل فیل را همراهی می‌کردند (رک. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۰۲).

۲. با عقب‌نشینی نیروهای بهمنی به بیدر، غلامان ترک از سکندر خان در نزد مخدومه جهان شکایت کردند و او را به‌عنوان عامل شکست خود معرفی کردند. آنان اظهار داشتند: «سکندر خان به‌هنگام آشفته شدن وضعیت نبرد، از روی نادانی و برای اینکه خطری به سلطان نرسد او را از میدان نبرد بیرون کشاند. سپاهیان با نبودن سلطان در صحنهٔ نبرد، گریخته و دست از مبارزه کشیدند». آن‌ها با اظهار این مطالب از مخدومه جهان خواستند تا وی را به سزای عملش برساند، اما خواجه جهان مانع آنان شد و سکندر خان را برای معذرت‌خواهی به نزد مخدومه جهان فرستاد (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۵).

۳. بخاری، نسخهٔ خطی، طبقات محمودشاهی (تاریخ گجرات)، نسخهٔ خطی، برگ ۵ الف؛ طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۰۲. امین احمد رازی می‌نویسد: «دکنیان طی نامه‌ای از حاکم گجرات مدد طلبیدند». در متن نامه چنین نوشته شده بود: «شکر و سپاس خدای را که مبانی ممالک را به مظاهر و معاونت پادشاهان دین‌دار و سلاطین ذوی الاقتدار مشید گردانید و عرصهٔ قلوب اهل ایمان و خطهٔ درون انسان را به آب تیغ موافقت پادشاهان منور

سلطان گجرات به سلطان بهمنی پاسخ مثبت داد.^۱ اخبار وصول نیروهای کمکی از سوی محمودشاه گجراتی، نیروهای مالوه را مجبور به عقب‌نشینی کرد. ملک التجار محمود گاوان ده‌هزار سوار دکنی را به‌سوی برار فرستاد تا راه ورود و خروج بر لشکر مالوه بسته شود. سپس خود با ده‌هزار سوار دکنی و بیست‌هزار سوار گجراتی در فاصلهٔ میان قندهار و بیر، راه را بر مالوهیان بست و از رسیدن آذوقه به لشکر سلطان محمود مالوهی جلوگیری نمود. لشکر مالوه توسط خواجه محمود گاوان تحت تعقیب قرار گرفت. وی به‌ناچار به‌سوی کوندواره رفت اما حاکم آنجا نسبت به سلطان محمود خلجی کینه داشت، به همین دلیل او را به‌سوی بیابانی بی‌آب و علف راهنمایی کرد. پنج تا شش‌هزار نفر از لشکریان او در بیابان جان دادند و عده‌ای نیز با راهزنان کوهستان مواجه و توسط آن‌ها غارت شدند. سلطان مالوه درحالی‌که بیشترین نیروی نظامی خود را از دست داده بود،

→

ساخت و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر روضهٔ مطهر و قالب معطر سید کائنات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی و آل و اشیاع و اتباع او باد... آنکه از ضمن عرضه داشت مسند عالی نظام الملک و... چنین روشن شد که آن حضرت به نفس مبارک خویش... برای تقویت اسلام و استحکام میانی محبت و التیام مشرف می‌سازند لاجرم... مقتضی همین است که در تقویت دوستان و قلع و قمع دشمنان متفق و متحد باشند اکنون در این فرصت غنیمت دانسته، بی‌توقف و تعوق عنان عزیمت به این صوب معطوف فرمایند که لشکر بسیار از پیاده و سوار شایسته کارزار جمع کرده شده است. فرصت غنیمت والسلام» (برای آگاهی از متن کامل نامه، رک. رازی، هفت/قلیم، ج ۱، ص ۵۷).

۱. رازی، هفت/قلیم، ج ۱، ص ۵۷. محمود گجراتی لشکری فراوان به همراه پانصد فیل به‌سوی نظام الدین احمدشاه بهمنی فرستاد. هنگامی‌که نیروهای گجرات به سلطان‌پور رسیدند، سلطان محمد مالوهی عقب‌نشینی کرد. نیروهای گجرات راه خروجی را به روی مالوهیان بست و آنان مجبور شدند از راه کوندواره به مالوه بازگردند (رک. کامور خان، هفت گلشن/لهی، نسخهٔ خطی، ج ۱، برگ ۵۱ و ۵۲ الف و ب). کامور خان نبرد میان مالوه و بهمنیان را در سال ۸۶۰ق. ذکر کرده است (رک. همان). به نظر می‌رسد این تاریخ صحیح نیست زیرا نظام‌شاه در سال ۸۶۵ق. به سلطنت رسید.

به مالوه بازگشت.^۱ در سال ۸۶۷ ق.م. نبردی دیگر میان مالوه و بهمنیان روی داد.

۱. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۷۰ الف و ب. ۴۷۱ الف و ب؛ تتوی و قزوینی، تاریخ الفی، ص ۱۵۴؛ طباطبا، برهان مآثر، ص ۹۸ - ۱۰۲؛ مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۶۵ - ۱۶۶؛ مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۱ - ۴۲؛ سکندر بن محمد، مرآت سکندری، ص ۱۱۱ - ۱۱۳؛ شهاب حکیم، مآثر محمودشاهی، ص ۹۲ - ۱۰۰؛ رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۷ - ۵۸.

در تاریخ الفی ذکر شده است که: «سلطان مالوه هنگامی که متوجه شد حاکم گجرات به کمک لشکر بهمنی می آید، بعد از هفده روز از پای قلعه برخاسته با غنیمت بسیار متوجه مالوه شد و از راه انکوت و ایلچپور که کوهستان است به مالوه درآمد و مقدم کوهستان را به واسطه آنکه لشکریانش را در میان کوه آزار رسانیده بود به قتل درآورد و حاکم گجرات چون از معاودت حاکم مالوه آگاه شد به گجرات معاودت نمود» (رک. تتوی و قزوینی، تاریخ الفی، ص ۱۵۴). تاریخ الفی وقوع این حادثه را در سال ۸۶۶ ق.م. ذکر کرده است (رک. همانجا). نیمدهی درباره چگونگی ورود سلطان محمود مالوهی به بیدر می نویسد: «در نبرد میان نیروهای بهمنی و مالوهیان، خواجه جهان ترک و سکندر خان با صد و پنجاه سلسله فیل در قلب سپاه، نظام الملک ترک با چهل سلسله فیل در میمنه و محمود گاوآن با ده هزار سوار و چهل سلسله فیل در میسره سپاه بهمنی قرار گرفتند. محمود گاوآن بر میمنه لشکر مالوهیان حمله برد و شکست سختی بر آن‌ها وارد کرد. نظام الملک ترک نیز میسرۀ سپاه آن‌ها را درهم شکست. محمود خلجی در اندیشه فرار افتاد اما سید العلما سلام الله اوحدی که رابطه نزدیکی با وی داشت ممانعت نمود. سلطان محمود خلجی مقاومت کرد. در این هنگام تیری به خرطوم یکی از فیلان که در جلوی سپاه بهمنی بود اصابت کرد و سپاه نظام الدین احمد به هم ریخت. سکندر خان نظام شاه را سوار بر اسب خود کرد. هنگامی که لشکریان، سلطان را نیافتند، از صحنه نبرد گریختند. سپس سلطان، ملو خان را با سی هزار پیاده و چند هزار سوار را به همراه نظام الملک به محافظت از بیدر گماشت و خود با لشکر، امرا و ملوک به گلبرگه رفت. سلطان محمود خلجی از این فرصت استفاده کرد و وارد بیدر شد» (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۷۰ و ۴۷۱ الف و ب).

فرشته می نویسد: «هنگامی که سلطان محمود خلجی بیدر را تصرف کرد، در پی استمالت از رعیت و مردمان دکن برآمد و تظاهر به رعایت حلال و حرام نمود. وی برای آنکه مقداری سبزی کاشته شود مولانا شمس الدین حق گو کرمانی را دعوت کرد و از او پرسید اگر زمین حلالی سراغ دارد به وی راهنمایی کند تا برای کاشتن سبزی، خریداری شود». وی گفت:

سلطان محمود خلجی نیرویی مرکب از نود هزار اسب سوار تشکیل داد و روانهٔ دکن گردید. سپاه وی در نزدیکی دولت‌آباد اردو زد. نظام الدین احمدشاه این بار نیز از سلطان محمود گجراتی طلب کمک نمود. محمودشاه خلجی در رجب سال ۸۶۷ق. بدون نبرد به سوی سلطان پور بازگشت و از راه کوندواره^۱ روانهٔ مالوه گردید.^۲

تشکیل شورای سه گانه به دلیل کم سن بودن سلطان نظام الدین احمدشاه انجام گرفت. نقش اعضای شورا و اتحاد میان آنان در تحولات سیاسی دکن جالب توجه است. اتحاد شورا در تصمیم‌گیری‌ها، دکن را از تهدید اورپسه و مالوه آزاد کرد. لشکرکشی دو حکومت قدرتمند اورپسه و مالوه و ورود آنان به بیدر به ویژه تصرف بسیاری از مناطق دکن توسط مالوه و سپس رهایی دکن از این خطر نشانگر آن است که اعضای شورا به نحو مطلوب و متحدانه عمل کرده است. آثار اتحاد شورا میان سپاه بهمنی نیز نمودار گردید. در حملات اورپسه و مالوه به دکن، آفاقی‌ها و دکنی‌ها بدون بروز اختلاف، انجام وظیفه کردند. نظام الدین احمدشاه پس از آنکه دکن از حملات اورپسه و مالوه نجات یافت در سال ۸۶۷ق. درگذشت و محمد سوم در سن ده سالگی به سلطنت رسید. در دورهٔ حکومت وی به پیشنهاد مخدومه جهان، محمود گاوآن به منصب وزارت منصوب شد و تمام امور حکومتی به او واگذار گردید.^۳

→

«سلطان سخن مگوی که موجب سخریت و استهزا می‌باشد، زیرا آنچه بر سر مسلمانان آورده‌ای و خانه‌های آن‌ها را ویران کرده‌ای و اموالشان را به تاراج برده‌ای، اکنون به جهت کاشتن سبزی خوردن، سخن از حلال می‌زنی، دور از عقل است» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۶). طباطبائی می‌نویسد: «سلطان نظام الدین احمد پس از سپری کردن نبرد با مالوه نامه‌ای تشکرآمیز به سلطان محمود گجراتی نوشت» (رک. طباطبائی، برهان مآثر، ص ۱۰۴ - ۱۰۵).

1. Kondvara

۲. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخهٔ خطی، ج ۲. برگ ۴۷۲ الف؛ تنوی و قزوینی، تاریخ الفی، ص ۱۵۷؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۷.
۳. طباطبائی، برهان مآثر، ص ۱۰۸، ۱۱۲. در طبقات اکبری نیز سن محمدشاه به هنگام سلطنت، ده سالگی ذکر شده است (رک. همان، ج ۳، ص ۴۴).

با تفوق محمود گاوآن در امور حکومتی، اقدامات خواجه جهان ترک، خودسرانه و بدون مشورت با سایر اعضای اتحاد سه‌گانه انجام می‌یافت. وی بیشتر امرای قدیم را تغییر داد و از جانب خویش امرای جدید نصب کرد. او علاوه بر آنکه در خزائن حکومتی دخل و تصرف نمود، برای کاهش مقام محمود گاوآن نیز تلاش کرد. بدین‌منظور او را به سرحدات فرستاد تا با کاهش حضور وی در دربار، از مقام و اعتبار وی بکاهد. مخدومه جهان از سیاست‌های وی آگاه گردید و او را به دربار دعوت کرد. سپس سلطان دستور قتل او را صادر نمود.^۱ قتل خواجه جهان ترک به تشویق ملکه مخدومه جهان انجام گرفت که حاکی از نقش محوری وی در اتحاد سه‌گانه است.

گفتار سوم: دوره تعادل و توازن قوا

الف) نبرد با مالوه

قتل خواجه جهان ترک و کناره‌گیری مخدومه جهان از امور سیاسی، زمینه تفوق محمود گاوآن را فراهم کرد. نظام الدین احمدشاه در سال ۸۶۷ق. درگذشت و دوره سلطنت محمد سوم در سن ده سالگی آغاز شد.^۲ وی طبق نظر و پیشنهاد مخدومه جهان، محمود گاوآن را به‌عنوان وزیر خویش انتخاب کرد و امور حکومتی را به او واگذار کرد. محمود گاوآن پس‌الملقب به خواجه جهان گردید.^۳ سپس مخدومه جهان، صدر جهان شوشتری را که از علما و فضایی

۱. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۴۷ - ۳۴۸. طباطبائی معتقد است خواجه جهان به دلیل سستی در نبرد با مالوه (که منجر به شکست سپاه بهمنی گردید) به قتل رسید (رک. طباطبائی، *برهان مآثر*، ص ۱۰۸).

۲. طباطبائی، *برهان مآثر*، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، ۱۱۲. فرشته فرزندان همایون‌شاه بهمنی را به ترتیب نظام‌شاه، محمدشاه و احمد ذکر کرده است (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ص ۳۴۷). اما در *منتخب اللباب* محمدشاه و احمدشاه به‌عنوان برادران دوقلو ذکر شده‌اند (رک. همان، ج ۳، ص ۱۰۲).

۳. طباطبائی، *برهان مآثر*، ص ۱۷؛ *مقیم هروی*، *طبقات اکبری*، ج ۳، ص ۴۴؛ *الحسینی*، *تاریخ*

برجسته آن دوره بود، به عنوان معلم خصوصی دربار انتخاب کرد و محمدشاه سوم تحت تربیت وی درآمد. اگرچه مخدومه جهان به ظاهر از سیاست کناره‌جویی کرد اما سلطان جوان هر روز به ملاقات مادر (مخدومه جهان) می‌رفت و به توصیه‌های وی گوش فرا می‌داد.^۱

پس از آغاز سلطنت محمد سوم، نبرد میان دکن و مالوه آغاز شد. سلطان محمود خلجی ادعا نمود که ماهور و ایلچپور^۲ باید به مالوه واگذار شود. سلطان محمد سوم، مسند عالی ملک یوسف ترک ملقب به نظام الملک را به عنوان فرمانده سپاه برار تعیین کرد و محمود گاوآن را به همراه نیروهایی به فتح‌آباد در مرزهای خاندیس فرستاد. این امر جنبه انحرافی داشت تا بدین طریق نیروهای مالوه را گمراه کند.^۳ در همین زمان سیاست اتحاد دکن با گجرات تجدید شد. این امر در نامه‌ای که به سلطان محمود گجراتی نوشته شد، نمودار است. در این نامه چنین ذکر شده است: «لشکر سلطان محمد بهمنی برای نابودی لشکر محمود خلجی به سمت فتح‌آباد و آسیر در حرکت است و اگر در این وقت از سوی سلطان گجراتی نیز لشکری به سرحد ولایت آسیر روانه شود، بدون شک مالوه شکست خواهد خورد».^۴ نظام الملک در سال ۸۷۲ق. قلعه کرله (کهترله) را که در تصرف سلطان مالوه بود تصرف کرد. جالب توجه است که نیروهای لشکر مالوه متشکل از راجپوت‌ها و افغان‌ها بود. هنگامی که نیروهای بهمنی قلعه مذکور را تصرف کردند، دو تن از مدافعان راجپوت‌ها به نظام الملک گفتند: «ما همچون تو رستم و بهادری ندیده‌ایم، اجازه بده جلو آییم و پای تو را بوسیده، بیرون

→ قطب‌شاهی، نسخه خطی، برگ ۶۰۴ ب؛ خافی خان جلوس نظام الدین احمدشاه را بر سلطنت، پیش از سن بلوغ ذکر کرده است (رک. خافی خان؛ منتخب اللباب، ج ۳، ص ۱۰۲).
۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۷ - ۳۴۸؛ خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۱۰۲.

2. Ellichpur

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۸.

۴. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۱۲، ص ۷۰.

رویم». نظام الملک متوجه حيلة آنان نشد. آنها هنگامی که جلوتر رسیدند، شمشیرها را از اطرافیان نظام الملک به سرعت ربودند و به کشتار پرداختند. نظام الملک در این درگیری کشته شد.^۱ جسد نظام الملک توسط دو پسرخوانده‌اش به نام‌های عبد الله یغرش خان و فتح الله وفا خان از صحنه نبرد خارج شد. سلطان محمد به دلیل شجاعت آن دو، به آنان لقب عادل‌خانی و دریاخانی اعطا کرد.^۲

سلطان محمود خلجی با شنیدن خبر تصرف قلعه کرله توسط بهمنیان، علی‌رغم بیماری تصمیم گرفت تا خود در نبرد حضور یابد. همزمان با حرکت وی به سوی کرله، محمود گاوآن مسیر خود را از فتح‌آباد به سوی مسیری که محمود خلجی در حرکت بود تغییر داد.^۳ سلطان محمود خلجی از این امر ترسید و به سوی مالوه بازگشت. وی به محمود گاوآن پیشنهاد صلح داد. محمود گاوآن نامه‌ای به سلطان محمدشاه نوشت و چنین اظهار داشت: «از عرایض زین القضاة قاضی احمد و ملک نصیر جمال چنان معلوم می‌شود که سلطان محمود خلجی رسولانی فرستاده و طلب صلح کرده، لذا لازم است که جدال را از خود دور کنیم و صلح را بپذیریم».^۴

سلطان محمود خلجی نمایندگان صلح را متشکل از شرف الملک و خلف المشایخ شیخ داود المندوی^۵، به همراه نامه خویش به سوی بهمنیان فرستاد. نامه وی حاکی از آن بود که سلطان مالوه از ادعایش بر ماهور و ایلچپور دست کشیده است. وی در این نامه از عهد و پیمان میان سلطان احمدشاه ولی بهمنی و سلطان هوشنگ یاد کرده بود که آنان مقرر کرده بودند برار به سلاطین بهمنی و

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۰۹.

۳. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۱۶، ص ۸۷.

۴. همان، نامه شماره ۷۶، ص ۲۴۷.

۵. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۱۹، ص ۹۴ - ۹۶.

قلعه کرله و حوالی آن به والی مندو تعلق داشته باشد؛ سپس متذکر شده بود که به آن عهد وفا کنند و قلعه کرله را دوباره به مالوه بازگردانند.^۱ سلطان محمد سوم نیز به آنان خاطرنشان کرد اگرچه آنان در دوره برادرش احمدشاه ولی به دکن لشکر کشیده بودند و تجاوز از سوی آنان صورت گرفته بود، اما باز هم بر سر عهد باقی می ماند و همچنان قلعه کرله را به آنان برمی گرداند که سلطان بهمنی نیازی به آن قلعه ندارد. سپس سلطان محمد برای برقراری پیمان صلح، شیخ احمد نائب را به مندو فرستاد تا با سلطان محمود خلجی ملاقات نماید. قرارداد صلح میان آنان بسته شد و متعهد شدند نسبت به یکدیگر تخلف و تجاوز نداشته باشند.^۲

ب) لشکرکشی در مرزهای غربی

محمود گاوان با برقراری آرامش در مرزهای شمالی و شرقی، لشکرکشی به سوی سواحل غربی و منطقه کنکن را مورد توجه قرار داد. اگرچه این منطقه در ظاهر تحت کنترل ملوک بهمنی قرار داشت اما حاکمان محلی آنجا همواره در پی توطئه بودند. در میان آنان حاکمان کهیلنه^۳ و سنگیسر قدرتمندتر بودند. آن‌ها در ایجاد فساد در امر تجارت دریایی نقش مهمی ایفا می کردند. سالانه سیصد کشتی برای آزار و اذیت مسلمانان از سوی آنان به دریا فرستاده می شد تا موجبات فساد را فراهم کنند.^۴ محمود گاوان در نامه خویش به مولانا جامی

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۴۹. فرشته از نمایندگان سلطان محمود خلجی تنها به نام شرف الملک اشاره کرده است (رک. همانجا). مندو متعلق به مالوه بود (رک. همانجا).

۲. گاوان، ریاض الانشاء، نامه شماره ۱۸، ص ۹۳ - ۹۴. فرشته نام شیخ احمد نائب را، شیخ احمد صدر ذکر کرده است (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۹). نبرد دوم میان سلطان بهمنی و سلطان محمود خلجی در منابع متعددی ذکر شده است (برای آگاهی بیشتر، نک: تنوی و قزوینی، تاریخ الفی، ص ۱۵۷).

3. Khelna

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۹.

خاطر نشان کرده است هدفش رها سازی مسلمانان از آزار و اذیت کفار در سواحل دریاست.^۱ وی در نامه‌ای دیگر به جلال الدین رومی به غارت اموال تجار مسلمان و کشتار آنان توسط کفار سنگیسر اشاره کرده است.^۲ در چنین شرایطی تجارت مسلمانان و منافع اقتصادی حاصل از آن کاهش یافته بود. این امر به سود حکام محلی آن منطقه به ویژه رای کهیلنه و سنگیسر بود زیرا دزدی اموال و کالاهای تجاری مسلمانان، آنان را غنی می کرد. اقدام آنان در ناآرام سازی منطقه، در برخی موارد منجر به کشتار مسلمانان از سوی آن‌ها می گردید.^۳

محمود گاوآن در لشکرکشی خویش به مرزهای غربی، ابتدا به حصار هُبلّی و قلاع آن منطقه حمله کرد. با تصرف آن نواحی، حکام محلی مجبور به پرداخت خراج ولایات خویش به خزانه حکومتی ملوک بهمنی شدند.^۴ در آغاز سال ۸۷۴ ق. سلطان محمد سوم در اندیشه تصرف کنکن افتاد. سلطان تصمیم گرفت فرماندهی سپاه بهمنی را برعهده بگیرد، اما محمود گاوآن او را از این کار منصرف کرد.^۵ محمود گاوآن در این مسئله به نحوی مطلوب عمل نمود، زیرا خروج سلطان از پایتخت و غیبت طولانی وی به دلیل مشغول بودن در نبردها منجر به بروز فرصت طلبی سودجویان و فتنه انگیزان می گردید. از سویی دیگر حضور سلطان در مرزهای غربی به دلیل ناامن بودن آن منطقه خطرناک به شمار می رفت.

محمود گاوآن با سپاهی از بیدر حرکت کرد و در منطقه کلاپور ساکن شد. سپس سپاهیان بسیاری از نقاط مختلف دکن به وی ملحق شدند. کشور خان

۱. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۸، ص ۱۵۲ - ۱۵۵.

۲. همان، نامه شماره ۴۲، ص ۱۷۳ - ۱۷۵.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۴۹.

۴. طباطبا، برهان مآثر، ص ۱۱۴.

۵. همان، ص ۱۱۴.

نیروهایش را از دابل و کرهر^۱ و اسعد خان نیروهایش را از جنیر و چاکنه به یاری محمود گاوان فرستادند. نبرد میان نیروهای محمود گاوان و هندوان چندین روز به طول انجامید و نزدیک به پنجاه نبرد میان آنان روی داد. بارش باران تند که منجر به توفان گردید، محمود گاوان را مجبور کرد تا به کلاپور برگشته و منتظر شرایط جوی مناسب برای نبرد باشد.^۲ سپس به سوی قلعه کهیلنه حرکت کرد. این قلعه آن چنان مستحکم بود که به نظر می‌رسید تنها در نبردی گسترده که قتل‌عام به دنبال خواهد داشت، گشوده خواهد شد.^۳ در همین زمان دستور فتح قلعه رینگنه^۴ از سوی سلطان محمد به محمود گاوان رسید. فتح قلعه رینگنه نیز همانند قلعه کهیلنه دشوار بود. این قلعه دارای ارتفاع بسیار بلندی بود که تسخیر آن با قتل و کشتار نیز غیرممکن به نظر می‌رسید،^۵ اما نیروهای بهمنی موفق به فتح آن شدند. قلعه کهیلنه نیز فتح گردید و سران لشکر قلاع با پرداخت هدایا از جمله لباس‌های فرنگی، کمربندهای مرصع، اسب‌های تازی و جواهرات، به نبرد پایان دادند.^۶ محمود گاوان قلعه ماچال را که محاذی قلعه کهیلنه بود به راحتی تصرف کرد. این قلعه یکی از بزرگ‌ترین قلاع منطقه محسوب می‌شد. قلاع سنگیسر نیز علی‌رغم آنکه پوشیده از جنگل و کوه بود به تصرف نیروهای بهمنی

1. Karhar

۲. طباطبا، برهان مآثر، ص ۱۱۵.

۳. گاوان، ریاض الانشاء، نامه شماره ۴۸، ص ۱۸۳.

4. Rengna

۵. گاوان، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۰، ص ۱۲۲ و نامه ۱۳، ص ۷۳. محمود گاوان درباره فتح قلعه رینگنه می‌نویسد: «مخفی نماند که فتح قلعه رینگنه علت قریبه فتح حصار کهیلنه است و فی الحقیقه سبب افتتاح امهات قلاع کفار و مفتاح فتوح تمام بنادر ملیبار و امید چنان است که در این ماه جزیره گووه مفتوح گردد» (برای آگاهی از متن نامه رک. همان، نامه شماره ۲۹، ص ۱۲۲).

۶. همان، نامه شماره ۳۰، ص ۱۲۲.

درآمد.^۱ محمود گاوآن به هنگام نبرد در سنگیسر، در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «فتح قلعه سنگیسر تنها با جرئت و جسارت امکان‌پذیر است و انتظار رسیدن کمک از سوی سران توقعی بی‌جا و محال است».^۲ این نامه نه تنها شجاعت وی را در اقدامات جنگی و نظامی بیان می‌کند بلکه نشانگر عدم شجاعت سران نظامی در نبردها و عدم همکاری آنان با محمود گاوآن است.

رای بیجانگر با مسلمانان گووه (گوآ) بدرفتاری می‌کرد. محمود گاوآن نیروهای خود را (متشکل از اعراب و عجم) از طریق دریا و خشکی برای تصرف این جزیره روانه کرد. همچنین یکصد و بیست کشتی به سوی دریا روانه شد. گوآ در بیستم شعبان سال ۸۷۶ ق. به تصرف کامل ملوک بهمنی درآمد. پس از آن محمود گاوآن تا هنور پیشروی کرد^۳ و پس از سه سال دوری از پایتخت به محمدآباد بیدر بازگشت. سلطان محمد به مدت یک هفته جشن برپا نمود. در همین زمان محمود گاوآن به خواجه جهان و غلام وی به نام خوش‌قدم (که خدمات شایسته‌ای در نبردها انجام داده بود) به کشور خان ملقب گردید. مخدومه جهان نیز از پیروزی‌های وی خرسند شد و او را «برادر» خطاب کرد. محمود گاوآن سپس اموال خود را میان سادات، علما و فضلا تقسیم کرد و اوقات خود را صرف رسیدگی به امور مردم و فقرا نمود.^۴ اگرچه مردان نیرومندی مانند محمود

۱. همان، نامه شماره ۳۹، ص ۱۶۱ - ۱۶۳. در این نامه ویژگی‌های طبیعی سنگیسر به طبرستان و دماوند تشبیه شده است.

۲. همان، نامه شماره ۴۶، ص ۱۸۰.

۳. همان، نامه شماره ۳۹، ص ۱۶۴. شروانی می‌نویسد: «جزیره گوآ چهارده فرسخ برابر با چهل و سه مایل، از سنگیسر فاصله داشت».

(Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 218)

محمود گاوآن می‌نویسد: «جزیره گووه سرآمد جزایر و بنادر هند بود» (رک. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۴۶، ص ۱۸۱).

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۰.

گاوان و یوسف عادل خان^۱ در دربار بهمنی حضور داشتند و پیروزی‌هایی در مرزهای غربی کسب کرده بودند اما هنوز این منطقه از آرامش کامل برخوردار نبود. بار دیگر به جزیره گوا حمله شد. حاکم قلعه نلگوان^۲ از اطاعت ملوک بهمنی سرپیچی نمود و به گوا لشکرکشی کرد. به استناد فرشته، وی به تحریک رای بیجانگر به گوا حمله نمود. محمود گاوان از سلطان کسب اجازه نمود و برای سرکوبی وی به راه افتاد.^۳

سپاه سلطان محمد در سال ۸۷۷ق. از بیدر به سوی نلگوان حرکت کرد. سلطان نیز در این لشکرکشی شرکت نمود. تسخیر قلعه نلگوان غیرممکن به نظر می‌رسید، زیرا پوشش آن از سنگ بود و دور آن خندقی عمیق حفر شده بود. محاصره قلعه آغاز شد و در مقابل آن قلعه‌ای توسط سپاه بهمنی بنا گردید. با تکمیل قلعه، نیروهای بهمنی وارد آن شده و از برج قلعه با توپ و منجنیق خانه‌های قلعه نلگوان را تخریب کردند. این اقدام، به نارضایتی مردم نلگوان انجامید و خواستار صلح شدند اما حاکم قلعه حيله‌ای اندیشید. وی از خلیفه قاهره در مقابل پرداخت اموال، تقاضای کمک نمود. نمایندگان از سوی خلیفه قاهره به نزد سلطان محمد سوم آمدند. سلطان محمد تقاضای آنان مبنی بر چشم‌پوشی

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۲. فرشته می‌نویسد: «یوسف عادل خان که به تازگی والی و حاکم ایالت مهاراشترا (که مرکزش دولت‌آباد بود) شده بود، هنگامی که به دولت‌آباد رفت، قاسم بیگ صف‌شکن را به محاصره قلعه انتور (Antur) و دربار خان برادرخوانده خود را به ویراکهره (Virakhera) (واقع در سواحل غربی) فرستاد. حاکم هندوی قلعه انتور دست از نبرد برداشت و حصار را به قاسم بیگ صف‌شکن سپرد. رای ویراکهره نیز پس از پنج یا شش ماه صلح کرد و از قلعه بیرون رفت. سلطان محمد ویراکهره را به‌عنوان جاگیر به یوسف عادل خان سپرد. وی پس از تاراج خزائن و امتعه و تحف قلعه، به بیدر بازگشت و غنائیم را تقدیم سلطان کرد» (رک. همانجا).

2. Nelgoan

۳. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۲۰؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۲.

از تصرف قلعه نلگوان را نپذیرفت. وی بیش‌ازپیش درصدد تصرف آن برآمد و به توپ‌داران خود دستور داد در طول دو هفته قلعه را تسخیر کنند. به توصیه‌ی وی خندق‌ها را پر کردند اما ساکنان قلعه، شبانه خندق‌ها را تخلیه کردند. این روش مؤثر واقع نشد، سپس محمود گاوآن دستور به ایجاد نقب داد. نقب به داخل قلعه زده شد و زیر قلعه را مملو از باروت کرده و آن را آتش زدند. آتش‌سوزی ناشی از انفجار، سوراخ‌هایی ایجاد کرد و نیروهای بهمنی از این طریق وارد قلعه شدند.^۱

نقل قول طباطبای حاکمی از آن است حاکم نلگوان بالای برجی رفت و در گردن خویش ریشمانی انداخت و خود را بر ستونی بست. سلطان از مشاهده‌ی آن منظره به وی ترحم کرد و او را بخشید.^۲ سلطان محمد پس از تسخیر قلعه، آن را جزو اقطاع محمود گاوآن قرار داد. حضور ملکه مخدومه جهان در این نبرد جالب توجه است. این امر نشانگر نفوذ وی در امور سیاسی و حکومتی ملوک بهمنی است. وی علی‌رغم کناره‌گیری از سیاست و سپردن امور حکومتی به محمود گاوآن همچنان طرف مشورت منصب‌داران حکومتی بود. مخدومه جهان پس از نبرد نلگوان از دنیا رفت و سلطان محمد جسد وی را به احمدآباد بیدر فرستاد.^۳ مرگ او منجر به اندوه محمود گاوآن گردید. وی بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان خود را از

۱. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۲۰ - ۱۲۲؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۲. فرشته می‌نویسد: «تا آن روز نقب زدن در دکن معمول نبود» (رک. همانجا).

۲. همان، ص ۱۲۲. فرشته می‌نویسد: «پرکیتة حاکم نلگوان که قلعه را از دست‌رفته دید، تغییر لباس داد و به نزد سلطان محمد آمد و طلب عفو نمود. سلطان نیز او را امان داده و از خطای وی درگذشت» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۳). در این نبرد پسر محمود گاوآن به نام خواجه علی ملک التجار نیز حضور داشت که با تسخیر قلعه نلگوان این بیت را سرود:

کیتة دیری سست رای و سخت بگرفتش خدا
هست آری حق تعالی دیرگیر و سخت‌گیر

(رک. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۲۲).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۳.

دست داد. این امر از اندوه وی در نامه‌ای که به نزد ملک عمید الملک در مکه فرستاد، نمودار است.^۱

ج) نبرد با اوریشه

پس از درگذشت رای اوریشه، منگل^۲ پسرخوانده او بر تخت نشست و در اندیشه تصرف دکن افتاد. محمود گاوآن، ملک حسن بحری را عنوان نظام الملک بخشید و او را با لشکری مجهز به سرحد اوریشه فرستاد. منگل نیز لشکری فراوان فراهم کرد و برای نبرد با نظام الملک حرکت نمود. منگل در این نبرد شکست خورد. همکاری همبر^۳ عموزاده رای اوریا (پدر منگل) در پیروزی سپاه بهمنی علیه اوریشه بی‌تأثیر نبود. همبر رابطه خوبی با منگل نداشت و آرزو داشت به جای او بر تخت سلطنت بنشیند. راجمندری و قلعه کندنیر^۴ نیز به تصرف بهمنیان درآمد.^۵

نبردی دیگر میان اوریشه و ملوک بهمنی پس از بروز خشک‌سالی (معروف به قحطی بیجاپور) روی داد. این قحطی دو سال به طول انجامید. عده زیادی از مردم

۱. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه ۷۰، ص ۲۳۵ - ۲۳۶. محمود گاوآن در این نامه اندوه خود را از مرگ ملکه مخدومه جهان در دو بیت چنین سروده است:

که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون، کبابم دل، ندیمم درد و نقلم غم

(رک. همانجا)

2. Mangal

3. Hambar

4. Kondanir

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۰ - ۳۵۱. فرشته می‌نویسد: «همبر تخت سلطنتی رای اوریشه را تصرف کرد». سپس در جای دیگر می‌نویسد: «همبر به‌هنگام وقوع قحطی بیجاپور به رای اوریشه پیشنهاد داد به دکن حمله کند» (رک. همان، ج ۱، ص ۳۵۱، ۳۵۳). همبر تاج و تخت منگل را تصرف نکرد و تنها به دلیل مخالفت با او. بهمنیان را در شکست دادن منگل یاری نمود. امین احمد رازی به نبرد سلطان محمد با اوریشه بسیار مختصر پرداخته است (رک. رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۸).

دکن جان باختند و برخی نیز به ولایات مالوه، گجرات و جاجنجر کوچ کردند. اگرچه در سال سوم قحطی، باران بارید اما کشاورزان زمین‌های خویش را رها کرده بودند. در همین زمان (سال ۸۸۵ ق.م) اهل قلعه کندنیر حاکم خویش را که ظالم بود و در اموال مردم تعرض می‌کرد، کشته و قلعه را به همبر سپردند. همبر افراد معتبر خود را به‌سوی رای اوریشه فرستاد و پیغام داد اکنون وقت آن رسیده که تلنگ را از بهمنیان پس بگیرید زیرا دکن دچار قحطی شده و لشکری از آن‌ها باقی نمانده است. رای اوریشه تحت تأثیر سخنان همبر قرار گرفت. وی لشکری مرکب از هزار سوار و هفت تا هشت‌هزار پیاده جمع‌آوری کرد و راجه جاجنجر را با خود همراه نمود و به‌سوی تلنگ حرکت کرد. نظام الملک بحری که حاکم راجمندری بود توانایی مقابله با آن‌ها را نداشت. وی نامه‌ای به سلطان محمود فرستاد. سلطان با راهنمایی خواجه محمود گاوآن به نزدیکی راجمندری رسید. همبر در قلعه کندنیر متحصن شد و رای اوریشه نیز به قلمرو خویش بازگشت. سلطان محمد او را تعقیب کرد و وارد قلمرو اوریشه شد. او نزدیک به شش ماه در آنجا ماند. هنگامی که سلطان محمد تصمیم گرفت اوریشه را به شاهزاده و محمود گاوآن بسپارد، رای اوریشه تحف و هدایا (از جمله فیل) به‌سوی سلطان فرستاد و تعهد کرد اقدام به جنگ نکند. وی همچنین بیست و پنج زنجیر فیل دیگر را که جزو فیلان خاصه او بود به سلطان محمد ارسال کرد. سلطان محمد بنا به درخواست محمود گاوآن، سه سال در راجمندری^۱ ماند و شورشیان را در سرحدات سرکوب کرد.^۲

1. Rajahmundri

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۳ - ۳۵۴. طباطبایا می‌نویسد: «سلطان محمد پس از سرکوبی رای اوریشه به بیدر بازگشت و در همین زمان عادل‌شاه والی آسیر و برهان‌پور با سلطان دیدار کرد» (رک. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۲۴). به نظر می‌رسد این دیدار برای ابراز وفاداری او به سلطان محمدشاه بوده است.

فرشته می‌نویسد: «در نبرد سلطان محمد با اوریشه، از سوی محمود گاوآن به او لقب غازی عطا شد» (رک. همان، ج ۱، ص ۳۵۴).

(د) نبرد با نرسینگ رای

سلطان محمد پس از برقراری آرامش در منطقه تلنگ، در اندیشه تصرف مناطق متصرفی نرسینگ رای افتاد. نرسینگ رای، مناطق میان کرناتک و تلنگ را در اختیار داشت و برخی بلاد بیجانگر را به تصرف خود درآورده بود. عامل اصلی مقابله سلطان محمد با نرسینگ رای، سرکوبی وی بوده است، زیرا وی زمین‌داران را به شورش در سرحدات علیه ملوک بهمنی تشویق می‌کرد. امرای سرحدات توانایی مقابله با او را نداشتند، به همین دلیل به سلطان محمد نامه نگاشتند. سلطان به بنای قلعه و تهیه ابزار و آلات جنگی (به‌ویژه توپ) در سرحدات دستور داد. وی نزدیک به سه‌هزار سوار در آنجا به محافظت سرحدات گماشت و دستور داد فتنه‌جویان و آشوبگران کشته شوند؛^۱ سپس سرپرستی قلعه به ملک حسن نظام الملک بحری واگذار شد. سلطان به مناطق متصرفی نرسینگ لشکر کشید. وی پس از مدتی، تسلیم سلطان محمدشاه گردید و اعلام اطاعت کرد.^۲

۱. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۲۵ - ۱۲۷؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۵. فرشته می‌نویسد: «هنگامی که بنای قلعه به اتمام رسید و تمام لوازم جنگی در آن به کار برده شد، محمود گاوآن سلطان را به قلعه برد تا از نزدیک آن را مشاهده کند. سلطان از آنچه در بنای قلعه به کار برده شده بود، خشنود شد و در مقام تجلیل از محمود گاوآن چنین گفت: "حق سبحانه و تعالی را بر ما محض فضل و کرم است، یکی شاهی و ریاست خلق، دوم نوکری همچو خواجه". سپس لباس خود را به تن خواجه پوشاند و لباس خواجه را نیز به تن خویش کرد». فرشته می‌گوید: «تا امروز در هیچ کتاب به نظر درنیامده که پادشاهی به نوکر چنین سلوک نموده باشد، لیکن چون این مرتبه کمال او بود و کمال علامت زوال است، اثر آن چنان که بیاید در همان زودی به ظهور رسید» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۵).

۲. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۲۵ - ۱۲۷. فرشته می‌نویسد: «پیش از آنکه سلطان بهمنی به‌سوی نرسینگ رای لشکرکشی کند، از محمود گاوآن پرسید: "چه کسی می‌تواند از عهده اداره امور راجمندی و سایر بلاد و قلاع آن برآید؟" خواجه گفت: "کسی مناسب‌تر از ملک حسن نظام الملک بحری نیست". سلطان نیز راجمندی و کندنیر و بسیاری از بلاد اطراف آن را به نظام الملک داد و ورنگل و برخی از بلاد تلنگ را به اعظم خان بن سکندر خان

ه) تصرف بتخانه گنجی

پس از به اطاعت درآوردن نرسینگ رای، سلطان محمد در اندیشه تصرف بتخانه‌ای به نام گنجی افتاد. این بتخانه به زر و زیور و جواهرات نفیس آراسته بود. در این امر ملک حسن نظام الملک بحری و یوسف عادل خان نیز سلطان محمد را همراهی کردند. در نزدیکی بتخانه، نبردی میان آنان و هندوان روی داد. سلطان پس از کشتن چند هندو دایره‌وار بتخانه را به محاصره خود درآورد. در این لشکرکشی یکصد و پنجاه تن از غلامان خاص سلطان و ده‌هزار سوار شرکت داشتند. محاصره به آسانی انجام گرفت. سلطان محمد بتخانه را تصرف کرد و گنج آنجا را به دست آورد.^۱

نیمدهی مؤلف طبقات محمودشاهی می‌نویسد: «در آن روز هندوان برای خرید و فروش در بتخانه جمع شده بودند. اموال آنان به تاراج لشکر سلطان محمدشاه بهمنی درآمد و چهار سلسله فیل قوی‌هیکل و گنجینه بتخانه به دست آنان افتاد». ^۲ از نقل قول قباد الحسینی نیز چنین برمی‌آید که مسیر بتخانه گنجی



بن جلال خان تفویض کرد، سپس به‌سوی نرسنگ حرکت کرد. ملک حسن نظام الملک از انتصاب اعظم خان به ولایت تلنگ آزرده‌خاطر شد و به‌سوی سلطان اظهار داشت راجمندی و کندنیر را به یکی از پسران خود به نام ملک احمد تفویض کند و به او اجازه دهد تا در رکاب سلطان باشد. سلطان درخواست وی را پذیرفت و به پسر نظام الملک منصب هزاری داد و او را به حکومت آن قلاع گماشت» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۵۵).

در همین زمان، عنوان مسند عالی الخ اعظم به ملک حسن نظام الملک بحری اعطا شد (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۲۶. نک: Sherwani, Mahmud Gawan, The Great Bahmani, Wazir, p. 164). همچنین طرفدار برار «مجلس عالی»، طرفدار بیدر و تلنگ «اعظم همایون» و طرفدار گلبرگه و بیجاپور عنوان «وکالت» دریافت کردند. ملک نائب و سپهسالار قلمرو بهمنی نیز امیر الامرا نامیده شد (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۲).

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ الف. پس از اتمام نبرد سپاه ملوک بهمنی با نرسینگ رای، عده‌ای خبر آوردند که بتخانه‌ای در قلمرو متصرفی نرسینگ

بسیار سخت و دشوار و سنگلاخ بوده است، چنان که لشکر بهمنی پس از یک روز و دو شب، به بتخانه رسیدند.^۱ مؤلف هفت/قلیم دربارهٔ بتخانهٔ گنجی سخنی نگفته اما واقعه‌ای را نقل کرده که نشان می‌دهد عامل توطئه علیه محمود گاوآن بوده است. وی در این باره می‌نویسد: «...در خلال احوال، راجهٔ اودیسه (اوریه) پای از حد خود فراتر نهاده، متعرض ولایت دکن گردید و سلطان محمد دفع او را پیشنهاد همت ساخته به‌جانب او روان گشت و در کنار آب راج مهندری (راجمندی) تلاقی فریقین دست داده، هر دو لشکر هر دو طرف آب فرود آمدند و چون در آن وقت هنگام کثرت آب بود و عبور از آن به‌آسانی میسر نبود، بعد از چند روز راجهٔ اودیسه جمعی از مردم خود را به ضبط قلعهٔ کنار آب تعیین کرده، خود به دیگر ولایت رفت و سلطان محمود به سعی موفور از آب گذشته و قلعه را محاصره نمود. چون دانست که کمند استعدادش به شرفات برج مقصود نمی‌پیوندد، هرآینه به پیشکشی قناعت کرده به‌جانب تلنگانه در حرکت آمد و تا اقصای آن ولایت رفته شهرستان ابدان بسیاری از سکان آن ولایت را ویران ساخت و به منجنیق غزو و جهاد بتخانه‌های ایشان را خراب گردانیده، غنیمت بسیار و مال بی‌شمار به دست آورد».^۲ امین احمد رازی معتقد است موفقیت‌های محمود گاوآن در این سفر منجر به ارتقای مقام وی گردید و زمینهٔ حسادت و سپس توطئه علیه وی فراهم شد.^۳



رای موجود است که غنایم بسیاری دارد و تاکنون کسی از مسلمانان بر آن دست نیافته است. اگر آن را تصرف کنیم غنایم بی‌شمار به دست خواهیم آورد. سپس محمدشاه تصمیم به تصرف بتخانه گرفت (رک. الحسینی، تاریخ قطب‌شاهی، نسخهٔ خطی، برگ ۶۰۵ ب؛ نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخهٔ خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ الف).

۱. الحسینی، تاریخ قطب‌شاهی، نسخهٔ خطی، برگ ۶۰۵ ب. قباد الحسینی تاریخ تصرف بتخانهٔ گنجی را در محرم سال ۸۸۶ ق. ذکر کرده است (رک. همانجا).

۲. رازی، هفت/قلیم، ج ۱، ص ۵۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۸.

و) نامه به سرزمین‌های اسلامی

نامه‌نگاری و ارسال آن به سلاطین سرزمین‌های اسلامی، یکی از مهم‌ترین روش‌های ابداعی محمود گاوآن در فعالیت‌های سیاسی است. وی از این طریق، شهرت و محبوبیت جهانی کسب نمود، به‌طوری‌که به‌هنگام مرگ وی عزاداری وسیعی در مکه برپا گردید.^۱

بیشترین نامه‌های محمود گاوآن، به سلاطین گیلان اختصاص یافته است. گستردگی رابطه وی با گیلان از طریق نامه‌ها، نشانگر میل و رغبت او به سرزمین مادری است. او از این طریق نه تنها رابطه خود را با وطن خویش حفظ نمود بلکه با ذکر محبت ملوک بهمنی نسبت به خویش، آنچه را که سلاطین گیلان از وی دریغ کرده بودند بازگو کرد. رابطه محمود گاوآن با سلطان گیلان، دو سویه بود. برخی از نامه‌هایش در پاسخ نامه‌های سلطان گیلان است.^۲ وی در یکی از نامه‌های خود به سلطان گیلان دلیل مهاجرت خویش را ذکر کرده و آن را حسادت اطرافیان دانسته است. او در این نامه به حضرت یوسف مثال می‌زند که چگونه از حسادت برادرانش به قعر چاه افتاد. سپس می‌نویسد خداوند او را به ملازمت پادشاهان بهمن‌نژاد هدایت کرده است و از توجه همایون‌شاه به مقام و عزت رسیده و اکنون در خدمت فرزند او نظام الدین احمدشاه است و به دلیل کم‌سن بودنش، نمی‌تواند خدمت وی را ترک کند. او در این نامه از سلطان گیلانی تقاضا کرده تا فرزندانش را به سوی هند روانه کند.^۳

برخی نامه‌های محمود گاوآن به گیلان شرح چگونگی نبردهای خویش در

۱. سخاوی، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ج ۱۰، ص ۱۴۵.

۲. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه‌های شماره ۵۴، ۱۱۵.

۳. همان، نامه شماره ۲۱، ص ۹۸ - ۱۰۴. به نظر می‌رسد سلطان گیلانی از محمود گاوآن دعوت نمود تا به گیلان بازگردد. بیان جمله «کم‌سن بودن نظام الدین احمدشاه و عدم توانایی به ترک خدمت وی»، از سوی محمود گاوآن نشانگر این مطلب است.

مرزهای غربی و جنوبی است. او در یکی از این نامه‌ها شرحی از جنگ‌های جنوب و چگونگی فتوح خویش در مرزهای غربی ارائه داده و سپس درباره فتح گووه و سرکوبی کفار سخن گفته است. وی در این نامه می‌نویسد: «امسال تمام وقت خویش را در مرزهای غربی سپری کرده و سال آینده قصد دارد فرزندش عبد الله را به گیلان بفرستد. سپس از سلطان گیلان تقاضا می‌کند تا وسایل حفظ جان پسرش عبد الله فراهم شود و او را مورد لطف خویش قرار دهد».^۱ نامه دیگر وی حاوی مطالبی درباره چگونگی نبرد با بیجانگر است. گاوآن در این نامه اشاره می‌کند: «سال گذشته برخی بنادر و قلاع دار الحرب مذکور فتح شد و بتخانه‌ها به مساجد تبدیل گردید».^۲ وی در نامه دیگری نیز از فتح قلعه ماچال در سواحل غربی و فتح قلعه کهیلنه خبر داده است.^۳ محمود گاوآن در یکی از نامه‌های خویش، ضمن آنکه می‌نویسد جهت نبرد با کفار بیجانگر، فرزند خود ملک التجار را سرلشکر ساخته و با سپاهی روانه جهاد با کفار کرده است از سلطان گیلان تقاضا می‌کند مهر و عطوفت خود را نثار فرزندش عبد الله نماید.^۴

نگرانی محمود گاوآن از احوال پسرش عبد الله منجر به نگارش نامه‌های متعددی از سوی وی به گیلان گردید. وی در یکی از نامه‌های خویش که به برخی از بزرگان گیلان نگاشته بیان می‌دارد هدف او از فرستادن عبد الله به گیلان، تربیت وی بود، درحالی که از راویان هرموز و عراق که مورد اعتماد وی هستند خبر رسیده که عبد الله به بطالت روزگار می‌گذراند. گاوآن سپس تقاضا می‌کند عبد الله به راه درست هدایت شود و احوال وی نیکو گردد.^۵ نگرانی

۱. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۹، ص ۱۵۷ - ۱۶۵.

۲. همان، نامه شماره ۶۲، ص ۲۱۴ - ۲۲۰.

۳. همان، نامه شماره ۱۳، ص ۷۰ - ۷۶.

۴. همان، نامه شماره ۵۴، ص ۱۹۳، ۱۹۸.

۵. همان، نامه شماره ۹۱، ص ۲۷۷ - ۲۸۱.

محمود گاوآن از وضعیت عبد الله، وی را بر آن داشت تا نامه‌ای دیگر خطاب به وزرای گیلان بنویسد. او در این نامه همچون مکتوب پیشین اظهار داشته است دوستانش از مکه، هرموز و عراق مطالبی درباره عبد الله می‌گویند که وی با افراد غیر مناسب همنشین است و به بطالت روزگار می‌گذراند. سپس تقاضا می‌کند به امور عبد الله رسیدگی کرده و خاطر محزون او را شاد کنند.^۱ محمود گاوآن سماجت خویش را در سفارش فرزندش عبد الله دور از ادب دانسته و علت آن را مهر و علاقه پدر نسبت به فرزند ذکر کرده است.^۲

نامه‌های محمود گاوآن خطاب به سلاطین گیلان تحت عناوین «الی السلطان العادل الاکرم علاء الدوله والدين گیلانی انار الله برهانه»، «محمد بن سلطان ناصر کیا الگیلانی» و «سلطان علی بن سلطان محمد گیلانی» نگاشته شده است. وی به همراه نامه خویش به سلطان علی بن سلطان محمد گیلانی، نماینده‌ای به نام مولانا نعمت الله را به سوی گیلان فرستاد. در این نامه، محمود گاوآن، سلطان را به رعایت حال خاندان خویش توصیه کرده است.^۳

محمود گاوآن به منظور برقراری اتحاد و روابط دوستی با عراق و مصر نیز مکاتبه داشته است. به همراه این نامه‌ها، عبید الله به سوی سلطان مصر و خواجه شمس الدین شیروانی و شیخ احمد خنجی به عنوان نمایندگان ملوک بهمنی به سوی سلطان حسین بیگ سلطان عراق فرستاده شدند.^۴ همچنین نامه‌ای خطاب به سلطان حسین بایقرا، در ریاض/الانشاء موجود است. محمود گاوآن پس از مدح سلطان و دعا برای سلطنت وی، اظهار می‌دارد، عده‌ای از افرادش در قلمرو او (سلطان حسین بایقرا) مورد آزار و اذیت و تاراج قرار گرفته و به هند

۱. همان، نامه شماره ۹۴، ص ۲۸۷ - ۲۸۶.

۲. همان، نامه شماره ۶۳، ص ۲۲۰ - ۲۲۷.

۳. رک. به ترتیب عناوین به: گاوآن، ریاض/الانشاء، نامه‌های شماره ۶، ۷، ۱۱۵، ۵۴، ۱۰۴، ۱۰۹.

۴. همان، نامه‌های شماره ۱۳۴، ۱۳۵، ص ۳۷۶ - ۳۷۷، ۳۷۸ - ۳۸۰.

گریخته‌اند. وی از این مسئله شکایت کرده و می‌نویسد: «این نامه را ارسال می‌دارم که از قضیه باخبر شوید و بدانید که چرا افراد خود را به‌سوی شما نمی‌فرستیم»^۱. در میان نامه‌های محمود گاوآن، مکاتبه وی با عثمانی جالب توجه است؛ او چهار نامه به سلطان محمد مراد بیگ رومی (سلطان عثمانی) نگاشته است. در این نامه‌ها سلطان مراد با عناوین: «زمام ذمام الدین، مشرف مسامع مجامع المسلمین و افضل افاضل السلاطین» خطاب شده و نشانگر آن است که سلطان مراد به نامه محمود گاوآن پاسخ داده، زیرا او در این نامه از اینکه سلطان عثمانی نماینده خود امیر جلال الدین را به‌سوی وی فرستاده قدردانی کرده است.^۲ سلطان مراد در نامه خود محمود گاوآن را با عناوین «یمین الدوله البهمنیه، امین الملة المحمدیه، عون الضعفاء المساکین، مؤید العلماء العلام، الوزير العزیز وجوده، مشهور، مشکور، حده جمیل، ذکره خلیل، قدره عظیم، حامی الحقیقه، محمود الخلیفه، مسعود الطریقه» خطاب کرده است.^۳

محمود گاوآن در نامه‌ای که از سوی سلطان محمدشاه بهمنی به سلطان محمد عثمانی نگاشته پس از حمد و ثنای پروردگار نسبت به وی اظهار محبت

۱. همان، نامه شماره ۵۵، ص ۱۹۸ - ۲۰۱. محمود گاوآن در نامه خویش به سلطان حسین بایقرا می‌نویسد: «به سمع می‌رساند که بعضی از ملازمان درگاه عالم‌پناه دست تعرض و تطاول به جیب وجود غربا انداخته، متعلقان بنده اخلاص شعار را از لباس مکت و ثروت معرا ساخته‌اند و چون زمان هرج و مرج بود، متعلقان مذکور از مشاهده ملایطای نطق فرار بر میان جان استوار داشته، بعد از قطع براری و فیافی در این طرف آمدند و چون وقوع این حال در نظر بال بسیار غریب می‌نمود واجب دید تا کیفیت حال بر لوح مقال نگارد تا واضح گردد که سبب عدم ارسال متعلقان در ممالک و بلدان آن پادشاه عالم معدلت نه از تقصیر این بنده اخلاص شأن است» (رک. همان، نامه شماره ۵۵، ص ۱۹۸ - ۲۰۱).

۲. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۵، ص ۲۰۳. محمود گاوآن دو نامه از جانب خویش و دو نامه دیگر از سوی محمدشاه به سلطان عثمانی نوشته است (رک. نامه‌های شماره ۵، ۵۶،

۱۴۳، ۱۴۴).

۳. فریدون پاشا، مجموعه منشآت السلاطین، ص ۲۶۰ - ۲۶۲.

کرده و ذکر می‌کند دوری راه مانع یکی شدن دل‌های آنان شده است. وی در نامه‌ای دیگر، سلطان محمد عثمانی را با عناوین «شهنشاه هوشنگ صولت، فریدون دولت، مجمع شرافت افلاطون و رأفت فیلقوس، مطلع کواکب حکمت و حکومت بظلمیوس،...»^۱ خطاب کرده است. او همچنین مکتوبی به ابو سعید گورگان نگاشته و پس از مدح او، وی را با عنوان نوشیروان زمان، اسکندر ثانی و نور دیده تیمور خان خطاب کرده است.^۲

(ز) نامه به همسایگان

برخی نامه‌های سیاسی گاوآن خطاب به همسایگان ملوک بهمنی به‌ویژه گجرات و مالوه است. مکاتبه وی با سلطان گجرات در برخی موارد براساس درخواست نیروهای کمکی انجام گرفته است. وی اظهار می‌دارد برای دفع سلطان محمود خلجی به‌سوی فتح‌آباد (دولت‌آباد) و آسیر نیرو فرستاده و اگر سلطان گجراتی نیز نیروهای کمکی خود را به‌سوی آسیر بفرستد، سلطان خلجی مالوهی نابود خواهد شد. گاوآن در نامه دیگری اظهار داشته که کمک سلطان گجراتی به ملوک بهمنی مایه زوال مشرکین و مفسدین و استحکام مبانی دین خواهد بود. او همچنین از پیروزی‌های ملوک بهمنی در سواحل غربی و پاکسازی مناطق اسلامی از متمریدین و گسترش اسلام سخن گفته و از فتح قلاع سنگیسر و سایر بنادر خبر داده است.^۳

محمود گاوآن در برطرف کردن سوءتفاهم نیز از نامه‌نگاری بهره می‌جست. وی در یکی از مکاتیب خویش به سلطان گجرات، به شایعه‌ای که از سوی عمال تهانه مه‌ایم رواج یافته بود، خاتمه داد.^۴ همچنین یکی از نامه‌های محمود گاوآن

۱. گاوآن، ریاض‌الانشاء، نامه شماره ۱۴۳، ص ۳۹۲ - ۳۹۴.

۲. همان، نامه شماره ۴، ص ۲۷ - ۳۳.

۳. گاوآن، ریاض‌الانشاء، نامه‌های شماره ۱۲، ۵۱، ۷۳، ۸۱، ۸۵.

۴. همان، نامه شماره ۱۱۸، ص ۳۳۸ - ۳۴۰. وی این نامه را به همراه سید مظفر الدین مسعود به‌سوی گجرات فرستاد (رک. همانجا).

نشانگر بهبودی سلطان گجرات پس از یک بیماری است. وی نامه خود را به همراه سید مظفر الدین مسعود به سوی گجرات فرستاد و خوشحالی خود را از صحت و سلامتی سلطان گجرات ابراز داشت.^۱

برخی مکاتیب محمود گاوآن، خطاب به سلطان محمود خلجی مالوهی است. وی نامه خویش را در پاسخ به نامه سلطان محمود خلجی نگاشته و خاطرنشان کرده است سلاطین گذشته کرله را بایر و خراب رها کردند و باید برای آبادانی آن، همه راضی باشند و اگر سلطان محمود سخن او را می‌پذیرد، باید در منطقه خویش کاری کند که این شرایط فراهم آید و منجر به اختلاف نگردد. گاوآن در مکتوبی دیگر شرح می‌دهد چگونه کفار در صدد محو اسلام بودند اما خداوند آن‌ها را هلاک کرد. او همچنین به قصد شوم اوریسه و سپس سرکوبی نرسینگ رای اشاره کرده و اخطار داده اگر مالوه در صدد حمله به قلمرو بهمنیان باشد، آنان آمادگی مبارزه را خواهند داشت.^۲ وی از زبان سلطان محمدشاه بهمنی خطاب به سلطان محمود خلجی چنین نوشته است: «مخفی نماند... که از مفهوم عرایض قاضی احمد (زین القضاء قاضی احمد) مذکور و ترتیب تقریر نصیر جمال (دو تن از فرستادگان سلطان خلجی) چنان معلوم گشت که ارسال رسول و یادگار و بنیاد بنیان و داد حسن آثار اولاً از آن طرف سمت ظهور یافته است، می‌باید که از جهت رعایت شعار اسلام از این جانب نیز ظاهر و باهر گردد. بنابراین زنگ جدال آن آیین بهال دور ساخته، صدر مکرم خان اعظم جامع محاسن الشیم صدر خان را با یادگار فرستاده شد».^۳ این نامه نشانگر آن است که سلطان محمود تقاضای صلح کرده و سلطان محمدشاه بهمنی نیز آن را پذیرفته است.

مکاتبه محمود گاوآن با سرزمین‌های اسلامی امری شخصی نبود. وی

۱. همان، نامه شماره ۱۴۰، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.

۲. همان، نامه‌های شماره ۷۵، ۸۴، ص ۲۴۵ - ۲۴۶، ۲۵۶ - ۲۶۱.

۳. همان، نامه شماره ۷۶، ص ۲۴۷ - ۲۴۸.

بدین طریق ملوک بهمنی را به همسایگان و سرزمین‌های اسلامی معرفی کرد. ذکر قدرت نظامی ملوک بهمنی و پیروزی‌های آنان در نبردها نه تنها طرفداران ملوک بهمنی را به تقویت روابط تشویق کرد بلکه بدین وسیله با اعلام تفوق نظامی آنان، حملات احتمالی از سوی دشمنان ملوک بهمنی دفع گردید.

ح) اصلاحات داخلی

اصلاحات داخلی در امور حکومتی، پس از اتمام لشکرکشی‌های محمود گاوآن انجام گرفت. وی مناطق مختلف دکن را به هشت ایالت تقسیم کرد. از این رو قلمرو دکن شامل هشت ایالت برار، دولت‌آباد، بیدر، گلبرگه، بیجاپور، تلنگ، ورنگل و جنیر گردید. مناطق دیگر نیز (از جمله قصبات) جزو خاصه دولتی و خزانه حکومتی قرار گرفت.^۱ آنچه در امور ایالتی از اهمیت خاصی برخوردار بود، قدرت نامحدود طرفداران در قلمرو و جاگیرهای خود بود؛ آنان در ایالت‌ها (طرف‌ها) و مناطق متصرفی خویش اختیارات کامل داشتند. در چنین شرایطی تقسیم ایالت به هشت بخش یا طرف، مشکل اساسی را حل نکرد، زیرا برای کاهش قدرت طرفداران تحولی اساسی ضرورت داشت؛ بدین منظور محمود گاوآن رسمی قدیمی را که هرکس سرلشکر ایالتی می‌شد کلیه قلاع آن ایالت را در تصرف خود می‌گرفت و اقدام به عزل و نصب می‌نمود را برانداخت، چون تسلط کامل طرفداران بر ایالات و قلاع آن منجر به استقلال عمل و سپس

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۶. فرشته می‌نویسد: «بخش برار به دو منطقه کاویل و ماهور تقسیم شد. کاویل به فتح الله عماد الملک و ماهور به خداوند خان حبشی سپرده شد. دولت‌آباد نیز به یوسف عادل خان سپرده شد. جنیر و بسیاری از مناطق آن و بندر گووه و نلگوان نیز به فخر الملک که از خویشان خواجه جهان ترک بود، داده شد. بیجاپور و بسیاری از مناطق آن و رایجور و مدگل نیز به خواجه جهان گاوآن داده شد. گلبرگه، ساغر، نلدرک و شولاپور نیز یک بخش گردید و به دستور دینار حبشی سپرده شد. تلنگ نیز دو قسمت گردید. راجمندری و نلکنده به ملک حسن نظام الملک بحری و ورنگل به اعظم خان فرزند سکندر خان بن جلال خان سپرده شد» (رک. همانجا).

سرکشی و شورش آنان می‌گردید. براساس طرح جدید، تنها یکی از قلاع به سرلشکر یا طرفدار اعطا شد و برای قلاع دیگر از سوی سلطان، امیر و منصب‌دار تعیین گردید.^۱ این امر نه تنها قدرت و تسلط طرفدار را بر تمامی قلاع یک ایالت از بین برد بلکه اختیارات وی را در عزل و نصب امیر نیز سلب کرد. نتیجه اصلی این طرح، عدم تمرکز قدرت در دست طرفداران بود.

محمود گاوان اصلاحاتی نیز در جاگیرها انجام داد، از این رو برای هر امیری مقدار مشخصی از جاگیر و اقطاع تعیین گردید. این امر وابسته به تعداد سپاه و نیرویی بود که تحت سرپرستی امیر قرار داشت. اعطای جاگیر به امرا به این دلیل بود که آنان هزینه سپاه خود را از آن نواحی تهیه کنند. محمود گاوان پس از آنکه قلمرو بهمنی گسترش یافت بر میزان جاگیرها افزود به شرط آنکه اگر امیری در اداره امور و وظایف خویش کوتاهی کند متصرفات وی را بازپس گیرد.^۲ این امر نه تنها امرا را وادار به انجام وظیفه کرد بلکه آنان را تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی قرار داد. همچنین فرصت بهره‌برداری و سودجویی شخصی توسط امرا را سلب نمود و امور سپاه نیز سامان یافت.

محمود گاوان علاوه بر انجام اصلاحات در امور اداری و نظامی، از طریق اندازه‌گیری زمین به تثبیت مرزهای شهرها و روستاها پرداخت.^۳ این طرح دستیابی به تخمین درآمدهای حاصل از شهرها و روستاها را آسان نمود؛ به عبارتی دیگر، با تثبیت مرزهای شهرها و روستاها، دستیابی به میزان درآمدهای حاصل از آن و تخمین مالیات نیز امکان‌پذیر گردید. این امر به سود طبقه کشاورز بود زیرا امکان سودجویی نجبا و بهره‌برداری از کشاورزان از بین رفت.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۶. جاگیر به امرای پانصدی و بیشتر از آن تعلق می‌گرفت (رک. همانجا).

۳. ملکپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۱۲۶ - ۱۳۰. ملکپوری می‌نویسد: «محمود گاوان برای اولین بار کشت زعفران را در دکن رواج دارد» (رک. همانجا).

همچنین مهار قدرت نجبا، به موقعیت و قدرت حکومت مرکزی افزود. وی همچنین درباره چگونگی اداره منطقه تلنگ با سلطان محمدشاه به مشورت پرداخت. این منطقه در اختیار نظام الملک بحری قرار داشت و محمود گاوآن معتقد بود سرزمین تلنگ (به دلیل وسعت زیاد و اهمیت کشت و زرع از جمله حبوبات و برنج در آن) باید در اختیار حکومت مرکزی قرار گیرد و برای نظارت بر آن، سپاهانی از سوی سلطان بهمنی در آن منطقه گماشته شوند. به نظر او، این اقدام در راستای حفظ قدرت حکومت مرکزی در مرزهای شرقی بود. سلطان محمد از پیشنهاد محمود گاوآن استقبال نمود و آن را عملی کرد. با اتخاذ این تصمیم، نظام الملک بحری تلنگ را از دست داد و درصدد تغییر عملکرد سلطان محمد برآمد. بدین منظور شرف خان (حاجب خواجه جهان) را فریفت و با وعده مال فراوان، او را به سوی سلطان محمد فرستاد تا اندیشه‌اش را نسبت به تلنگ تغییر دهد. وی (شرف خان) موفق به اجرای توطئه نگردید زیرا توسط عده‌ای از لشکریان کشته شد.^۱

محمود گاوآن علی‌رغم فعالیت‌های نظامی در مرزهای غربی^۲، بر امور تجاری این منطقه نیز کنترل و نظارت داشت. وی در این زمینه اصلاحاتی انجام داد و خرید و فروش برخی کالاها مانند یاقوت و الماس را محدود کرد، زیرا فروش این نوع کالا به خارجی‌ان به شکل بی‌رویه رواج داشت و منجر به خروج سنگ‌های قیمتی می‌گردید؛ چنان‌که در یکی از بنادر سواحل غربی سه‌هزار تاجر به تجارت الماس مشغول بودند. گاوآن معامله سنگ‌های قیمتی به خارجی‌ان را ممنوع اعلام کرد.^۳ وی با اجرای این طرح درصدد جلوگیری از قاچاق سنگ‌های قیمتی برآمد.

۱. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۶ ب و ۴۹۷ الف.

۲. بنا به نقل خافی خان، محمود گاوآن دو سال و شش ماه در مرزهای غربی به‌سربرد (رک.

خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۱۰۵).

3. Nikitin, *The Travels of Afanasy Nikitin, in India in The Fifteenth Century*, pp. 26, 30.

ط) قتل وزیر

درگیری محمود گاوآن در امور نظامی و غیبت طولانی او از مرکز حکومتی، به مخالفان وی فرصتی داد تا از محبوبیت او در نزد سلطان و اذهان عمومی بکاهند. اولین آثار حساسیت نسبت به موفقیت‌های وی، توسط خواجه جهان ترک آشکار شد. برخی نامه‌های محمود گاوآن که در صحنه نبرد و لشکرکشی‌ها نگاشته شده است حاکی از آن است وی نه تنها مورد حسادت دشمنان و بدخواهان خویش قرار داشت، بلکه در اقدامات نظامی نیز، امرا و سران لشکر مددکار و یاور او نبودند. وی در یکی از نامه‌هایش اظهار می‌دارد از کمی انصار و یاران و فساد مفسدان و حاسدان... اندوهگین است زیرا فاسدان قصد دارند او را در مغرب ناپدید کنند.^۱ وی همچنین تصرف قلاع سنگی سر را به دلیل وجود جنگل و کوه‌ها از یک سو و نبودن امرای قدرتمند و سران لشکر کارآمد، محال ذکر کرده است.^۲ نامه‌ای دیگر از محمود گاوآن نشانگر آن است عده‌ای در دربار این تفکر را رواج می‌دادند که آرام‌سازی مناطق مرزهای غربی توسط وی امکان‌پذیر نیست.^۳ شدت آزار توطئه‌گران، در یکی از نامه‌های وی مشهود است، وی می‌نویسد: «تیرهای رنج و درد و بدنامی به‌سویم پرتاب می‌شود و آتش غیرت و حیرت در دلم افروخته شده است به‌طوری که تنم از آن آتش سوخته شده و شعله آن از روزنه دهان بیرون زده است و این جماعت بی‌عقل نمی‌دانند چگونه چشم باز کنند و حقیقت را دریابند که بلور بی‌بها را با گوهر و شگال بدسگال و سوسمار را با شیر و نهنگ معاوضه می‌کنند».^۴ این امر همچنین در نامه‌ای که وی به

۱. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۷۰، ص ۲۳۸. منظور از مغرب، مرزهای سواحل غربی است.

۲. همان، نامه شماره ۴۶، ص ۱۸۰.

۳. همان، نامه شماره ۶۶ ص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۴. همان، نامه شماره ۹۰ ص ۲۷۲ - ۲۷۳. منظور از جماعت بی‌عقل اشاره به کسانی است که

بدگویی توطئه‌گران را باور دارند.

جامی نگاشته، روشن است. وی اظهار می‌دارد خزانه‌هایشان پر از پول است اما قلب‌هایشان پر از غفلت، گناه و شر است و امیدوار است با انتقال جامی از خراسان به هندوستان ظلمت، عالم ظلمانی به جمال او نورانی شود.^۱

چنین نامه‌هایی حاکی از اتفاقاتی است که علیه وی در حال روی دادن در پایتخت ملوک بهمنی بود. وی پس از اتمام لشکرکشی‌ها و کسب موفقیت در مرزهای غربی به پایتخت بازگشت.^۲ سرانجام توطئه علیه محمود گاوآن که حاکی از خیانتش به سلطان بهمنی بود وی را به‌سوی مرگ کشاند. این توطئه به شکل نامه‌ای جعلی که حاکی از همدستی محمود گاوآن با نرسینگ رای بود، طرح گردید. مخالفان، نامه‌ای را که دارای مهر خواجه^۳ بود، به سلطان محمد نشان دادند. وی از این امر برآشفته و ارکان حکومتی را در دربار جمع کرد و محمود گاوآن را به نزد خود طلبید. در این هنگام عده‌ای از طرفداران گاوآن به او پیغام دادند راهی گجرات شود. اما او چنین پاسخ داد: «سال‌های دراز از دولت این سلسله فراغت کرده‌ام و هیچ‌گونه تقصیری از من به‌وجود نیامده است، به‌مجرد تهمتی که دشمنان کرده باشند بالتقدیر ناپرسیده شاه یکایک، به

۱. همان، نامه شماره ۳۸، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. امین احمد رازی می‌نویسد: «...در آخر شخصی را نزد مهرداد او فرستاده به مال بسیار او را فریفتند و کاغذی را به مهر او رسانیده بعد از آن کتابتی از زبان خواجه جهان به حاکم اودیسه در قلم آوردند بدین مضمون که هرگاه لشکر شما به میان ولایت آید، من نیز از طرفی برآمده بدیشان ملحق خواهم گردید... لیکن به‌شرطی که بعد از تسخیر ولایت بالسویه قسمت شود» (رک. رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۸).

(رک. طباطبائی، برهان مآثر، ص ۱۲۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۷. پیش از آن نظام الملک بحری به‌دلیل اصلاحات ارضی و از دست دادن تلنگ، درصدد توطئه علیه محمود گاوآن برآمد اما موفق نگردید (رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۶ ب و ۴۹۷ الف).

بی‌وفایی مرا منسوب نخواهد کرد و اگر سیاست کند هم بهتر از حرام‌نمکی است». وی به نزد سلطان رفت. سلطان به وی عرض کرد: «اگر کسی با ولی‌نعمت خود بی‌جهت حرام‌خواری نماید و به یقین بپیوندد، سزای او چیست؟» خواجه محمود پاسخ داد: «هرآن بدبخت که با صاحب خویش در مقام غدر باشد و یقین شود، سزایش جز شمشیر آبدار نیست». سپس سلطان محمد نامه را به وی نشان داد. خواجه گفت این مهر من است اما خط من نیست و از آن خبر ندارم. وی قسم یاد کرد اما سلطان که به دلیل مشروب‌خواری مست بود، درصدد تحقیق برنیامد و بلافاصله دستور قتل وی را صادر کرد. خواجه در این هنگام چنین گفت: «قتل من که به پیری رسیده‌ام سهل است اما موجب خرابی ملک و بدنامی تو خواهد شد». وی به دست مردی حبشی به نام جوهر به قتل رسید. در همین لحظه اسعد خان (که از امرای بزرگ و از اقوام محمود گاوآن بود) به حضور سلطان آمد. غلامان بلافاصله او را به قتل رساندند.^۱

اگرچه روایات فوق نشانگر مستی سلطان محمد سوم به‌هنگام صدور دستور قتل محمود گاوآن است اما نظر سخاوی درباره قتل محمود گاوآن متفاوت است. بنا به نقل وی، اصلاحات محمود گاوآن محدود به امرای و نظامیان نبود بلکه او سلطان را نیز از ولخرجی و اسراف ممانعت می‌کرد. سلطان محمد پس از مدتی رفتار او را نپسندید و با وی در این امر مخالفت کرد زیرا این روش آزادی سلطان

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۳۰؛ مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۵۰ - ۵۱؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۷. فرشته نام اسعد خان را سعید خان گیلانی (از اقوام محمود گاوآن) ذکر کرده است و می‌نویسد: «در همان لحظه‌ای که محمود گاوآن کشته شد، سعید خان به حضور سلطان آمد و بلافاصله او را نیز به قتل رساندند» (رک. همانجا). طباطبای می‌نویسد: «منجمی به‌هنگام حرکت خواجه محمود به نزد سلطان، او را از این کار نهی کرد، اما خواجه به وی گفت: "محاسنی را که در ملازمت حضرت همایونی از بیاض نورانی شده باشد از دولت پسرش به خون شستن باعث سعادت و سرخ‌رویی جاودانی خواهد بود."» (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۲۹).

را در خوشگذرانی‌ها سلب می‌نمود. حرکت محمود گاوآن به‌سوی سرکوبی نرسینگ رای (که او را به مدت هفده روز از پایتخت دور نمود) فرصتی مناسب برای طرح قتل وی فراهم کرد.^۱ طباطبایا، نیمدهی، قباد الحسینی و فرشته نیز طرح توطئه قتل وی را هنگامی که گاوآن مشغول تصرف بتخانه گنجی بود، ذکر کرده‌اند.^۲

محمدشاه بهمنی از محبوبیت خواجه محمود گاوآن میان مردم دکن، به‌خوبی آگاه بود. وی برای خدشه‌دار کردن خدمات او، نامه‌ای تنظیم کرد و قتل خواجه را توجیه نمود. سپس آن را به اعیان حکومتی در ایالت مختلف دکن فرستاد. سلطان در این نامه درباره محمود گاوآن چنین نگاشت: «پس از اینکه ما از یورش گنجی بازگشتیم، مشخص و واضح شد که خواجه جهان از اینکه ما به برخی از معتمدان قدیم و مخلصان توجه و التفات داریم باعث بروز حسد در وی شد و زمانی که ما مشغول نبرد با نرسنگ بودیم وی نوشته‌ای به نرسنگ فرستاد که با اتحاد وی علیه ما بشورد. بر همگان واضح است که وی جفاپیشه کج‌اندیشه تاجری بود که بعد از مدت‌های مدید کسب تحصیل، با هریک از ارکان دولت تملق و فروتنی می‌کرد تا آنکه توانست در صف اکابر و اشراف درآید تا آنکه وی را در مسند وزارت و تدبیر مشاورت خود گردانیدیم و بر خزائن سرائر مملکت

۱. سخاوی، *النصوة للامع*، ج ۱۰، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۲. طباطبایا، *برهان مآثر*، ص ۱۲۵ - ۱۲۹؛ نیمدهی، *تاریخ محمودشاهی*، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ ب؛ الحسینی، *تاریخ قطب‌شاهی*، نسخه خطی، برگ ۴۰۵ ب؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۷.

طباطبایا، فرشته و نیمدهی تاریخ قتل گاوآن را در ۸۸۶/۲ ق. ذکر کرده‌اند (رک. طباطبایا، *برهان مآثر*، ص ۱۲۹؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۷؛ نیمدهی، *تاریخ محمودشاهی*، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ ب).

سخاوی تاریخ قتل گاوآن را در ماه صفر سال ۸۸۶ ق. ذکر کرده است (رک. سخاوی، *النصوة للامع*، ج ۱۰، ص ۱۴۴ - ۱۴۵).

رفیع الدین شیرازی می‌نویسد: «پس از قتل محمود گاوآن، او را در مدرسه‌ای که خود ساخته بود دفن کردند» (رک. شیرازی، *تذکرة الملوك*، نسخه خطی، برگ ۱۴ ب).

محرم و معتمد دانستیم و قریب سی هزار (روستا) از ممالک محروسه در تصرف او درآوردیم و کار او در ارتقا و اعتلا بالا گرفت تا آنکه دعوی مقابله و آرزوی مقارنه در خاطرش خطور نمود و اعوان و خدمتش دست تطاول و بیداد بر بلاد و عباد گشادند. اگرچه خواجه به لسان همگنان از نزدیک و دور مشکور بود و در مکارم اخلاق و کمالات و صفات انسانی نظیر و ثانی اش نبود، اما عمالش جهت تحصیل مال... نرگسوار جهت درم و دینار سیم را قره العین نموده شعاع عین آفتاب را که زردست از در و دیوار رعایا به دست و دندان تعدی می‌کنند و دود آه و فغان از دودمان عجزه و مساکین به فلک هشتمین می‌رسانیدند، عاقبت آه آتش‌اندوز... خرمن حیاتش را بسوخت»^۱.

در این نامه، نه تنها محمود گاوآن به عنوان فردی که منصب وزارت را تنها از طریق چاپلوسی و تملق (نه لیاقت) به دست آورده معرفی شده است، بلکه هدف او و کارگزاران وی نیز تنها کسب پول و جمع‌آوری ثروت و ظلم و ستم به فقرا ذکر شده است. پس از قتل محمود گاوآن، طرف‌داران وی که او را در فرار به گجرات تشویق کرده بودند تحت تعقیب قرار گرفتند. برخی از آنان در نزد یوسف عادل خان پناهنده شدند و بقیه نیز به مناطق مختلف فرار کردند. سپس سلطان محمد به خزانه‌چی محمود گاوآن که نظام الدین حسن گیلانی نام داشت، دستور داد تا اموال خواجه را به وی تسلیم کند. خزانه‌چی گفت: «صاحب من دو خزانه داشت، یکی خزانه شاهی بود که خرج اسب، فیل، مطبخ و سپاهیان از آنجا تهیه می‌شد، در آنجا هزار لاری و سه هزار هون موجود است. خزانه دیگر به نام خزانه درویشان بود که صرف فقرا و مساکین می‌شد. در آن خزانه کیسه سیصد لاری به مهر او موجود است». سلطان از پاسخ خزانه‌چی تعجب کرد و گفت: «چگونه است که وی همانند شاهان بود. اموال وی این مقدار است؟» خزانه‌چی گفت: «هرگاه اموالی از جاگیر او می‌رسید خرج اسب و فیل و سپاهیان را جدا می‌کرد و

بقیه را در راه خداوند صرف فقرا می نمود. همچنین اموال شخصی او به مبلغ چهل هزار لاری بود که از ایران با خود آورده بود. وی این مبلغ را سالانه صرف تجارت می کرد. فایده و درآمد حاصل از آن را در خزانه درویشان می گذاشت و برای مادر، خویشاوندان و مستمندان مناطق مختلف (که با آنان آشنایی داشت) می فرستاد، و تنها روزانه دوازده لاری صرف هزینه شخصی خویش می کرد.^۱

اظهارات خزانه چی درباره اموال برجای مانده محمود گاوآن، نادرستی اظهارات سلطان محمد سوم را در نامه ای که به اعیان دکن درباره ویژگی های وی نگاشت، روشن می کند. سلطان محمد به اظهارات خزانه چی بسنده نکرد، بدین منظور درباره اموال او از کتابدار خواجه نیز پرسش نمود. وی اظهار داشت: «حدود سه هزار جلد کتاب در کتابخانه موجود است که محمود گاوآن همه را وقف طالبان علم کرده است. میرفراشان نیز به دنبال تحقیق سلطان درباره اموال خواجه خاطرنشان کرد اگرچه خواجه به تجارت فرش مشغول بود اما خود روی حصیر زندگی می کرد».^۲ روش زندگی محمود گاوآن در نامه ای که به پسرش علی ملک التجار نوشته نمودار است. وی در این نامه به پسرش توصیه کرده تا با هر کسی مطابق با موقعیتش در زندگی رفتار کند تا قدرت بخشش و عفو را تا حد امکان به کار برده باشد. وی می نویسد، برخی افراد در هوش و عقل و استدلال بالاتر از بقیه هستند و باید هریک از امرای کوچک و بزرگ را براساس منزلت آنان احترام کند. حاکم باید مملکت را از مسببان طغیان و شورش تخلیه کند و برهاند و امرای لشکر و نیروهای نظامی را به خاطر گماشتن در کارهای سخت و تکالیف خارج از توان متغیر نگرداند و در زمان لازم شجاع و کوشا باشد و به سخنان مردم ضعیف توجه ننماید.^۳

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳. گاوآن، ریاض/الانشاء، نامه شماره ۳۶، ص ۱۳۶ - ۱۴۱. این نامه در ظاهر خطاب به پسرش علی است اما در واقع توصیه های عملی در نحوه اداره امور حکومتی برای سلاطین به شمار می رود.

محمود گاوآن به آنچه که توصیه می کرد عمل می نمود. وفاداری او نسبت به ملوک بهمنی بیانگر این مطلب است. وی در نامه هایش به لطف و محبت ملوک بهمنی اشاره کرده و بیان می کند که چگونه دلتنگی اش نسبت به خانه و کاشانه اش (که آن را ترک نموده) در نزد سلاطین بهمنی به ویژه سلطان همایون شفا یافته و گردنش زیر فشار محبت همایون شاه خم شده است.^۱ وی در نامه ای دیگر می نویسد: «مسئولیتی را که در مقابل سلطنت سلطان نظام شاه دارد نمی تواند نادیده بگیرد و خدمت وی را بر خود لازم و واجب می داند».^۲

او هنگامی که از سوی سلطان محمد سوم (به قصد قتل) به دربار دعوت شد، به ممانعت طرفداران خویش توجهی نکرد و اعلام داشت: «اگر سلطان او را سیاست کند بهتر از حرام نمکی است».^۳ اصلاحات وی در امور حکومتی و نظامی

۱. همان، نامه شماره ۵۰، ص ۱۸۷.

۲. همان، نامه شماره ۲۱، ص ۱۰۳. همچنین وفاداری محمود گاوآن نسبت به سلطان محمد سوم در شعری که در مدح وی سروده نمودار است:

شد شکل ضرب تیغ بر دوش جان حمائل
هیکل ز حرز سیفی وانگه هراس ایدل
تیغ تو آب حیوان مردم ز حیرت آن
آری به عهد من شد آب حیات قاتل

(رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۲۹)

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۵۷؛ رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۵۹. محمود گاوآن پیش از کشته شدنش مرتب این شعر را می سرود:

چون شهید عشق در دنیا و عقبی سرخروست
خوش دمی باشد که ما را کشته زین میدان برند

(رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۲۹).

نیمدهی درباره شهادت محمود گاوآن چنین سروده است:

شهید بی گنه مخدوم مطلق که عالم را ز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش فروخوان قصه قتل به ناحق

(رک. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۷ ب)

ملوک بهمنی که در راستای تقویت حکومت مرکزی انجام گرفت، نشانگر احساس مسئولیت او در برابر منصب خویش (وزارت) است.

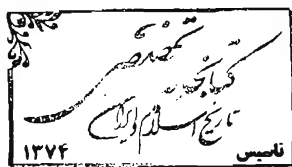
نتیجه

همایون شاه در صدد بود تا میان خود و شورشیان مصالحه ایجاد کند. وی برای برقراری تعادل و نظم در قلمرو خویش، برخورد شدید با شورش‌ها را ضروری می‌دانست. این امر منجر به معرفی وی به عنوان شخصیتی ظالم و بی‌رحم گردید. با این همه، اقدام وی در انتخاب وزیری شایسته و عادل (محمود گاوآن) حاکی از هوش و دوراندیشی او است. وی در سخنرانی خویش به این نکته اشاره کرد که پیشرفت جز با تعیین وزیری که مورد اتفاق مردم و عقلای عرب و عجم باشد امکان‌پذیر نیست. توجه به اصل مهم اتحاد و اتفاق میان مردم نشانگر آن است که وی در صدد برطرف کردن اختلافات داخلی میان مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی بوده است. شناسایی معضل مهم در دکن و چاره‌جویی برای آن از سوی سلطان همایون، جامعه را در اتحاد و توازن میان قشرهای مختلف اجتماعی قرار داد. این امر با انتصاب محمود گاوآن به مقام وزارت امکان‌پذیر گردید.

زمینه‌های تفوق محمود گاوآن در امور سیاسی با قتل خواجه جهان ترک و کناره‌گیری ملکه مخدومه جهان از سیاست، فراهم گردید. لشکرکشی‌های نظامی او در مرزهای غربی و منطقه کنکن و پاک‌سازی این منطقه از دست اشرار و کفار مهم‌ترین اقدام در تثبیت قدرت ملوک بهمنی در مرزهای غربی بود. این امر اهمیت بسزایی در اقتصاد دکن داشت و منجر به تقویت اوضاع اقتصادی دوره ملوک بهمنی گردید. وی سپس به منظور افزایش قدرت حکومت مرکزی و تعدیل قدرت سیاسی فرماندهان و صاحب‌منصبان حکومتی، به اصلاحات داخلی به‌ویژه برقراری تعادل و توازن میان دکنی‌ها و مهاجران پرداخت. صرف‌نظر از لشکرکشی‌های نظامی، بیشترین بخش فعالیت‌های سیاسی گاوآن، صرف اجرای تعادل و توازن قوا گردید. وی معضل مهم حکومت ملوک بهمنی را تشخیص و

تمیز داد و در مهار کردن آن تلاش بسیاری کرد. عملکرد او نشان می‌دهد وی در شرایط بحرانی نیز درست عمل کرده است. گاوآن در تعیین طرف‌داران ایالت‌ها از دو گروه آفاقی‌ها و دکنی‌ها استفاده نمود تا بدین‌وسیله از غرض‌ورزی گروهی به گروه دیگر بکاهد.

نحوه تعیین طرف‌داران توسط محمود گاوآن، نشانگر آن است دکنی‌ها، حبشی‌ها و ترکان از عناصر مهم عصر ملوک بهمنی بودند و اختلافات میان گروه‌های مختلف، از سوی آنان روی می‌داد. وی در این تقسیم‌بندی، بیشتر ایالت‌ها را به دکنی‌ها (متشکل از دکنی‌ها، حبشی‌ها و ترکان) سپرد و تنها بیجاپور را برای خود نگه داشت. اما اقدام محمود گاوآن تنها در زمانی که خود در قید حیات بود مؤثر واقع شد و وزرای پس از او از قدرت کنترل و برقراری توازن میان قوا، برخوردار نبودند. اعتبار محمود گاوآن و تسلط وی بر امور سیاسی، عامل مؤثری در ایجاد اتحاد و آرامش داخلی بود. ویژگی‌های بارز اخلاقی وی (شجاعت، انصاف، آگاهی به امور سیاسی، علمی و فرهنگی، بخشش و توجه به فقرا، تجارت و کسب درآمد، و وفاداری به حکومت) موضع‌گیری‌های احتمالی صاحب‌منصبان حکومتی را نسبت به وی خنثی نمود. این امر از یک‌سو و حمایت ملکه مخدومه جهان و توجه او به محمود گاوآن از سویی دیگر، مهم‌ترین عاملی است که موقعیت و جایگاه برتر او را میان فرماندهان حفظ کرد.



فصل ششم

حکومت بهمنی در دوره زوال و انحطاط (۸۸۷ - ۹۳۴ق.)

گفتار اول: دوره فرماندهان نظامی

الف) ملک حسن نظام الملک بحری

پس از قتل محمود گاوآن^۱ فرماندهانی مانند فتح الله عماد الملک و خداوند خان حبشی از حضور در نزد سلطان محمدشاه خودداری کردند و اظهار داشتند با کشتن فردی مانند محمود گاوآن احتمال قتل آنان نیز وجود دارد. اما آنان با میانجیگری یوسف عادل خان تُرک، در نزد سلطان حضور یافتند. سلطان محمد نیز بیجاپور (جاگیر محمود گاوآن) را به یوسف عادل خان ترک داد و حکومت راجمندری و ورنگل (مرکز تلنگ) را به ملک حسن نظام الملک بحری سپرد و او را به مقام نائب و پیشوا منصوب کرد.^۲ ملک نظام الملک بحری پس از دریافت

۱. طباطبائی می نویسد: «سلطان محمد پس از قتل محمود گاوآن اندوهگین گردید. وی در رؤیا مادر محمود را مشاهده کرد که از پیامبر اکرم(ص) تقاضای قصاص پسرش را می نمود. سلطان از آن پس فهمید که سلطنت او دوامی نخواهد داشت (رک. طباطبائی، *برهان مآثر*، ص ۱۳۲ - ۱۳۳).
۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۴. مؤلف *تحفه دکن* می نویسد: «فتح الله عماد الملک از اولاد کهتریان بیجانگر بود. وی در طفولیت اسیر مسلمانان شد و در سلک غلامان وارد دربار بهمنی گردید. در دوره سلطان محمدشاه سوم به عماد الملک خطاب شد و سرلشکر برار گردید» (رک. رتن لعل مست، *تحفه دکن*، نسخه خطی، برگ ۱۶ الف و ب و ۱۷ الف).

حکومت راجمندری و ورنگل، جاگیرهایی را به غلامان هندی خویش سپرد. وی عده‌ای از غلامان هندی را مطیع خود نمود و به برخی از آنان نیز منصب امیری



یوسف عادل خان ترک در خدمت محمود گاوآن بود. وی نظر خواجه جهان را جلب کرد تا به پایه‌ی امیری و سرلشکری رسید و مخاطب به یوسف عادل خان بهمنی گردید و در سال ۸۹۷ق. در بیجاپور اعلام سلطنت نمود (رک. تاریخ دکن، نسخه خطی، برگ ۴۲، ۴۳ الف و ب).

نظام الدین احمد می‌نویسد: «نظام الملک بحری، غلامی برهمن‌نژاد بود. نام او بهرلو بود و آن را تحریف کرده، بحری می‌گفتند» (رک. مقیم هروری، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۶۷). فرشته درباره‌ی اصل و نسب وی می‌نویسد: «نظام الملک بحری از اولاد برهمنان بیجانگر است. نام اصلی یتما بهت و نام پدر او بهر بود. در عهد فرخنده سلطان احمدشاه بهمنی در ولایت بیجانگر اسیر مسلمانان گردیده و موسوم به ملک حسن گشته در سلک غلامان پادشاهی نظام او انتظام یافت. سلطان احمدشاه چون او را... قابل و صاحب خط و سواد هندسی دید، به ولد اکبر خود محمدشاه بخشیده همراه وی به مکتب فرستاد و سواد و خط فارسی نیز در اندک مدتی به هم رسانیده مشهور به ملک حسن بهرلو گردیده، لیک سلطان محمدشاه در اوان طفلی چون لفظ بهرلو را تحریف نموده ملک حسن بحری می‌گفت، هرآینه بین الخاص و العام به بحری ملقب گشت و محمدشاه در ایام پادشاهی خود، او را تربیت نمود و از معتمدین و محرمان گردانیده و... منصب هزاری داده ریاست جمیع جانوران شکاری که به اصطلاح مغول قوش بیگی گویند به او تفویض فرموده بود... آهسته‌آهسته به خطاب و القاب اشرف همایون نظام الملک بحری اختصاص یافت و به حسن الثغات خواجه جهان کاوان طرفدار مملکت تلنگ گردیده و راجمندری و کندبیل مع مضافات اقطاع یافته زمام حل و عقد... به قبضه اقتدار و اختیار او درآمد و بعد از کشته شدن خواجه جهان کاوان قائم مقام او شده خطاب ملک نائب و منصب سرلشکر نیز یافت و بعد از فوت سلطان محمدشاه حسب الوصیه و کیل السلطنه پسرش سلطان محمود نیز شده اقطاع بیر و دیگر پرگنات که در تحت دولت آباد بود تحت جنبر ساخته و پرگنات اضافه را به اقطاع ولد خود ملک احمد داده... به اتفاق خواجه جهان دکنی به جانب جنبر فرستاد... هرچند ملک نائب نظام الملک بحری فرامین حاصل کرده می‌فرستاد که قلعه بیر و جوند و دیگر قلاع به تصرف ملک احمد باز گذارند... به مضامین فرامین عمل می‌نمود» (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۹۳؛ رتن لعل مست، تحفه دکن، نسخه خطی، برگ ۱۷ و ۱۸ الف و ب). مؤلف تحفه دکن نام نظام الملک را تما بهت فرزند بهریو بهت ذکر کرده است (رک. رتن لعل مست، تحفه دکن، نسخه خطی، برگ ۱۷، ۱۸ الف و ب).

اعطا کرد. یوسف عادل خان نیز غلامان ترک را پرورش داد و به آنان منصب امیری بخشید.^۱

مخالفت برخی امرا علیه سلطان محمد همچنان ادامه یافت. فتح الله عماد الملک و خداوند خان حبشی بار دیگر به همراه یوسف عادل خان و طرفدارانشان در بیرون شهر بیدر اردو زدند. آنان همزمان با آغاز سلطنت سلطان محمودشاه بهمنی^۲ (۸۸۷ - ۹۲۴ ق.) که تنها دوازده سال داشت، به سوی بیدر حرکت کردند. روز دیگر ملک حسن نظام الملک بحری به منزل یوسف عادل خان رفت و از او تقاضا کرد هر بامداد به دربار رفته و به سازماندهی امور حکومتی بپردازند و با دوست خود دوست و با دشمن خود دشمن باشند. یوسف عادل خان تقاضای ملک حسن را نپذیرفت و اظهار داشت: «آمدن من هر روز در دربار مناسب نیست، زیرا فردی نظامی هستم و در امور مالی و ملکی آگاهی ندارم. از طرفی دیگر محمدشاه وصیت کرده شما به کار خود باشید ما نیز به کار خود باشیم. همچنین سکونت امرای ترک در بیرون شهر بیدر بهتر است زیرا ممکن است میان آنها و دکنیان و حبشیان اختلاف روی دهد».

پس از این گفتگو، تصمیم بر آن شد که وزارت کل به قوام الملک کبیر^۳ و وکیل السلطنتی به ملک نظام الملک واگذار شود. سپس به حضور سلطان محمودشاه رفتند و آن را به شاه عرضه کردند. یوسف عادل خان از آن پس در امور سلطنتی دخالتی نکرد، اما ملک حسن نظام الملک بحری و قوام الملک کبیر (وزیر کل) پس از مدتی اقدام به عزل یوسف عادل خان کردند تا به جای وی

۱. همان، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲. لقب محمودشاه بهمنی المتوکل علی الله، ابو المغازی و المؤید بنصر الله بود.

(Khan, Bahmani Coins in The Andrapradesh Museum, p. 148)

۳. قوام الملک کبیر نیز ترک بود اما با ملک حسن نظام الملک رابطه دوستی داشت و سرلشکر ورنگل بود (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۳).

عادل خان دکنی را منصوب کنند. فرهاد الملک کوتوال متوجه توطئه شد و به قوام الملک کبیر خبر داد که ملک حسن به دنبال توطئه علیه ترکان می باشد و یوسف عادل خان را بهانه خویش قرار داده است. قوام الملک کبیر به دلیل دوستی با ملک حسن توطئه را باور نکرد. سلطان محمود دستور داد غلامان ترک به دلیل اینکه قدم از اطاعت بیرون نهاده اند کشته شوند. در این میان قوام الملک کبیر ترک کشته شد. نبرد میان ترکان و دکنی ها بیست روز به طول انجامید و نزدیک به چهار هزار نفر از هر دو طرف کشته شدند. وساطت علما میان آن ها به صلح انجامید. یوسف عادل خان پس از این واقعه، به سوی بیجاپور رفت و ملک حسن نظام الملک بحری بر امور حکومتی استیلا یافت.^۱ وی به همراه فتح الله عماد الملک در امور حکومتی از مادر سلطان مشورت می طلبید. دلاور خان حبشی^۲ از این امر استفاده نمود و نزد سلطان محمود اظهار داشت: «فلان و فلان از تو حساب نمی برند و با والده حضرت مشورت می کنند و هنوز شما را طفل می شمارند». سلطان به وی دستور داد تا هر دو را بکشد. دلاور خان علیه آن ها توطئه نمود. هنگامی که آن دو به نزد مادر سلطان رفتند دلاور خان به آنان حمله کرد. پس از نبرد میان آنان، دلاور خان مغلوب شد و آن دو فرار کردند. مشورت ملک حسن نظام الملک بحری و فتح الله عماد الملک با ملکه (مادر سلطان) یادآور اتحاد سه گانه در دوره سلطان محمدشاه سوم است. ملک حسن

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۴. ملک حسن نظام الملک بحری به فرزندش ملک احمد اقطاع زیادی بخشید. فخر الملک دکنی غلامزاده ملک التجار محمود گاوای امرای هزاری گردید و مخاطب به خواجه جهان شد. فتح الله عماد الملک منصب وزارت و میرجملگی را دریافت کرد و فرزندش علاء الدین سرلشکر برار شد. قاسم برید نیز که از دوستان فتح الله عماد الملک بود کوتوال شهر و سرنوبت دار گردید و به قوام الملک صغیر نیز اقطاع تلنگ داد (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۴).

۲. دلاورخان حبشی منصب نظارت را از سوی ملک حسن نظام الملک دریافت کرده بود (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۳).

نظام الملک همزمان با آغاز سلطنت سلطان محمود در پی ایجاد چنین اتحادی بود؛ چنان که به یوسف عادل خان ترک پیشنهاد اتحاد و اتفاق در اجرای امور حکومتی داد، اما وی نپذیرفت.^۱ ملک حسن نظام الملک بحری از فواید اتحاد آگاه بود. این امر نه تنها به تداوم سلطنت بهمنی کمک می نمود بلکه موجب حفظ قدرت فرماندهان و صاحب منصبان حکومتی نیز می گردید. در سال ۸۹۱ق.، عادل خان حاکم ورنگل درگذشت و قوام الملک صغیر از راجمندی به ورنگل آمد و آنجا را متصرف شد. ملک حسن نظام الملک به سوی ورنگل رفت تا قوام الملک را از آنجا بیرون براند. قوام الملک به راجمندی رفت و پنهانی شکایت ملک حسن را به سلطان نوشت. سلطان به وی پاسخی نداد و نامه وی را به ملک حسن فرستاد. در همین زمان نامه ای از ملک احمد (پسر ملک حسن) از جنیر به ملک حسن رسید که حاکی از تصرف بندر گوآ تا دابل، کولاپور، کلهر و برنال^۲ توسط بهادر گیلانی نوکر نجم الدین گیلانی^۳ بود. ملک احمد در این نامه به پدر خویش خبر داد که بهادر گیلانی به تحریک یوسف عادل خان در جاگیرهای وی و بندر چاول مزاحمت ایجاد می کند و زین الدین علی جاگیردار جهانگه^۴ نیز اطاعت نکرده و می گوید هر موقع سلطان بهمنی شخصاً به اداره امور پردازد مطیع او خواهم بود. ملک احمد در این نامه از پدرش ملک حسن کسب تکلیف کرد. وی در پاسخ پسرش اظهار داشت ابتدا به دفع زین الدین علی پردازد. در همین زمان زین الدین علی نیز به یوسف عادل خان نامه نوشت که مرا در سلک

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۴.

2. Bernala

۳. محمود گاون، بندر گوآ را به عنوان اقطاع به غلام خود کشور خان سپرده بود. کشور خان نیز نجم الدین گیلانی را به نیابت خود در این بندر گماشت. هنگامی که نجم الدین گیلانی فوت کرد، غلام او بهادر گیلانی، بندر گوآ را تصرف نمود (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۴).

4. Jahagna

خدمتکاران خود جای ده، تا از آسیب ملک احمد دور باشم. یوسف عادل خان نیز درصدد یاری او برآمد و پنج تا شش هزار سوار به یاری او فرستاد تا مانع حمله ملک احمد شوند. هنگامی که این خبر در ورنگل پیچید در نظر مردم عظمت و هیبت ملک حسن کاسته شد و قاسم برید و امرای حبشی از جمله دستور دینار که از ملازمان سلطان بودند به بدگویی ملک حسن پرداختند. سلطان محمود از ملک حسن رنجید و دستور قتل وی را صادر کرد. ملک حسن به نزد پسرش در جنیر رفت. دلپسند خان (که پیش از آن از طرفداران وی بود) به او خیانت کرد و ماجرا را به اطلاع سلطان رساند. وی در خلوت ملک حسن را خفه کرد و دستور سلطان را که سر بریده شده وی را خواسته بود، اجرا کرد.^۱ روند حوادث نشان می‌دهد دلپسند خان در پی توطئه‌ای بزرگ‌تر بوده است، زیرا وی به قتل ملک حسن نظام الملک بسنده نکرد و طرح قتل سلطان محمودشاه را نیز برنامه‌ریزی نمود. وی دکنی‌ها و حبشی‌ها را برای انجام این امر متحد کرد. به نظر می‌رسد دلپسند خان در پی کسب منصب ملک حسن بوده است. این مسئله از یک سو و توجه سلطان به آفاقی‌ها به ویژه وصلت دو خواهر وی با خاندان شاه نعمت الله ولی،^۲ وی را به اجرای قتل سلطان محمود مصمم کرد. دکنی‌ها و حبشی‌ها به رهبری دلپسند خان به قلعه ارک (محل اقامت سلطان) وارد شدند. آنان از ترس آنکه مبادا مغولان و ترکان به یاری سلطان بیایند دروازه‌ها را قفل کردند و به سوی عمارت سلطان روانه شدند. سلطان مشغول عیش و نوش بود. دلپسند خان موفق به قتل سلطان نشد زیرا عزیز خان ترک به همراه چهار غلام ترک دیگر و حسن علی خان سبزواری و سید میرزای مشهدی (ملقب به ملو خان) در کنار سلطان بودند و از جان وی دفاع کردند. قلعه ارک (به جز قصر شاه، برج و حرم سرا) به دست دکنی‌ها افتاد. سپس فرهاد خان، قاسم برید، شیر خان

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۵

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۳۷.

اردستانی، محمود خان گیلانی و کشور خان (غلام محمود گاوآن) به همراه سیصد تا چهارصد ترک و مغول برای نبرد با دکنی‌ها آمدند. سلطان محمود توسط آفاقی‌ها، از خطر رهایی یافت. وی به قتل دکنی‌ها و حبشی‌ها دستور داد. این امر سه روز ادامه یافت و با میانجیگری یکی از فرزندان شاه محب الله کشتار آنان به پایان رسید.^۱

ب) قاسم برید

با آغاز شورش‌های متعدد از سوی فرماندهان و امرای نظامی، قدرت عمل سلطان محمود تضعیف شد. بنا به نقل فرشته، امرای شاهی به‌ظاهر از سلطان اطاعت می‌کردند و بر تمام منطقه دکن (به‌جز تلنگ و بیدر) تسلط کامل داشتند. از آن‌پس آنان سلطان را در نبردها یاری نکرده و در نزد وی حاضر نشدند. در این میان قاسم برید جانشین ملک حسن بحری گردید.^۲ سپس از سوی سلطان به برید الممالک مخاطب شد و جاگیر قندهار و حوالی آن را دریافت کرد؛ با این‌همه، وی در صدد شورش برآمد.^۳ طباطبا علت آغاز شورش از سوی وی را ذکر نکرده است. فرشته در این‌باره می‌نویسد: «قاسم برید که منصب وکالت و طرف‌داری حوالی و حواشی تختگاه را به دست آورده بود، در صدد تصرف قلاع قندهار و کلیان برآمد اما محافظان قلاع در برابر وی مقاومت کردند. قاسم برید مقاومت آنان را به تحریک سلطان دانست. سپس نیروهای خود را جمع‌آوری نمود و به‌قصد تصرف قلاع مذکور اقدام کرد.^۴ دلاور خان حبشی از سوی سلطان محمود مأمور دفع شورش وی گردید. پس از نبردی که میان دلاور خان و قاسم برید روی داد، قاسم برید طاقت مبارزه را از دست داد و رو به فرار گذاشت. دلاور

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

۲. رتن لعل مست، تحفه دکن، نسخه خطی، برگ ۱۰ الف و ب.

۳. طباطبا، برهان مآثر، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۷.

خان حبشی وی را تعقیب کرد. قاسم برید دوباره به میدان نبرد بازگشت و دلاور خان را (هنگامی که فیلی مست، در میان سپاه او پراکندگی ایجاد کرده بود) شکست داد. وی پیشنهاد صلح محمود را به امید منصوب شدن به مقام میرجملگی پذیرفت.^۱

قاسم برید تلاش کرد تا امور حکومتی را تحت کنترل خود درآورد. این امر به نارضایتی فرماندهان و صاحب‌منصبان حکومتی انجامید. آنان از اطاعت قاسم برید سرپیچی کرده و در دفع وی متحد شدند. مخالفان به سلطان محمود پیشنهاد کردند تا قاسم برید را از منصب میرجملگی برکنار کند. سلطان محمود به خواسته آنان اهمیتی نداد^۲ و به تقویت قدرت قاسم برید کمک کرد. وی هنگامی که به قصد نبرد از بیدر بیرون رفت، تمامی فرماندهان را همراه خود برد و قاسم برید را به‌عنوان جانشین خود در بیدر گذاشت تا به اداره امور بپردازد.^۳ این امر به تقویت قدرت سیاسی قاسم برید و تحریک مخالفان وی انجامید.

شروانی معتقد است قاسم برید درصدد کسب موقعیتی همانند جایگاه محمود گاوآن بوده است.^۴ وی به اصلاحات نظامی اقدام نمود و برای کاهش قدرت امرا، منصب‌داران را از تحت نظارت امرا و فرماندهان جدا کرد و در زمره لشکر خاصه شاهی قرار داد که به آن‌ها سرکرده یا حواله‌دار می‌گفتند. این اقدام منجر به

۱. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۱۴۲. نظارت بر امور مالی و تأمین بودجه‌هایی که از سوی سلطان برای مسائل مختلف سیاسی و نظامی اختصاص می‌یافت برعهده منصب میرجملگی بود.

("The Kingdom of the Deccan", in *Cambridge History of India*, Vol. 3, p. 376)

۲. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۱۴۲ - ۱۴۴. سلطان به خواسته آنان اهمیتی نداد و میان امرا و سلطان درگیری روی داد. قاسم برید در این نبرد گریخت و امرا دست از جنگ کشیدند (رک. همانجا).

۳. همان، ص ۱۶۴ - ۱۶۵؛ رتن لعل مست، *تحفه دکن*، برگ ۱۰ و ۱۱ الف و ب. مؤلف *تحفه دکن* می‌نویسد: «قاسم برید در سال ۸۹۵ هـ وکیل السلطنگی بیدر را به دست آورد (رک. همانجا).

4. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 260.

نارضایتی دستور دینار حبشی گردید، زیرا منصب‌داران از نظارت وی خارج شدند. او که در گلبرگه اقطاع داشت به همراه عزیز الملک دکنی بسیاری از مناطق تلنگ را به تصرف خود درآورد. یوسف عادل خان و قاسم برید به سرکوبی وی فرستاده شدند؛ سپس سلطان دستور به قتل او داد، اما با وساطت یوسف عادل خان به اقطاع خود در گلبرگه بازگشت.^۱

قاسم برید میان فرماندهان از محبوبیت برخوردار نبود و اقدامات وی برای کنترل امور حکومتی، تنها به تشدید مخالفت آنان منجر گردید. هنگامی که قاسم برید در قلعه اوسه^۲ به سر می‌برد، مخالفانش از فرصت استفاده کرده به سلطان محمود اظهار داشتند: «قاسم برید پیوسته قصد مخالفت با سلطان را دارد و منتظر فرصت است. سلطان قبل از اینکه وی دست به شورش بزند باید به دفع وی بپردازد». علی‌رغم وجود بدگویی‌ها علیه قاسم برید، سلطان اقدامی نکرد. پس از یک سال، امرا و فرماندهان به اتفاق یکدیگر به نزد سلطان آمدند. سلطان بهمنی جلسه‌ای تشکیل داد و مقرر شد هریک از امرا به اقطاع خویش برگردند و برید الممالک (قاسم برید) نیز به جاگیر خویش در قندهار و اوسه بازگردد؛ آنگاه سالی یک‌بار همه امرا در دربار سلطان حضور یابند و به نبرد با بیجانگر اقدام کنند. امرا به پیشنهاد سلطان رضایت دادند و به ولایات خود بازگشتند. محمود بهمنی در سال ۹۰۸ ق. فرمان جهاد علیه کفار (بیجانگر) را اعلام کرد. طبق قرارداد شورا، فرماندهان به همراه نیروهای جنگی خویش به کمک سلطان آمدند. قاسم برید از این فرصت بهره جست و بیدر را محاصره کرد. مردم قلعه بیدر، درب حصار را به روی وی گشودند. وی در بیدر اعلام استقلال نمود. نبرد میان قاسم برید و محمود بهمنی، به پیروزی وی انجامید و قاسم برید پس از مغلوب شدن، مجبور به فراز شد.

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۱.

به فرمان سلطان محمود، فرماندهان نظامی به همراه نیروهای خویش به نزد سلطان رفتند. قطب الملک همدانی^۱ که در گلکنده جاگیر داشت، به همراه پانصد تازی سوار و سی سلسله فیل و پنج هزار پیاده، عادل خان با پنج هزار سوار ترک و خراسانی و دکنی و شش هزار پیاده نیزه‌دار و پانزده زنجیر فیل، دستور ممالک با سه هزار سوار و سه هزار پیاده و چهل زنجیر فیل، عین الملک با پنج هزار سوار و پنج هزار پیاده و هشتاد فیل و سایر امرا به همراه نیروهای انسانی و جنگی خویش برای نبرد با بیجانگر آماده شدند.^۲ علی‌رغم اطاعت فرماندهان از محمودشاه بهمنی در نبرد علیه بیجانگر، سیاستی که به تفوق نظامی بهمنیان بیانجامد اتخاذ نگردید. این نبرد به نفع بیجانگر پایان یافت و علی‌رغم گفتگو و منازعات میان آنان، قلعه مدگل و برخی مناطق رایچور و دوآب به دست بیجانگر افتاد.^۳ علت پیروزی بیجانگر و تصرف مناطق مذکور، برتری قدرت بیجانگر ذکر شده است.^۴ ضعف حکومت مرکزی بهمنیان در دوره سلطان محمود، فرصتی مناسب برای رای بیجانگر فراهم کرد چنان‌که نه تنها از پرداخت خراج به

۱. قطب الملک همدانی که حاکم تلنگ شده بود، درصدد برآمد تا حاکمی هندی و بومی در تلنگ جایگزین خود کند تا از این طریق ورنگل را بهتر کنترل نماید، اما حاکم محلی به کمک رای اوریسه، ورنگل را تصرف کرد. قطب الملک آن‌ها را شکست داد و از ورنگل اخراج نمود.

(Sreenivasachar, *History of Warangal*, 1934-35, p. 33.; Briggs, *History of the Rise of Mohammedan Power in India*, Vol. 3, pp. 10 – 11)

۲. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۵۷؛ رتن لعل مست، تحفه دکن، نسخه خطی، برگ ۱۰ و ۱۱ الف و ب. مؤلف تحفه دکن مرگ قاسم برید را در سال ۹۱۰ ق. ذکر کرده است (رک. همانجا). و فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳. طباطبایا، برهان مآثر، ص ۱۵۷. قطب الملک نیز چند روستا به بیجانگر هدیه کرد.

(Sewell, *A Forgotten Empire*, p. 244)

4. Aiyangar, *Sources of Vijayanagar History*, pp. 88, 106.

حاکم بیجانگر، پیش از رسیدن به سلطنت، وزیر قدرتمند رای پیشین بیجانگر بود (رک. همانجا).

سلاطین بهمنی خودداری کرد، بلکه مناطقی را که در دوره حکومت ملوک بهمنی میان آنان مورد نزاع بود، تصرف نمود.

ج) ملک احمد بحری

ملک احمد بحری در دوره سلطنت سلطان محمودشاه بهمنی موفقیت‌های بسیاری در آرام‌سازی منطقه کنکن و سواحل غربی به دست آورد. بنا به نقل طباطبای، وی پسر محمدشاه (سوم) بهمنی بود و از کنیزی که به سلطان محمد اعطا شده بود به دنیا آمد، اما تحت نظر ملک حسن نظام الملک بحری (ملک نائب) قرار گرفت،^۱ به همین دلیل برخی او را فرزند ملک حسن دانسته‌اند. سلطان محمود به‌هنگام رسیدن به سلطنت، مقام ملک حسن را ارتقا داد. ملک احمد در این هنگام به سن رشد رسیده بود. وی برای نبرد با کفار به ولایت جنیر فرستاده شد. ظلم و ستم کفار بر رعایا در این منطقه موجب هرج و مرج شده بود. ملک احمد بر تمام قلاع و مناطق جنیر و اطراف آن تسلط یافت و ساکنان آنجا که مرکب از دکنی‌ها، خراسانی‌ها، هندوان و مسلمانان بودند از وی اطاعت نمودند. سلطان محمود با مشورت ملک حسن، جنیر را به‌عنوان جاگیر به ملک احمد اعطا کرد و از پیروزی‌های وی اظهار رضایت نمود؛ سپس سلطان او را به

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۶۷ - ۱۷۱. طباطبای می‌نویسد: «دربارۀ اصل و نسب ملک احمد بحری در کتابخانه عامرۀ حضرت نظام‌شاهی به خط برهان نظام‌شاه مشاهده کرده است که ملک احمد پسر ملک حسن نظام الملک بحری است». وی می‌نویسد: «برخی معتقدند ملک احمد از کنیزی که به محمدشاه بهمنی اعطا شده بود، به دنیا آمد. برخی دیگر نیز نقل می‌کنند که سلطان محمد کنیزی به ملک حسن بخشید. هنگامی که وی کنیز را به حرم خویش برد، او باردار بود. ملک حسن این مسئله را به عرض سلطان رسانید. سلطان دستور داد او را نزد خود بزرگ کند، به همین دلیل ملک احمد به فرزند ملک حسن معروف شد. هنگامی که سلطان محمود به سلطنت رسید، تمام احتیاجات ملک احمد را برآورده کرد. ملک احمد به‌هنگام آغاز سلطنت محمودشاه بهمنی، نوجوانی دوازده ساله بود» (برای اطلاعات بیشتر، رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۶۷ - ۱۷۱).

منطقه کنکن فرستاد. این منطقه تحت نظر کفار قرار داشت و مسلمانان آنجا به‌ویژه تجار از سوی کفار مورد آزار قرار داشتند. ملک احمد ابتدا قلعه سنیر^۱ را که بر فراز قلعه کوهی قرار داشت و دستیابی بدان دشوار بود، تصرف کرد. علی‌رغم مقاومت از سوی جنگجویان قلعه، نیروهای ملک احمد بر آنان پیروز شدند. معابد آنجا تخریب شد و به‌جای آن مساجد بنا گردید. همچنین غنایم بسیاری از جمله نقد، اقمشه، امتعه، غلامان و کنیزان بسیار نصیب آن‌ها شد. مقداری از غنایم به خزانه حکومتی تعلق گرفت و بخشی نیز صرف لشکر ملک احمد گردید. سپس قلعه دیگری به نام جوند^۲ که بسیار تند و تیز بود و دستیابی بدان دشوار بود توسط ملک احمد فتح شد. حاکم قلعه که از پیروزی و موفقیت وی در فتح قلعه سنیر اطلاع داشت پس از اندکی مقاومت تسلیم شد. سپس قلعه لها (معروف به لهاگر) و قلاع دیگری مانند کندهانه، جوند، ماهولی و پالی (واقع در قلعه کوه) فتح شد. پس از فتح قلاع مذکور، بتخانه‌ها تخریب شد و مساجد بنا گردید. در این پیروزی‌ها، غنایم بسیاری از جمله جواهرات به دست سپاه بهمنی افتاد. تسخیر قلعه دندراج‌پوری که بر ساحل دریا واقع شده بود، توسط ملک احمد انجام گرفت. دو طرف این قلعه را آب فراگرفته بود و دو سمت دیگر آن خشکی بود و دارای خندقی عریض و عمیق بود که راه ورود به دشمنان را مسدود کرده بود. بنای قلعه از سنگ بود و ساکنان آن عده‌ای از اشرار بودند. علی‌رغم استحکام قلعه، ملک احمد بر آن استیلا یافت. با فتح آن، تمام منطقه کنکن به تصرف او درآمد و متمرّدین آنجا تحت اطاعت سلطان بهمنی درآمدند. سلطان محمود پس از پیروزی‌های ملک احمد، خلعت خاص و کمر مرصع به وی اعطا کرد و تمام قلاعی را که متصرف شده بود به‌عنوان جاگیر به او بخشید.^۳

1. Sanir

2. Jond

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۷۰ - ۱۹۰.

موفقیت‌های وی در آرام‌سازی مناطق غربی، به محبوبیت او میان مردم دکن و مسلمانان افزود. وی در نبرد با مخالفان سلطان محمود بهمنی نیز مبارزات موفقیت‌آمیزی انجام داد. فرماندهان نظامی و امرای مخالف به‌منظور نبرد با سلطان محمود، به همراه لشکریان خویش به بیدر آمدند. ملک حسن و ملک احمد بحری به نبرد با آنان پرداخته و شورش آن‌ها را سرکوب کردند. سلطان محمود پس از این نبرد به ملک احمد خلعت پادشاهی، تاج و کمر و عنوان نظام الملک اعطا کرد. افزایش محبوبیت وی در نزد سلطان منجر به بدگویی بدخواهان و دشمنان وی گردید. سپس علی تالش‌دهی (که از خویشاوندان محمود گاوآن بود و در قلعه چاکنه حکومت می‌کرد) بر ملک احمد شورید. وی هنگامی که از تسلط ملک احمد بر جنیر و محبوبیت وی در نزد مردم آن منطقه اطلاع یافت، به همراه عده‌ای از مخالفان او به بدگویی از وی در نزد سلطان محمود پرداختند. علی تالش‌دهی با تهیه سپاهی بزرگ که شیخ مؤدی نیز وی را حمایت می‌کرد با ملک احمد به مبارزه پرداخت. ملک نصیر الملک گجراتی که منصب وکالت و پیشوایی داشت، ملک احمد را در این نبرد یاری نمود. ملک احمد پس از پیروزی بر علی تالش‌دهی منتظر رسیدن سلطان ماند، اما نصیر الملک برای نبرد با شیخ مؤدی و پیروانش حرکت کرد. سلطان محمود از اقدام خودسرانه وی ناراضی بود اما او را مورد عفو خویش قرار داد. نبرد سلطان با شیخ مؤدی و همراهانش به پیروزی رسید. بسیاری از آنان کشته شده و عده اندکی نیز گریختند.^۱

گفتار دوم: اختلال در مرزهای غربی قلمرو ملوک بهمنی

الف) شورش بهادر گیلانی

سلطان محمود پس از سرکوبی شورش ملک حسن نظام الملک درصدد دفع

۱. همان، ص ۱۷۶، ۱۹۰-۱۹۷. طباطبای نام حاکم شهر بیدر را پسند خان و فرشته وی را با نام دلپسند خان معرفی کرده است (رک. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۹۱؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۵). طباطبای می‌نویسد: «شیخ مؤدی و پیروانش عرب بودند» (رک. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۹۶-۱۹۷).

بهدادر گیلانی که بر سواحل غربی تسلط یافته بود، برآمد. وی علاوه بر آنکه بنادر گوا تا دابل و چاول، کلهر، پناله، کولاپور، نلگوان، مرج و سایر قلاع را تصرف کرده بود، جزیره مهائم را که متعلق به گجرات بود، به تصرف خود درآورد. او به کشتی‌های سلطان گجرات دستبرد زد و اسباب و اموال آن را غارت نمود. سلطان محمودشاه گجراتی نامه‌ای به همراه نمایندگان خویش به سوی سلطان محمود بهمنی فرستاد و از آنچه بهادر گیلانی انجام داده بود، شکایت کرد. سلطان گجرات به سلطان بهمنی چنین پیغام فرستاد: «بهدادر گیلانی دریا را در اختیار دارد و بیست و چهار جهاز (کشتی) بنادر گجرات را که مملو از اموال تجار بود، غارت کرده و یاقوت حبشی را به همراه دویست جهاز مشحون از مردان کاری به مهائم فرستاده و بسیاری از مصاحف و مساجد را سوخته و در غارت و اسیر به اقصای غایت کوشیده مصدر اعمال شنیعه گشت و بعد از این، داعیه دارد که از راه دریا لشکر بر بندر سورت فرستد».^۱

محمودشاه بهمنی پس از دریافت نامه سلطان گجرات، به بهادر گیلانی دستور داد اگر اموال گجرات بازگردانده شود او را امان خواهد داد، درغیراین صورت با او به نبرد خواهد پرداخت. وی پیشنهاد سلطان را نپذیرفت. سلطان محمود سپاهی را با فرماندهی قطب الملک، یوسف عادل خان و فتح الله عماد الملک برای سرکوبی وی فرستاد. بهادر گیلانی هراسان شد و به سوی منکلیر^۲ گریخت اما با رسیدن سپاه بهمنی، از آنجا نیز فرار کرد. سپس عده‌ای از آشنایان بهادر به وی

۱. طباطبای، برهان مؤثر، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۸. طباطبای سال وقوع شورش بهادر گیلانی را ۹۰۰ق. ذکر کرده است (رک. همان، ص ۱۵۳). فرشته سال وقوع آن را ۸۹۹ق. ذکر کرده است (رک. همان، ج ۱، ص ۳۶۸). فرشته مناطقی را که بهادر گیلانی تصرف کرد، دابل، کولاپور (کهولاپور)، کلهر و برناله ذکر کرده است (رک. همان، ج ۱، ص ۳۶۴).

پیغام دادند که اگر از سلطان طلب عفو کند در امان خواهد بود. وی خواجه نعمت الله تبریزی را بدین منظور به سوی سلطان فرستاد. سلطان محمود بهمنی اظهار داشت به شرط آنکه وی دو سلسله فیل و مقرری به دیوان بهمنی بپردازد ما نیز قلاع و بلادی که در تصرف بهادر است به او خواهیم داد. بهادر گیلانی، شرط سلطان را دلیل بر ناتوانی او پنداشت و پاسخ داد: «امسال خطبه خود را در شهر احمدآباد بیدر و سال دیگر در احمدآباد گجرات خواهیم خواند». سپس سلطان محمود به سوی کلهر و مرج رفت و قلاع آنجا را به تصرف خود درآورد. در همین زمان ملک شمس الدین طارمی که از سوی بهادر گیلانی حاکم دابل شده بود با شنیدن خبر تصرف مرج و کلهر، به همراه کدخدایان آن نواحی به سوی سلطان آمد. این امر بهادر گیلانی را آشفته کرد. وی ابتدا در قلعه پناله پناهنده شد و پس از آن به سوی کولاپور رفت. سپس خواجه نعمت الله تبریزی و خواجه مجد الدین را به همراه نامه‌ای به سوی سلطان فرستاد. سلطان محمود به وی امان داد اما بهادر این بار نیز سرپیچی کرد و گفت: «اگر سلطان به مرج بازگردد من در آنجا به نزد سلطان خواهم رفت». محمودشاه پیشنهاد وی را نپذیرفت و برای نبرد با او آماده شد. بهادر گیلانی نیروهای خود را (متشکل از مازندرانی، عراقی، خراسانی و گیلانی) برای نبرد با سلطان آماده کرد. این نبرد به کشته شدن بهادر گیلانی انجامید و شورش وی به پایان رسید.^۱

ب) پرتغالی‌ها در سواحل غربی دکن

مرزهای غربی قلمرو ملوک بهمنی از آغاز تا انحطاط همواره در معرض خطر

۱. بخاری، *تاریخ گجرات*، نسخه خطی، برگ ۱۷ الف و ب. بخاری مؤلف طبقات محمودشاهی می‌نویسد: «سلطان محمودشاه بهمنی هدایایی را به سلطان محمود گجراتی فرستاد و در عوض از او تقاضا کرد که وی را از تسلط افرادش آزاد کند و برای او کمک بفرستد، اما سلطان گجراتی برای وی کاری انجام نداد (رک. همانجا). همچنین درباره شورش بهادر گیلانی (رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۶۹ - ۳۷۰؛ میر عالم ابو القاسم، *حدیقه العالم*، ج ۱، ص ۱۷ - ۲۰؛ یحیی خان، *تذکره الملوک*، نسخه خطی، برگ ۴۳ ب).

قرار داشت. سرپیچی حاکمان بومی این منطقه در اطاعت از ملوک بهمنی و ایجاد فساد و مزاحمت در امور تجاری مسلمانان از جمله مواردی بود که فرماندهان نظامی مانند خلف حسن بصری، محمود گاوآن و ملک احمد بحری را موظف به آرام‌سازی این منطقه نمود.

شرایط نامناسب جغرافیایی منطقه کنکن (مرزهای غربی) منجر به بروز ناآرامی در مرزهای غربی گردید. به تصریح یکی از محققان، علاوه بر وجود پوشش انبوه گیاهی، بومیان آنجا نیز به منظور دستبرد به کالاهای تجاری، با استفاده از فیل اقدام به هجوم می‌کردند، به همین دلیل بازرگانان به‌هنگام ورود به سواحل غربی تحت کنترل مأمورین حفاظتی به تجارت می‌پرداختند؛ از این‌رو دزدی، راهزنی و آزار و اذیت تجار همواره در این منطقه وجود داشت.^۱ با این‌همه، حضور پرتغالی‌ها در سواحل غربی امری متفاوت به‌شمار می‌رفت. ورود آنان به سواحل غربی و مرزهای ملوک بهمنی صدمه جبران‌ناپذیری بر اوضاع اقتصادی آنان گذاشت.

پرتغالی‌ها ابتدا برای تجارت ادویه وارد سواحل غربی شدند، اما پس از مدتی، بندر گوا به‌عنوان پایگاه تجاری و دریایی آنان درآمد. گوا به‌عنوان مشهورترین بندر در سواحل غربی به‌شمار می‌رفت.^۲ این امر از یک‌سو و تجارت اسب در این منطقه از سوی دیگر، پرتغالی‌ها را علاقه‌مند به تسلط بر این منطقه کرد. گوا نقش کلیدی در تجارت اسب و معامله آن به‌شمار می‌آمد. از دیرباز اسب‌های اصیل عربی از بنداری مانند قلهات و هرموز به این بندر صادر می‌شد. همچنین اسب به‌عنوان کالایی گران‌بها به‌شمار می‌رفت و پرورش آن در منطقه دکن و سواحل آن امکان‌پذیر نبود. نیاز مبرم به این کالا از سوی حاکمان، سلاطین و

1. Dipakranjan Das, *Economic History of The Deccan*, p. 224.

مؤلف تصریح می‌کند که ناآرامی در منطقه کنکن از دیرباز وجود داشته است (ر.ک. همانجا).

۲. گاوآن، ریاض‌الانشاء، نامه شماره ۳۹، ص ۱۶۳.

متمولین و سود سرشار حاصل از تجارت آن، به تدریج اسب را به عنوان کالایی تجملی و گران بها در امور تجاری قرار داد.^۱

دو جهانگرد به نام های نیکیتین و باریوسا، اطلاعات مفیدی درباره اوضاع اقتصادی شهرهای مختلف دکن به ویژه بنادر آن ارائه داده اند. کالاهایی مانند اسب، برده، ظروف سفالی و چینی، ظروف شیشه ای، فرش و پارچه از مناطقی مانند چین، حلب و ایران به سواحل غربی دکن صادر می شد. تنبول، تمبر هندی، ادویه، زنجبیل، برنج، گندم، انواع حبوبات، عنبر، صمغ، بالاذر، کافور، چغندر، الماس، جیوه، سنگرف، مس، ابریشم و کتان نیز از جمله کالاهای صادراتی دکن به مناطق مختلف بود.^۲

بنادر گوا، چاول و دابل در مرزهای غربی ملوک بهمنی، به عنوان سه بندر تجاری بزرگ به شمار می آمد و بازرگانان از سرزمین های مختلف به منظور فروش کالاهای متعدد خویش به این بنادر سفر می کردند.^۳ در این میان بندر گوا نقش اساسی ایفا می کرد. تجارت اسب یکی از پررونق ترین معاملات در این بندر بود و بازرگانان بزرگ، به خرید و فروش اسب های اصیل عربی مشغول بودند.^۴ آنان بدین منظور در نزدیکی شهر بیدر سالانه بازاری تشکیل می دادند. در این بازار علاوه بر معامله انواع کالاها، بیست هزار رأس اسب نیز خرید و فروش می شد.^۵

سود سرشار حاصل از منابع تجاری در این منطقه، نشانگر ضرورت آرام سازی مرزهای غربی از سوی ملوک بهمنی بود. محمود گاوآن وزیر برجسته بهمنیان، بیش از دو سال در این منطقه به سر برد و آنجا را تحت اطاعت ملوک بهمنی

۱. برای آگاهی بیشتر درباره تجارت اسب، نک: فصل دوم.

۲. برای آگاهی عمومی از وضعیت تجارت کالاها در سواحل غربی، نک:

(Barbosa, *The book of Duarte Barbosa*, Vol. 1, pp. 158-181).

3. Barbosa, *The book of Duarte Barbosa*, Vol. 1, pp. 158-181.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۳۸؛ زیری، تاریخ بیجاپور، ص ۱۰.

5. Nikitin *The Travels of Afanasy Nikitin in India*, pp. 12 - 13.

درآورد. سپس در دوره محمودشاه بهمنی به فرماندهی ملک احمد بحری، مرزهای غربی پاکسازی گردید، اما ضعف حکومت مرکزی و عدم اتحاد میان فرماندهان ایالت‌ها نه تنها مرزهای غربی را رها ساخت بلکه حکومت ملوک بهمنی را در معرض انحطاط قرار داد. در همین زمان در سواحل ملیبار نیز امیرنشین‌هایی متعدد (از جمله کالیکوت و کوچی) به وجود آمد. این امر منجر به بروز رقابت شدید میان آنان گردید.^۱

پرتغالی‌ها ابتدا به کالیکوت و کوچی و سپس بر بنادر چاول و گوا دست یافتند. واسکوداگاما^۲ پرتغالی که برای یافتن راه دریایی به سوی هند فرستاده شده بود، در سال ۹۰۳ق. به همراه سه کشتی که دارای شصت تا یکصد و پنجاه تن بار بود، لیسبون را به مقصد هند ترک کرد. واسکوداگاما در سال ۹۰۴ق. در هشت مایلی شمال کالیکوت لنگر انداخت.^۳ در همین زمان، یکی از پرتغالی‌ها با دو نفر عرب برخورد کرد که هر دوی آنان از ورود پرتغالی‌ها به سواحل هند متعجب شده بودند. آن‌ها از پرتغالی‌ها علت ورودشان را پرسیدند. پرتغالی‌ها در پاسخ اظهار داشتند که در جستجوی ادویه‌جات و مسیحیان به آنجا آمده‌اند.^۴ معبری

1. Boxer, *The Portuguese Sea-Borne Empire*, p. 44.

2. Vascodagama

3. Ross, "The Portuguese In India, 1498-1598", in *Cambridge History of India*, Vol. V, pp. 3 – 4.

در نقل قولی دیگر، حرکت واسکوداگاما از لیسبون در ژوئیه ۱۴۹۷م. و رسیدن وی به هند در بیستم یا بیست و یکم ماه مه در سال ۱۴۹۸م. ذکر شده است

(Sanjay, *The Portuguese Empire In Asia*, p. 57).

4. Boxer, *The Portuguese sea-Borne Empire*, p. 73.

ذکر شده است که واسکوداگاما در مسیر خود به سوی هند گرفتار توفان تند شد و وارد سواحل زنگبار گردید. سپس شهاب الدین احمد بن ماجد او را به سوی هند راهنمایی کرد. این نظریه نیاز به بررسی دارد زیرا متن‌های پرتغالی به‌جامانده از واسکوداگاما، هیچ ملیتی را برای راهنمای خود ذکر نکرده و به نظر می‌رسد، این داستان برای بدنام کردن ابن ماجد

می‌نویسد: «پرتغالی‌ها به همراه سه کشتی به فندرینه رسیدند، سپس از آنجا به بندر کالیکوت رفته و چند ماه در آنجا اقامت کردند. آنان پس از آنکه از اوضاع و احوال سواحل ملیبار اطلاع یافتند، بدون انجام امور تجاری به پرتغال بازگشتند؛ سپس به همراه شش کشتی به سواحل غربی دکن آمده و وارد کالیکوت شدند. آن‌ها به کارگران سامری (حاکم کالیکوت) گفتند مسلمانان را از تجارت و سفر به جزیره العرب بازدارید و دو برابر سودی که از آن‌ها می‌گیرید از ما بگیرید».^۱ بومیان در مقابل این پیشنهاد ایستادگی کردند؛ سپس پرتغالی‌ها به تاجر مسلمان حمله‌ور شدند. سامری دستور به قتل پرتغالی‌ها داد و نزدیک به شصت تا هفتاد تن از آنان کشته شدند و بقیه نیز گریخته و سوار بر کشتی شدند.^۲ مسلمانان به قلعه‌ای که پرتغالی‌ها در کالیکوت ساخته بودند، حمله کردند و پرتغالی‌ها را به قتل رساندند.^۳ معبری می‌نویسد: «انان از کالیکوت به کوچی^۴ گریختند. حاکم آنجا که با سامری دشمنی داشت آن‌ها را پناه داد و اجازه داد نزدیک شهر کوچی برای استقرار خویش قلعه بسازند. انان مسجدی را که بر ساحل دریا بود، تخریب کرده و به جای آن کلیسا بنا کردند».^۵ پرتغالی‌ها انحصار تجارت ادویه‌جات را به

→

جعل شده است. شاید بتوان اظهار داشت راهنمای واسکوداگاما یک هندی بود که به امید یافتن راه سرزمین مادری و بازگشت به خانه و وطن خویش با واسکوداگاما همکاری نمود (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: ابن ماجد، *القوائد فی اصول علم البحر و القواعد*، ص ۶۷ - ۷۲).

۱. المعبری، *تحفة المجاهدین*، ص ۷۸؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. المعبری، *تحفة المجاهدین*، ص ۷۹.

3. Prestage, *Portuguese Expansion Over seas*, p. 77.

4. Cochi

۵. المعبری، *تحفة المجاهدین*، ص ۷۹؛ فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۳۷۱. المعبری می‌نویسد: «پرتغالی‌ها پس از آنکه اولین بار وارد کوچی شدند، پس از کسب فلفل و زنجبیل به پرتغال برگشتند و دوباره یک سال بعد به همراه چهار کشتی به کوچی و کنور آمدند و پس از تجارت ادویه‌جات به پرتغال برگشتند. آنان دو سال بعد به همراه بیست کشتی به کوچی برگشتند و به تجارت فلفل و ادویه پرداختند (رک. المعبری، *تحفة المجاهدین*، ص ۸۰).

دست خود گرفته و دیگران را از معامله آن ممنوع کردند. سامری از مشاهده این روند آشفته گردید و اقدام به قتل حاکم کوچی کرد. سه کشتی از سوی اهالی فنّان و سه کشتی از سوی اهالی فندرینه و کابکات و سپس بار دیگر چهار کشتی از سوی اهالی فنّان و بلینکوت به کمک سامری شتافتند. اگرچه آنان با پرتغالی‌ها نبرد کردند اما با شروع فصل باران، جنگ میان آنان به پایان رسید و سامری هیچ‌گونه موفقیتی کسب نکرد.^۱ پادشاه پرتغال (مانوئل اول) تصمیم به استقرار نیروی نظامی در هند نمود. وی در سال ۹۱۱ ق. فرانسیسکو المیدا^۲ را به‌عنوان جانشین پادشاه در شرق منصوب کرد.^۳

اقدامات سامری علیه پرتغالی‌ها بی‌نتیجه ماند. وی برای چاره‌اندیشی افرادی را نزد سلاطین مصر، جده، دکن و گجرات فرستاد و چنین پیغام داد: «آزار و زحمت اهل فرنگ نسبت به ملک موروثی من از اندازه بیش است و من با آنکه به دین هَنودم حمایت ایشان بر ذمت همت خویش فرض شمرده خزائن و دفائن صرف این کار می‌کنم و تقصیری در این باب نمی‌نمایم. لیکن چون فرمانده پرتغال به کثرت خزانه و وفور لشکر موصوف است، پیوسته غراب‌ها مشحون از ابطال رجال

→ تعداد کشتی‌هایی که از پرتغال به کوچی رفتند بیست و یک، بیست و دو، بیست و سه و بیست و هشت ناو نیز ذکر شده است

(Ross, "The Portuguese in India, 1498-1598", in *Cambridge History of India*, Vol. 7, p. 6).

ذکر شده است که پادشاه پرتغال (مانوئل اول) به‌دلیل موفقیت خویش در تجارت فلقل خود را «پادشاه پیروزی و تجارت» در جزیره عربی، فارس و هند نامید. سپس پادشاه فرانسه او را از روی حسادت «پادشاه ادویه‌جات» نامید

(Livermore, *A New History of Portugal*, p. 142).

۱. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۱

2. Francisco Almeida

3. Dalboquerque, *The Commentaries of The Great Afonso Dalboquerque*, Vol.1, p. 20.

و استعداد جدال و قتال به این صوب می‌فرستد و از کشته شدن مردمان قوتش کم نمی‌شود و بدین سبب محتاج به مدد پادشاهان اسلام شده‌ام، اگر مقهوری اعدای دین محمدی پیش نهاد همت والا نهمت ساخته از ممالک کشتی‌ها مملو از تهمت‌نات جرار جهت غزاء کفار فرنگ در این دیار متردد گردانند، هرآینه در سلک غازیان منتظم گشته فردای قیامت پیش سرور کائنات سربلند بوده در سلک مجاهدان انتظام خواهند داشت».^۱

در پی پیغام سامری، سلطان مصر قانصوح الغوری^۲ سیزده کشتی جنگی به فرماندهی امیر حسین روانه سواحل هند نمود. شاه‌محمود گجراتی و محمودشاه بهمنی نیز از بنادر دیو، گوا، دابل و چاول کشتی‌هایی را به کمک سامری فرستادند.^۳ معبری می‌نویسد: «سامری نزدیک به چهل کشتی (که همه آن‌ها کوچک بودند) از مناطق مختلف سواحل غربی جمع کرد».^۴ نبرد اولیه‌شان نتیجه‌ای دربرداشت. آن‌ها پس از آنکه با پرتغالی‌ها به نبرد پرداختند به بندر دیو برگشتند. فرنگیان به دنبال‌شان رفتند. ملک ایاز حاکم بندر دیو و امیر حسین فرمانده جنگی مصر با آنان به نبرد پرداختند. تعدادی از کشتی‌های آنان به دست پرتغالی‌ها افتاد و عده‌ای از مسلمانان نیز کشته شدند.^۵ با این اتفاق، تلاش

۱. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۳.

2. Qansuh Al-Ghawri

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۳.

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۷۲. برخی محققین می‌نویسند: «پادشاه مملوکی مصر، قانصوح الغوری، برای یاری رساندن به مسلمانان در بیرون راندن پرتغالی‌ها، ناوگانی را فرستاد که در سال ۱۵۰۸م. نزدیک بندر چاول ناوگان پرتغالی را شکست داد؛ اما در آغاز سال بعد، المیدا ناوگان مشترک مصر و گجرات را در مقابل بندر دیو در ساحل گجرات شکست داد و بدین ترتیب پرتغالی‌ها از تنها نیروی دریایی اسلامی که قدرت مقابله با پرتغالی‌ها را داشت رهایی یافتند و نهبانان پرتغالی مستقر در قلعه دیو، در مقابل دو

سامری برای بیرون راندن فرنگیان بی نتیجه ماند و تسلط کامل ایشان بر سواحل غربی فراهم گردید. پرتغالی‌ها در سال ۹۱۵ق. مسجد جامع کالیکوت را که ناخدا متقال آن را بنا کرده بود، سوزاندند و به تصرف خانه سامری پرداختند. سامری در آن زمان به دلیل حضور در برخی نبردها در کالیکوت حضور نداشت. سربازان سامری با آنان مقابله کرده و نزدیک به پانصد تن از ایشان را به قتل رساندند. بقیه نیز به سوی کشتی‌های خویش عقب‌نشینی کردند. پرتغالی‌ها به فنان وارد شده و نزدیک به پنجاه کشتی متروکه در ساحل را آتش زدند و هفتاد مسلمان را به قتل رساندند.^۱ فرشته می‌نویسد: «پس از آنکه پانصد تن از پرتغالی‌ها کشته شدند باقی‌مانده آنان، خود را به بندر کولم رساندند و با زمین‌داران آنجا مصالحه کرده و به بنای قلعه و حصار پرداختند».^۲

پرتغالی‌ها به تثبیت قدرت خویش در سواحل غربی پرداختند. آنان حمل برگه عبور برای کشتی‌ها را ضروری کردند. صاحبان کشتی‌ها برای فرمانروایان پرتغالی پول معینی می‌پرداختند و اگر یک کشتی گذرنامه نداشت، اروپاییان کشتی و اموال و افراد آن را به غنیمت می‌گرفتند.^۳ در سال ۹۲۱ق. سامری بدون آنکه علیه پرتغالی‌ها موفق شود، رحلت کرد؛ سپس برادرش جانشین او شد. حاکم جدید ابتدا با پرتغالی‌ها مصالحه کرد و به آنان اجازه داد در نزدیک شهر کالیکوت

→

محاصره بعدی عثمانی‌ها مقاومت کردند و بر آب‌های اقیانوس هند تسلط کامل یافتند»

(Boxer, *The Portuguese Sea-borne Empire*, p. 46).

عثمانی‌ها در دوره سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۳۸م. یک ناو دریایی به سوی گجرات فرستادند اما به دلیل تأخیر گجراتی‌ها در تجهیز آن با توشه و مخارج، موفق به بازگرداندن بندر دیو از اشغال پرتغالی‌ها نشدند

(Aziz Ahmad, *An Intellectual History of Islam in India*, pp. 50 – 51).

۱. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۶.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۱ – ۸۲.

قلعه بسازند مشروط به آنکه هر سال چهار کشتی فلفل و زنجبیل به بنادر عرب فرستاده شود. آنان ابتدا به عهد خویش عمل کردند اما پس از آنکه بنای قلعه به پایان رسید، به مسلمانان تعدی کردند. یهودیان نیز که در کدنگلور سکونت داشتند به دلیل عدم روابط نیکو با مسلمانان به پرتغالی‌ها کمک کردند. با وقوع این حوادث، سامری (حاکم جدید) از مصالحه خویش با پرتغالی‌ها پشیمان گردید و در پی سرکوبی آنان برآمد. وی ابتدا به کدنگلور رفت و یهودیان را که به پرتغالی‌ها کمک کرده بودند، سرکوب کرد. سپس در کالیکوت به محاصره قلعه پرتغالی‌ها پرداخت. سامری آنان را مغلوب کرد و قلعه را فتح نمود. سپس کشتی‌های فرنگیان را که مملو از زنجبیل و فلفل و سایر ادویه‌جات بود به بنادر مسلمانان ارسال کرد.^۱

تصرف گوا، از دیگر اهداف پرتغالی‌ها در سواحل غربی دکن بود. تجارت در گوا بسیار سودآور بود و به تنهایی دویست هزار پارادوس^۲ درآمد داشت.^۳ فروش اسب در این بندر در مقایسه با سایر کالاها بسیار سودآور بود.^۴ همچنین در گوا چوب فراوانی برای ساختن کشتی وجود داشت.^۵

آلفونسو آلبوکرک پس از امید، به عنوان جانشین پادشاه پرتغال در هند انتخاب

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۷۳.

2. Pardaos

3. Dalboquerque, *The Commentaries of The Great Afonso Dalboquerque*, Vol. 2, p. 95.

پارادوس مطابق با پول مورد استفاده پرتغالی‌ها در هند و برابر با سیصد و هفتاد ریس (Reis) پرتغالی بود. (Ibid, p. 95)

هر پارادوس سی و شش سنتاو بود و هر صد سنتاو معادل یک اشرفی بود (رک. آقا محمد زنجانی، اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، ص ۷۵).

۴. آقا محمد زنجانی، اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، ص ۵۷، ۱۸۳ - ۱۸۴.

5. Richards, *Goa*, p. 18.

گردید.^۱ وی تمام توجه خویش را به تصرف گوا معطوف کرد و پس از کسب اطلاعاتی درباره آن^۲، به دی آنتونی دستور داد تا با گروهی برای شناسایی موقعیت گوا (مانند چگونگی قرار گرفتن شهر، دیوارها و قلعه، بررسی موقعیت مکان‌هایی که بهترین نقطه برای ورود به شهر بود) اقدام کند. سپس به حاکم آنجا پیغام فرستاد که او (آلفونسو آلبوکرک) فرمانده اصلی هند از سوی پادشاه پرتغال است و آن‌ها باید با کمال میل، خود را تحت اطاعت او قرار دهند و قلعه گوا را تسلیم وی کنند. وی همچنین دستور داد رومی‌ها و ترک‌های شهر به پرتغالی‌ها واگذار شوند. آلبوکرک پس از فرستادن پیغام، بدون آنکه منتظر دی آنتونی بماند به‌سوی گوا حرکت کرد و در مقابل شهر ایستاد. اهالی گوا از دیدن این منظره به وحشت افتادند و عده‌ای را برای انجام مذاکره به‌سوی پرتغالی‌ها فرستادند. آلفونسو آلبوکرک پاسخ داد که به آن‌ها فرصت مذاکره داده خواهد شد. حاکم قلعه و اهالی گوا نیز با ورود پرتغالی‌ها (بدون خشونت) موافقت کردند.^۳ در همین زمان یوسف عادل‌شاه مشغول ساختن کشتی در این بندر بود تا بدین‌وسیله پرتغالی‌ها را از سواحل غربی بیرون براند.^۴ آلبوکرک که در سال ۹۱۶ق. بر گوا مسلط شده بود، شش ماه بعد مورد هجوم یوسف عادل‌شاه قرار گرفت. وی پس از بیست روز محاصره، گوا را از تصرف پرتغالی‌ها خارج کرد، اما پس از مرگ یوسف عادل‌شاه، آلبوکرک فرصتی مناسب یافت و گوا را در اواخر نوامبر همان سال تصرف کرد.^۵ فرشته می‌نویسد: «آلبوکرک این‌بار توانست با فریفتن حاکم گوا، بار دیگر آنجا را متصرف شود».^۶

1. Boxer, *The Portuguese Sea-Borne Empire*. p. 46.

2. Dalboquerque, *The Commentaries of the Great Afonso Dalboquerque*, Vol. 2, p. 84.

3. Ibid, Vol. 2, pp. 90 – 91, 94.

4. Richards, *Goa*, p. 18.

5. Ibid, p. 18; Diffie and Winus, *Foundations of The Portuguese Empire*, p. 253.

۶ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۷۲.

آلبوکرک به هنگام ورود به گوا از آسایش و امنیت مهاجران مسلمان به عنوان ساکنین این منطقه متعجب گردید و در نامه‌ای به پادشاه پرتغال (مانوئل اول) چنین نوشت: «تاجران مسلمان در بهترین بندرهای هند، خانه‌ها و اقامتگاه‌هایی دارند و آن‌ها صاحب بسیاری از کشتی‌های بزرگ بوده و تجارت گسترده‌ای انجام می‌دهند و پادشاهان هند به علت سودهای فراوانی که هر سال از آن‌ها به دست می‌آورند، روابط بسیار محکمی با آن‌ها دارند».^۱

ویژگی ممتاز تجارت در گوا، معامله اسب به شمار می‌آمد. نامه‌های متعدد آلبوکرک و مسئولین پرتغالی در گوا خطاب به پادشاه پرتغال، نشانگر اهمیت اقتصادی تجارت اسب در این منطقه است. این نامه‌ها نه تنها میزان تجارت و درآمد حاصل از اسب را نشان می‌دهد بلکه حاکی از آگاهی پرتغالی‌ها به اهمیت تجاری اسب در این بندر است. در یکی از نامه‌هایی که به دون مانوئل اول (پادشاه پرتغال) نوشته شد، ذکر گردید که پنج کشتی حامل اسب از هرموز به گوا آمد که پنج هزار پارادوس ارزش مالی داشت.^۲ همچنین فرانسيسكو کورونیل که به عنوان مسئول مؤسسه تجاری گوا منصوب شده بود، طی نامه‌ای به پادشاه پرتغال از اهمیت تجاری اسب در گوا خبر داده است.^۳ آلفونسو آلبوکرک نیز در نامه‌ای به پادشاه پرتغال درباره ارسال اسب از ایران و عربستان توسط کشتی‌های هرموز به بندر گوا خبر داده و می‌نویسد: «این امر حاکی از اهمیت تجارت این کالا است».^۴ وی همچنین در نامه‌ای دیگر سود حاصل از تجارت اسب در گوا را

1. Boxer, *The Portuguese Sea-Borne Empire*, p. 73.

۲. آقا محمد زنجانی، اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، ص ۶۰

۳. همان، ص ۶۰ نامه فرانسيسكو کورونیل، مسئول مؤسسه تجاری گوا به دون مانوئل اول. گوا، بیست و دوم اکتبر ۱۵۱۳م، موضوع: رسید پنج کشتی حامل اسب در سال ۱۵۱۲م. از هرمز به گوا: «من تصور می‌کنم که این پنج کشتی، پنج هزار پارادوس ارزش داشته باشد... حال ببینید که با آمدن تمامی کشتی‌ها چه درآمدی عاید آن اعلیحضرت خواهد شد» (رک. همانجا).

۴. همان، ص ۶۲ - ۶۷

سیصد تا پانصد درصد ذکر کرده است.^۱ نامه‌ای دیگر نیز خطاب به دون ژوان سوم (پادشاه پرتغال) حاکی از فروش اسب‌های هرموز در گوا به مبلغ شصت هزار صرافین است.^۲

تام پرس در مورد تجارت اسب در گوا می‌نویسد: «اسب‌های ایران در سرزمین گوا و دکن و دیگر نواحی هند از قیمت بسیار بالایی برخوردار است، از این‌رو بازرگانان هرموز هرساله با اسب‌هایشان به آن سمت حرکت می‌کنند. یک اسب ممکن بود تا سیصد اشرفی، معادل سیصد و بیست ریس^۳ ارزش داشته باشد.»^۴

فعالیت پرتغالی‌ها در سواحل غربی دکن محدود به جنگ و تجارت نبود. مبلغین مسیحی نیز به همراه فاتحین و تاجران پرتغالی وارد هندوستان شدند. آنان فعالیت جدی خویش را از سال ۹۲۷ ق. آغاز کردند. یکی از مبلغین فعال مسیحی، فردی به نام فرانسیس شافیر بود که می‌گفت: «آنگاه که پرستش بت‌ها را می‌شنیدم فوراً به عبادتگاه روی می‌کردم، درحالی‌که گروهی از پسر بچه‌ها با من بودند که اقدام به شکستن بت‌ها کرده و بر آن‌ها آب دهان انداخته و لگدمالشان می‌کردند.»^۵ اقدام پرتغالی‌ها در مسیحی کردن بومیان منطقه گسترده بود. آنان مردان مسلمان را کشته و همسران آن‌ها را به ازدواج پرتغالی‌ها درمی‌آوردند.^۶ محقق می‌نویسد: «هدف آنان از این اقدام، ایجاد وفاداری ساکنان سواحل غربی نسبت به خویش بوده است.»^۷

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

3. Reis

4. Pires, *The Suma Oriental of Tome Pires*, p. 21.

تام پرس، با ارزش‌ترین اسب‌ها را اسب‌های عربی و سپس ایرانی ذکر کرده است (رک. همانجا).

5. Lonsdale, *Merchant Adventures In The East*, p. 39.

6. Richards, *Goa*, pp. 20 - 21.

7. Rubinnoff, *India's use of force in Goa*, p. 30.

تسلط پرتغالی‌ها بر گوآ، متفاوت از تسلط آنان بر سایر بنادر سواحل غربی بود. آن‌ها به‌عنوان حاکمان منطقه و بومیان آنجا نیز به‌عنوان تابعین پرتغالی‌ها به‌شمار می‌آمدند. پرتغالی‌ها ابتدا مالیات‌هایی را که بومیان گوآ به حاکمان هندوی خود می‌پرداختند لغو و سپس در آیین هندوان تغییراتی ایجاد کردند.^۱ آلفونسو آلبوکرک رسم ساتی را ممنوع اعلام کرد. این امر (به‌دلیل رضایت زنان بومی و هندو) در خاطرات آلفونسو آلبوکرک اقدامی خوشایند ذکر شده است.^۲

معبری درباره اقدامات پرتغالی‌ها برای نابودی اسلام و مسلمانان در سواحل غربی می‌نویسد: «از ظلم و ستمشان نسبت به مسلمانان تعطیل کردن سفر آنان به حج و غارت اموال و دارایی‌شان، سوزاندن مساجد، غارت کشتی‌ها، زیر پا نهادن قرآن‌ها، کتاب‌ها و سوزاندن آن‌ها و تشویقشان به رویگردانی از دین و سجده کردن به صلیب و دشنام دادن به حضرت محمد(ص) به‌طور علنی را می‌توان نام برد. همچنین بسیاری از زنان به اسارت پرتغالی‌ها درآمدند و به‌عنوان کنیز در خدمت آن‌ها قرار گرفتند. بسیاری از سادات و علما نیز که اسیر شده بودند، مورد شکنجه قرار گرفتند تا جان باختند. همچنین آنان بسیاری از مسلمانان را به دین مسیحی برگرداندند».^۳

کسب انحصار تجارت ادویه و رقابت با مسلمانان برای پرتغالی‌ها امری ناممکن بود. آنان با درک این واقعیت، برای تثبیت حضور خود در سواحل غربی اقدام به بنای قلعه و ایجاد پایگاه‌های دریایی برای کشتی‌های خود نمودند. همچنین با استفاده از چوب سواحل ملیبار، اقدام به ساختن کشتی‌های بزرگ کردند.^۴ برخورداری پرتغالی‌ها از کشتی‌های بزرگ و مستحکم که به توپخانه نیز

1. Remy, *Goa Roma of The Orient*, p. 89.

2. Dalboquerque, *The Commentaries of the Great Afonso Dalboquerque* , Vol 2, p. 94.

۳. المعبری، تحفة المجاهدین، ص ۸۸ - ۹۰.

4. Boxer, *The Portuguese Sea-Born Empire*, pp. 46 - 47.

مجهز بود، فرصتی مناسب برای پیروزی آنان فراهم کرد.^۱ علی‌رغم آنکه کشتی‌ها و سلاح‌های مسلمانان در مقایسه با امکانات جنگی پرتغالی‌ها ضعیف بود، اما آنان در هر فرصتی به کشتی‌ها و قلعه‌های پرتغالی‌ها (به امید بیرون کردنشان از سواحل) حمله می‌کردند. در این حملات (که معمولاً در مسیر حرکت کاروان‌های پرتغالی‌ها به گوا کمین می‌کردند) به تجارت آنان خسارت وارد می‌شد. برخورداری مسلمانان از کشتی‌های کوچک پارویی در مقایسه با کشتی‌های بزرگ پرتغالی، تلاش آن‌ها را در اخراج پرتغالی‌ها بی‌نتیجه گذاشت.^۲ عوامل گوناگونی در پیروزی پرتغالی‌ها در سواحل غربی هند تأثیرگذار بود که در این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - تسلط فرماندهان بر امور حکومتی بهمنیان و درگیری و کشمکش میان آن‌ها؛^۳

ب - موضع‌گیری سلاطین در مورد خطر محاصره سرزمین‌های مسلمانان به وسیله پرتغالی‌ها و حفظ منافع خویش؛ چنان‌که بسیاری از آنان با بهادرشاه، سلطان گجرات، هم‌عقیده بودند که: «جنگ دریاها مسئله‌ای است که تنها متوجه تاجران است و به هیبت و شکوه پادشاهان مزاحمتی ایجاد نمی‌کند».^۴

ج - دشمنی دیرینه میان حاکم کالیکوت و حاکم کوچی؛ پرتغالی‌ها با یاری رساندن به حاکم کوچی به حاکم کالیکوت خیانت کردند و اولین نفوذ خود را در سواحل غربی به دست آوردند.^۵

همچنین برخورداری پرتغالی‌ها از کشتی‌های بزرگ جنگی که از استحکام

1. Ibid, p. 44.

2. Ibid, pp. 58-59.

۳. نک: فصل ششم.

4. Boxer, *The Portuguese Sea-Borne Empire*, p. 50.

5. Ibid, p. 57.

زیادی برخوردار بود و خشونت پرتغالی‌ها نسبت به مسلمانان و اقدام به قتل آنان، زمینه‌های تسلط کامل پرتغالی‌ها را بر سواحل غربی (به‌ویژه گوا) فراهم کرد، چنان‌که بخش مهم قلمرو ملوک بهمنی در اختیار پرتغالی‌ها قرار گرفت.

گفتار سوم: امیر برید و سال‌های پایانی حکومت بهمنی (۹۲۴ - ۹۳۴ ق.)

طباطبا تصریح می‌کند در سال‌های پایانی سلطنت محمودشاه بهمنی امرا و صاحب‌منصبان حکومتی از جمله یوسف عادل خان در بیجاپور، سلطان قلی قطب الملک در تلنگ، فتح الله عماد الملک در برار، قاسم برید ممالک در قندهار، اوسه و بیدر، بدون نظارت حکومت مرکزی فرمانروایی می‌کردند. این مسئله از یک‌سو و مخالفت امرا علیه قاسم برید و لشکرکشی‌های آنان به‌منظور سرکوبی قدرت وی از سوی دیگر، روند حوادث را به‌سوی انحطاط و زوال قدرت ملوک بهمنی سوق داد. امیر برید (فرزند قاسم برید) در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان به وزارت دکن دست یافت.^۱ وی پس از مرگ محمودشاه، سلطان احمد چهارم را به سلطنت نشاند. در دوره سلطان احمد چهارم (۹۲۴ - ۹۲۷ ق.) امیر برید به توصیه سلطان در بیدر ماند تا به اداره امور بپردازد. وی دستور داد هیچ امیری به حضور سلطان نیاید،^۲ سپس اولین نشانه‌های تمرد از سوی امرا آشکار گردید. در سال‌های پایانی سلطنت محمود، امرا به‌طور مستقل عمل می‌کردند، اما همچنان تحت نام ملوک بهمنی فرمانروایی داشتند. در دوره سلطنت احمد چهارم،

۱. طباطبا می‌نویسد: «در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان، جز نام ملوک بهمنی چیزی نماند» (رک. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۲۰۴). همچنین نک: مکی، *ظفر الوالی بمظفر و آله*، ج ۱، ص ۱۶۹؛ میر عالم ابو القاسم، *حدیقة العالم*، ج ۱، ص ۱۴ - ۲۷؛ رازی، *هفت اقلیم*، ص ۶۰ مؤلف تحفه دکن می‌نویسد: «امیر برید فرزند قاسم برید، غلام ترک محمدشاه بهمنی بود که پس از پدر خویش، اختیار کل سلطنت را به دست گرفت» (رک. رتن لعل مست، *تحفه دکن*، نسخه خطی، برگ ۱۲ الف و ب).

۲. خافی خان، *منتخب اللباب*، ج ۳، ص ۱۳۲.

قطب الملک که مبلغ قابل توجهی به عنوان خراج به سلطان محمود می پرداخت از فرستادن آن خودداری کرد. امیر برید نیز هزینه محدودی برای سلطان قرار داد، به طوری که وی برای کسب هزینه عیش و نوش و خوشگذرانی خویش، تاج سلطنتی را تکه تکه نمود و آن را به تدریج فروخت. امیر برید از این امر اطلاع یافت و کسانی که تاج را برای سلطان به فروش رسانده بودند به قتل رسیدند. در همین زمان هنگامی که سلطان احمد از سختی و تنگی معاش خود به اسماعیل عادل خان شکایت کرد، وی با تحف و هدایای بسیار روانه بیدر شد، اما هنوز به دار الخلافه بیدر نرسیده بود که سلطان احمد شاه بهمنی درگذشت.^۱ با مرگ وی امیر برید مراسم عزاداری را به جای آورد و به مدت دو هفته امور حکومتی را تعطیل کرد، سپس علاء الدین را به سلطنت نشانده. سلطان جدید به مستی پدران خویش آگاه بود و آن را موجب زوال سلطنت می دانست، بدین منظور وی از عیش و نوش دوری گزید و زیرکانه در دور کردن امیر برید اقدام کرد؛ از این رو به امیر برید اظهار داشت: «ملوک پیشین قدر قاسم برید و شما را نمی دانستند و باید شما در مرزها مشغول دفع دشمن باشید تا سلطنت و ولایات استوار باقی بماند و بدون شما رو به زوال می رود». امیر برید طبق فرمان سلطان، از پایتخت دور شد. وی هر سه ماه یکبار سلطان را ملاقات می کرد. در یکی از ملاقات ها، سلطان علاء الدین تصمیم به قتل وی گرفت اما امیر برید متوجه شد و به خلع سلطان اقدام کرد. سلطان بهمنی پس از دو سال و سه ماه حکومت (۹۲۷ - ۹۲۹ ق.) برکنار شد^۲ و سلطان ولی الله بهمنی پسر سلطان محمود شاه به سلطنت رسید. سلطان جوان نیز دستاویز امیر برید بود، چنان که وی سلطان را در قصر حبس نمود و سپس او را به قتل رساند. سلطنت وی از سال ۹۲۹ - ۹۳۲ ق. به طول

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۵.

انجامید،^۱ سپس کلیم الله برادر ولی الله از سوی امیر برید به سلطنت رسید. حوادث سیاسی، حکومت وی را پس از مدتی (۹۳۲ - ۹۳۳ ق.) در آستانه انحطاط قرار داد. ورود ظهیر الدین محمد بابر به شبه‌قاره هند و فتح دهلی منجر به توجه قدرتمندان (حاکمان بیجاپور، احمدنگر، برار و برهان‌پور) به وی گردید. کلیم الله نیز به برقراری ارتباط با او علاقه‌مند شد، بدین‌منظور یکی از نزدیکان خود را با لباس مبدل به همراه نامه‌ای به‌سوی بابر فرستاد. نامه وی حاکی از آن بود اگر ظهیر الدین محمد بابر او را از این وضعیت آزاد کند، مملکت برار و دولت‌آباد را به او خواهد بخشید. بابر با دوراندیشی پیشنهاد او را نپذیرفت، زیرا وی هنوز پایه‌های حکومتی خود را استحکام نبخشیده بود. تسلط بر دولت‌آباد و برار نیز درحالی‌که حاکمان مندو و گجرات حد فاصل قلمرو ملوک بهمنی و شمال هند بودند برای حکومتی که تازه به استقلال رسیده بود، اقدامی زود هنگام و بی‌نتیجه به‌شمار می‌آمد. این خبر (استمداد کمک از ظهیر الدین محمد بابر) در بیدر فاش شد. کلیم الله برای در امان ماندن از سوی امیر برید به‌سوی بیجاپور رفت اما اسماعیل عادل‌شاه قصد دستگیری وی را کرد. کلیم الله به احمدنگر رفت و برهان نظام‌شاه بحری حاکم احمدنگر با این هدف که شاید وی را اغفال کرده و بیدر را تصرف نماید، از او به گرمی استقبال کرد. وی به سلطان در حد افراط احترام و تعظیم می‌کرد. سلطان از این امر مشکوک شد و وی را از این کار بازداشت. پس از مدتی کلیم الله در احمدنگر درگذشت و جسدش به احمدآباد بیدر بازگردانده شد.^۲

آنچه محمود گاوآن در برقراری تعادل میان گروه‌های مختلف اجتماعی (آفاقی،

۱. همان، ج ۱ ص ۳۷۸. فرشته می‌نویسد: «امیر برید پس از آنکه همسر سلطان ولی الله را تصرف کرد، شاه را به قتل رساند» (رک. همانجا). اما نقل قولی دیگر حاکی از آن است که وی پس از کشتن ولی الله با همسر سلطان ازدواج کرد (رک. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۶۶).

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۶. خافی خان می‌نویسد: «پس از مرگ کلیم الله، الهام الله دانست که دیگر بیدر جای ماندن نیست، وی به قله رفت و هرگز بازنگشت» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۱۳۹).

دکنی، ترک و حبشی) انجام داد، مورد توجه و دقت فرماندهان و سلاطین بهمنی قرار نگرفت، به همین دلیل پس از قتل وی بی‌نظمی، اختلال، توطئه‌چینی و دسیسه میان گروه‌ها آغاز شد.

وجود گروه‌های متعدد در دربار ملوک بهمنی، خود یکی از مهم‌ترین عواملی بود که کنترل اوضاع داخلی را دچار مشکل نمود. این امر از یک‌سو و قدرت‌گیری آنان از طریق کسب مشاغل مهم از سویی دیگر منجر به تقویت و حضور گسترده آنان در امور حکومتی گردید، چنان‌که در سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی، فرماندهان قدرت و اختیارات نامحدودی داشتند.^۱ قدرت‌یابی قاسم برید و تلاش فراوان وی برای کنترل فرماندهان تنها به نفرت و سرپیچی آنان از قاسم برید انجامید. پافشاری قاسم برید در اعمال قدرت و ضعف حکومت مرکزی، منجر به ایجاد فاصله و عدم ارتباط تیول‌داران و فرماندهان با سلطان بهمنی گردید. روند حوادث نشان می‌دهد قاسم برید اولین فرد از امرای سلاطین بهمنی است که در اندیشه استقلال بوده است. وی به‌هنگام خروج سلطان از بیدر به قصد نبرد با بیجانگر، در پایتخت ماند و اعلام استقلال کرد. ملک احمد (پسر ملک حسن نظام الملک بحری) نیز که در امور نظامی موفقیت‌های قابل توجهی کسب کرده بود با عنوان سلطان احمد نظام‌شاه بحری اعلام استقلال کرد^۲ و نام سلطان را از خطبه انداخت.^۳ به استناد فرشته، قطب الملک نیز نام

۱. لقب اشرف همایون نظام الملک بحری به ملک احمد، لقب مجلس رفیع به یوسف عادل خان ترک و لقب مجلس علا به قطب الملک دکنی اعطا شد (رک. طباطبائی، برهان مؤثر، ص ۱۹۰ و ۲۰۴).

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۹۶؛ خافی خان، منتخب‌الباب، ج ۳، ص ۱۲۴. ملک احمد نظام الملک بحری در جنیر جاگیر داشت. وی به دلیل آنکه فاصله میان جنیر و دولت‌آباد را کوتاه کند در وسط این دو شهر، احمدنگر را بنا کرد و پس از استقلال آن را پایتخت خویش قرار داد (رک. شفیق اورنگ‌آبادی، تنمیق سگرف، نسخه خطی، برگ ۹ ب).

۳. مکی، ظفر الوالی بمظفر و آله، ج ۱، ص ۱۷۰. هنگامی که ملک احمد درصدد برآمد چتر

سلطان را از خطبه انداخت اما همچنان به او خراج می‌پرداخت.^۱ یوسف عادل خان نیز در بیجاپور اعلام استقلال کرد و مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام نمود و سپس خطبه خواند.^۲

از دسته‌بندی‌های سیاسی چنین برمی‌آید که اختلافات داخلی در سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی، تنها میان دکنیان و ترکان روی داده است. به عبارتی دیگر نزاع میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها پایان یافت و ملک حسن نظام الملک دکنی و سپس قاسم برید ترک در مقابل یوسف عادل خان ترک قرار گرفتند. از سویی دیگر سال‌های پایانی حکومت محمودشاه بهمنی صرف خوشگذرانی گردید. در دوره وی خوانندگان و موسیقی‌دانان بسیاری از نواحی مختلف مانند عراق، خراسان، ماوراء النهر، لاهور و دهلی به دکن روی آوردند.^۳

نتیجه

قتل محمود گاوآن، اعتماد فرماندهان را نسبت به حکومت از بین برد. اعتراض فتح الله عماد الملک و خداوند خان حبشی نسبت به سلطان محمود سوم و اظهار عدم اطمینان نسبت به وی، اولین نشانه‌های سربلندی امرا و فرماندهان از حکومت بهمنی بود. هنگامی که عده‌ای از امرا در اعتراض به سلطان محمد، بیرون شهر بیدر اردو زدند، محمدشاه از دنیا رفت و محمودشاه بهمنی که در سن

سلطنتی را (که ملوک بهمنی به هنگام تاج‌گذاری بر سر می‌گرفتند) بر سر بگیرد، مردم به وی اعتراض کردند. وی بهانه غیرمنطقی پیش کشید و اظهار داشت برای جلوگیری از تابش نور آفتاب، چتر بر سر گرفته است (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۹۶).

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۳. وی مخفیانه هر ماه پنج‌هزار هون برای سلطان می‌فرستاد (رک. همانجا).

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۲. جکجیون داس می‌نویسد: «یوسف عادل خان پس از آنکه در بیجاپور مستقل شد لقب خانی را به شاهی (یوسف عادل‌شاهی) تبدیل کرد» (رک. جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۶۴ ب).

۳. جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۶۳ ب.

دوازده سالگی بود بر تخت نشست و ملک حسن نظام الملک بحری بر سلطان خردسال تسلط یافت. وی در امور حکومتی با فتح الله عماد الملک و ملکه (مادر سلطان) مشورت می‌کرد و سعی در ایجاد اتحادی سه‌گانه داشت.

آشفته‌گی در مرزهای غربی بار دیگر آغاز شد. شورش بهادر گیلانی و تسلط او بر بنادر، به آشفته‌گی اوضاع کمک نمود. پس از ملک حسن، قاسم برید درصدد کسب قدرت برآمد. تلاش او در کنترل فرماندهان از یک‌سو و سرپیچی آنان از قاسم برید از سوی دیگر تنها به آشفته‌تر شدن اوضاع کمک کرد. هنگامی که سلطان محمود به نبرد با بیجانگر از بیدر خارج شد، وی در بیدر ماند و اعلام استقلال کرد. علی‌رغم آنکه وی از قدرت برخوردار بود اما عدم محبوبیت وی میان فرماندهان نظامی، منجر به شکست قاسم برید گردید.

بار دیگر با حضور ملک احمد بحری، آرامش در مرزهای غربی حکم‌فرما شد. این امر نشانگر آن است که اقدام فرماندهان شجاع و آگاه به امور سیاسی در برقراری نظم در مرزهای غربی با موفقیت همراه بود. حضور وی در مرزهای ساحلی یادآور حضور محمود گاوان است. فتح قلاع متعدد کفار که محل استقرار اشرار بود، موفقیتی بزرگ در امور سیاسی ملوک بهمنی به‌شمار می‌رفت. سلطان محمود پس از پیروزی ملک احمد در این منطقه، خلعت خاص و کمر مرصع به وی اعطا کرد. ملک احمد بر شورش‌های امرا و فرماندهان علیه سلطان محمود نیز پیروز گردید و این بار خلعت پادشاهی، تاج و کمر از سوی سلطان دریافت کرد. این امر نشان می‌دهد سیاست‌مدارانی مانند محمود گاوان و ملک احمد که در حفظ حکومت مرکزی تأثیرگذار بودند، از سوی سلاطین بهمنی مورد تقدیر و تشکر قرار می‌گرفتند.

در سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی، تفاوت‌های قومی میان گروه‌های مختلف از بین رفت و قدرت‌طلبی جایگزین آن گردید. این امر مستلزم فراهم شدن شرایطی بود تا بدان طریق، قدرت لازم برای فرماندهان و استقلال آنان

ایجاد شود. پرورش غلامان از سوی امرا (روشی که سلاطین برای به قدرت رسیدن از این امر بهره می‌بردند و سپاه خود را از غلامان پرورش‌یافته خود تشکیل می‌دادند) شرایط لازم را برای جدایی آنان از حکومت ملوک بهمنی فراهم نمود. در چنین شرایطی با ورود پرتغالی‌ها، مرزهای غربی دچار هرج و مرج گردید و مهم‌ترین بخش اقتصادی دکن از کنترل ملوک بهمنی خارج شد.^۱ آخرین ملوک بهمنی در سختی و تنگی معاش به‌سر می‌بردند و برای رفع مایحتاج خود از فرماندهان خویش طلب کمک می‌کردند. عدم اتحاد میان امرا و تمایل آنان به تجزیه قلمرو بهمنیان، دوران حکومت ملوک بهمنی را به پایان رساند و دکن به پنج منطقه (تحت فرمانروایی فرماندهان نظامی) تقسیم شد.^۲

۱. در تمام بنادر سواحل غربی، ورود و خروج بازرگانان کنترل می‌شد و مشخصات کامل آنان ثبت می‌گردید. کارگزاری که مأمور اخذ عوارض و مالیات کالا از تجار بودند، سالانه مبالغ فراوانی (از درآمد حاصل از عوارض) به پایتخت می‌فرستادند. بندر دابل به تنهایی منبع درآمد مهمی برای سلاطین بهمنی به‌شمار می‌رفت.

(Barbosa, *The Book of Duarte Barbosa*, Vol. 1, pp. 165, 174)

۲. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۷۶. فرشته می‌نویسد: «این فرماندهان پنج پادشاهی شامل عادل‌شاهی، نظام‌شاهی، قطب‌شاهی، عمادشاهی و بریدشاهی تشکیل دادند» (رک. همانجا).

فصل هفتم

اوضاع فرهنگی در دوره ملوک بهمنی

گفتار اول: فعالیت‌های مذهبی

حضور علمای اهل تسنن و همراهی آنان با سلاطین بهمنی به‌هنگام تاج‌گذاری آنان، دوره‌ای از حکومت بهمنیان را تحت تأثیر قرار داد. علاء الدین حسن نخستین سلطان بهمنی تحت تسلط معنوی علمای مذهبی قرار داشت. ارتباط وی با دو صوفی بزرگ شیخ محمد سراج جنیدی^۱ و نظام الدین اولیاء^۲ و

۱. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ ب. رفیع الدین شیرازی درباره پیشگویی‌های جنیدی درباره سلطنت حسن می‌نویسد: «حسن پیش از به سلطنت رسیدن با شیخ محمد سراج جنیدی ملاقات می‌کرد و بیشتر وقت خود را با او می‌گذراند. در برخی از ملاقات‌ها مادر حسن نیز به همراه وی بود. در این ملاقات‌ها شیخ محمد سراج جنیدی مکرر سلطنت حسن را پیشگویی کرده بود. روزی حسن عمامه شیخ را روی سر خود گذاشت، شیخ اظهار داشت حسن از ما تاج می‌طلبد». وی همچنین می‌نویسد: «شیخ روزی در خواب بود و آفتاب بر او می‌تابید. حسن با چادر خود بر شیخ سایه افکند. وقتی شیخ از خواب بیدار شد و این ماجرا را مشاهده کرد، گفت: «حسن از ما چتر شاهی می‌طلبد». همچنین روزی مادر حسن به نزد شیخ جنیدی رفت و پریشانی احوال حسن را برای وی بازگو کرد. شیخ در این ملاقات اظهار داشت وقت غذا و نبرد فرارسیده است. حسن درباره تجهیزات لشکر اظهار نگرانی کرد. شیخ جنیدی، حسن را به طلا و زر راهنمایی کرد. وی توانست در زمینی که بر آن زراعت می‌کرد، طلا یابد و به دستور شیخ آن را صرف هزینه لشکر کند» (رک. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ ب).

۲. طباطبائی، برهانی مآثر، ص ۱۲. در نقل قولی دیگر، پیشگویی سلطنت حسن توسط شیخ

پیشگویی سلطنت وی از سوی آنان، پایه و اساس اعتقادات مذهبی دوره ملوک بهمنی را شکل داد. این امر منجر به ظهور موقعیت ویژه صوفیان در دوره علاء الدین حسن و جانشینان پس از وی گردید. تمایلات سنی‌گرایانه صوفیان در دوره تأسیس و تثبیت و سپس حضور صوفیان و علمای شیعی‌مذهب در سال‌های پس از آن، روند تمایلات مذهبی را از تسنن به تشیع تغییر داد.

علاء الدین حسن پیش از آغاز حکومت خویش، به راهنمایی شیخ محمد سراج جنیدی در زمینی که بر آن زراعت می‌کرد، طلا یافت و آن را به‌هنگام شورش امیران صده، صرف هزینه لشکر نمود.^۱ سپس وی درحالی که شیخ جنیدی چتر سیاه را روی شانه او گرفته بود، تاج‌گذاری کرد.^۲ علاء الدین حسن پس از تاج‌گذاری (به‌عنوان اولین سلطان سلسله بهمنی) پنج من طلا و ده من نقره به پیروان شیخ برهان الدین غریب (در خلدآباد) اعطا کرد تا برای شادی روح شیخ نظام الدین اولیاء، میان فقرا و نیازمندان تقسیم شود.^۳

→

نظام الدین اولیاء ذکر شده است. حسن درصدد ملاقات با شیخ نظام الدین اولیاء برآمد. شیخ در این زمان مهمانی تربیت داده بود و شاهزاده محمد بن تغلق نیز در آن شرکت داشت. وی پس از اتمام مهمانی، حسن را که بیرون منزل ایستاده بود به داخل فراخواند و یک گرده نان مانند خورشید درخشان بر سر انگشت سبابه نهاد و آن را به حسن داد و گفت: «این چتر سلطنت و خلافت است» (رک. همان؛ جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۵۹ الف).

۱. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۸ الف و ب. شیخ جنیدی اولین فرد صوفی است که به دربار ملوک بهمنی راه یافت. علاء الدین حسن به‌هنگام تقسیم خزانه به فقرا، به مصلحت شیخ جنیدی عمل می‌نمود (رک. قادر خان منشی، تذکرة اولیای دکن، نسخه خطی، برگ ۱ ب).

۲. سلطان محمد، ارمان سلطانی، ص ۱۳۵.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۷. فرشته می‌نویسد: «سلطان پول را به شیخ برهان الدین غریب فرستاد». به نظر می‌رسد، گفته فرشته صحیح نیست. وی احتمالاً پول را به پیروان شیخ فرستاده است، زیرا در این زمان برهان الدین در قید حیات نبود. او تا سال ۷۲۴ق. / ۱۳۲۴م. در دهلی بود و در فاصله سال‌های ۷۲۵ - ۷۲۷ق. / ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷م. به دکن

علاء الدین حسن به دیگر صوفیان نیز توجه ویژه‌ای داشت. وی پس از سرکوبی شورش محمد بن عالم لاچین و فخر الدین مهرداد، به سگر حرکت کرد و پس از شنیدن خبر درگذشت محمد بن تغلق، هدایای ارزشمندی به صوفیان از جمله شیخ عین الدین گنج العلم صوفی جنیدی، بیجاپوری مرید و خلیفهٔ خواندمیر، سید علاء الدین جانپوری و مولانا معین الدین هروی (معلم شاهزاده محمد) اعطا کرد.^۱ او به‌هنگام دریافت خبر مرگ محمد بن تغلق براساس نذری که کرده بود جاگیر کودچی (کوتچی) را به رهبر معنوی‌اش شیخ جنیدی بخشید.^۲

هنگامی که علاء الدین حسن به‌منظور لشکرکشی به گجرات حرکت کرد، در مسیر حرکت خود احساس بیماری نمود و مجبور به بازگشت شد. وی فرزندش محمد را به این کار گماشت و سپس برای جلب رضایت شیخ جنیدی به حضور وی رفت. پس از بازگشت شاهزاده محمد از نبرد، به دستور علاء الدین حسن یک پنجم غنایم جنگی به‌سوی شیخ جنیدی فرستاده شد تا آن را میان فقرا تقسیم کند.^۳

علاء الدین حسن در اواخر عمر خود، در حضور علما و مشایخ توسط صدر الشریف سمرقندی از گناهان خویش توبه کرد و دستور داد تمامی زندانیان به‌جز هفت نفر آزاد شوند. وی همچنین به پسران خود محمد و محمود مبالغ زیادی

→ مهاجرت کرد. فوت وی در سال ۷۲۴ق. / ۱۳۳۳م. روی داد. حضور وی در دولت‌آباد منجر به گسترش طریقهٔ چشتیه در دکن شد.

(Mahdi, *Rise and Fall of Mohammad bin Tughluq*, pp. 161 – 163.)

ملکاپوری می‌نویسد: «پس از ورود برهان الدین غریب به دکن، بسیاری از صوفیان به دکن روی آوردند» (رک. ملکاپوری، *محبوب ذی‌المنن (تذکرهٔ اولیای دکن)*، ص ۴۶۰).

۱. طباطبای، *برهان مآثر*، ص ۲۰ – ۲۱.

۲. ملکاپوری، *تذکرهٔ سلاطین دکن*، ص ۳۹۲.

۳. قادر خان منشی، *تذکرهٔ اولیای دکن*، نسخهٔ خطی، برگ ۱ ب.

(Briggs, *History of The Rise of Mohammedan Power in India*, Vol. 2, p. 302)

بخشید و دستور داد آن را در مسجد جامع میان مستحقین، مشایخ و علمای خنفی مذهب تقسیم کنند.^۱

همزمان با آغاز سلطنت محمدشاه، مادر وی در سال ۷۶۱ق. به همراه هزار نفر، از دابل به سوی حجاز به قصد زیارت خانه کعبه حرکت نمود. سلطان محمد کل خزانه حکومتی را به وی اعطا کرد. ملکه هزینة ازدواج چهارهزار تن در حجاز را تقبل کرد و سپس با خلیفه مصر، معتضد بالله، ارتباط برقرار نمود.^۲ اگرچه خلفای عباسی قدرت سابق خود را از دست داده بودند، اما هنوز نام خلیفه میان مسلمانان دارای ارزش و اهمیت معنوی بود. اقدام ملکه در کسب اجازه خطبه خوانی و ضرب سکه از سوی خلیفه عباسی برای سلطان محمد، گواه^۳ این مطلب است. به نظر می‌رسد سلطان محمدشاه خلأ مشروعیت دینی در حکومت ملوک بهمنی را تشخیص داد و نسبت به کسب اجازه خطبه خوانی از سوی خلیفه عباسی اقدام نمود. با این همه، این امر منجر به کاهش نفوذ علمای مذهبی و صوفیان در دربار ملوک بهمنی نگردید.^۴

اگرچه انتساب علاء الدین حسن به شاهان ایران باستان و رواج آن در آغاز

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. همانجا، سلطان محمد، تمام خزانه حکومتی را در آغاز سلطنت خویش به ملکه سپرد. این امر منجر به متهم شدن سلطان به خفت عقل گردید (رک. همانجا). شاید بتوان اظهار داشت سپردن تمام خزانه حکومتی به ملکه به هنگام سفر او به مکه و مدینه، به منظور پرداخت مالیاتی به خلیفه عباسی و کسب مشروعیت سلطنت از سوی وی، انجام یافت.

۴. میرخورد می‌نویسد: «پیش از ملوک بهمنی، سلطنت سلطان محمد بن تغلق نیز تحت نفوذ صوفیان قرار داشت. هنگامی که وی دستور مهاجرت اجباری اهالی دهلی را به دکن صادر کرد، درصدد برآمد تا با آل چنگیز مبارزه و جهاد کند. وی برای این امر بزرگان فرقه چشتیه مانند مولانا فخر الدین، مولانا شمس الدین یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را دعوت نمود تا در این باره موافقت آنان را جلب نمایند» (رک. میرخورد، سیر الاولیا فی محبه الحق جل و علا، ص ۲۸۱ - ۲۸۲).

شکل‌گیری این سلسله، منجر به مقبولیت شخصیت فردی اولین سلطان بهمنی گردید اما کسب مشروعیت برای سلطنت (از طریق کسب اجازه از سوی خلیفه عباسی) در دوره محمدشاه بهمنی، اقدامی فراتر از انتساب به شاهان ایران باستان به‌شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد سلطان محمدشاه و ملکه در پی ایجاد تقدس حکومت (نه تقدس فرد) در اذهان مسلمانان بودند. این اقدام دوراندیشانه به‌شمار می‌رفت اما در روند کاهش نفوذ علمای مذهبی به‌ویژه صوفیان مؤثر واقع نشد و سلطنت محمدشاه به‌دلیل مشروب‌خواری مورد اعتراض زین الدین صوفی قرار گرفت. وی مخالفت خود را با سلطان محمد آشکارا اعلام نمود. محمدشاه از اقدام وی اظهار نگرانی کرد و شرایط او را برای مصالحه پذیرفت؛ سپس پیغامی به همراه صدر الشریف با این جمله که: «من زان توام تو زان من باش» به‌سوی زین الدین صوفی فرستاد. او با این شرط که سلطان همانند پدرش در اجرای احکام شرعی و کاهش گناهان و جرائم کوشش کند و میان مردم مشروب ننوشد و به قضات اجازه اجرای قوانین را بدهد، مصالحه کرد. سلطان محمد نیز به تخریب کارگاه‌های مشروب‌سازی دستور داد و مأموران را موظف به اجرای نظرات زین الدین نمود.^۱

به‌دنبال اجرای قوانین مذهبی، دزدی نیز کاهش یافت. سلطان فرمان‌هایی به کارگزاران خویش جهت پایان دادن به دزدی و راهزنی در جاده‌ها صادر کرد و در طول هفت ماه نزدیک به بیست‌هزار سر بریده به پایتخت فرستاده شد. پس از آن روابط شیخ و سلطان محمد به صلح گرایید.^۲

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

۲. همانجا. شیخ زین الدین دولت‌آبادی (۷۰۱ - ۷۷۱ ق.) اولین صوفی برجسته از فرقه چشتیه در دوره ملوک بهمنی است. او در سال ۷۰۱ ق. در شیراز متولد شد و در جوانی به‌هنگام سلطنت محمد بن تغلق به هند رفت و به‌هنگام تغییر پایتخت در دوره محمد بن تغلق به دولت‌آباد رفت. وی مرید برهان الدین غریب بود و پس از درگذشت او، جانشین و خلیفه‌اش (۷۳۷ ق.) شد. زین الدین با علاء الدین حسن کانگو و سلطان محمد اول بهمنی معاصر بود (رک. بشیر الدین احمد، *واقعات مملکت بیجاپور*، ج ۱، ص ۲۷۷).

شیخ محمد سراج جنیدی نیز از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. محمدشاه اول، همانند پدرش علاء الدین حسن اعتقادی راسخ به وی داشت. سلطان محمد در انجام امور حکومتی به‌ویژه لشکرکشی‌ها با شیخ جنیدی مشورت می‌کرد و برای پیروزی خود از او طلب دعا می‌نمود.^۱

مجاهدشاه نیز رابطه‌ای نیکو با شیخ جنیدی داشت. وی در آغاز لشکرکشی‌ها از شیخ طلب دعا می‌کرد. باین‌همه روابط وی با او به تیرگی گرایید.^۲ مجاهدشاه در نبرد با بیجانگر، (همان‌گونه که شیخ سراج جنیدی پیش‌بینی کرده بود) هرگز به گلبرگه بازنگشت و در مسیر خود به‌سوی پایتخت از دنیا رفت.^۳ مجاهدشاه به دیگر صوفیان نیز احترام می‌گذاشت، چنان‌که وی پس از جلوس بر تخت سلطنت برای ابراز احترام، به مقبره شیخ برهان الدین غریب (در دولت‌آباد) رفت.^۴

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۹ ب. تذکرة الملوك علت تیرگی روابط شیخ جنیدی و سلطان مجاهدشاه را چنین ذکر کرده است: «سلطان مجاهد» روزی به عرض شیخ رسانید که داعیه غذا دارم که بر سر کفار رفته در رونق دین و اسلام بکوشیم. شیخ فاتحه بخواند او را رضا داد. مجاهد با لشکر بی‌کران بر سر قلعه ادونی رفته یک سال و کسری محاصره کرده آب اهل قلعه کم شد... منقول است که یکی از خادمان شیخ (جنیدی) به عرض رسانید که مجاهد از شما فتح‌نامه گرفته و از دیگران هم (منظور صوفیان دیگر است) نوید فتح یافته. شیخ فرمودند که ما فتح خود باز گرفتیم. خادم به این مضمون رقعۀ شیخ به مجاهد رسانید. چون مضمون رقعۀ به خاطر آورد روی به ارکان دولت کرده، گفت: "پدران ما از عقل عاری بوده‌اند، این فقیران (منظور صوفیان است) که همیشه گرسنه و تشنه می‌باشند پادشاهی دادن و گرفتن به ایشان چه نسبت دارد، به شیخ بگویند که شما را به این فضولی‌ها چکار، به ادب باشید والا شما را ادب خواهیم فرمود." خادم در جواب گفت: "اگر این نیت دارید، این فتح شما را میسر نخواهد شد". رفیع الدین شیرازی سپس می‌نویسد: «اهالی قلعه ادونی که طالب صلح بودند، از درخواست خود پشیمان شده و نائب مجاهدشاه را که برای تنظیم صلح به قلعه آن‌ها رفته بود، به قتل رساندند» (رک. همان، نسخه خطی، برگ ۹ ب).

۳. شیرازی، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۹ ب.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۶.

سلطان محمدشاه دوم نیز توجه خاصی به شیخ جنیدی داشت. هنگامی که شیخ بیمار بود، سلطان به عیادت وی می‌رفت. پس از مرگ شیخ، وی همچنان به زیارت مقبره او اقدام می‌نمود.^۱

پس از درگذشت شیخ سراج جنیدی در دوره سلطنت محمدشاه دوم بهمنی، دکن از حضور صوفیان برجسته (مانند شیخ سراج جنیدی، زین الدین صوفی و شیخ عین الدین گنج العلم) محروم شد. در چنین شرایطی، به‌هنگام سلطنت فیروزشاه بهمنی، گیسودراز (صوفی برجسته) به دولت‌آباد مهاجرت کرد. وی علی‌رغم میل خویش و به اصرار فیروزشاه، در گلبرگه اقامت نمود و سلطان بهمنی برای وی خانقاهی در کنار دربار خویش بنا کرد.^۲ فیروزشاه با این اقدام درصدد بود تا از تبدیل شدن وی به قدرتی رقیب در دولت‌آباد جلوگیری کرده و ارتباط او با مردم را تحت کنترل و نظارت خویش درآورد. محبوبیت ویژه گیسودراز میان مردم، منجر به ازدحام مردم در خانقاه او شد. تعلیمات مذهبی وی

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۲. شیخ رکن الدین بن شیخ سراج الدین ابو المظفر جنیدی (۶۷۰ - ۷۸۱ ق.) اولین صوفی برجسته و صاحب نفوذ در دوره پنج سلطان نخست بهمنی است. وی از صوفیان منسوب به فرقه جنیدیه است و نسبش به ابو القاسم جنید بغدادی می‌رسد. پدر وی از بغداد به پیشاور مهاجرت کرد و شیخ سراج در این شهر به دنیا آمد. وی نیز در دوره محمد بن تغلق از دهلی به دولت‌آباد مهاجرت کرد (برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال وی، نک: ملکاپوری، محبوب ذی‌المنن، ص ۳۹۱ - ۳۹۳؛ بشیر الدین احمد، واقعات مملکت بیجاپور، ج ۳، ص ۵۲۴ - ۵۳۲). شیخ سراج جنیدی در سال ۷۹۰ ق. درگذشت (رک. قادر خان منشی، تذکره اولیای دکن، نسخه خطی، برگ ۱ ب).

۲. ملکاپوری، محبوب ذی‌المنن، ص ۲۸۵. گیسودراز (سید محمد بن یوسف حسینی معروف به گیسودراز) در جوانی در خدمت شیخ نصیر الدین محمود چراغ بود. پس از درگذشت او، به‌عنوان خلیفه و جانشین وی انتخاب شد. گیسودراز در سنین پیری وارد دولت‌آباد و سپس گلبرگه شد. وی نیز از صوفیان پرنفوذ فرقه چشتیه به‌شمار می‌آمد (برای آگاهی، نک: مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۷؛ محدث دهلوی، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار / انوار صوفیه، ص ۲۶۴ - ۲۶۵؛ رحمان علی، تذکره علمای هند، ص ۸۲).

در خانقاه منجر به افزایش بی‌شمار پیروان او گردید. برخی علمای دربار مانند خواجه احمد دبیر و قاضی منهاج الدین معروف به قاضی راجو نیز از مریدان وی شدند.^۱ جذابیت‌های خانقاه به دلیل تعلیمات مذهبی از یک‌سو و شایعه وجود اشیایی مانند انگشتر حضرت علی (ع)، رونوشت‌هایی از امام حسن و امام حسین (ع) و صندلی پیر نصیر الدین چراغ در نزد گیسودراز از سویی دیگر منجر به جذب توده وسیعی از مردم به سوی خانقاه گردید.^۲

این امر فیروزشاه بهمنی را بر آن داشت تا به بهانه ایجاد مزاحمت از سوی مردم، نسبت به انتقال خانقاه وی به مکانی دیگر اقدام کند؛ از این رو، گیسودراز به همراه خانواده‌اش در خارج از شهر گلبرگه اقامت کرد.^۳ به تدریج روابط میان گیسودراز و فیروزشاه بهمنی به تیرگی گرایید. هنگامی که فیروزشاه فرزندش حسن خان را به ولیعهدی برگزید، گیسودراز با وی مخالفت کرد و شایستگی احمد خان (برادر فیروزشاه) را در امر سلطنت اعلام نمود. سلطان برای جلب رضایت گیسودراز تلاش فراوانی کرد اما این امر تأثیری در تغییر نظر وی

۱. سامانی، سیر محمدی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳. گیسودراز در مدت کوتاهی چهل و دو نفر را به عنوان جانشین و خلفای خویش تعیین کرد و به سراسر مناطق مختلف دکن برای امر تبلیغ فرستاد (رک. همان، ص ۱۳۶ - ۱۳۷).

۲. همان، ص ۷۷ - ۷۸. گیسودراز برای بقای حکومت فیروزشاه بهمنی چنین دعا می‌کرد: «خدایا شاه را، شاهزاده و کشور را حفظ کن و دشمنانشان را شکست بده. یقین دارم که دعاهایم مستجاب خواهد شد». وی همچنین در اولین ملاقاتش با گیسودراز از او خواست تا برای طول عمر وی دعا کند. گیسودراز نیز از فیروزشاه درخواست کرد تا روز بعد به دیدن او برود. هنگامی که سلطان به ملاقات وی رفت، گیسودراز به او گفت: «شب برای طول عمر تو دعا کردم، دعایم پذیرفته شد. تا زمانی که من زنده‌ام تو نیز زنده خواهی بود» (سامانی، سیر محمدی، ص ۳۴؛ گیسودراز، مکتوبات چشتیه، ص ۸۶). به دلیل توجه گیسودراز به فقرا و زیردستان و نفوذ و محبوبیت وی میان مردم، لقب بنده‌نواز به وی اطلاق یافت (رک. بلگرامی، روضه الاولیاء، ص ۱۹).

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۶.

نداشت. فرشته این عامل را علت اصلی انتقال خانقاه او به خارج از شهر گلبرگه ذکر کرده است.^۱

اگرچه تسنن و گرایش حنفی در دوره ملوک بهمنی به عنوان مذهب رسمی به شمار می‌رفت، اما تمایلات شیعی از نخستین سال‌های حکومت آنان به تدریج در دربار نفوذ یافت. فرشته درباره سفر زیارتی ملکه (مادر سلطان محمد اول) به مکه و مدینه چنین ذکر کرده است: «ملا داود بیدری در تحفة السلاطین آورده که ملکه جهان اکثر اوقات به بقیع رفته زیارت سید النساء فاطمة الزهرا صلوٰه علیها و علی اولادها المعصومین کرده به نام چهار یار و فرزندان جناب عصمت قباب بی‌بی خیرات می‌کرد. روزی از صدر الشریف پرسید که قبر جناب سید الشهداء امام حسین علیه التحیه... کجاست؟ او گفت در زمین کربلای معلی؛ ملکه جهان گفت که قبر حضرت بی‌بی در اینجاست و قبر فرزند او در آنجا، به چه تقریب واقع شده؟ صدر الشریف قصه ظلم یزید پلید علیه اللعنه و شهادت آن حضرت علیه السلام را باز نمود. ملکه جهان گریه و نوحه بسیار کرده گفت که کوچک‌ترین فرزندان نزد مادران بسیار عزیز و مکرم می‌باشند، اگر من زیارت آن جناب در نیام، معلوم نیست که حضرت بی‌بی از من راضی و خوشنود باشد. پس عازم جازم سفر کربلای معلی شده، در تهیه و استعداد آن سفر کوشید». فرشته می‌نویسد: «پس از آنکه ملکه آماده سفر به کربلا گردید، حضرت زهرا(س) را در خواب دید که به وی فرمودند از حسن اعتقاد تو راضی گشتیم و خدا و رسول نیز از تو خوشنودند. وی سپس یکی از افراد معتبر خود را با اموال و اسباب فراوانی به سوی بغداد روانه کرد تا با نام علی(ع) و حضرت زهرا و فرزندان وی، خیرات نمایند و بقیه اموال را میان سادات و زائران و خادمان تقسیم کنند».^۲

به استناد فرشته تا زمان سلطنت سلطان غیاث الدین بهمنی، تعداد بسیاری از

۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

سادات در دکن ساکن بودند. گواه این مطلب سخنی است که سلطان غیاث الدین در دوره سلطنت خویش ذکر کرده است. فرشته می‌نویسد: «غیاث الدین با تغلچین مخالف بود و درباره وی اظهار می‌داشت " ...نزد مردم بسیار قبیح است که غلامان را بر سر خلائق که در آن میان جمعی کثیر از اولاد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم خواهند بود، حاکم گردانم"».^۱

فیروزشاه بهمنی اولین سلطان در دوره ملوک بهمنی است که از طریق ازدواج و وصلت با خاندان میر فضل الله اینجوی شیرازی (که فردی شیعه و از سادات بود)، با شیعیان اتحاد برقرار کرد.^۲ به استناد تاریخ فرشته، فیروزشاه بهمنی، دختر ملک نائب میر فضل الله اینجو را به عقد نکاح شاهزاده حسن خان درآورد و یکی از دختران خود را به یکی از پسران میر فضل الله اینجو (به نام میر شمس الدین محمد اینجو) تزویج کرد.^۳ این امر نقطه عطفی در تحولات مذهبی این دوره به‌شمار می‌رود. فیروزشاه که تحت تعلیم میر فضل الله اینجوی شیرازی پرورش یافته بود در دوره سلطنت خویش به پیشنهاد اینجوی شیرازی، ازدواج متعه (که در مذهب تشیع رایج است) را پذیرفت. اگرچه دلیل این امر، علاقه فیروزشاه به زنان متعدد ذکر شده،^۴ اما به نظر می‌رسد وی به دنبال فرصت‌هایی مناسب برای ایجاد تعادل میان سنیان و شیعیان بوده است. او درصدد برقراری تعادل میان

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۵، ۳۰۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۰۵، ۳۰۷. فرشته می‌نویسد: «فیروزشاه درصدد برآمد تا بیش از چهار زن داشته باشد. وی بدین منظور علما را برای مشورت حاضر کرد. در این جلسه به وی توصیه شد که راهی وجود ندارد جز اینکه یکی از زنان را طلاق داده و همسر دیگری به عقد خویش درآورد. این امر خوشایند سلطان واقع نشد تا اینکه میر فضل الله اینجو پیشنهاد متعه را که از نظر تسنن ممنوع بود، مطرح کرد» (رک. همانجا). خافی خان می‌نویسد: «پیشنهاد متعه موافق با مذهب شیعه و مالکی بود» (رک. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۵۱).

گروه‌های مختلف اجتماعی نیز برآمد. تسلط فیروزشاه به زبان‌های متعدد از جمله فارسی، دکنی، عربی، راجپوت، بنگالی، گجراتی، تلنگی، مرهتی و ترک از یک‌سو و ازدواج او با زنانی از اقوام مختلف از سویی دیگر، این واقعیت را که وی درصدد برقراری تعادل میان اقوام مختلف قلمرو خویش بود، تقویت می‌کند.

حکومت احمدشاه ولی بهمنی نیز سرآغازی جدید برای تمایلات شیعی از سوی سلاطین بهمنی به‌شمار می‌رفت. وی در محلی به نام خانان‌پور نذر کرد اگر به سلطنت برسد آن مکان را رسول‌آباد نام‌گذاری کند و آنجا را وقف سادات مکه، مدینه، کربلا و نجف نماید.^۱

احمدشاه ولی، پس از مرگ گیسودراز به فرزندان و جانشینان وی وابسته نگردید. او درصدد تجربه سلطنت در محیطی جدید با تمایلات و اندیشه‌های متفاوت بود. وی براساس تمایلات شیعی خویش، مبالغ بسیاری میان سادات کربلا توزیع کرد^۲ و با کسانی که به شیعه و سادات توهین می‌کردند، به‌سختی برخورد نمود.^۳ احمدشاه در حمایت از شیعیان و سادات تلاش می‌نمود و با کسانی که نسبت به آنان بی‌حرمتی روا می‌داشتند به‌سختی مقابله می‌کرد. وی شخصی به نام سید ناصر کربلایی را (که یکی از شیعیان عراق بود) با مبالغی فراوان برای رسیدگی به سادات به‌سوی کربلا فرستاد. سید ناصر میان راه مورد بی‌احترامی یکی از سرداران احمدشاه قرار گرفت. سلطان پس از آگاهی از این موضوع، ضمن دلجویی از سید ناصر، سردار خود را به قتل رساند.^۴ طباطبا می‌نویسد: «احترام احمدشاه ولی بهمنی نسبت به سادات چنان بود که خود آب بر دست آنان می‌ریخت».^۵

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. طباطبا، برهان مآثر، ص ۷۳ - ۷۴.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸.

۵. طباطبا، برهان مآثر، ص ۶۸.

حضور شخصیت‌های شیعی در دکن در تسریع روند ترویج تمایلات شیعی تأثیرگذار بود، بدین‌منظور جذب خاندان شاه نعمت الله^۱ ولی از کرمان به دکن، طرحی مناسب در ترویج تشیع به‌شمار می‌رفت.^۲ از این‌رو قاضی موسی نولکھی^۳ و ملک الشرق قلنقر خان به کرمان فرستاده شدند. آنان نامه و هدایای سلطان احمدشاه را به نعمت الله ولی تقدیم کردند.^۴ وی هدایا و فرستادگان سلطان را با

۱. همان، ص ۵۴. طباطبای شاه نعمت الله ولی را جزو سادات به‌شمار آورده است (رک. همانجا). شروانی می‌نویسد: «مقبره احمد اول بزرگ‌ترین و زیباترین مقبره در بیدر است. تزیینات و کتیبه‌های روی آن به‌روشنی گواه بر تشیع اوست. این کتیبه‌ها ضمن صلوات بر پیامبر، حاوی نام فاطمه (س) و دوازده امام شیعه است. شجره‌نامه‌هایی نیز از شاه نعمت الله ولی در دیوارها و سقف این مقبره وجود دارد که نام دوازده امام شیعه به‌عنوان اجداد معنوی شیخ در آن ثبت شده است.» (Sherwani, *The Bahmanis of The Deccan*, pp. 371-372)

عبد الرزاق سلسله نسب شاه نعمت الله ولی را چنین ذکر کرده است: «نعمه الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن کمال الدین بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ابی عبد الله بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین السبط بن علی الوصی و فاطمه بنت النبی صلوات الله علیها» (رک. کرمانی، تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی، ص ۲۲).

واعظی نیز شجره شاه نعمت الله ولی را چنین ذکر کرده: «خلیل الله، امیرزا برهان الدین، امیرزا محب الله، امیرزا حب الله، امیرزا ناصر الدین و امیرزا شمس الدین نور الله» (رک. واعظی، رساله در سیر حضرت شاه نعمت الله ولی، ص ۳۱۹). واعظی همچنین، احمدشاه ولی بهمنی را جزو خلفای شاه نعمت الله ولی ذکر کرده است (رک. همان، ص ۳۰۸).

۲. درباره مشهور بودن شاه نعمت الله ولی کرمانی چنین ذکر شده: «سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحف‌های لایق و نذورات موافق به خدمت خدامش می‌فرستادند. وقتی از اوقات دوستان با اخلاص که در بلاد هندوستان بودند، تحف‌ها و نذورات به خدمت آن حضرت می‌فرستادند» (رک. مستوفی یزدی، در احوال شاه نعمت الله ولی و اولاد او، ص ۱۸۹).

3. Nawlkhi

۴. طباطبای، برهان مآثر، ص ۵۴. تاریخ فرشته نام افرادی را که برای دعوت از شاه نعمت الله ولی به کرمان رفتند، شیخ حبیب الله جندی (از پیروان شاه نعمت الله ولی) و میر شمس الدین قمی و عده‌ای از اهل دل، ذکر کرده است (رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸).

احترام پذیرفت اما از رفتن به دکن به دلیل کهولت سن امتناع کرد. سپس یکی از مریدان خود به نام ملا قطب الدین کرمانی را به همراه تاج (کلاه) دوازده ترک و یک نامه که در آن احمدشاه را با عنوان شهاب الدین احمدشاه ولی بهمنی خطاب کرده بود به دکن فرستاد.^۱ احمدشاه هنگامی که با ملا قطب الدین ملاقات کرد، متعجب شد و اظهار داشت: «این همان درویشی است که من وی را در عالم رؤیا دیده‌ام. احمدشاه از لقبی که دریافت کرده بود، خوشحال شد و آن را پذیرفت».^۲ وی پیش از آن نیز از سوی گیسودراز لقب صوفی دریافت کرده بود.^۳ پس از مدتی احمدشاه، پسر شاه نعمت الله ولی را به دکن دعوت نمود و خواجه عماد الدین سامانی و سیف الله احسن آبادی را به سوی وی فرستاد. شاه نعمت الله ولی از فرستادن پسرش (خلیل الله) خودداری کرد و به ناچار نوه خویش میرزا نور الله (پسر خلیل الله) را به دکن فرستاد.^۴ احمدشاه عده‌ای را به استقبالش به بندر چاول فرستاد. هنگامی که وی به بیدر رسید،

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۲۹. فرشته می‌نویسد: «در اوایل سلطنت احمدشاه ولی، دکن دچار قحطی شد و نه‌رها و چاه‌های بیشتر مناطق دکن خشک گردید. چارپایان و جانوران صحرایی از بی‌آبی مردند. سلطان احمدشاه از انبارهای غله شاهی، برای مردم جیره غذایی تعیین کرد. یک سال بدین منوال گذشت اما اثری از باران نبود. سلطان مضطرب شد و علما و مشایخ را برای نماز استسقا جمع نمود، اما اثری از باران پدید نیامد و مردم سلطنت وی را شوم پنداشتند. سلطان از این امر متأثر شد و به تنهایی به صحرا رفت و چند رکعت نماز به جای آورد. سپس سر بر زمین نهاد و شروع به گریستن نمود. در همین زمان ابرهای باران‌زا پدید آمد و شروع به باریدن کرد. مردم از خوشحالی فریاد زدند که: "از سلطان احمدشاه ولی بهمنی ولایت تو معلوم شد حالا به شهر مراجعت کن تا خلق آسوده شوند". پس از آن احمدشاه معروف به سلطان احمدشاه ولی بهمنی گردید» (رک. همان، ج ۱، ص ۳۲۲ و جکیبون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، برگ ۶۲ الف).

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۹.

3. Briggs, History of The Rise of Mohammedan Power in India, Vol. 2, pp. 405 - 406.

۴. طباطبائی، برهان مؤثر، ص ۶۵.

سلطان به ملاقات او رفت. پس از مدتی سلطان دختر خویش را به عقد ازدواج او درآورد. وی همچنین به سمت ملک المشایخ منصوب شد. پیوند سلطان احمدشاه با خاندان شاه نعمت الله ولی با ازدواج‌های بعدی مستحکم گردید. پس از درگذشت شاه نعمت الله ولی در سال ۸۳۴ق.، فرزندش خلیل الله جانشین او شد. مهاجرت وی به دکن دوره جدیدی از تفوق آفاقی‌ها (مهاجران شیعی مذهب) را آغاز کرد. فرزندان وی به نام‌های شاه حبیب الله و شاه محب الله با خانواده سلطان وصلت کردند. سپس شاه محب الله به عنوان فرمانده نظامی و مقام قاضی انتخاب شد.^۱

در دوره احمدشاه ولی، نقش مذهبی خانقاه اهمیت دیرین خود را از دست داد و صوفیان برجسته این دوره وارد مشاغل سیاسی و حکومتی شدند. به بیانی دیگر، آفاقی بودن صوفیان دوره بیدر (برخلاف صوفیان گلبرگه که دکنی بودند) و توجه ملوک بهمنی به آنان منجر به نفوذ تصوف در دربار گردید. آنان به جای کنترل نمودن سلطان در اجرای احکام شرعی، با حکومت ملوک بهمنی همراه شدند.^۲

دلبستگی احمدشاه ولی نسبت به خاندان شاه نعمت الله منجر به توجه اهالی بیدر به آنان گردید. نعمت‌آباد که محل سکونت شاه خلیل الله بود همانند پایتخت، مورد توجه سلطان قرار گرفت. سپس عده‌ای به‌ویژه ملازمان دربار، امرا و سران سپاه نیز در آنجا اقامت گزیدند.^۳ توجه سلطان و مردم دکن به خاندان شاه نعمت الله، بیش از آنکه به عنوان امری اعتقادی و مذهبی مطرح شود، به شکل سیاسی آشکار گردید. گرایش‌های شیعی خاندان شاه نعمت الله از یک سو و آفاقی بودن آنان از سویی دیگر نقطه عطفی در تشدید اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها بود. احمدشاه ولی بهمنی درصدد جذب صوفیان دکنی به‌ویژه خاندان

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. شاه حبیب الله در جریان شورش حسن خان علیه همایون شاه بهمنی، به طرف‌داری از حسن خان زندانی شد و سپس به قتل رسید (نک: فصل پنجم).

۳. طباطبای، برهان مآثر، ص ۷۶ - ۷۷.

گیسودراز برآمد. وی به آنان مناصب و جاگیر اعطا کرد تا بدین وسیله اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها را کاهش دهد.^۱

علاء الدین احمد دوم نیز درحالی که دو تن از سادات (شاه خلیل الله در دست راست و سید حنیف^۲ در دست چپ وی) او را همراهی می‌کردند، تاج‌گذاری کرد. گزارش طباطبا حاکمی از آن است که سادات و علما به‌هنگام تاج‌گذاری علاء الدین احمد دوم، در دربار حضور داشتند و به وی تبریک گفتند.^۳ این امر به تداوم اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها انجامید و سرانجام به‌دنبال توطئه دکنی‌ها، بسیاری از سادات و آفاقی‌ها در واقعهٔ چاکنه به قتل رسیدند.^۴

در دورهٔ همایون‌شاه بهمنی نیز شاه حبیب الله (از خاندان شاه نعمت الله) به‌دلیل همکاری در شورش حسن خان، به قتل رسید.^۵ بااین‌همه، نفوذ سادات و تشیع از بین نرفت زیرا علی‌رغم حضور خاندان شاه نعمت الله ولی در دکن، برخی مریدان آنان نیز به این منطقه مهاجرت کردند، چنان‌که شیخ آذری (یکی از مریدان شاه نعمت الله ولی) در بیدر حضور یافت و فعالیت‌های فرهنگی وی منجر به رشد و تقویت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در دکن گردید.^۶ همچنین محمود گاوآن در مهاجرت خویش از گیلان به هندوستان، به‌قصد دیدار شاه

۱. سامانی، سیر محمدی، ص ۱۴۳ - ۱۴۷. شاه صفیر الله نوهٔ گیسودراز نیز در دربار احمدشاه ولی بهمنی صاحب‌منصب گردید (رک. قادر خان منشی، تذکرهٔ اولیای دکن، نسخهٔ خطی، برگ ۳۰ الف).

۲. مقبرهٔ سید حنیف به نام روضه سید السادات در دورهٔ محمودشاه بهمنی در بیدر بنا گردید (رک. حکمت، نقش پارسی بر احجار هند، ص ۷۷).

۳. طباطبا، برهان مآثر، ص ۷۵.

۴. برای آگاهی بیشتر، نک: فصل چهارم. علاء الدین احمد به اجرای احکام شرعی پایبند بود، وی به یکی از فرزندان شیخ محمد بن یوسف الحسینی به‌دلیل شرب خمر حد زد (رک. حسنی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، ج ۳، ص ۱۰۱).

۵. برای آگاهی بیشتر، نک: فصل پنجم.

۶. برای آگاهی بیشتر، نک: فصل هفتم.

محب الله وارد بیدر شد.^۱ حضور وی در دکن به عنوان وزیر ملوک بهمنی منجر به تقویت تشیع گردید. به استناد مورخان، وی فردی پاک دین بود که مطابق با شرع نبوی عمل می کرد و به شیخین نیز تکریم می نمود.^۲ گاوان در طول وزارت خویش نامه های متعددی به برخی بزرگان سادات نگاشت.^۳ این امر نه تنها بیانگر حضور سادات و شیعیان در دکن بلکه حاکی از تمایلات شیعی محمود گاوان است. برخی جملات در مکاتیب محمود گاوان نشانگر تشیع وی است. کلماتی مانند: «بمحمد و الاولاد»، «بمحمد و حیدر» و جملاتی در ستایش پیامبر و خاندان وی^۴ در خاتمه برخی مکاتیب او ذکر شده است. وی همچنین در مکتوبی که به شیخ محمود الماندوی نگاشته است، پس از سرودن شعر می نویسد: «و صورت کلام جلی حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در مرآت ذات خباثت سماتش منجلی گشت».^۵ چنین جملاتی در *ریاض الانشاء*، تشیع محمود گاوان را آشکار می کند. این امر در تقویت اعتقادات شیعی در دکن تأثیر گذاشت.

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. نیمدهی، طبقات محمودشاهی، نسخه خطی، ج ۲، برگ ۴۹۸ الف؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۹. آقا بزرگ طهرانی در تألیف خویش الذریعه به طور مکرر وی را از مؤلفان شیعی نام برده است (رک. طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۰ / ج ۱۷، ص ۱۸۰ / ج ۲۲، ص ۲۷۸ - ۲۷۹).

۳. گاوان، ریاض الانشاء، نامه های شماره ۳۱، ۳۵، ۵۳، ۶۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۷.

۴. همان، نامه های شماره ۱۰، ۲۳، ۹۴، ۱۰۴، ۲۰۰. وی در یکی از نامه هایش در وصف پیامبر اکرم (ص) و خاندانش چنین می سراید:

محمد کاصل هستی شد وجودش	جهان گردی زشاد روان وجودش
محمد کافرینش هست خاکش	هزاران آفرین بر جان پاکش

و بر آل و اصحاب او که ثمره شجره وجود و نجوم آسمان هدایت وجودند، واصل باد. (رک.

گاوان، ریاض الانشاء، نامه شماره ۲۳، ص ۱۱۴).

۵. گاوان، ریاض الانشاء، نامه شماره ۹۸، ص ۲۹۱.

همچنین فعالیت‌های علمی و فرهنگی وی که در برخی موارد به دعوت ایرانیان به دکن انجامید، در نفوذ و ترویج تشیع تأثیرگذار بود.^۱ برخی فرماندهان نظامی ملوک بهمنی مانند یوسف عادل خان ترک و حسن نظام الملک بحری نیز تحت تأثیر اعتقادات مذهبی محمود گاوآن قرار گرفتند.^۲ این امر از تلاش آنان برای ترویج مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی قلمرو خویش، در سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی آشکار است.

سلطان محمودشاه بهمنی نیز تمایلات شیعی داشت. به استناد فرشته، وی در گرفتاری‌ها و مشکلات از نام علی (ع) مدد می‌جست. این امر در شعری که از وی به جای مانده، آشکار است.^۳ باین همه، وی هدیه شاه اسماعیل صفوی را که تاج گران‌بهایی بود، نپذیرفت و فرستاده او را به سوی ایران بازگرداند. طباطبای دلیل این امر را سنی بودن سلطان محمودشاه بهمنی و سپاه وی ذکر کرده است.^۴ به نظر می‌رسد پذیرش هدیه شاه اسماعیل صفوی، تأثیری در حفظ و تداوم قدرت ملوک بهمنی نداشت، زیرا قلمرو حکومت محمودشاه گرفتار تجزیه شده بود و سلسله ملوک بهمنی در آستانه زوال قرار داشت.

یوسف عادل خان ترک در دوره سلطنت سلطان محمود بهمنی (در سال ۹۰۸ ق.)، مذهب تشیع را در بیجاپور (جاگیر و اقطاع خویش) به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد و دستور داد خطبه به نام دوازده امام خوانده شود و ولایت علی (ع) در اذان ذکر گردد.^۵ وی پس از اعلام تشیع در بیجاپور در سال ۹۱۶ ق.

۱. برای آگاهی بیشتر نک: فصل هفتم.

۲. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۱۰۷.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۴. محمودشاه بهمنی چنین سروده است:

در بحر غم فتادم و امواج بی‌عدد تا چند دست و پا زدم یا علی مدد

(رک. همانجا).

۴. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۶۲.

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ۳۷۲؛ زبیری، تاریخ بیجاپور، ص ۱۹ - ۲۱. فرشته می‌نویسد:

سید احمد هروی را به همراه نامه خویش که حاکی از رواج تشیع در بیجاپور بود، به حضور شاه اسماعیل صفوی فرستاد. در همین زمان یوسف عادل شاه درگذشت و پسرش اسماعیل عادل شاه بر تخت نشست. کمال خان دکنی به دلیل خردسالی اسماعیل عادل شاه که دوازده سال داشت، امور بیجاپور را به دست گرفت و خطبه به مذهب حنفی خواند. هنگامی که اسماعیل عادل شاه قدرت را به دست گرفت، بار دیگر خطبه به نام امامان دوازده گانه خوانده شد. شاه اسماعیل صفوی در این هنگام فرستاده خود را به دکن فرستاد. وی (که نام او در منابع ذکر نشده) به دستور سلطان محمود شاه بهمنی در احمدآباد منتظر ماند. سپس با میانجیگری اسماعیل عادل شاه، وارد بیجاپور شد. اسماعیل عادل شاه با احترام فراوان نماینده شاه اسماعیل صفوی را به ایران بازگرداند. سپس شاه اسماعیل صفوی، ابراهیم ترکمان را به همراه نامه‌ای به دربار اسماعیل عادل شاه فرستاد. وی در این نامه سلطان بیجاپور را «مجد السلطنه و الحشمة و الشوكة الاقبال اسماعیل عادل شاه» خطاب کرد. اسماعیل عادل شاه نیز به مناسبت این خطاب، دستور داد جشنی برپا کنند و لشکریان تاج سرخ دوازده ترک بر سر بگذارند. وی در این امر اصرار ورزید و اعلام نمود هر کس دستور او را اجرا ننماید، دوازده گوسفند جریمه خواهد شد و میان بازار مورد تمسخر قرار خواهد گرفت. وی همچنین دستور داد روزهای جمعه، اعیاد و سایر ایام متبرکه برای شاه اسماعیل صفوی بر منابر فاتحه خوانده شود.^۱

استقلال سلطان قلی قطب شاه، مؤسس سلسله قطب شاهیان پس از سلطان محمود بهمنی روی داد. وی گرایش‌هایی شیعی داشت و خطبه به نام امامان

→

«یوسف عادل خان به هنگام لشکرکشی به سوی بیجانگر، بیمار شد. وی پس از بهبودی، مبلغ بیست هزار هون به علما، فضلا و سادات مدینه، کربلا و نجف که در اردوی وی بودند، خیرات کرد» (رک. فرشته، تاریخ قرشته، ج ۲، ص ۶).

۱. خافی خان، منتخب اللباب، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۹۰ - ۲۹۱؛ زبیری، تاریخ بیجاپور، ص ۳۳.

دوازده‌گانه خواند و اعلام کرد نام شاه اسماعیل صفوی پیش از نام وی در خطبه ذکر شود.^۱ تشیع در سلسله نظام شاهیان نیز در دوره سلطنت برهان نظام‌شاه آشکار گردید. این امر در سال ۹۳۵ ق. پس از اضمحلال کامل سلطنت ملوک بهمنی روی داد.^۲

گفتار دوم: فعالیت‌های فکری و علمی

دوره سلطنت ملوک بهمنی صرف گسترش قلمرو و ایجاد نظم در دکن و توسعه فعالیت‌های علمی و فرهنگی گردید. این امر از طریق مهاجرت علما و هنرمندان از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن صورت گرفت. توجه ملوک بهمنی به تعلیم و تربیت و تمدن و هنر، آثار قابل توجهی از خود بر جای گذاشت و زمینه نفوذ فرهنگ و تمدن اسلامی را در دکن فراهم کرد.

علاء الدین حسن بهمن‌شاه در دوره سلطنت خویش ورود شاعران، علما،

۱. خافی خان، منتخب‌اللباب، ج ۲، ص ۳۶۸ - ۳۷۰. خافی خان می‌نویسد: «این رسم تا پایان دوره حکومت قطب‌شاهیان برقرار بود». (همانجا)

سلطان قلی قطب‌شاه از ترکان بهارلو و قوم علی شکر بود. وی در ایران به دنیا آمد و سپس به دکن و دربار بهمنیان رفت. در توطئه قتل که علیه سلطان محمود بهمنی شکل گرفته بود، وی یکی از نجات‌دهندگان او بود. به همین دلیل در نزد سلطان تقرب یافت و به لقب قطب الملکی ملقب گردید و حکومت تلنگ به وی واگذار گردید. وی اگرچه پس از فوت سلطان محمود بهمنی اعلام استقلال کرد اما همچنان به آخرین سلاطین بهمنی وفادار ماند (رک. همانجا).

قطب‌شاهیان با سلاطین صفوی نیز رابطه داشتند. نخستین اشاره به روابط آنان در تاریخ عالم‌آرای عباسی در وقایع سال ۹۴۸ ق. ذکر شده است که تعدادی از ایلچیان دکن به همراه هدایایی به حضور شاه طهماسب صفوی رسیدند (رک. اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۹).

۲. مقیم هروی، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۶۸ وی توسط یکی از فضلاء سلطانیة عراق به نام شاه طاهر به تشیع روی آورد (رک. همانجا).

صوفیان و هنرمندان را به دکن آزاد گذاشت. در دوره سلطنت وی فعالیت‌های فرهنگی گسترده‌ای صورت پذیرفت اما وی به‌عنوان مؤسس اولین حکومت مسلمان در دکن، سیاست جذب مسلمانان از سرزمین‌های مختلف اسلامی را آغاز کرد. وی فردی علم‌دوست و علاقه‌مند به علما (به‌ویژه علمای مذهبی) بود.^۱ او پس از سرکوبی شورش سگر به دیدار برخی علما مانند شیخ عین الدین بیجاپوری، خلیفه خواندمیر، سید علاء الدین جانپوری و مولانا معین الدین هروی رفت و برای آنان هدایا تقدیم کرد.^۲ همچنین علما در جشن‌های سالانه حکومتی شرکت می‌کردند. در این میان صدر الشریف سمرقندی، سید احمد غزنوی مفتی و ملک سیف الدین غوری را می‌توان نام برد.^۳

علمای مذهبی مانند صوفیان در دوره سلطنت بهمنیان در دکن حضور داشتند. شیخ برهان الدین غریب (خلیفه و مرید شیخ نظام الدین اولیای دهلوی) پس از وفات شیخ خود، به همراه هفتصد مرید به دولت‌آباد مهاجرت کرد. در میان آنان امیر حسن سجزی، شیخ کمال خجندی، شیخ حام و شیخ فخر الدین عراقی نیز حضور داشتند.^۴ همچنین حضرت کاکا سعد بخت شیرازی، مفتی سید احمد بن ابو احمد غزنوی، رکن الدین کاشانی و حماد کاشانی نیز در دوره علاء الدین حسن بهمن‌شاه از ایران به دکن مهاجرت کردند.^۵

۱. یحیی خان، تذکرة الملوك، نسخه خطی، برگ ۷ الف و ب.

۲. طباطبای، برهان مآثر، ص ۲۱.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۷۸.

(Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 75-77)

صدر الشریف سمرقندی در علم هیئت، هندسه، نجوم و سایر فنون مهارت داشت و علاء الدین حسن او را به مقام صدر برگزید. وی در سال ۷۷۶ یا ۷۷۹ ق. درگذشت (رک. حسنی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، ج ۲، ص ۶۴).

۴. صباح الدین عبد الرحمان، بزم صوفیه، ص ۲۸۳.

۵. همان، ص ۲۹۰.

شیخ عین الدین گنج العلم نیز در آستانه تأسیس حکومت ملوک بهمنی در دولت‌آباد ساکن گردید و تا زمان حکومت پنجمین سلطان بهمنی در قید حیات بود.^۱ توجه علاء الدین حسن بهمن‌شاه به زبان فارسی، منجر به نگارش تألیفاتی به زبان فارسی گردید، چنان‌که عصامی توسط قاضی برهان الدین به حضور علاء الدین حسن معرفی شد و سپس کتابی تحت عنوان *فتوح السلاطین* به نظم نگاشت. در این تألیف، وقایع از اولین فاتحان مسلمان هند تا زمان جلوس اولین حاکم بهمنی ذکر شده است.^۲ اهمیت فعالیت‌های علمی در دوره علاء الدین حسن بهمن‌شاه در رساله‌ای که ملک سیف الدین غوری تحت عنوان *نصایح الملوک* به رشته تحریر درآورد، نمودار است. نگارش این رساله نشانگر فعالیت‌های علمی کارگزاران حکومتی است. سیف الدین غوری در این رساله علما و دانشمندان را مایه رونق حکومت و یکی از ارکان آن به‌شمار آورده است. همچنین وی ویژگی‌هایی را که یک سلطان باید داشته باشد (مانند بردباری، هوشیاری، دوراندیشی، حسن سلوک و دین‌داری) نام برده و به سلطان توصیه می‌کند از سپردن مناصب مهم حکومتی به افراد مجهول النسب خودداری کند و برای حفظ حکومت به دو گروه اهل سیف

۱. سخاوت میرزا، *تاریخ ادب اردو*، ص ۳۲۴. شیخ عین الدین گنج العلم، همسر خواهر شیخ جنیدی بود. وی در دهلی متولد شد اما اجداد او پیش از مهاجرت به هند در افغانستان به سر می‌بردند (رک. همانجا).

Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 83 - 84.

2. Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 83 - 84.

وی در دهلی در سال ۷۱۱ق. متولد شد. پدرزگش در دوره سلطان بلبن در امور حکومتی بود. عصامی در سن شانزده سالگی به دولت‌آباد مهاجرت نمود. وی در آنجا به مدت بیست و چهار سال زندگی کرد (رک. همانجا).

(که حافظ ملک و ناموس حکومتند) و اهل قلم (که مایه سرافرازی حکومتند) توجه کافی داشته باشد.^۱

طب نیز در دوره علاء الدین حسن مورد توجه قرار گرفت. دو تن حکیم به نام‌های نصیر الدین شیرازی و علیم الدین تبریزی به کار طبابت و تدریس آن مشغول بودند.^۲ به استناد فرشته، تدریس کتاب بوستان سعدی در دوره اولین حاکم بهمنی، رواج داشت.^۳

محمد اول نیز علی‌رغم درگیری‌های نظامی و حکومتی، با علما در ارتباط بود. توجه و اهمیت وی به علم و دانشمندان منجر به ورود افرادی به نام شیخ المشایخ زین الدین دولت‌آبادی، عین الدین بیجاپوری، مولانا نظام الدین برنی و حکیم ظهیر الدین تبریزی به دربار ملوک بهمنی گردید.^۴ شیخ عین الدین گنج العلم، در دوره محمد اول نزدیک به یکصد و بیست و پنج اثر در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از خود بر جای گذاشت.^۵ ارتباط با علما تا دوره مجاهدشاه همچنان ادامه یافت.^۶

۱. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۷۵ - ۸۴.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۸۱. فرشته می‌نویسد: «علاء الدین حسن بیمار بود، هنگامی که پزشکان از معالجه وی ناامید شدند، او فرزندان خود را فراخواند. کوچک‌ترین فرزند او محمود نام داشت و سلطان به او علاقه بسیاری داشت. وقتی او را در جمع فرزندان نیافت، پرسید کجاست؟ گفتند در مکتب مشغول خواندن است. او را به نزد سلطان آوردند، علاء الدین حسن از او پرسید چه می‌خوانی؟ گفت بوستان تصنیف شیخ مصلح الدین شیرازی را می‌خوانم. سلطان گفت امروز کدام حکایت را خواندی؟ محمود گفت این حکایت را: شنیدم که جمشید فرخ سرشت / به سرچشمه بر به سنگی نوشت / بدین چشمه چون با لبی دم زدند / برفتند چون چشم برهم زدند / گرفتند عالم به مردی و زور / ولیکن نبردند با خود به گور / علاء الدین حسن هنگامی که بیت آخر را شنید بی‌اختیار گریست» (رک. همانجا).

۴. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۲۸۲.

5. Briggs, *History of the Rise of Mohammedan Power in India*, Vol. 2, p. 327.

۶. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۹۶.

دوره محمدشاه دوم از آرامش برخوردار بود. این امر فرصتی فراهم کرد تا فعالیت‌های علمی در دوره وی گسترش یابد. وی در شهرهای متعدد قلمرو خویش مانند گلبرگه، بیدر، ایلچپور، دولت‌آباد، چاول و دابل مراکزی برای تعلیم و تربیت مردم به‌ویژه تهیدستان بنا کرد و برای پرداخت مخارج آن، از هزینه خراج مقرری تعیین نمود. وی محدثان را موظف به آموزش و تعلیم احادیث نبوی کرد و برای آنان مقرری تعیین نمود. تسلط محمدشاه دوم به زبان عربی و فارسی، او را در زمره شعرا درآورد. وی در خوش‌نویسی مهارت داشت و قرآن را به خط خویش به نگارش درآورد.^۱ در دوره وی، شعرا و علمای متعددی از سرزمین‌های اسلامی به دکن مهاجرت کردند تا از انعام و هدایای سلاطین بهمنی بهره‌مند شوند. میر فضل الله اینجو از شیراز به دکن رفت و یک‌هزار تنگه طلا در مقابل اشعار خویش به‌عنوان پاداش دریافت کرد. مهاجرت افراد برجسته به دکن و دریافت کمک‌های مالی از سوی ملوک بهمنی، علما را تشویق به مهاجرت نمود. چنان‌که خواجه حافظ شیرازی علاقه‌مند به مهاجرت گردید. میر فضل الله اینجوی شیرازی متوجه این امر شد و با فرستادن مقادیری پول و هدایا از وی دعوت نمود. حافظ شیرازی مبالغ مذکور را میان تهیدستان تقسیم کرد، سپس به همراه دو تن از تاجران (خواجه زین‌العابدین همدانی و خواجه محمود گازرونی) از شیراز به هرموز رفت. هنگامی که به کشتی نشست، دریا توفانی شد. حافظ از تلاطم دریا آشفته شد و از تصمیم خود منصرف گردید اما ابیاتی را نگاشت و به میر فضل الله اینجو فرستاد تا احساس خویش را از منصرف شدنش بازگو کند.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۲؛ حسنی، *نزهة الخواطر*، ج ۲، ص ۱۵۷. فرشته چند بیت از اشعار وی را ثبت کرده است:

آنجا که لطف دوست دهد منصب مراد	بخت سنیاه و طالع میمون برابرست
عافیت در سینه کار خون فاسد می‌کند	رخصتی ای دل که از الماس نشتر می‌خورم
خضر ید سوداست در بیع متاع عافیت	می‌روم این جنس را از جای دیگر می‌خرم

(رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۲)

محمدشاه غزل خواجه حافظ را دریافت کرد و به ملا محمد قاسم مشهدی (یکی از فضلاء آن دوره) دستور داد انواع کالاهای هندی را به نزد خواجه حافظ شیرازی بفرستد.^۱

محمدشاه در تربیت جانشینان خویش (فیروز خان و احمد خان) تلاش کرد. وی میر فضل الله اینجوی شیرازی و ملا سعد الدین تفتازانی را بر این امر گماشت و در آموزش تیراندازی، چوگان، خواندن و نوشتن به آنان توجه کافی نمود.^۲ از دوره محمدشاه دوم تا زمان جلوس فیروزشاه، تأثیرات فرهنگی شمال هند همچنان ادامه داشت اما با افزایش تعداد مهاجران مسلمان به ویژه شعرا، ادبا، صوفیان، هنرمندان و تاجران از ایران، عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی، به تدریج از تأثیرات فرهنگی شمال هند کاسته شد.^۳ به استناد فرشته، سالانه کشتی‌هایی از بنادر گوآ، دابل و چاول برای انتقال علما از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن، فعالیت می‌کردند.^۴

جریان مستمر مهاجرت مسلمانان به دکن در دوره فیروزشاه بهمنی گسترش یافت. وی به جذب مهاجران علاقه‌مند بود تا از روشی که پیشینیان خویش آغاز کرده بودند، حمایت کرده و آن را توسعه دهد. فیروزشاه بهمنی در تفسیر، اصول، حکمت طبیعی و نظری و اصطلاحات تصوف مهارت داشت. علاقه وی به علوم و فراگیری آن، مربوط به تعلیماتی است که از محمد دوم و از معلم خویش میر فضل الله اینجو آموخته بود.^۵ وی به زبان‌های متعددی تسلط داشت. فارسی،

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۲. غزلی که حافظ به محمدشاه دوم فرستاد، چنین بود: دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد (رک. همانجا)

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۵.

3. Siddiqi, "Organisation of The Central and Provincial Government of The Deccan", in *All India Oriental Conference*, pp. 463.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۸.

۵. همانجا.

دکنی، عربی، راجپوت، بنگالی، گجراتی، تلنگی، مرهتی و ترکی از جمله گویش‌هایی بود که بدان تکلم می‌کرد. فیروزشاه در خواندن تورات و انجیل نیز مهارت کافی داشت و از علمای هر مذهب، اخبار ادیان و مذاهب را دریافت می‌کرد.^۱ وی معتقد بود: «بهترین تحفهٔ هر مملکتی، مردم صاحب کمال آن مملکت است و پادشاهان موظف هستند، مردم هر ولایت را در سر کار جمع کنند و با آنان محشور شده، همان خیال کنند که سیر عالم کرده‌اند». وی با علما نشست و برخاست می‌کرد و علاقه‌مند بود به آنان نشان دهد هیچ فرقی با دیگران ندارد. بدین منظور بخشی از ساعات شبانه‌روز را با شعرا، داستان‌سرایان و علما می‌گذراند. فیروزشاه همچنین گفتگو دربارهٔ مسائل حکومتی و دنیایی و غیبت و بدگویی از یکدیگر را در مجالس علمی ممنوع اعلام کرد.^۲ در دورهٔ وی برای منجمانی مانند سید محمود گازرونی و حکیم حسن گیلانی، رصدخانه‌ای نزدیک دولت‌آباد بر بلندی کوهی بنا گردید. بنای آن در سال ۸۱۰ق. آغاز شد اما با مرگ حکیم حسن گیلانی ناتمام باقی ماند.^۳ فیروزشاه بهمنی روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه به تدریس شرح تذکره در ریاضی، شرح مقاصد در کلام، تحریر اقلیدس در هندسه و مطول ملا سعد الدین در علم معانی و بیان می‌پرداخت. فرشته دانش وی را بیش از دانش محمد بن تغلق ذکر کرده و علت آن را پرورش و تعلیم فیروزشاه تحت آموزش میر فضل الله اینجو ذکر کرده است.^۴ فیروزشاه بهمنی یکی از شعرای مسلط به زبان فارسی بود. اشعار نقل شده از او (علی‌رغم آنکه حجم اندکی از آن در منابع به ثبت رسیده است) نشان‌دهندهٔ تسلط وی به شعر فارسی است. وی گاهی فیروزی و گاهی عروجی تخلص

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۰۷ - ۳۰۸. فیروزشاه بهمنی به قضات و مفتی‌ها نیز توجه خاصی داشت

(رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۴۵).

۳. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۰۸.

می‌کرد.^۱ در این دوره ملا داود بیدری، تاریخ ملوک بهمنی را تحت نام تحفه السلاطین به نگارش درآورد و آن را به فیروزشاه بهمنی تقدیم کرد.^۲ همچنین حضور صوفی معروف سید محمد حسینی گیسودراز بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی تأثیر گذاشت. بنای خانقاه، آنجا را به‌عنوان مرکز آموزشی تبدیل نمود. وجود جلسات متفاوت قرآن، حدیث، تفسیر، فقه، سلوک و همچنین سخنرانی‌های گیسودراز پس از نماز ظهر و عشاء منجر به ترویج علوم اسلامی در دکن گردید. وی برای تبلیغات مذهبی، چهل و دو نفر از پیروان خود را به

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۹. فرشته اشعار او را چنین ذکر کرده است:

بدان مثابه ز غم دهر بر دلم تنگست	که دل به لذت سودای عشق در جنگ‌ست
گل امید شگفت از نسیم وعده ولی	ز آفتاب غم انتظار بی‌رنگ‌ست
به قطع راه محبت مخور فریب امید	که غایت ابدش ابتدای فرسنگ‌ست
به جز سرود محبت نکرد زمزمه	که هرچه خارج این پرده تنگ آهنگ‌ست
دلی به سینه لبالب ز دوستی دارم	که پیش اهل جهان بی‌بها تر از سنگ‌ست
دماغ طبع عروجی چه دلگشا چمنی‌ست	چمن مگوی که آن آسمان فرهنگ‌ست
کرشمه جنبش آموزشست مژگان درازش را	ستم کردست واجب هر زمان تعلیم نازش را
محبت چاک بر دل می‌زند هر که کدر نرمی	به خود مخصوص می‌بینم تعاف‌های نازش را
فیروزی قامت و رخسار آن خورشید تابان را	به سر دو لاله می‌سجد که بیند امتیازش را
در آتش هرزه فکر زائل نه کنی	اندیشه به هر خیال مائل نه کنی
این نقد خزینۀ دماغ‌ست به گوش	تا صرف به جنس‌های باطل نه کنی

(رک. همانجا)

چند غزل دیگر از فیروزشاه بهمنی وجود دارد که با تخلص فیروز سروده شده است:

ما دو صد ملک سکندر در گدایی یافتیم	در لباس فقر گنج پادشاهی یافتیم
تا شویم از خویشتن بیگانه اندر راه عشق	با مقیمان در او آشنایی یافتیم
بی‌رضای ما بسی آمد ز ما اندر وجود	ما سزای خویش را در بی‌رضایی یافتیم
از فراقش زار می‌نالیم در هر صبح و شام	تا ز خاک آستان او جدایی یافتیم
گر دهد فیروز را بوسی ز لب گویم مدام	ما نوای خویش را در بی‌نوایی یافتیم

(رک. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۱۴۴)

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۸ / Devore, *A Short History of Persian*

مناطق مختلف دکن فرستاد. گیسودراز در رشد و توسعه آموزش‌های اسلامی تألیفات متعددی به نگارش درآورد. از آثار وی می‌توان به کتاب *النخاتمه* درباره مسائل اعتقادی تصوف، *جوامع الکلم* درباره مذهب، تصوف، فلسفه و علم اخلاق و *اسمار الاسرار* درباره قرآن و سنت اشاره کرد.^۱

گیسودراز علاوه بر آشنایی و تسلط بر علوم اسلامی، شاعری متبحر نیز به‌شمار می‌رفت. دیوانی از غزلیات او تحت عنوان *انیس العشاق* سروده شد که در توصیف و ستایش خداوند، ستایش خلفای چهارگانه و بخش اندکی از آن نیز در ستایش رهبر معنوی‌اش شیخ نصیر الدین چراغ است. وی در این دیوان از نام‌های محمد، ابو الفتح گیسودراز و نصیر الدین به‌عنوان تخلص استفاده کرده است. گیسودراز بخش قابل توجهی از دیوان خود را در اواخر عمر خویش تدوین کرد. اصطلاحات اشعار وی حاکی از آن است که وی تا پایان عمر همچنان خلوص و صداقتش را نسبت به اهداف دینی و فرهنگی خویش حفظ نمود. این امر از اصطلاحات به کار رفته در اشعار وی نمایان است.^۲

در دوره احمدشاه ولی بهمنی نیز فعالیت‌های علمی ادامه یافت. وی به شعر و موسیقی علاقه داشت. در دوره او ملک الشعرا شیخ آذری در سال ۸۳۲ق. به

1. Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 85.

2. Ibid, Vol. 2, p. 85.

مؤلف تذکره اولیای دکن از گیسودراز با نام صاحب اخبار الاخبار یاد کرده است (قادر خان منشی، *تذکره اولیای دکن*، نسخه خطی، برگ ۹ ب).

گیسودراز در سال ۷۲۱ق. در دهلی متولد شد. او در سنین جوانی به دولت‌آباد رفت اما پس از مدتی دوباره به دهلی بازگشت و در آنجا مرید شیخ نصیر الدین محمد چراغی گردید. او در سال ۸۰۱ق. جانشین شیخ نصیر الدین گردید و سپس در همان سال از دهلی به دکن رفت. گیسودراز در سال ۸۱۵ق. به گلبرگه رفت و مورد توجه سلطان فیروزشاه بهمنی قرار گرفت. رحلت وی در سال ۸۲۵ق. روی داد. برای آگاهی بیشتر درباره زندگانی و تألیفات گیسو، نک: Hussaini, Sayyid Muhammad al-Husayni-I Gisudiraz, pp. 11-19.

دکن رفت و مورد توجه احمدشاه اول قرار گرفت. او تألیفاتی تحت عناوین: *سعی الصفا*، *طغرای همایون*، *جواهر الاسرار* و *غرائب الدنيا و عجائب الاعلاء* به رشته تحریر درآورد.^۱ وی تاریخ بهمنیان را تحت عنوان *بهمن نامه* دکنی به نظم

۱. بیگدلی شاملو، *آتشکده آذر*، ص ۴۴۶.

فرشته درباره شیخ آذری چنین می نویسد: «شیخ آذری در سن کهنولیت به طریق درویشان نائل شده، از اسفراین به حجاز رفت و حج اکبر و طواف مرقد منور خیر الانام علیه و آله افضل الصلوة و اکمل السلام دریافته، عنان عزیمت به طرف هندوستان تافت و به خدمت سلطان احمدشاه بهمنی رسیده، قصائد غرا گفت و انعام وافر یافته ملازمت اختیار کرده به خطاب ملک الشعرائی رسید. چون بعد از مدتی حب وطن او را در جوش و خروش آورد... پس از سعی بسیار از اصداد شهمزاده علاء الدین مراجعت به خراسان نمود... شیخ از دکن چون به اسفراین رفت در آن حدود خیرات بسیار کرد و از بقاء و رباط آنچه توانست ساخت و به ادای طاعات و عبادات مشغول شد». فرشته برخی از ابیات وی را چنین ذکر کرده است:

به مجلسی که درو گنج کبریا بخشند	هزار افسر شاهی به یک گدا بخشند
دلا به میکده ها روز و شب گدایی کن	بود که دردکشان جرعه به ما بخشند
شدیم پیر به عصیان و چشم آن داریم	که جرم ما به جوانان پارسا بخشند
غلام همت آن عارفان با کرمم	که یک صواب ببینند و صد خطا بخشند
به کوی میکده از مفلسی چه غم دارم	که ساقیا همه جام جهان نما بخشند
به نیم ساعت هجر آذری نمی آزد	هزار سال گرش در جهان بقا بخشند

همچنین شیخ آذری درباره ستایش مجاهدشاه بهمنی چنین سروده است:

ز گهواره چون پای بیرون نهاد	به تیر و کمان دست و بازو گشاد
بسی تند و گردنکش و پیل زور	که نشنید گفت کسی وقت شور
چنان بر سر کنگره می دوید	که انگشت حیرت فلک می گزید

(رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۲۹۶، ۳۲۶)

دولتشاه سمرقندی درباره شیخ آذری می نویسد: «شیخ آذری ابتدا مرید محی الدین طوسی الغزالی بود. پس از رحلت او به طریقه سید نعمت الله درآمد. پس از مدتی ریاضت و مجاهدت، به سیاحت مشغول شد و دوباره پیاده به حج رفت. وی به مدت یک سال در مکه بماند و کتاب *سعی الصفا* را در حرم نگاشت، از آن پس به هندوستان رفت» (رک. دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعراء*، ص ۳۹۹ - ۴۰۰).

درآورد.^۱ شیخ آذری با کسب اجازه از سلطان احمدشاه بهمنی، به خراسان بازگشت و تا هنگام مرگ (در سال ۹۶۶ق.) به تألیف بهمن‌نامه دکنی مشغول بود. پس از مرگ او، شعرایی مانند ملا سامعی^۲ و ملا نظیری کتاب وی را تا انقراض حکومت ملوک بهمنی به نظم درآوردند. یکی از علمای برجسته در دوره گلبرگه، شیخ بدر الدین بن الده‌امینی است. او زندگی خود را در گلبرگه سپری کرد و در همانجا وفات یافت. وی در نحو، لغت، فقه و حدیث تبحر کامل داشت و در قواعد عربی کتابی تحت عنوان *المنهل الصافی* به احمدشاه تقدیم کرد.^۳ از دیگر کسانی که در زمینه تخصص وی، به کار تعلیم و تربیت مشغول بودند، می‌توان محدث یحیی بن عبد الرحمن، ملا عبد الغنی و مفتی نجم را نام برد. آنان در ارتباط با دربار ملوک بهمنی بودند. برخی علما نیز از مریدان خاندان شاه نعمت الله ولی به‌شمار می‌رفتند، به همین دلیل اشعاری در مدح آنان سرودند. طاهر بیدری که از هم‌نشینان شاه حبیب الله کرمانی بود، وی به‌هنگام وفات مریدش چنین سرود:

مه شعبان شهادت یافت در هند
حبیب الله غازی طاب مـثـواه
روان طاهرش تاریخ می‌جست
برآمد روح پاکش از رخ پاک

مشتاق (از خلفای شاه خلیل الله و شاه حبیب الله) نیز در مدح شاه خلیل الله قصیده‌ای به زبان اردو نگاشت. همچنین لطفی (معاصر مشتاق و از اولاد شاه خلیل الله) در پیروی و تقلید از قصیده فارسی خواجوی کرمانی، اشعاری سرود.^۴

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۶. طباطبا از شیخ آذری نام برده اما به بهمن‌نامه وی

اشاره‌ای نکرده است (رک. طباطبا، برهان مآثر، ص ۷۱). بلگرامی، خزانه عامره، ص ۲۱.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۶.

۳. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۴. قادری، اردویی قدیم، ص ۳۷ - ۳۸.

حضور خاندان شاه نعمت الله ولی در دکن و ارتباط آنان با دربار ملوک بهمنی مریدان وی را تشویق به یافتن و دانستن اطلاعاتی درباره شاه نعمت الله ولی کرد. عبد الله بن شیر ملک بن محمد الواعظی رساله‌ای درباره زندگی و تعالیم شاه نعمت الله ولی تحت عنوان رساله در سیر حضرت شاه نعمت الله ولی نگاشت و آن را به سلطان علاء الدین احمد دوم تقدیم کرد. این رساله براساس گزارش‌هایی که توسط شاگردان و مریدان شاه نعمت الله ولی ارائه شده بود تنظیم و تدوین گردید.^۱ ارتباط ملوک بهمنی با صوفیان نیز به رواج و توسعه زبان و ادبیات فارسی منجر شد. در برخی موارد صوفیان تألیفاتی به زبان فارسی به رشته تحریر درآوردند. شاه نعمت الله ولی رساله‌ای تحت عنوان رساله نصیحت‌نامه خلیفه الله فی ارضه به سلطان احمدشاه ولی بهمنی نگاشت. وی در این رساله پس از حمد خدای تبارک و تعالی و فرستادن درود بر محمد و آل محمد و یارانش به ذکر بیعت با خلیفه پرداخته و سلطان را دعوت به ذکر خدا و برقراری عدل میان رعیت توصیه کرده است. سپس سلطان را به مجالست با علما تشویق کرده و می‌نویسد: «اختیار عقلا آن است که اختیار از دست ندهند. اگر سلطان خواهد که گلخنی را منصب وزارت کرامت فرماید اول باید که او را فوطه‌دار حمام گرداند، اگر نیکو محافظت کند او را رئیس قریه‌ای کند و بعد از رعایت رعیت و کمال مرتبه ریاست به امری از امور دیوانی نصب فرماید تا به مرور ایام به مرتبه نیابت وزیر رسد و چون از ملازمت و خدمت استعداد و قابلیت وزارت حاصل کند، او را بر مسند وزارت نشاند، یمكن که از عهده آن شغل خطیر بیرون آید».^۲

۱. کرمانی، تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی، ص ۳۰۸ - ۳۱۶.

۲. عبد الرزاق کرمانی رساله واعظی را در مجموعه خویش گردآوری کرده است. در این رساله پس از حمد و ستایش خداوند و سپس صلوات بر پیامبر و آلش به عنوان زیر پرداخته شده است:

۱. کیفیت ولادت و شجره نسب سیادت، ۲. ظهور خوارق ایام صغر و تحصیل علوم و اجزای امور سنین کبر، ۳. فتور اوصاف بشریت و برآمدن علم دولت شیخوخیت، ۴. عبور سیلاب اثناء مراحل و منازل و جزایر تلوین و استغراق بحر اشغال و حالات تمکین، ۵. امور خلافت و تصرفات ولایت و عطف اذن بیعت به هدایت، ۶. شعور علوم و تصانیف و تألیفات و ظهور آثار

فعالیت‌های علمی و فرهنگی محمود گاوآن در توسعه امور فرهنگی تأثیرگذار بود. دو اثر مهم وی تحت عناوین *ریاض الانشاء* و *مناظر الانشاء*، نشانگر تسلط وی به زبان و ادبیات فارسی و بازتاب فعالیت‌های فکری و علمی گاوآن است. آثار وی که به توصیه دوستان محمود گاوآن جمع‌آوری شد،^۱ سبکی منشیانه و متکلف دارد.^۲ به کارگیری عبارات بلند که آمیخته به واژه‌های عربی و گاهی اشعار است، مطالعه آثار او را از پیچیدگی برخوردار کرده است.

مکتوبات وی در *ریاض الانشاء* با مدح و ستایش آغاز می‌شود که با حمد و ثنای پروردگار و سپس مدح و تمجید گیرنده مکتوب است.^۳ در اندک مواردی، مکاتیب وی تنها با مدح و تمجید و تعریف گیرنده نامه آغاز و سپس پایان یافته است.^۴ چنین مواردی نشان‌دهنده آن است وی برای اولین بار با شخص مورد نظر ارتباط برقرار کرده است. موضوعاتی مانند علت مهاجرت محمود گاوآن از گیلان به دکن،^۵ تاریخ سلاطین گیلان،^۶ روابط با سرزمین‌های اسلامی مانند گجرات،



خوارق و کرامات،^۷ حضور دل و کسب باطن و پدیدار شدن خارقات و شجره و کیفیت وفات.

برای اطلاعات بیشتر، رک. تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی، ص ۳۰۸ - ۳۱۶.

۱. گاوآن، *ریاض الانشاء*، ص ۱۲ (مقدمه). وی در این باره می‌نویسد: «تا جمعی از دوستان که هریک از ایشان صدر محافل افاضل بودند و مهر سپهر علوم و فضایل به وجوب جمع و تألیف آن اجتماع نمودند و نجوم الزام و ابرام از افق اجتهاد و اهتمام دائمة الشعاع فرمودند، بنابراین مکتوبی چند که مسوده آن از عروض حوادث مجدده زمان محفوظ مانده بود و مظنة آن می‌شد که به عین رضای اهل دانش ملحوظ گردد، در سلک تألیف انتظام داده و آن را کتاب *ریاض الانشاء* نام نهاده...» (رک. همانجا).

۲. همان، ص ۱۴. وی درباره اینکه چرا مکتوبات خویش را به سبکی متکلفانه نگاشته است می‌نویسد: «...تا جماعت مترسلان کیاست بضاعت را سبب ازدیاد مواد بداعت گردد و موجب بصارت و مهارت در سلوک طرق صنعت گردد...» (رک. همانجا).

۳. این گونه مکتوبات در *ریاض الانشاء* متعدد است، به عنوان مثال: رک. نامه‌های شماره ۱۴۳، ۴.

۴. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۵، ص ۳۴.

۵. همان، نامه شماره ۲۱، ص ۱۰۰.

۶. همان، نامه‌های شماره ۶، ۷، ۱۳، ۲۱، ۳۹، ۵۴، ۹۴، ۹۱، ۱۰۹.

مالوه، مصر و عثمانی^۱ و روابط فرهنگی ملوک بهمنی با مناطق مختلف اسلامی از جمله موارد ذکر شده در *ریاض الانشاء* است. وی در نامه‌های متعددی مولانا عبد الرحمن جامی را به هند دعوت کرده است.^۲ او در یکی از نامه‌هایش عاجزانه از جامی تقاضا کرده تا به دکن مهاجرت کند.^۳ همچنین در نامه دیگری از دوری و هجران جامی می‌نالده و می‌نویسد تا کی باید تقاضای دعوت از وی کند، درحالی که دیگر نمی‌تواند دوری او را تحمل کند. همچنین برخی نامه‌هایش در پاسخ نامه جامی نگاشته شده است.^۴ این امر نشانگر ارتباط دو سویه میان محمود گاوآن و مولانا عبد الرحمن جامی است. جامی، شرح *فصوص الحکم* را به وی فرستاد و محمود گاوآن از این امر بسیار مسرور شد.^۵ او همچنین طی نامه‌هایی متعدد با علما و عرفا رابطه برقرار کرد. عارف الکامل شیخ بایزید الخلیلی، شیخ العالم محمود الماندوی، مولا فاضل شمس الملّه و الدین محمد لاری، حضرت

۱. برای آگاهی از این مکتوبات مذکور، نک: به فصل پنجم.

۲. همان، نامه‌های شماره ۲، ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۶۴، ۱۰۲، ۱۳۱.

۳. همان، نامه شماره ۱۳۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

۴. همان، نامه شماره ۱۰۲، ص ۳۰۰ - ۳۰۳. وی نامه‌های شماره ۴۰ و ۶۴ را در پاسخ نامه مولانا عبد الرحمن جامی نگاشته است.

محمود گاوآن در نامه شماره ۳۸، هنگامی که مشغول نبرد در سنگسر بود، خطاب به جامی می‌نویسد: «این اراضی باید از کفار نابکار و شر و ضرر آنان پاک شود تا مسافران بر و بحر در آسایش باشند. وی در این نامه از جامی تقاضا کرده تا به هندوستان برود و با نور خود آنجا را روشن کند» (رک. گاوآن، *ریاض الانشاء*، ص ۱۵۴ - ۱۵۵). وی در نامه شماره ۴۰ نیز پس از دعوت جامی به هندوستان، درباره فوج بهمنیان نیز مطالبی ذکر کرده است. وی می‌نویسد: «در این سال پنج حصار مستحکم کفار که مزاحم اموال تجار و مسافران دریا بودند، تسخیر شد و تمامی قریات و قلاع به دست مسلمانان افتاد و اکنون جزیره گووه که بندر بزرگ بیجانگر است و بهترین بندر میان بنادر است و به وفور گل و میوه و درخت دارد، به دست مسلمین افتاد و کنایس و معابد به دست مسلمانان افتاد» (رک. همان، ص ۱۷۰).

۵. گاوآن، *ریاض الانشاء*، نامه شماره ۳۸، ص ۱۵۶.

مولی الفاضل مولینا ابو سعید، عناوین نامه‌هایی است که به آنان ارسال کرده است. در این نامه‌ها مباحث فقهی و کلامی و ظرایف ادبی وجود دارد که نشانگر مهارت گاوآن در این علوم و فنون است.^۱ محمود گاوآن طی نامه‌ای به شیخ محقق صدر الدین رواسی خاطرنشان کرده: «در این دیار، عارفان و دانشمندان بسیاری حضور دارند و اگر وی نیز به این دیار و طالبان آن، نظر التفات دارند با ورود خود این بلاد را روشن گردانند».^۲ همچنین در نامه‌ای به خواجه عبید الله، او را با القاب ملک صفات، قطب آسمان ولایت، خورشید طریق هدایت، گنجور کنوز بدایت و نهایت، سلیمان جهان معرفت... و طاووس ریاض رضا خطاب کرده و می‌گوید: «کسی در این دیار نیست تا از نور وجود او به دل تاریکش روشنایی بتابد». و بدین ترتیب از وی دعوت کرد تا به دکن برود.^۳

از نامه‌های موجود در *ریاض الانشاء*، دانشمندان، عرفا و ادبای معاصر دوره محمود گاوآن قابل شناسایی است. برخی مکاتیب وی به دانشمندان، تنها با هدف برقراری رابطه و اطلاع دادن از اوضاع و احوال دوره ملوک بهمنی نگاشته شده است، چنان‌که در نامه‌ای خطاب به مولی الفاضل مولینا ابو سعید چگونگی فتح قلاع کهیلنه و رینگنه را ذکر کرده است.^۴

۱. همان، نامه‌های شماره ۱۰۳، ۹۸، ۷۷، ۸۳ (شماره نامه‌ها به ترتیب اسامی علما ذکر شده). محمود گاوآن در این نامه‌ها از علمای مذکور دعوت به دکن نکرده و همچنین وی نامه دیگری به محمد لاری نگاشته است. این نامه در پاسخ نامه محمد لاری می‌باشد. او از لاری به دلیل آنکه به وی نامه نگاشته و دلش را تسکین داده، تشکر کرده و اظهار داشته: «موجب تسلی خاطر محزون وی شده است» (رک. همان، نامه شماره ۲۸، ص ۱۲۰ - ۱۲۱).

۲. همان، نامه شماره ۱، ص ۱۴ - ۱۹.

۳. همان، نامه شماره ۳، ص ۲۳ - ۲۷.

۴. همان، نامه شماره ۳۰، ص ۱۲۲ - ۱۲۴. محمود گاوآن در این نامه می‌نویسد: «مخفی نماند که فتح قلعه رینگنه علت قریه فتح حصار کهیلنه است و فی الحقیقه سبب افتتاح امهات قلاع کفار و مفتاح فتوح تمام بنادر ملیبار». وی سپس در این نامه از فتح قریب الوقوع جزیره گوه خبر داده است (رک. همانجا).

گاوآن علاوه بر علاقه‌مندی به حضور عبد الرحمن جامی در دکن، به حضور برخی دیگر از علما نیز تمایل داشت. وی در نامه‌ای خطاب به مولا فاضل جلال المله والدین تقاضا کرد تا به هندوستان آمده و در مدرسه آنجا مشغول تدریس شود.^۱ همچنین در نامه‌ای به ابو بکر طهرانی به اصرار از او تقاضا کرد تا به هندوستان برود.^۲ جلال الدین دوانی که به‌عنوان مترجم/خلاق جلالی شهرت داشت، شرح هیاکل النور تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی را با عنوان *شواکل الحور* نوشت و آن را به محمود گاوآن تقدیم کرد.^۳ ملا عبد الکریم همدانی نیز شرح زندگانی محمود گاوآن را تحت عنوان *تاریخ محمودشاهی* نگاشت. وی هم‌عصر محمود گاوآن بود و با او روابط دوستانه‌ای داشت. ابیاتی از او دربارهٔ شهادت محمود گاوآن برجای مانده است.^۴ نقل قول فرشته نشان می‌دهد محمود گاوآن پیش از ورود به دکن، از شهرت و معروفیت برخوردار بود، چنان‌که از سوی سلاطین خراسان و عراق پیشنهاد منصب وزارت دریافت کرد. وی پیش از مهاجرت خود به دکن، با علما و فضایی بلاد اسلامی به‌ویژه خراسان و عراق در ارتباط بود.^۵

۱. همان، نامهٔ شمارهٔ ۴۱، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۲. همان، نامهٔ شمارهٔ، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

3. Sherwani, *Cultural Trends in Medieval India*, p. 85.

۴. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

ملا عبد الکریم همدانی دربارهٔ شهادت محمود گاوآن چنین سرود:

شہید بی‌گنہ مخدوم مطلق	کہ عالم را ز جودش بود رونق
وگر خواهی تو تاریخ وفاتش	فرو خوان قصۂ قتل بہ ناحق
سال فوتش گر کسی پرسد بگوی	بی‌گنہ محمود گاوآن شد شہید

ملا سامعی نیز کہ مداح و ندیم محمود گاوآن بود، دربارهٔ شهادت وی چنین سرود:

چون خواجہ جہان را ہرگز حرام‌خواری	در دل نبود و می‌کرد پیوستہ جان‌سپاری
گشت او شہید مغفور ای سامعی بہ تحقیق	تاریخ کشتن او جوی از حلال‌خواری

(رک. فرشته، *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۵۷ - ۳۵۸)

۵. همان، ج ۱، ص ۳۵۲.

مناظر الانشاء در یک مقدمه و دو فصل درباره هنر نامه‌نگاری فارسی است. مباحث مربوط به بلاغت در این اثر، نشانگر تبحر محمود گاوآن در این فنون است. آیین نامه‌نگاری، اصول فن ترسل، تعلیم روش‌های صحیح کتابت و انشاء، ذکر آیات، احادیث، روایات تاریخی، اشعار، ضرب المثل‌های فارسی و عربی از جمله موضوعات بررسی شده در این اثر است. وی همچنین از اشعار شاعران بزرگ امیر خسرو دهلوی، انوری، حافظ، رشید و طواط، خواجوی کرمانی، ظهیر الدین فاریابی، جامی، مولوی و کمال خجندی نیز بهره برده است.^۱ محمود گاوآن ابیاتی در پاسخ به قصاید کمال الدین اسماعیل اصفهانی، حکیم حسام الدین انوری و بدیع الزمان همدانی سرود.^۲ وی با این اقدام به گونه‌ای مهارت خویش را در مشاعره از طریق مکتوب آشکار کرد. نقل قول فرشته نشان می‌دهد گاوآن دارای دو اثر دیگری به نام‌های دیوان اشعار و رساله روضه الانشاء بوده است.^۳ از ریاض الانشاء چنین برمی‌آید که شرح شمسیه قطبی و حاشیه کافیه در دوره محمود گاوآن تدریس می‌شد.^۴

اگرچه محمود گاوآن در زمینه‌های مختلف سیاسی، اداری و فرهنگی موفقیت‌هایی به دست آورد، اما دوره پس از وی دوره انحطاط و زوال تدریجی به‌شمار می‌رفت. عدم وجود اطلاعاتی درباره فعالیت‌های فرهنگی در این دوره نشانگر این مطلب است. در دوره محمودشاه بهمنی، نویسندگی نامعلوم کتابی درباره نت‌های موسیقی نگاشت و آن را به سلطان محمودشاه بهمنی تقدیم کرد.^۵ همچنین رساله‌ای درباره طب توسط پزشک هندو به زبان سانسکریت

۱. برای آگاهی از متن کتاب، نک: گاوآن، مناظر الانشاء.

۲. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۷، ص ۱۴۱ - ۱۵۲.

۳. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۸. فرشته، محمود گاوآن را به دلیل توانایی‌های سیاسی، علمی و ادبی، صاحب السیف و القلم لقب داده است (رک. همان، ج ۱، ص ۳۵۰).

۴. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۴۷، ص ۱۸۲ و نامه شماره ۷۲، ص ۲۴۱.

5. Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 109.

تألیف گردید و در دوره محمودشاه بهمنی تحت عنوان طب محمودشاهی به زبان فارسی ترجمه شد.^۱

آنچه درباره فعالیت‌های علمی و فکری جالب توجه است، گسترش زبان فارسی در دوره ملوک بهمنی است. انتساب این سلسله به شاهان ایران باستان و مهاجرت گسترده علمای فارسی‌زبان از ایران و ماوراءالنهر به دکن، به تدریج زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی دربار ملوک بهمنی تبدیل کرد. تشویق و ترغیب سلاطین نسبت به آموزش زبان فارسی و فعالیت‌های علمی مانند تاریخ‌نویسی، انشانگاری، شعر، ادب صوفیانه و فعالیت‌های مذهبی، منجر به گسترش این زبان گردید.^۲ شاعران پارسی‌گوی مورد توجه ملوک بهمنی بودند. فتوح السلاطین عصامی، بهمن‌نامه حاجی محمد قندهاری و بهمن‌نامه آذری اسفراینی در این دوره به نگارش درآمد.^۳

در دوره ملوک بهمنی زبان فارسی گسترش یافت و گویش اردو را تحت تأثیر قرار داد. ورود اولیه مسلمانان عرب، ایرانی و ترک در شمال شبه‌قاره هند و حضور طولانی مدت آنان در این منطقه منجر به نفوذ اصطلاحات و واژگان زبان آنان در شبه‌قاره هند گردید و به صورت زبان اردوی قدیم ظاهر شد. ورود علاء الدین خلجی به دکن و سپس آغاز فتوح در این منطقه و انتقال پایتخت از →

نویسنده در مقدمه کتاب خویش، سلطان محمود را چنین توصیف کرده است:

شاهی که در زمانه ندارد نظیر خویش شکرانه واجب است که در روزگار است
شاه جم قدر فلک مرتبه سلطان محمود که یکی پرده بود نه فلکش گرد حرم

(رک. همانجا)

۱. در حاشیه یکی از صفحات این کتاب، تاریخ ۸۹۳ هـ. ق. ثبت شده است. مترجم نامشخص است و آن را به سلطان محمودشاه بهمنی تقدیم کرده است (رک. طب محمودشاهی، نسخه خطی، برگ ۸۳ الف و ب).

۲. یوسف حسین خان، یادول کی دنیا، ص ۴۳۲ - ۴۳۳.

۳. برای آگاهی بیشتر، رک. قادری، اردویی قدیم، ص ۴۰ - ۴۲.

دهلی به دولت‌آباد، منجر به نفوذ اردوی قدیم در منطقهٔ دکن گردید. با تأسیس حکومت بهمنی، روابط دکن با شمال هند و دهلی کاهش یافت و زبان اردوی قدیم به تدریج تحت تأثیر گویش زبان فارسی قرار گرفت، چنان‌که تشبیهات، استعارات، ترکیبات، اضافات، یای نسبت و قاعده‌های جمع بستن و غیره از زبان فارسی به زبان اردو راه یافت. سپس زبان فارسی در گویش و نگارش به‌عنوان زبان حکومتی در دورهٔ ملوک بهمنی مورد استعمال قرار گرفت.^۱

زبان دکنی نیز در این دوره رایج بود. در برخی موارد کتاب‌هایی به زبان دکنی به نگارش درآمد. *معراج العاشقین*، *هدایت‌نامه*، *رسالهٔ هفت اسرار* و *نشاط العشاق* از جمله آثار است که توسط گیسودراز به زبان دکنی تألیف شد.^۲ نظامی نیز مثنوی خود را در دوهزار بیت به زبان دکنی سرود.^۳ همچنین شعرایی مانند مشتاق، لطفی^۴ و نظیری اشعاری به زبان دکنی سرودند.^۵ به استناد خافی خان، سپاه بهمنی پس از پیروزی علیه بیجانگر (در دورهٔ فیروزشاه) اشعاری به زبان دکنی می‌خواندند.^۶ همچنین مرثیه‌ای به شکل مثنوی توسط فردی به نام اشرف در سال ۹۰۹ ق. به نگارش درآمد. این کتاب واقعهٔ کربلا را بازگو کرده و دارای جزئیات خیالی است، اما به دلیل تألیف به زبان دکنی، دارای اهمیت است.^۷ زبان

۱. سخاوت میرزا، *تاریخ ادب اردو*، ص ۳۲۴ - ۳۲۵؛ هاشمی، *دکن می‌اردو*، ص ۱۹ - ۲۰.

۲. قادری، *اردویی قدیم*، ص ۴۱ - ۴۲.

۳. هاشمی، *دکن می‌اردو*، ص ۳۴ - ۳۵.

4. Mirza, "Two Deccani Poets of the Bahmani Period," in *Journal of the Pakestan Historical society*, Vol. 7, p. 280.

۵. قادری، *اردویی قدیم*، ص ۴۲.

۶. خافی خان، *منتخب اللباب*، ج ۳، ص ۵۶.

7. Khan, "Dakhni-urdu", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 21.

باربوسا می‌نویسد: «زبان دکنی. زبان بومیان دکن به‌شمار می‌رفت».

(Barbosa, *The Book of Duarte Barbosa*, Vol. 1, p. 1790)

عربی نیز در دکن رواج داشت. حضور بازرگانان و مبلغین مسلمان در دکن و نوشته‌های روی کتیبه و سکه‌ها به زبان عربی، نشان‌دهنده این امر است.^۱ باریوسا، عربی را یکی از زبان‌های رایج دوره بهمنیان ذکر کرده و می‌نویسد: «اشراف و سربازان به زبان عربی سخن می‌گویند».^۲

همچنین محمود گاوآن به زبان عربی فصیح نامه می‌نگاشت.^۳ گیسودراز نیز عربی را تحت نظر قاضی عبدالمقتدر آموخت و تألیفاتی از جمله /م/المعانی (درباره قرآن) به زبان عربی نگاشت. شیخ علاء الدین علی، پسر شیخ احمد مخدوم (۸۳۵ق.) یکی دیگر از علمای عرب است که از بصره به کنکن مهاجرت کرد. از جمله تألیفات وی می‌توان به فقه مخدومی و /دلة/التوحید اشاره کرد.^۴ بدر الدین محمد بن ابی بکر بن عمر المخدومی الدمامینی (۸۲۷ق.) محدث و ادیب در صرف و نحو از مصر به گجرات رفت و در آنجا تفسیری بر کتاب /الوافی فی النحو/ نگاشت. وی سپس آن را در گلبرگه رونویسی کرد و به سلطان احمدشاه ولی بهمنی تقدیم کرد.^۵

همزمان با آغاز فعالیت‌های علمی و فکری، مراکزی به‌عنوان آموزشگاه‌ها تعیین گردید. مدارس، مکتب‌ها، خانقاه‌ها و مساجد از جمله مراکز آموزشی در این دوره به‌شمار می‌آمد. آموزش قرآن و اصول اسلامی از اصلی‌ترین مواد درسی در مساجد و به‌عنوان اولین فعالیت‌های فکری و فرهنگی مسلمانان در دکن به‌شمار می‌رفت. خانقاه نیز به‌عنوان یکی از مراکز آموزشی در ترویج فعالیت‌های علمی و فرهنگی تأثیرگذار بود.

۱. نک: فصل هفتم.

2. Barbosa, *The Book of Duarte Barbosa*, Vol.1, p. 179.

۳. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۲۷، ص ۱۵۰ - ۱۵۲ و نامه شماره ۱۳۴، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.

4. Nazir Ahmed, "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 7.

5. Sherwani, *The Bahmanis of The Deccan*, p. 212.

خانقاه از بخش‌های مختلفی مانند محلی برای صوفی و خانوادهٔ وی، کتابخانه، سماء‌خانه، سالن اجتماعات در موارد خاص، سالن سخنرانی و اتاق‌هایی برای مهمانان و علاقه‌مندان به آموزش و تعلیم تشکیل شده بود. هر خانقاه دارای مسجد و مکتب بود که به‌منظور برگزاری نماز جمعه و تعلیم قرآن بنا می‌گردید. مقبره‌های موجود در داخل خانقاه محلی برای تجمع افراد بود و برای اجرای قوالی (سماع) و برخی مراسم دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت. از خانقاه‌های معروف در دولت‌آباد می‌توان خانقاه برهان الدین غریب را نام برد. وی یکی از علمای بزرگ در سنت، فقه و قرآن به‌شمار می‌رفت و تعلیمات خود را در خانقاه برگزار می‌کرد. خانقاه زین الدین دولت‌آبادی مرید شیخ برهان الدین غریب نیز مرکزی برای آموزش علم به‌شمار می‌رفت. علمای بزرگ در کتابخانهٔ خانقاه وی مشغول تدریس و تعلیم بودند. همچنین خانقاه محمد رکن الدین بن سراج الدین جنیدی یکی از مهم‌ترین مراکز آموزشی در عصر گلبرگه بود. این خانقاه (معروف به روضهٔ شیخ) از بخش‌های مختلفی مانند مسجد، مقبره و کتابخانه برخ‌وردار بود. خانقاه گیسودراز و ابو الفیض من الله در بیدر نیز از اهمیت آموزشی برخوردار بود.^۱

در دورهٔ بهمنیان، اولین مدرسهٔ قابل توجه توسط عالم برجسته زین الدین دولت‌آبادی تشکیل شد. این مدرسه در خانهٔ وی در دولت‌آباد واقع شده بود. وی سنت، قضاوت و تفسیر تدریس می‌کرد. از جمله شاگردان او رکن الدین عماد کاشانی، شهاب الدین و مفتی صدر الدین را می‌توان نام برد. مدرسهٔ وی تا هنگام فوت او (۷۷۱ق.) در دولت‌آباد دایر بود. صفدر خان سیستانی نیز که حاکمیت یکی از ایالات قلمرو ملوک بهمنی را برعهده داشت، مدرسه‌ای بنا کرد و علمای برجسته را برای تدریس در آنجا به کار گماشت. مولانا محمد ابراهیم سندی و مولانا محمد یحیی سندی به‌عنوان مدرس در این مدرسه مشغول تعلیم بودند. این مدرسه در کنار مسجد جامع الیکاپور بنا شده بود و هدف اصلی آن آموزش

۱. محمد رونق علی، روضهٔ لاقطاب، ص ۱۴۷، ۱۷۳ - ۲۱۴.

زبان فارسی بود. یکصد دانش‌آموز در آنجا مشغول به تحصیل بودند و در اتاق‌هایی که برای آنان ساخته شده بود، زندگی می‌کردند. بیش از یکصد دانش‌آموز غیر ساکن نیز در این مدرسه مشغول تحصیل بودند. آنان علاوه بر آموزش، از سوی ملوک بهمنی هزینه تحصیل دریافت می‌کردند. این مدرسه در طول دوره ملوک بهمنی دایر بود و به فعالیت‌های علمی و فکری ادامه داد.^۱ اگرچه مدارکی درباره بنای مدارس در دوره فیروزشاه بهمنی موجود نیست، اما به نظر می‌رسد به دلیل علاقه او به فعالیت‌های فکری و علمی و انتقال علما از مناطق مختلف اسلامی به دکن، مدارس و مکاتب متعددی در دوره وی دایر بوده است.

مشهورترین مرکز آموزشی در دوره ملوک بهمنی، مدرسه محمود گاوآن در بیدر است. این مدرسه شامل سالن سخنرانی، سالن اجتماعات، کتابخانه، اتاق اساتید، اتاق‌های دانش‌آموزان و خوابگاه بود.^۲ محمود گاوآن هزینه مدرسه را از اموال شخصی خویش که از طریق تجارت کسب می‌کرد، می‌پرداخت؛ بخشی از هزینه آن نیز از محل اوقاف تهیه می‌شد.^۳ کتابخانه آن، بیشترین تعداد کتب (سه هزار مجلد) را به خود اختصاص داده بود.^۴ مکاتبات محمود گاوآن نشان می‌دهد او کتب نفیس را از سرزمین‌های مختلف برای کتابخانه مدرسه تهیه می‌کرد.^۵

۱. ملکاپوری، تذکره سلاطین دکن، ص ۹۲ - ۹۳ (صفدر خان سیستانی سالانه سی هزار هون، از جاگیرهای خویش، به مدرسه اختصاص داده بود. رک. همانجا).

۲. همان، ص ۹۹ - ۱۰۰.

۳. همان، ص ۹۸ - ۱۰۰.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۶۰.

۵. گاوآن، ریاض الانشاء، نامه شماره ۳۴، ص ۱۳۳. مؤلف تاریخ ادبیات فارسی می‌نویسد: «مهر محمود گاوآن بر نسخه‌ای از کتاب تفسیر کشاف موجود است که برای شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور تهیه شده است. این امر نشان می‌دهد که گاوآن به مبادله کتب و تهیه آن برای کتابخانه خویش می‌پرداخته است.

مکتب نیز معمولاً متصل به مقبره، خانقاه یا خانه‌های معلمان و آموزگاران بود، اما برای آموزش شاهزادگان و فرزندان نجبا، در محل زندگی آنان دایر می‌شد. علاء الدین حسن بهمن شاه به توسعهٔ مکتب علاقه‌مند بود و اقدام به افزایش تعداد مکتب‌خانه‌ها کرد.^۱ بخش بسیاری از هزینهٔ مربوط به تعلیم و تربیت و مدارس، از طریق اوقاف و درآمد حاصل از آن تهیه می‌شد. در سال ۹۰۴ق، مقدار زیادی زمین در منطقهٔ رایچور به علماء، حفاظ، ائمهٔ جماعت و مؤذنان اختصاص یافت.^۲ مالیات‌های حاصل از روستاها نیز برخی هزینه‌های آموزشی را پوشش می‌داد. در فرمانی که در سال ۹۲۰ق. از سوی محمودشاه بهمنی صادر شد، پانزده نوع مالیات که از سه روستا جمع‌آوری شده بود، به هزینه‌های مقبرهٔ گیسودراز اختصاص یافت.^۳ همچنین به مقبرهٔ شاه نعمت الله ولی در ماهان کرمان نیز مالیات حاصل از مناطق قلمرو دکن تعلق گرفت.^۴ این امر به دلیل هزینه‌های مقابر از جمله برگزاری کلاس‌های درس و آموزش و تعلیمات مذهبی انجام می‌یافت. درآمدهایی نیز به خانقاه‌ها تعلق داشت. فیروزشاه بهمنی، شهر فیروزآباد را به خانقاه سید احمد معروف به خلیل الرحمن (یکی از صوفیان فرقه قادریه) اختصاص داد، چنان‌که درآمد حاصل از آن، مایحتاج خانقاه وی را برطرف می‌کرد.^۵ آموزش نظامی نیز مورد توجه سلاطین بهمنی قرار داشت چنان‌که در مراکزى تحت عنوان تعلیم‌خانه، آموزش تیراندازی، شمشیرزنی، کشتی و سایر آموزش‌ها

۱. ملکاپوری، تذکرهٔ سلاطین دکن، ص ۹۳.

۲. بشیر الدین احمد، *واقعات مملکت بیجاپور*، ج ۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۱. طباطبا نیز به این امر اشاره کرده است (رک. طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۸۷).

3. Kulkarni, "A Note An Taxation Under the Bahmani", in *Proceeding of Indian History congress*, p. 288.

4. Husain, *Farmans and Sanads of the Sullans of Deccan*, p. 4.

5. Siddiqi, "Shaikh Muhamad Rukn al-din, His Role in Medieval Deccan", in *Islamic culture*, Vol. 55, pp. 55 - 58.

انجام می‌گرفت.^۱ این امر برای شاهزادگان از اهمیت بسیاری برخوردار بود و احمد اول آن را برای شاهزادگان و فرزندان امرا اجباری کرد.^۲ در دورهٔ بیدر چهار تعلیم‌خانه با نام‌های تعلیم‌خانهٔ نور خان در شرق، صدیق‌شاه در غرب، منهیار در شمال و تعلیم‌خانهٔ پنسالی^۳ در جنوب بیدر دایر بود.^۴

گفتار سوم: فعالیت‌های هنری

الف) خوش‌نویسی

خوش‌نویسی از جمله فعالیت‌های هنری است که مورد توجه ملوک بهمنی قرار داشت. اولین نشانه‌های خوش‌نویسی میان مسلمانان دکن، از توجه به قرآن و نگارش آن ایجاد شد. برخی سلاطین بهمنی به خوش‌نویسی قرآن علاقه‌مند بودند و به نگارش آن اقدام می‌کردند. خوش‌نویسی در گلبرگه از سبک دهلی تأثیر پذیرفت. سپس با ورود هنرمندان مهاجر عرب و ایرانی، سبک ویژه‌ای یافت. این امر در خوش‌نویسی مقابر ملوک بهمنی نمایان است، چنان‌که با خط ثلث و نسخ مورد تزیین قرار گرفته است. در بیشتر سکه‌های این دوره نیز خط ثلث نمایان است. سکه‌های دورهٔ علاء الدین حسن بهمن‌شاه، کم و بیش متأثر از سبک دوره تغلقیان است، اما سکه‌های پس از وی، متفاوت از سکه‌های دورهٔ سلاطین دهلی است.^۵

خوش‌نویسی به‌کاررفته در فرمان فیروزشاه بهمنی در سال ۸۰۸ق. جالب توجه است. این فرمان به خط ثلث خوش‌نویسی و حاشیه‌نگاری شده است. فضای کافی مابین دو خط برقرار شده و تا خط نهم ادامه دارد. از خط نهم تا خط

۱. ملکاپوری، تذکرهٔ سلاطین دکن، ص ۱۰۱ - ۱۰۳.

۲. کامور خان، هفت گلشن الهی، ج ۱، نسخهٔ خطی، برگ ۱۳۱ الف و ب.

3. Pansati

4. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 106-107.

5. Khwaja, "Calligraphy", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 411-414.

چهارده یا آخرین خط فضای کافی میان خطوط دیده نمی‌شود. سبک نگارش، شکسته ثلث است. حاشیه سمت راست سند چندین شرح دارد که تنوع قابل توجهی از سبک نگارش را نشان می‌دهد. با توجه به حاشیه‌نویسی آن، این فرمان در دفتر وزیر تهیه شده است. حاشیه‌نویسی دیگری در این سند موجود است که به نظر می‌رسد بیست و پنج سال پس از نگارش متن اصلی سند بدان اضافه شده است. این حاشیه‌نویسی نیز با همان خط اصلی متن است، با این تفاوت که با قلم فرد دیگری نگاشته شده است. این فرمان سه مهر دارد که خوانا نیست.^۱

با انتقال پایتخت از گلبرگه به بیدر و آغاز تحولات فرهنگی و مهاجرت افراد هنرمند به دکن، خوش‌نویسی دوره بیدر متفاوت از دوره گلبرگه گردید. این امر در خوش‌نویسی و تزیینات به‌کاررفته در مقبره احمدشاه ولی بهمنی نمودار است. برخی سبک‌های خوش‌نویسی آن به خط کوفی، طغری، ثلث و نسخ است. طرح‌های گل و تزیینات آن نیز توسط نقاش معروف، شکر الله قزوینی انجام گرفت. همچنین بر سردر مدرسه محمود گاوان نوشته‌ای به خط ثلث موجود است که تکه‌هایی از حروف زرد بر زمین‌های آبی‌رنگ و درشت نوشته شده و از فاصله دور نیز به آسانی قابل رؤیت است. متن آن شامل آیاتی از قرآن است و نام علی الصوفی به‌عنوان نام کاتب یا نویسنده، در پایان آن ذکر شده است. خوش‌نویسی به‌کاررفته در دو فرمان در دوره بیدر نیز جالب توجه است. نوشته‌ها به خط ثلث است و پس از هر دو خط، فاصله و فضای خالی وجود دارد اما همانند فرمان فیروزشاه حاشیه‌نویسی نشده است. دو مهر در این فرمان‌ها وجود دارد که یکی از آن مربوط به مهر محمود گاوان به خط نسخ و دیگری مهر یکی از بزرگان به خط ثلث است. تاریخ یکی از فرمان‌ها مربوط به سال ۸۷۰ق. است.^۲

1. Ibid, Vol. 2, pp. 411-414.

2. Khwaja, "Calligraphy", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 416.

از تاریخ ذکر شده روی یکی از فرمان‌ها که مربوط به سال ۸۷۰ق. است مشخص می‌شود

خوش‌نویسی سکه‌های دورهٔ بیدر، متفاوت است، به‌ویژه سکه‌هایی که در دورهٔ آخرین شاه بهمنی (کلیم الله) ضرب گردید، تفاوت عمده‌ای در سبک و نگارش دارد و از لحاظ هنری نسبت به دورهٔ قبل دارای برتری است. همچنین بر روی یک توپ (اسلحه) که مربوط به سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی است، نام محمودشاه بهمنی و قاسم برید حک شده است.^۱

ب) کتیبه

کتیبه‌ها در دکن تعداد قابل توجهی از آثار هنری را به خود اختصاص داده است. برخی از آن مربوط به فتح دکن به دست علاء الدین خلجی است که در مناطق ساحلی موجود است. با تأسیس حکومت بهمنیان و تأثیرپذیری از فرهنگ اسلامی، برخی بناهای دورهٔ ملوک بهمنی مانند مساجد، مقبره‌ها، قلعه‌ها، دیوارهای شهر، دروازه‌ها، کاخ‌ها و مدارس از کتیبه‌نویسی برخوردار گردید. برخی کتیبه‌ها به دو زبان عربی و فارسی و در مواردی به سه زبان عربی، فارسی و محلی نگاشته شده است. این آثار تکمیل‌کنندهٔ اطلاعات تاریخی مانند نام‌های حاکمان، مأموران ایالت‌ها، جزئیات مربوط به امور اداری و فرمان‌های سلطنتی، اسامی پادشاهان، سیاست‌مداران، فرماندهان، وزرا و نجای دربار است.^۲ همچنین دربارهٔ مشاغل دولتی مانند کوتوال، کوتوال بیگ، خطاط خان، امیر ترکان، شهنه‌دار، نائب سرپرده‌دار، تهانه‌دار و تهانه‌دار بیگ اطلاعاتی از کتیبه‌ها می‌توان به دست آورد. اطلاعاتی نیز دربارهٔ فرمان‌های مربوط به مالیات، معافیت از

→

که این فرمان مربوط به سلطان محمد سوم بوده است، زیرا نظام الدین احمد سوم در سال ۸۶۷ق. درگذشت و سلطان محمد سوم به سلطنت رسید (رک. طباطبائی، *برهان مآثر*، ص ۱۰۷).

1. Khwaja, "Calligraphy", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 417.

2. Desai, "Arabic and Persian", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 365-369.

مثلاً در برخی کتیبه‌ها چنین آمده است: «ملکه مخدومه جهان بی‌بی شاهنواز همسر شاه احمد اول، تاج سلطان همسر ابراهیم عادل‌شاه دوم، هیوا (خوا) دایهٔ دستورخان» (رک. همانجا).

مالیات، مالیات‌های رایج، بنای مدارس، ایجاد جاده و تهیه امکانات کشاورزی در کتیبه‌ها موجود است. در برخی موارد اطلاعاتی درباره اسلحه و کارخانه‌های توپ و اسلحه‌سازی می‌توان از کتیبه‌ها به دست آورد.^۱

کتیبه‌ها نمایانگر مذهب و آداب و رسوم اجتماعی است، چنان‌که به کار بردن آیات قرآن در مقابر شخصیت‌های مهم، نشانگر مسلمان بودن اشخاص دفن شده در این مقابر است.^۲

ج) سکه

از دیگر آثار هنری که می‌توان اطلاعات تاریخی بدان طریق کسب کرد، سکه‌های دوره ملوک بهمنی است. نخستین ضرب‌خانه در دوره ملوک بهمنی در دولت‌آباد آغاز به کار کرد، زیرا اولین سکه‌های مربوط به این دوره متعلق به ظفر خان است که با عنوان علاء الدین حسن بهمن‌شاه بر تخت نشست. همچنین سکه‌های نقره‌ای دوره محمدشاه اول نام دولت‌آباد را آشکار می‌کند.^۳ در سال ۷۶۱ق. ضرب‌خانه‌ای در گلبرگه (احسن‌آباد) توسط محمدشاه اول تأسیس شد. سپس ضرب‌خانه‌های فتح‌آباد (دولت‌آباد) و احسن‌آباد، به کار خود ادامه دادند.^۴

فرشته می‌نویسد: «در همین زمان صرافان هندو با تحریک و تشویق رایان بیجانگر و تلنگ اقدام به ضرب سکه ناخالص کردند، زیرا ضرب سکه از سوی محمدشاه اول که با نام سکه اسلامی شناخته می‌شد رواج سکه آنان را بی‌رونق می‌کرد. سلطان محمد از اقدام آنان مطلع شد. ابتدا آن‌ها را دستور به منع نمود. هندوان همچنان به ضرب سکه‌های ناخالص ادامه دادند. محمدشاه دستور به قتل صرافانی که به این کار مشغول بودند نمود و صرافان متقلب در سال ۷۶۱ق.

1. Desai, "Arabic and Persian", in *History of Medieval Deccan*, pp. 370-377.

2. Ibid, pp. 370-377.

3. Khan, *Bahmani Coins in the Andhrapradesh Government Museum*, p. 9.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

کشته شدند.^۱ پس از انتقال پایتخت به بیدر، ضرابخانه جدیدی در این منطقه احداث شد و کار خود را آغاز کرد. ضرابخانه احسن آباد (گلبرگه) نیز تا زمان انتقال پایتخت به بیدر به کار خود ادامه داد.^۲

سکه‌ها در دوره ملوک بهمنی به سه جنس طلا، نقره و مس ضرب می‌شد. سکه‌های طلا کمیاب بود و سکه‌های مسی به آسانی در دسترس مردم قرار داشت. سکه طلا تنها در دوره محمدشاه اول، مجاهدشاه، محمدشاه دوم، فیروزشاه، احمدشاه دوم، همایون‌شاه، احمدشاه سوم، محمدشاه سوم و محمودشاه رواج داشت.^۳ سکه‌های طلا در دوره مجاهدشاه و فیروزشاه همانند سکه‌های دوره محمد بن تغلق، وزن سنگینی (۱۹۷ قیراط) داشت. ضرب سکه‌های نقره‌ای در دوره ملوک بهمنی در وزن‌های متفاوت (۱۷۰ قیراط و ۱۱۰ قیراط) رواج داشت. سکه‌های مسی نیز در وزن‌های متفاوت (۲۸ و ۵۷ و ۱۵ قیراط) ضرب می‌شد. سکه‌های مسی دوره بهمنی پس از فیروزشاه تغییرات اساسی کرد و در زمان سلطنت احمد اول به وزن ۲۵۵ قیراط و سپس در دوره سلطنت آخرین ملوک بهمنی (ولی الله و کلیم الله) با وزن ۲۷۰ قیراط ضرب گردید.^۴

ملوک بهمنی در ضرب سکه الگوی پیشینیان خود را در آغاز حکومت خویش پذیرفتند. علاء الدین حسن بهمن‌شاه، شکل، طرح و عناوین سکه‌های رایج در دوره خلجیان را تقلید کرد. وی تنها نام بهمن‌شاه را جایگزین نام سلاطین دهلی نمود. در دوره محمدشاه اول، عناوین جدیدی مانند سلطان العهد و الزمان حامی صلة رسول الرحمان، المؤید بنصر الله و ابو المظفر و یمین الخلافة نصیر امیر

۱. همان، ج ۱، ص ۲۸۳. شروانی معتقد است برخی از افراد، این مطلب را در تاریخ فرشته جعل کرده‌اند و نشانی از سکه‌های تقلبی در گنجینه‌های موجود در دکن دیده نمی‌شود.

(The Buhmanis of the Deccan, p. 60 _ 61 Sherwani)

2. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 432.

3. Joshi, *The Yeoti Hoard of Bahmani Coins and Vijayanagar Pagodas*, pp. 44 _ 139.

4. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 433-434.

المؤمنین به سکه‌ها افزوده شد.^۱ ذکر عنوان سلطان در یک روی سکه، گاهی با نام پدر سلطان معمول بود که با کلمهٔ ابن یا بن (به معنی پسر) ضرب می‌شد و در مواردی بدون کلمهٔ رابط (ابن یا بن) نگاشته می‌شد.^۲

فیروزشاه بهمنی برای اولین بار کلمهٔ بهمنی را روی برخی سکه‌های مسی افزود تا نشان دهد وی متعلق به خانوادهٔ بهمن‌شاه است. از آن پس این نام در سکه‌های دورهٔ پس از او ضرب گردید. در برخی سکه‌ها، احمدشاه اول، احمدشاه دوم و همایون‌شاه نام اجداد خود را به کلمهٔ بهمنی افزودند. نام احمدشاه اول با عنوان سلطان احمدشاه بن احمدشاه بن الحسن البهمنی، نام احمدشاه دوم با عنوان احمدشاه بن احمدشاه بهمن‌شاه و نام همایون‌شاه به شکل همایون‌شاه بن احمدشاه بن احمدشاه الولی البهمنی در سکه‌ها ضرب شد. در این میان عنوان ضرب شده روی سکه‌های احمدشاه اول غیرمعمول است،^۳ زیرا نام حسن بهمنی در این سکه دیده می‌شود و در سکه‌های دیگر رواج ندارد.^۴

در برخی موارد اشتباهات تاریخی توسط سکه‌ها قابل تشخیص است. فرشته می‌نویسد: «هیچ سکه‌ای از بهمنیان دکن تا دورهٔ سلطنت محمدشاه ضرب نگردید»،^۵ درحالی که سکه‌ها نشان می‌دهد نه تنها در زمان بهمن‌شاه بلکه در دورهٔ نصیر الدین اسماعیل (اسماعیل مخ) نیز ضرب سکه آغاز شده بود.^۶

1. Ibid, p. 435.

2. Khan, *Bahmani Coins in the Andrapradesh Museum*, p. 45.

نام «محمد محمود» روی سکه‌های دورهٔ محمدشاه دوم دیده می‌شود (رک. همانجا).

3. Khan, *Bahmani Coins in the Andhrapradesh Government Museum*, pp. 73, 79, 100, 112.

4. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 436.

۵. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۲.

6. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 436.

همچنین سکه‌ها بیانگر آن است که پنجمین سلطان بهمنی که فرشته از او با نام محمود یاد کرده^۱، محمد نام داشته است.^۲

سکه‌ها روشن‌کننده القاب و عناوین ملوک بهمنی است. علاء الدین لقب مجاهدشاه، احمدشاه دوم و همایون‌شاه بوده است. داود نیز لقب شمس الدین، غیاث الدین لقب تهمتن و فیروزشاه نیز لقب تاج الدین داشته است. لقب ولی نیز در سکه‌ها به احمدشاه اول بهمنی و محمدشاه سوم نسبت داده شده است.^۳ علاوه بر نام و القاب سلاطین در سکه‌ها، ذکر تاریخ جلوس آن‌ها نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بدین‌منظور تاریخ روی سکه‌ها دقیق‌تر از سایر اسناد و مدارک به‌شمار می‌رود. مرگ بهمن‌شاه طبق نظر مورخین در سال ۷۵۹ق. روی داد^۴ اما در برخی از سکه‌های دوره وی، تاریخ مرگ او سال ۷۶۰ق. ذکر شده است، زیرا هیچ سکه‌ای در دوره محمدشاه اول، زودتر از سال ۷۶۰ق. ضرب نگردید. این مسئله نشان می‌دهد علاء الدین حسن بهمن‌شاه تا سال ۷۶۰ق. زنده بود. همچنین سلطنت احمدشاه اول در منابع تاریخی سال ۸۲۵ق.^۵ و در سکه‌ها سال ۸۲۲ق. ثبت شده است. این امر نشانگر آن است احمدشاه پیش از اتمام سلطنت فیروزشاه در سال ۸۲۵ق.، ادعای سلطنت کرده و اقدام به ضرب سکه کرده است. همچنین سلطنت همایون‌شاه شش سال و پنج روز و تاریخ مرگ وی در بیست و هفتم ذی القعدة سال ۸۶۵ق.^۶ ذکر شده است، اما در سکه‌های موجود، تاریخ وفات وی سال ۸۶۶ق. به ثبت رسیده است.^۷

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰۱.

2. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 438.

3. Ibid. Vol. 2, p. 436.

۴. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۱۹.

۶. طباطبائی، برهان مآثر، ص ۹۶.

7. Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 436.

به استناد فرشته، کلیم الله آخرین سلطان بهمنی، بیدر را در سال ۹۳۴ق. ترک نمود و در پناهگاه احمدنگر مسکن گزید و در همانجا فوت کرد،^۱ اما سکه‌های مربوط به فاصله سال‌های ۹۴۲ق. تا ۹۵۲ق. با نام وی صادر شده است. به نظر می‌رسد اگرچه حاکمان و فرماندهان در سال‌های پایانی سلطنت ملوک بهمنی به دور از کنترل حکومت مرکزی عمل می‌نمودند اما با نام خود اقدام به ضرب سکه نمی‌کردند؛ به همین دلیل حکومت بهمنی پس از انحطاط، موقعیت خویش را تا مدتی در دکن حفظ نمود.^۲

د) بناهای تاریخی

همزمان با آغاز فتوح در دکن در دوره سلاطین دهلی، بنای آثار با ساختار ویژه اسلامی در این منطقه آغاز شد. مسجد دولت‌آباد یکی از اولین بناهای اسلامی در دکن است. بیشتر بناهای دوره سلاطین دهلی در دکن موجود نیست و تعداد کمی از آنان باقی مانده است. در این میان می‌توان به مسجد بزرگ در قلعه دولت‌آباد و مسجد کریم الدین در بیجاپور اشاره کرد.^۳

علاقه ملوک بهمنی به فعالیت‌های علمی و فرهنگی از یک‌سو و مهاجرت هنرمندان و دانشمندان مسلمان از سویی دیگر، تأثیرات قابل توجهی در اصول و روش ساختمان‌سازی این دوره گذاشت. ساختمان‌ها و بناهای مختلف مذهبی و غیر مذهبی موجود در گلبرگه و بیدر، نشانگر تأثیر هنر ایرانی و اسلامی است. در دوره حکومت محمدشاه بهمنی مسجدی در گلبرگه بنا گردید که معماری آن به دست رفیع بن شمس بن منصور قزوینی انجام شد. بنای آن در سال ۷۶۹ق. به

۱. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. برای آگاهی از تفاوت تاریخ‌های ذکر شده درباره جلوس ملوک بهمنی بر سلطنت، در سکه‌های ضرب شده، نک:

Gupta, "Coinage", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, p. 438.

3. Desai, "Architecture", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 2, pp. 229, 230.

پایان رسید و در ردیف یکی از زیباترین مساجد دکن قرار گرفت. این بنا از لحاظ ساختمان‌سازی بی‌نظیرترین بنایی است که با داشتن گنبدهای زیاد، بدون صحن و حیاط است.^۱ گنبدهای آن روی مقرنس‌ها و کمان‌های قطردار و قوسی‌شکل ساخته شده است.^۲ در این بنا هنر ایرانی و ترک نمودار است که بی‌تأثیر از هنر هندو نیست، اما این امر تغییر و تحولی اساسی در معماری دکن به‌شمار می‌رود و به سبک دکنی معروف است. اگرچه این مسجد مسقف و سرپوش‌دار است و مناسب با شرایط آب و هوایی هند نیست، اما هوای آزاد از هر سمت در داخل مسجد جریان دارد. گنبدها نیز مانند معماری دورهٔ تغلقی است.^۳ از دیگر بناهای دورهٔ محمدشاه اول، مسجد شاه بازار (واقع در منطقهٔ شاه بازار) است. این بنا توسط هنرمندانی که از شمال هند به دکن مهاجرت کردند بنا گردید.^۴ مقابر حسن کانگو، محمد اول، محمد دوم، مجاهدشاه، داود، سنجر، غیاث الدین و خانوادهٔ وی^۵ و مقبرهٔ فیروزشاه و خانوادهٔ او از جمله مقابر موجود در گلبرگه است که تحت تأثیر معماری سبک تغلقی قرار گرفت،^۶ اما مقبرهٔ فیروزشاه ترکیبی از سبک‌های ایرانی، تغلقی و بومی است.^۷ این امر نشان‌دهندهٔ آن است تلاش فیروزشاه در تلفیق فرهنگ‌ها موفقیت‌آمیز بوده است. به‌کارگیری گچ و سیمان در این بنا نشان از تأثیر هنر ایرانی بر این اثر است.^۸ همچنین در قلعه‌ای که

1. Fergusson, *History of Indian and Eastern Architecture*, p. 264.

نام معمار چنین ذکر شده است: «...تعمیر مساجد الله... توفیق الشرایف رفیع بن شمس بن منصور القزونی فی عبد السلطان محمدشاه سنة تسع و ستین و سبعائه» (رک. همانجا).

2. Hollister, *Shi'a of India*, p. 109.

3. Fergusson, *History of Indian and Eastern Architecture*, p. 264.

4. Mortin, *Bahmani Coinage*, pp. 29 – 30.

5. Brown, *Indian Architecture. Islamic Period*, p. 69.

6. Alfieri, *Islamic Architecture of the Sub-continent*, pp. 148, 149.

7. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, pp. 11, 111.

8. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, p. 103.

فیروزشاه آن را بنا کرد، مسجدی وجود دارد که بازتاب هنر اسلامی است.^۱ با تغییر پایتخت از گلبرگه به بیدر، تأثیر هنر ایرانی بر هنر دکنی گسترش یافت. از دیگر بناهای این دوره، مقبره احمدشاه ولی بهمنی را می‌توان نام برد. این مقبره شبیه مقبره تیمور لنگ در سمرقند است و نشانگر هنر ایرانی - اسلامی است.^۲ گنبد و نقش و نگار و کتیبه‌های موجود در این مقبره جالب توجه است. نقاشی‌های مقبره احمد اول توسط شکر الله قزوینی، نقاش ایرانی، صورت گرفت.^۳ کتیبه‌ها به خط نسخ، ثلث، طغری و کوفی است که به زبان عربی و فارسی توسط مغیث شیرازی، خوش‌نویس ایرانی انجام یافت. کتیبه‌ها حاوی اشعاری از شاه نعمت الله ولی، اسامی امامان شیعه و به‌ویژه نام علی(ع) و آیات و روایات است.^۴ در مقبره احمد اول و احمد دوم همانند مقبره فیروز، آجرهای اسفنجی به کار رفته است. این امر حاکی از تأثیر معماری هندوان بر معماری دوره ملوک بهمنی است.^۵ مقابر سلاطین بیدر نیز براساس بناهای چهارگوش بنا

۱. معین الدین عقیل، دکن اور ایران، ص ۳۸.

2. Devore, *A Short History of Persian Literature*, p. 59.

3. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, p. 113.

4. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 115-128; Sherwani, "Cultural Influences under Ahmadshah Wali Bahmani", in *Islamic culture*, Vol. 18, p. 371.

در کتیبه مقبره شاه نعمت الله ولی چنین نوشته شده است: «حضرت سلطنت پناه حشمت و معدلت و نصف دستگاه و... شهاب الملک و الدنيا و الدین احمدشاه ابو المغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان، امر فرمود و در زمان دولت فرزند دلبدن آن حضرت مغفرت پناه سلطان علاء الدوله و الدنيا و الدین احمدشاه اتمام یافت، تحریراً فی ایام محرم الحرام سنه اربعین و ثمان مائه الهجریه الهلالیه المصطفویه المحمدیه». از این کتیبه چنین برمی‌آید که سلطان احمدشاه ولی بهمنی بنای مقبره شاه نعمت الله ولی را آغاز کرد و سلطان علاء الدین احمدشاه دوم بنای آن را به پایان رسانید (رک. معصوم علیشاه، طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۸).

5. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 132-134.

یزدانی می‌نویسد: «در معابد هندوان در ورنگل، آجرهای اسفنجی به کار برده می‌شد» (رک. همانجا).

گردید.^۱ این مقابر (به استثنای مقبره سلطان محمودشاه بهمنی که از نظر نقشه و طراحی بنا، همانند مقبره احمدشاه اول است) همانند مقابر نیاکان خود در گلبرگه بنا شد.^۲ برخی دیگر از مقابر مهم مانند مقبره گیسودراز، تحت تأثیر معماری ایرانی بنا گردید.^۳ در مقبره شاه خلیل الله نیز، تأثیر هنر ایرانی نمودار است. این مقبره به چوکهندی^۴ معروف است و تزیینات به کاررفته در آن همانند مقبره احمد دوم است. بنای آن هشت ضلعی است و گنبد ندارد.^۵

در تمام بناهای بیدر، تزیینات ایرانی مانند استفاده از سنگ، گچ و گاهی آجر، کاشی‌های منقوش ایرانی و موزائیک به کار رفته است.^۶ همچنین طاق‌های معروف به جناغی یا شکسته که در ایران معمول بود، بناهای دوره بیدر در دوره ملوک بهمنی را تحت تأثیر قرار داد.^۷ این آثار چهارگوش است (به جز مقبره شاه خلیل الله که هشت ضلعی است) و گاهی تا سه طبقه بنا شده است.^۸

یکی از مهم‌ترین بناهای دوره بیدر مدرسه محمود گاوآن است. علاقه وافر گاوان به فعالیت‌های فرهنگی، منجر به نفوذ هنر ایرانی در آثار هنری دوره وی گردید. او هنرمندان و کاشی‌کاران بسیاری را از ایران (به‌ویژه از دربار تیموریان) به دکن دعوت کرد و آنان را در احداث آثار هنری به کار گماشت. دو هنرمند

1. Alfieri, *Islamic Architecture of the Sub-continent*, pp. 155-156.

مقابر سلاطین دوره بیدر در روستایی به نام آشتور (Ashtur) در شرق بیدر واقع شده است (رک. همانجا).

2. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, pp. 116-117.

3. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, pp. 126-127.

4. Chokhandi

5. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 141-142.

6. Alfieri, *Islamic Architecture of the Sub-continent*, p. 149.

7. Ibid, pp. 95, 111, 114.

8. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, p. 25.

برجسته به نام‌های شکر الله قزوینی و علی صوفی در بنای آثاری به سبک هنر ایرانی، نقش مهمی در این امر ایفا کردند.^۱ بنای مدرسه محمود گاوآن در سال ۸۸۴ق. (دو سال پیش از قتل محمود گاوآن) به پایان رسید.^۲ سبک بنای ساختمان، همانند مدارس قدیم سمرقند و مساجد اصفهان است. کاشی‌کاری دیوارهای آن از زیبایی خاصی برخوردار است. رسم الخط کتیبه‌ها نیز مخلوطی از خط نسخ و نستعلیق است و بر سردر مدرسه، آیاتی از قرآن کریم به خط ثلث بر زمینه‌ای سفید با حروفی آبی‌رنگ نگاشته شده و نام کاتب آن با این جمله: «کتابه العبد علی الصوفی» نمایان است.^۳

بنای مدرسه در سطحی بالاتر از زمین طراحی و در سه طبقه بنا گردید. در این بنا، پیرامون حیاط آن اتاق‌های بسیاری برای طالبان علم ساخته شد. در این اثر از گنبد‌های دو لایه^۴ و به سبک مدارس چهار ایوانه تیموریان در سمرقند، از مناره استفاده شده است،^۵ چنان‌که پیش از آن، بنای گلدسته رواج داشت.^۶ در مسجد جامع گلبرگه، مسجد شاه بازار، مقبره کانگو، مقبره داود و مقابر غیاث الدین، محمد دوم، فیروز شاه احمد اول، گیسودراز و محمود شاه بهمنی نیز گلدسته به کار رفته است.^۷

1. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, p. 104.

۲. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۵۸. سامعی دربارهٔ محمود گاوآن چنین سرود: این مدرسه رفیع و محمود بنا / تعمیر شده است قبله اهل صفا / آثار قبول بین که تاریخش / از آیت ربنا تقبل منّا (رک. همانجا).

۳. معین الدین عقیل، دکن اور ایران، ص ۳۸.

4. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, p. 77.

5. Marshall, "The Monuments of Muslim India", in *Cambridge History of India*, Vol. 3, pp. 635 - 636.

6. Wajhat Husain, "Mahmud Gawan", In *Journal of Asiatic society of Bengal*, Vol. 1, p. 91; Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, p. 94.

7. Schotten, *Indian-Islamic Architecture*, pp. 50, 108.

کاخ‌ها و قصرهای سلاطین بهمنی نیز از جمله آثاری است که از هنر ایرانی - اسلامی تأثیر پذیرفت. «تخت محل» اولین قصر دورهٔ بیدر، توسط احمدشاه ولی بهمنی در شهر بیدر بنا گردید. شیخ آذری دربارهٔ آن ابیاتی سرود و شرف الدین مازندرانی (خوش‌نویس معروف) ابیاتی از آن را به کمک سنگ‌تراشان تلنگی (هندی) بالای دروازه خوش‌نویسی کرد.^۱ طرح اصلی بنا مستطیل شکل و طاق‌های آن به سبک ایرانی طراحی گردید. تصویر ببر و خورشیدی که در پشت آن در حال طلوع است از مناظر جالب توجه در این بنا است. این تصویر تحت تأثیر شیر و خورشید (سمبل پادشاهی ایرانیان) طراحی شده است.^۲ از دیگر آثار و بناهای دورهٔ بیدر، کاخ «رنگین محل» نام دارد.^۳ این قصر پس از سوء قصدی که به جان محمودشاه بهمنی انجام گرفت بنا گردید.^۴ ترکش محل^۵ و «گاگان محل»^۶ نیز از کاخ‌های دورهٔ ملوک بهمنی است که در بیدر ساخته شد.^۷

۱. طباطبای، برهان مآثر، ص ۷۰ - ۷۱؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۵ - ۳۲۶. شیخ آذری در زیبایی قصر تخت محل چنین سرود:

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت آسمان سده از پایهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست قصر سلطان جهان احمد بهمن‌شاه است

(رک. فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶)

این شعر در برهان مآثر با اندک تفاوت ذکر شده است (رک. طباطبای، برهان مآثر، ص ۷۱).

2. Sherwani, "Cultural Influences under Ahmad shah Wali Bahmani", in *Islamic culture*, Vol. 18, pp. 371.

3. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 45-49.

یزدانی می‌نویسد: «رنگین محل به معنای محل رنگی است» (Ibid, p.44).

۴. طباطبای، برهان مآثر، ص ۱۴۱.

5. Tarkash

6. Gagan

7. Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 58, 60-62.

یزدانی می‌نویسد: «ترکش محل برای یکی از همسران احمد سوم که ترک بود بنا گردید، به همین دلیل به ترکش محل معروف شد. وی همچنین گاگان را از واژهٔ سانسکریت و به معنای آسمان، عرش و بهشت (heaven) ذکر کرده است» (همانجا).

قلاع دوره بهمنی نیز از هنر ایرانی - اسلامی بی تأثیر نماند. در بنای این آثار، معماران متعددی به کار گرفته شدند. از جمله قلاع معروف دوره گلبرگه می‌توان به قلعه‌ای که فیروزشاه بهمنی آن را بنا کرد، اشاره نمود. در این بنا تأثیر معماری و شیوه ساختمان‌سازی ایرانی مشهود است، به‌ویژه آنکه در اطراف شمالی و شرقی قلعه، مجسمه‌هایی به شکل شیر قرار گرفته که حاکی از تأثیر هنر ایران پیش از اسلام است.^۱ قلعه مستحکم بیدر نیز از هنر ایرانی متأثر گردید. این قلعه در دوره سلطنت احمدشاه ولی بهمنی بنا گردید. دیوار آن به ضخامت پانزده متر و گردها گرد آن خندقی سه لایه تعبیه شد. کنده‌کاری قلعه توسط هنرمندان هندی انجام گرفت و در بنای دیوار آن، معماران ایرانی به کار گماشته شدند.^۲

نتیجه

افزایش جمعیت مسلمان در دکن به‌ویژه ایرانیان، امکان حضور آنان را در فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی فراهم نمود. آنان به تدریج با کسب مناصب مهم حکومتی و نفوذ در اداره امور جامعه دکن، تأثیرات فرهنگی ویژه‌ای در این منطقه داشتند. این امر به شکل ترویج تمایلات شیعی، ترویج زبان فارسی و تألیف کتب نظم و نثر به زبان فارسی و نفوذ فرهنگ ایرانی - اسلامی در دکن آشکار شد. تأثیر هنر ایرانی نه تنها از دوره ایران اسلامی بلکه از دوران ایران باستان نیز در بنای آثار این دوره نمایان است. این امر نشان‌دهنده میزان گستردگی نفوذ هنر ایرانی بر هنر دکنی و حاکی از نفوذ ایرانیان در دوره ملوک بهمنی است.

۱. معین الدین عقیل، دکن اور ایران، ص ۳۸.

2. Brown, *Indian Architecture, Islamic Period*, p. 67; Yazdani, *Bidar: It's History and Monuments*, pp. 31 - 34.

یزدانی می‌نویسد: «این قلعه دارای هفت دروازه بود» (همانجا). برای اطلاعات بیشتر درباره بناهای تاریخی در دوره ملوک بهمنی رک. معصومی، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن در دوره بهمنیان، ص ۱۹۴-۲۲۴.

مذهب رسمی ملوک بهمنی از تأسیس تا انحطاط همچنان حنفی باقی ماند. با این همه حضور ایرانیان در دکن، بر گرایش‌های مذهبی آنان تأثیر گذاشت. ظهور گرایش‌های شیعی از سوی برخی ملوک بهمنی از جمله فیروزشاه و احمدشاه ولی بهمنی^۱ و توجه آنان به آفاقی‌ها، منجر به مهاجرت شیعیان متعددی از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن گردید. تفوق آفاقی‌ها و کسب مناصب مهم حکومتی از سوی آنان به‌ویژه محمود گاوان و خاندان شاه نعمت الله ولی، منجر به نفوذ تشیع در دربار گردید.

تغییر تمایلات و گرایش‌ها از تسنن به تشیع در این دوره امری ناگهانی و دفعی نبود. توجه ملکه همسر علاء الدین حسن بهمن‌شاه به سادات و ائمه دوازده‌گانه نشانگر تمایلات پنهانی آنان به تشیع است. تداوم حضور ایرانیان در دربار ملوک بهمنی و گسترده‌گی مهاجرت آنان، به تدریج عملکرد حکومت بهمنی را در راستای فرهنگ شیعی قرار داد، چنان‌که زمینه‌های به رسمیت یافتن مذهب تشیع در دوره پس از انحطاط فراهم گردید.

در سال‌های پایانی حکومت بهمنی، پس از مرگ محمود گاوان، فرماندهان نظامی به دلیل عدم اتحاد میان خویش، به دور از نظارت ملوک بهمنی در جاگیرهای خویش به پرورش غلامانی تحت سلطه و نظارت خویش پرداختند. تربیت غلامان از سوی فرماندهان تحت تأثیر اصول اعتقادی آنان بود. افرادی مانند حسن نظام الملک بحری و یوسف عادل‌شاه نیز که تحت تربیت و پرورش محمود گاوان قرار داشتند، تمایلات شیعی یافتند. این امر منجر به یکپارچه شدن سپاه فرماندهان نظامی گردید و زمینه اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی در قلمرو نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان و عادل‌شاهیان (که خود تمایلات شیعی داشتند) فراهم شد.

۱. احمدشاه فردی مذهبی بود. وی در سال ۸۳۸ق. بیمار شد و به پسر خود علاء الدین و امرا اظهار داشت که آموزش مرا از خدا بخواهید. در دوره من دست ظالم از دامن ضعفا کوتاه بود، امیدوارم که حضرت سبحانه تعالی از تقصیرات من بگذرد (رک. یحیی خان، تذکره الملوک، نسخه خطی، برگ ۴۱ ب).

نتیجه کلی پژوهش

محمد بن تغلق (دومین سلطان تغلقی) در دوره حکومت خود به دلیل سیاست‌های نادرست خویش، زمینه‌های بروز نارضایتی میان مردم و نیروهای نظامی را فراهم کرد. وی علی‌رغم تلاش در کنترل امور حکومتی، قادر به استحکام قدرت خود نگردید. این امر شرایط تحول و تغییر در اقتدار سیاسی حکومت تغلقیان را به وجود آورد و منجر به جدایی بخش قابل توجهی از قلمرو سلاطین دهلی گردید. سپس با انتخاب فردی از امیران صده به نام علاء الدین حسن بهمن‌شاه به عنوان سلطان دکن حکومت جدیدی در این منطقه شکل گرفت. ملوک بهمنی در آغاز تأسیس در منطقه محدودی از دکن (دولت‌آباد و گلبرگه) حکومت خویش را آغاز کردند. این امر در سایه همبستگی امیران صده و فرماندهان نظامی (که پیش از آن از سوی حکومت تغلقی در دکن صاحب جاگیر و اقطاع شده بودند) انجام یافت. اتحاد فرماندهان نظامی و انتساب اولین سلطان بهمنی به نسل شاهان ایران باستان، بر میزان اقتدار سیاسی آنان افزود. آنان با تشکیل امور اداری، نظامی و مالی براساس شیوه تغلقیان حکومت خود را سازماندهی کرده و پس از تعیین مشاغل و مناصب حکومتی به مقابله با شورش‌های موجود از سوی مخالفان پرداختند. همبستگی اجتماعی به‌هنگام تأسیس منجر به افزایش اقتدار سیاسی ملوک بهمنی گردید. آنان با سرکوبی

مخالفان خود موفق به آرام کردن اوضاع داخلی شدند و سپس به گسترش قلمرو متصرفاتی خویش پرداختند. مرزهای ملوک بهمنی در دوره تأسیس در شمال شامل بخش بزرگ برار و در شرق محدود به منطقه وسیع ورنگل گردید. در جنوب نیز مناطق حاصلخیز میان دواب تصرف شد و در غرب، قلمرو آنان به سواحل پرمفعت تجاری محدود گردید. این امر تنها از طریق همبستگی اجتماعی میان صاحب‌منصبان حکومتی و فرماندهان نظامی از یکسو و اتحاد آنان با حکومت مرکزی و ملوک بهمنی انجام گرفت.

این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که چگونه حکومت بهمنی توانست در محیطی هندونشین سلطنت خویش را تشکیل دهد؟ علی‌رغم گسترده‌گی سکونت هندوان در منطقه دکن، استقرار مسلمانان از قرن اول هجری قمری در این منطقه شکل گرفته بود. فعالیت‌های تجاری مسلمانان که در بسیاری موارد منجر به تبلیغات مذهبی و اسلامی از سوی آنان میان مردم دکن گردید، منجر به نفوذ اسلام در این منطقه شد. تبلیغات اسلامی صرفاً به آموزش دینی محدود نگردید بلکه با تشکیل اجتماعات اسلامی مانند مدارس، مکاتب، خانقاه و مساجد، به تدریج منطقه دکن به عنوان مرکز سکونت مسلمانان در شبه‌قاره هند مطرح شد. در آستانه شکل‌گیری حکومت ملوک بهمنی، جمعیت مسلمان در منطقه سواحلی و فلات دکن ساکن بودند. از سویی دیگر انتقال مرکز حکومت از دهلی به دولت‌آباد توسط محمد بن تغلق که به عنوان آخرین تدبیر از سوی او در کنترل اوضاع نابسامان اقتصادی و حکومتی اتخاذ شده بود، منجر به مهاجرت مسلمانان از دهلی به دولت‌آباد گردید. اگرچه در بازگشت مجدد محمد بن تغلق به دهلی، عده‌ای از مسلمانان نیز به همراه وی بازگشتند اما به دلیل تخریب دهلی در اثر قحطی، این منطقه اهمیت خویش را از دست داد و به تدریج دولت‌آباد به عنوان مرکزی برای مسلمانان به‌ویژه علما، هنرمندان و صوفیان گردید.

ورود مسلمانان جدید تحت عنوان آفاقی‌ها، دارای اهمیت بود. این امر منجر به

بروز اختلافات میان آفاقی‌ها و مسلمانان قدیم مهاجر به نام دکنی‌ها گردید، از این‌رو انتخاب فردی مانند ملک التجار محمود گاوآن به مقام وزارت که با درایت و دوراندیشی سلطان همایون‌شاه بهمنی و به‌منظور حفظ توازن و تعادل میان قوای مختلف دکن انجام گرفته بود، برای مدتی حکومت بهمنی را از انحطاطی زودرس نجات بخشید. همچنین پیروزی‌های وی در لشکرکشی‌های نظامی و اصلاحات اداری و حکومتی، آرامش در مرزها را به‌وجود آورد. در شرایط مناسب سیاسی و اجتماعی، امور فرهنگی نیز که از سال‌های تأسیس و تثبیت ملوک بهمنی مورد توجه سلاطین قرار گرفته بود، رشد یافت. محمود گاوآن نقش بسزایی در پیشبرد تحولات فرهنگی دوره ملوک بهمنی داشت، اما تلاش برخی سلاطین بهمنی مانند فیروزشاه و احمدشاه بهمنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فیروزشاه تحفه هر مملکتی را علما و فضالای آن می‌دانست و علاقه‌ای وافر به جلب و دعوت آنان به دکن داشت.

حضور مسلمانان برجسته و مهاجرت آنان به دکن به‌ویژه سادات و شیعیان عراق و ایران در این دوره منجر به بروز تمایلات شیعی در دوره حکومت فیروزشاه و احمدشاه بهمنی گردید. این امر زمینه دعوت و مهاجرت خاندان شاه نعمت‌الله ولی از کرمان به دکن را فراهم کرد. حضور گسترده مهاجران در دربار و حمایت سلاطین بهمنی از آنان، به تقویت تشیع، نفوذ هنر ایرانی و سپس رواج زبان فارسی در این دوره انجامید. وزارت محمود گاوآن در دکن، نه تنها حکومت ملوک بهمنی را از خطر انحطاط زود هنگام نجات داد بلکه منجر به رونق و شکوفایی آن شد، چنان‌که اصلاحات اداری وی و برقراری آرامش در مرزهای غربی، دکن را در شرایط مناسب اقتصادی قرار داد.

استقلال‌طلبی فرماندهان نظامی در سال‌های پس از مرگ محمود گاوآن (که به سال‌های پایانی دوره ملوک بهمنی معروف است) مشروط به اقتدار سیاسی بود تا در سایه آن به دور از کنترل حکومت مرکزی، در جاگیر و اقطاع خویش

به‌طور مستقل عمل نمایند. از سویی دیگر این شرایط برای فرماندهان نظامی از طریق بروز ضعف در اقتدار سیاسی سلاطین بهمنی فراهم گردید. این امر در زمان سلطنت علاء الدین احمد سوم (که در سن نوجوانی به سلطنت رسیده بود) آغاز شد. در چنین شرایطی به‌دلیل جوان بودن سلطان، اتحادی متشکل از ملکه مخدومه جهان، خواجه محمود گاوآن و خواجه جهان ترک برای اداره امور حکومتی تشکیل گردید. سپس حضور محمود گاوآن در مقام وزرات عملکرد سلاطین دوره وی را به‌طور محسوسی کم‌رنگ نمود. مطالعه و بررسی دوره وزارت محمود گاوآن این امر را به ذهن متبادر می‌کند که قدرت قابل ملاحظه وی در امور سیاسی و فرهنگی، قدرت سیاسی حکومت مرکزی را تحت الشعاع خود قرار داده است.

سلطان محمد سوم پس از قتل محمود گاوآن از دنیا رفت و سلطان محمود بهمنی که جانشین او شده بود، در شرایط مناسب اقتصادی گرفتار خوشگذرانی و لهو و لعب گردید. پیش از وی سلطان محمد سوم نیز گرفتار این امر بود اما همواره تحت کنترل محمود گاوآن قرار داشت. قتل محمود گاوآن و بروز رقابت میان فرماندهان نظامی (که هر کدام در منصوب شدن به مقام وزارت در تلاش بودند) از یک‌سو و خوشگذرانی و تجمل‌گرایی آخرین سلاطین بهمنی از سویی دیگر، نه‌تنها به سربلندی فرماندهان نظامی از حکومت مرکزی بلکه به تهی شدن خزانه حکومتی انجامید، چنان‌که آخرین سلاطین بهمنی در تهیه احتیاجات روزمره خویش به فرماندهان نظامی خود نیازمند بودند.

عوامل داخلی مذکور از یک‌سو و بروز شرایط جدید یا عوامل خارجی از سویی دیگر به مشکلات موجود افزود. مسائل و اختلافات و رقابت‌های داخلی منجر به رهایی مرزهای ملوک بهمنی به‌ویژه قلمرو غربی آنان گردید. بهادر گیلانی بر سواحل غربی مسلط شد و سپس پرتغالی‌ها، بنادر و سواحل غربی قلمرو بهمنیان را تصاحب کردند. این امر صدمه سنگینی بر اوضاع اقتصادی دکن وارد کرد و

تجارت ادویه و اسب را از انحصار ملوک بهمنی خارج نمود. تلاش یوسف عادل خان ترک در اخراج پرتغالی‌ها از سواحل غربی به دلیل عدم اتحاد و اتفاق میان فرماندهان نظامی مؤثر واقع نشد. در سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی، فرماندهان نظامی (که در طول سال‌های متمادی در اقطاع خویش به تربیت غلامان وابسته به خود مشغول بودند) با رشد غلامان و فراهم شدن نیروی نظامی وابسته به خود، در اندیشه استقلال و جدایی از حکومت مرکزی افتادند. این امر از یک سو و تسلط پرتغالی‌ها بر مرزهای غربی و عدم اتحاد فرماندهان نظامی در حفظ مرزهای غربی از سویی دیگر، زمینه انحطاط حکومت ملوک بهمنی را فراهم کرد، چنان‌که این سلسله به پنج قدرت کوچک بریدشاهیان در بیدر، عادل‌شاهیان در بیجاپور، نظام‌شاهیان در احمدنگر، عمادشاهیان در برار و قطب‌شاهیان در گلکنده تقسیم شد.

کتابنامه

الف) کتب و نسخ خطی

ادریسی، محمد بن عبد الله، *انس المهج و حقائق الفرج*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ش. ۶۷۱۰

بخاری، شرف الدین محمد بن احمد عیسی بن علی، *طبقات محمودشاهی (تاریخ گجرات)*، نسخه خطی، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، شماره ندارد.

بندر ابن راس، *لب التواریخ*، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر، ش. Mss,30.

جکجیون داس، *منتخب التواریخ*، نسخه خطی، دانشگاه اسلامی علیگر، ش. Hdd,6253,27.

الحسینی، خورشاه بن قباد، *تاریخ قطبشاهی*، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش. 3534.

دردی اصفهانی، میرزا اسماعیل، *ترجمه تاریخ دکن*، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش. 418.

رتن لعل مست، *تحفه دکن*، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش. Hist.135, 414.

شفیق اورنگ آبادی (لچهمی نرائن)، *تنمیق شگرف (تاریخ دکن)*، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر، ش. 1732 E The / 447.

شیرازی، رفیع الدین، *تذکره الملوک*، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش. 142/362.

ضیاء الدین محمد (معروف به سید امجد حسین بن حافظ سید اشرف الحسینی الانبازی)، *تاریخ دکن یا ریاض الرحمن مشهور به تاریخ مجدیہ (احوال خطه ابرار)*، نسخه خطی، موزه

سالار جنگ، حیدرآباد، ش. Hist:89, 359.

قادر خان منشی، محمد، *تذکره اولیای دکن*، نسخه خطی، کتابخانه انجمن ترقی اردو، دهلی نو، ش. ۱/۳/الف:۱۴.

_____، *تذکره اولیای دکن*، نسخه خطی، کتابخانه انجمن ترقی اردو، دهلی نو، ش.

کامور خان، محمدهادی، هفت گلشن الهی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر، ش. 1548/E The i / 394.

مؤلف مجهول، تاریخ دکن، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدر آباد، ش. Hist. 78, 366.
مؤلف مجهول، طب محمودشاهی، نسخه خطی، کتابخانه آصفیه، حیدرآباد، مرکز میکروفیلم نور، شماره ندارد.

نیمدهی، قاضی عبد العزیز، طبقات محمودشاهی، کتابخانه ویندسور، لندن، ش. 271.
یحیی خان (میر منشی فرخ سیر)، تذکرة الملوك، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر، ش. E The 409 – 1147.

ب) کتب چاپی

آقا محمد زنجانی، مهدی، اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۲.

ابن خردادبه، ابو القاسم عبید الله بن عبد الله، المسالك و الممالك، تصحیح محمد مخزوم، التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۸م.

ابن خلدون، عبد الرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
ابن ماجد السعدی بندر کنگی، شیخ شهاب احمد، الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، ترجمه احمد اقتداری، آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

ابن بطوطه، ابو عبد الله محمد بن ابراهیم اللواتی، رحله، دار صادر، بیروت، ۱۹۰۶م.
ابو الفداء، عماد الدین اسماعیل بن محمد بن عمر، تقویم البلدان، تصحیح البارون ماک کوکین دیسلان دار الطباعة السلطانية، پاریس، ۱۸۴۰م.

اسکندریبگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام آقا میرزا محمود خوانساری، بی نا، تهران، ۱۳۱۴.
اصطخری، ابو اسحق ابراهیم، المسالك و الممالك، به اهتمام ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.

انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر، بی نا، دمشق، ۱۹۲۳م.

باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
بداونی، عبد القادر، منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد بن علی صاحب، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.

برنی، ضیاء الدین بن مؤید الملک رجب، تاریخ فیروزشاهی، تصحیح مولوی احمد خان، کلکته، ۱۸۶۲م.

- بشیر الدین احمد، *واقعات مملکت بیجاپور*، آگره، ۱۹۱۵م.
- بغدادی، صفی الدین عبد المؤمن بن عبد الحق، *مراصد الاطلاع على اسماء الامکنه والبقاع*، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *فتوح البلدان*، تصحیح علی بهجت، دار النشر الجامعین، قاهره، ۱۳۱۹ق.
- بلغرامی، غلام علی آزاد، *خزائن عامره*، بی جا، بی تا.
- _____، *روضه الاولیاء*، اورنگ آباد، ۱۳۱۰ق.
- بیرونی، ابو ریحان محمد بن احمد، *تحدید نہایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن*، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.
- بیگدلی شاملو، لطفعلی بیگ آقاخان (متخلص به آذر)، *آتشکده آذر*، تصحیح و تحشیه حسن سادات ناصری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۸.
- تاراجند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا و عزیز الدین عثمانی، پازنگ، تهران، ۱۳۷۴.
- تتوی و قزوینی، قاضی احمد و آصف خان، *تاریخ الفی*، تصحیح علی آل داود، فکر روز، تهران، ۱۳۷۸.
- جلالی نائینی، محمدرضا، *هند در یک نگاه*، تیرازه، تهران، ۱۳۷۵.
- جیهانی، ابو القاسم محمد بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبد السلام کاتب، آستان قدس رضوی، بی جا، ۱۳۶۸.
- چند بهار، لاله تیک، *بهار عجم*، تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، طلایه، تهران، ۱۳۸۰.
- حسنی، عبد الحی بن فخر الدین، *نزہة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر*، دایرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۷۱ق.
- حکمت، علی اصغر، *نقش پارسی بر احجار هند*، بی نا، تهران، ۱۳۳۷ش.
- حورانی، جرج ف، *دریانوردی عرب در دریای هند*، ترجمه دکتر محمد مقدم، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۸.
- خافی خان، محمد هاشم، *منتخب اللباب*، کلکته، ۱۹۲۵م.
- خوافی، شهاب الدین عبد الله حافظ ابرو، *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح صادق سجادی، بنیان، تهران، ۱۳۵۷.
- دوران داستس، فرانسوا، *هند سرزمین آزمون های دشوار*، ترجمه سیروس سهامی، واقفی، مشهد، ۱۳۷۴.
- دولتشاه سمرقندی، *تذکرة الشعراء*، تصحیح ادوارد براون، لیدن، ۱۳۱۸ق.
- رازی، امین احمد، *هفت اقلیم*، تصحیح محمدرضا طاهری (حسرت)، سروش، تهران، ۱۳۷۸.
- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین، *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

رامهرمزی، ناخدا بزرگ بن شهریار، عجائب الهند، ترجمه محمد ملک‌زاده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.

رحمان علی، تذکره علمای هند، لکهنو، ۱۹۱۳م.

زبیری، میرزا ابراهیم، تاریخ بیجاپور (مسمی به بساطین السلاطین)، حیدرآباد، ۱۳۱۰.

زور، محی الدین قادری، تاریخ ادب دکنی، کراچی، ۱۹۰۶م.

سامانی، محمدعلی، سیر محمدی، الله آباد، ۱۳۴۷ق.

سقاوت میرزا، تاریخ ادب اردو، تصحیح دکتر عبد القیوم، کراچی، ۱۹۶۱م.

سقاوی، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، مكتبة الحياه، بیروت، بی تا.

سکندر بن محمد، مرآت سکندری، تصحیح شیش چند مصرا و محمد لطف الرحمن، جامعه بروده، ۱۹۶۱م.

سلطان محمد، ارغوان سلطانی (سیر گلبرگه)، آگرا، ۱۹۰۲م.

سمرقندی، کمال عبد الرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبد الحسین نوایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

سیرافی، سلیمان، سلسله التواریخ، گردآوری ابو زید سیرافی، ترجمه حسین قره‌چانلو، اساطیر، تهران، ۱۳۸۱.

سیه‌رندی، یحیی بن احمد بن عبد الله، تاریخ مبارک‌شاهی، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۳۱م.

شریف ادیسی، ابی عبد الله، تزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، عالم الکتب، بیروت، ۱۹۸۹م.

شوستری، حدود العالم من المشرق الى المغرب، ترجمه میر حسین شاه با تعلیقات مینورسکی، تصحیح دکتر مریم میراحمدی و دکتر غلامرضا وره‌رام، دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۸۳.

شوستری، میر عبد اللطیف خان، تحفة العالم، به اهتمام صمد موحد، گلشن، تهران، ۱۳۶۳.

شوقی، عبد القوی عثمان، تجارة المحيط الهندی فی عصر السیادة الاسلامیه، عالم المعرفة، کویت، ۱۹۹۰م.

شهاب حکیم، علی بن محمود کرمانی، مآثر محمودشاهی، تصحیح نور الحسن انصاری، دهلی، ۱۹۶۸م.

شیرازی، فضل الله بن عبد الله، تاریخ وصاف الحضرة، چاپ افست رشدیه، تهران، ۱۳۳۸ق.

صباح الدین عبد الرحمن، بزم صوفیه، اعظم گڑا، ۱۹۴۹م.

صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران، ۱۳۷۲.

- طاهری، محمود، *سفرهای دریایی مسلمین در اقیانوس هند*، به نشر، مشهد، ۱۳۸۰.
- طباطبا، علی بن عزیز الله، *برهان مأثر*، دهلی، ۱۳۵۵ق.
- الطریحی، محمد سعید، *المملکة البهنمیه، دایرة المعارف الهندیه*، هلند، ۲۰۰۶م.
- طهرانی، آقابزرگ، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، بی‌نا، بیروت، بی‌تا.
- عبد العزیز مولانا، *تاریخ حبیبی*، حیدرآباد، ۱۳۶۸ق.
- عصامی، خواجه عبد الملک، *فتوح السلاطین*، تصحیح اوشا، مدرس، ۱۹۴۸م.
- عفیف، شمس سراج، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح مولوی هدایت حسین، کلکته، ۱۸۹۱م.
- غوئی شطاری، محمد، *گلزار ابرار (تذکره صوفیا و علما)*، تصحیح دکتر محمد ذکی، علیگر، ۱۹۹۴م.
- فرشته، محمد قاسم هندو شاه، *گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته*، کانپور، ۱۳۰۱ق.
- قادری، شمس الله، *اردویی قدیم*، لکهنو، بی‌تا.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، دار صادر، بیروت، ۱۹۸۴م.
- قلقشندی، ابی العباس احمد بن علی، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، امیریه، مصر، بی‌تا.
- کرمانی، عبد الرزاق، *تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی* در مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه ژان اوین، ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۵۳.
- کرمی، مجتبی، *نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن*، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳.
- گوان، خواجه عماد الدین محمود، *ریاض الانشاء*، به اهتمام غلام یزدانی، حیدرآباد دکن، ۱۹۴۸م.
- گوان، خواجه کمال الدین محمود، *مناظرة الانشاء*، تصحیح معصومه معدن کن، بی‌نا، تهران، ۱۳۸۱.
- گیسودراز، *مکتوبات چشمیه*، تصحیح مولوی حافظ سید عطا حسین صاحب، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۲ق.
- لین پل، استانلی و دیگران، *تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر*، ترجمه صادق سجادی، چاپ نقش جهان، تهران، ۱۳۷۵.
- مازندرانی، وحید، *هند یا سرزمین اشراق*، فردوسی، تهران، بی‌تا.
- مانوراما، ر. موداک، *سرزمین و مردم هند*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
- محدث دهلوی، عبد الحق، *اخبار الاخبار فی اسرار الابرار (انوار صوفیه)*، ترجمه محمد لطیف ملک، لاهور، ۱۹۹۱م.
- محمد رونق علی، *روضۃ الاقطاب*، لکهنو، ۱۹۳۱م.
- مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران، ۱۳۳۶ش.

مستوفی یزدی، در احوال شاه نعمت الله ولی و اولاد او (اقتباس از رساله صنع الهی نعمت اللهی) در مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن، ایران شناسی، تهران، ۱۳۵۳.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، به اهتمام عبد الرحمن محمد، مصر، ۱۳۴۶ق.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، به اهتمام عبد الرحمن محمد، بی نا، مصر، ۱۳۴۱ق.

المعبری، زین الدین بن عبد العزیز، تحفة المجاهدين فی بعض اخبار البرتغاليين، حققه امين توفيق طيبي، دعوة الاسلاميه، طرابلس، ۱۹۸۷م.

معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین، طرائق الحقائق، تصحیح محمدجعفر محجوب، بی نا، تهران، ۱۳۳۹ق.

معصومی، محسن، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن در دوره بهمنیان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۹.

معین الدین عقیل، دکن اور ایران (سلطنت بهمنیه اور ایران کی علمی و تمدنی روابط)، کراچی، ۱۹۸۳م.

مقبول احمد، وصف الهند و ما يجاورها من البلاد، جامعة الاسلاميه، علیگر، ۱۹۵۴م.
مقدسی، ابو عبد الله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، کاویان، تهران، ۱۳۶۱.

مقیم هروی، خواجه نظام الدین احمد بن محمد، طبقات اکبری، تصحیح محمد هدایت، بنگال، بی تا.
مکی، عبد الله بن محمد عمر، ظفر الواله بمظفر و آله، تصحیح دنیسن راس، بی نا، لندن، ۱۹۱۰م.
ملکاپوری، عبد الجبار، محبوب ذی المنن (تذکره اولیای دکن)، حیدرآباد، ۱۹۱۳م.

_____، محبوب الوطن (تذکره سلاطین دکن) حیدرآباد، بی تا.

میر خورد، سید محمد بن مبارک علوی کرمانی، سیر الاولیاء فی محبة الحق جل و علا، به کوشش محمد ارشد قریشی، اسلام آباد، ۱۳۹۸ق.

میر عالم ابو القاسم رضی الدین بن نور الدین، حدیقة العالم، به اهتمام سید شیرازی، حیدرآباد، ۱۳۳۰ق.
الندوی، معین الدین، معجم الامکنه التي لها ذکر فی نزهة الخواطر، دایرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ق.

نظامی، تاریخ اولیای چشت، دهلی، ۱۹۳۰م.

نہاوندی، عبد الباقی، مآثر رحیمی، به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.

- واعظی، عبد العزیز بن شیر ملک، رساله در سیر حضرت شاه نعمت الله ولی در مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن، ایران شناسی، تهران، ۱۳۵۳.
- هاشمی، نصیر الدین، دکن می اردو، لاهور، ۱۹۶۰م.
- همدانی، رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ (تاریخ هند، سند و کشمیر)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، میراث مکتوب، بی جا، ۱۳۸۴.
- یاوری، فرامرز، شناسایی کتب و کتبهای آسیا، گیتاشناسی، تهران، ۱۳۷۲.
- یوسف حسین خان، یادول کی دنیا، اعظم گرت، ۱۹۶۷م.

- Aiyangar, K., Sources of Vijayanagar History, Madras, 1909.
- Alfieri, Binaca maria, Islamic Architecture of the Subcontinent, London, 2000.
- Barbosa, Duarte, *The book of Duarte Barbosa*, Delhi, 1989.
- Briggs, John, *History of the Rise of Mohammedan power in India*, Trans. of Gulshan-i- Ibrahimi of Ferishta, New Delhi, 1981.
- Boxer, C.R., *The Portuguese sea -Borne Empire*, London, 1969.
- Brown, P., *Indian Architecture, Islamic Period*, Bombay, 1968.
- Cunningham, Alexander., *The Ancient Geography of India*, London, 1871.
- Dalboquerque, Afonso, *The Commentaries of the Great Afonso Dalboquerque*, by walter De Gray Birch, London, 1877.
- Desai, Z.A., *Architecture in History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1974.
- Devoré, n., *A Short History of Persian Literature*, Poona, 1961.
- Diffie, B.w. and Winus.G.D., *Foundation of the Portuguese Empire*. University of Minnesofa press, 1978.
- Ellit, Walter., *Coins of Southern India*, India, 1970.
- Fergusson, James., *History of Indian and Eastern Architecture*, New Delhi, 1971.
- Greelan, P.J.M., *The Times Atlas World*. Bartholomew. London. 1992
- Gupta, P.L., *Coinage in History Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1979.
- Ghosh, O.K., *The Changing Indian Civilization*, India, 1976.
- Hollister, John., *Norman, Sh'a of India*, London, 1953.
- Haig, Walseley., *Cambridge History of India*, Delhi, 1958.
- Husain, Sayyid Abdul Qadir., *Administration under the Mughuls*, Deccan, 1952.
- Husain, Y., *Farmans and Sanads of the Sultans of Deccan*, Hyderabad, 1963.

- Husaini, A.Q., *Bahman Shah*, Calcutta, 1960.
- Hussaini, Syed Shah khuro., *Sayyid Muhammad al-Husayni- I- Gisudiraz*, Delhi, 1983.
- Joshi, P.M., *The Yeati Hoard of Bahmani Coins and Vijayanagar Pagadas*, Nagpur Central Museum, Nagpur, 1964.
- Khan, A.W., *Bahmani Coins in the Anderapradesh Government Museum*, Hyderabad, 1964.
- Liver More, H.V., *A New History of Portugal*, Combridge. u.p., 1976.
- Lonsdale, A., *Merchant Adventures in the East*, London, 1980.
- Mahdi Hassan., *Rise and Fall of Mohammad bin Tughluq*, London, 1938.
- Morfin, Marie., *Bahmani Coinage, Islamic Heritage of the Deccan*, Bombay, 1986.
- Nikitin, Afanasy., *The Travels of Afanasy Nikitin in India*, in *India in the Fifteenth century*, by: R.H. Major, London, 1979.
- Pipakranjanpas., *Economic History of the Deccan*, (from the first to the sixth century a.d.), Delhi, 1969.
- Pires, Tome., *The suma Oriental of Tome Pires*, translated by Armanndo Cartesao Hakluyt Society, London, 1944.
- Prestege, E., *Portuguese Expansion Over Seas*, Chapters in Anglo- Portuguese Relations, Watford, 1935.
- Aziz Ahmad., *An Intellectual History of Islam in India*, Edinburghu, 1968.
- Qureshi, *The Administration of the Sultanate of Delhi*, Lahore, 1942.
- Ramanayya, N.Venakata., *Vijayanagara Origin of the City and the Empire*, Delhi, 1990.
- Richards, J.M., *Goa*, London, 1982.
- Remy., *Goa Rome of Orient*, Translated by lancelote Sheppard, London, 1957.
- Rubin off, G., *Arthure, India,s use of Force in Goa*, Bombay, 1969.
- Sanjay Subrahmanyam., *The Portuguese Empire in Asia, 1500-1700: A political and Economic History*, New Delhi, 1992
- Sarma, P.Sree Rama., *History of Vijayanagar Empire*, Hyderabad, 1992.
- Schotten, M. Elizabet., *Indian –Islamic Architecture, The Deccan*, 1347.
- Sewell, Robert., *A Forgotten Empire*, New Delhi, 1970.
- Sewell and Aiyagar., *Historical Inscriptions of Southern India*, Madras, 1932.
- Sharma, Rama M.H., *The History of the Vijayanagar*, London, 1962.

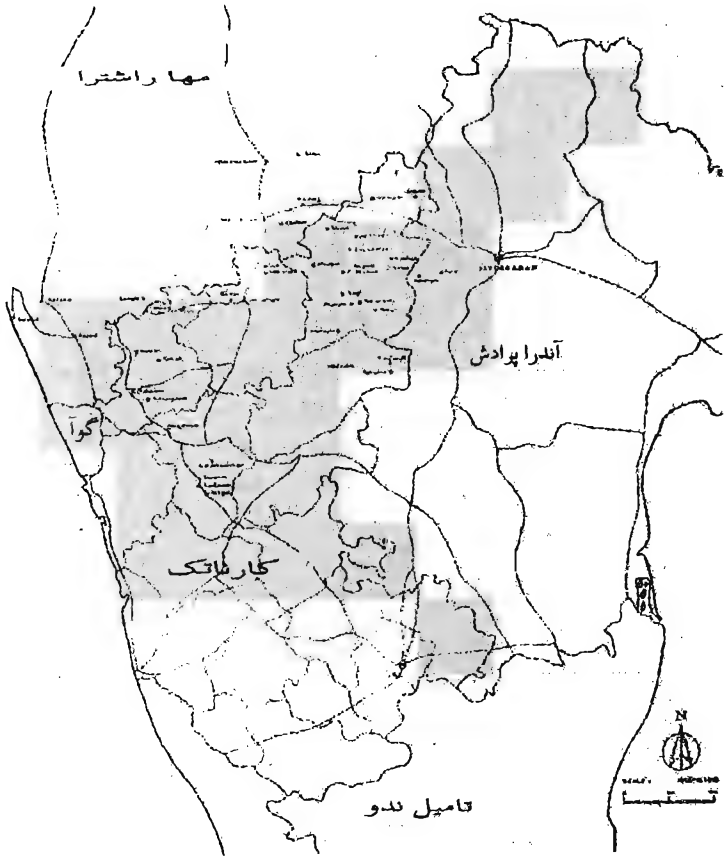
- Sherwani, H.K., *The Bahmanis of the Deccan*, Hyderabad, 1953.
 _____, *Cultural Trends in Medieval India*, London, 1968.
 _____, Mahmud Gawan, *The Great Bahmani Wazir*, Allahabad, 1942.
 Sreenivasachar., *History of Warangal*, Hyderabad, 1935.
 Yazdani, Ghulam., *The Early History of The Deccan*, oxford university, 1960.
 _____, *Antiquities of Bidar*, Calcutta, 1922.
 _____, *Bidar: It's History and Mounuments*, London, 1947.

ج) مقالات

هادی، حسن، «روابط هندوستان با اندونزی و چین»، در *مجموعه مقالات*، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ش. ۵۶، ۱۳۷۳.

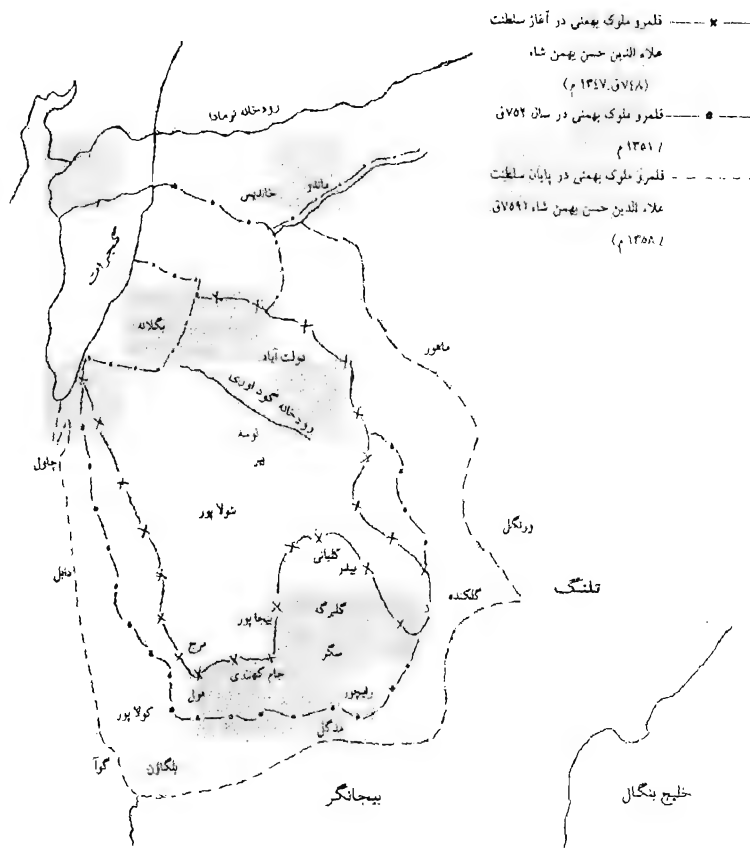
- Backer, Mohammed Redha and Bernadette., "Qallhat", in *Arabian History (The Journal of Oman Studies)*, Ministry Heritage and Culture, Sultanate of Oman, 2004, Vol. 13.
 Desai, Z.A., "Arabic and Persion" in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1974, Vol. 2.
 _____, "Architecture", in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1974, Vol. 2.
 Ghawi. Iftikhar Ahmad., "Muslim in the Deccan in the Middle Ages", in *Islamic Culture*, Hyderabad, july, 1975.
 Gurti Venkatarao, "Bahmani- Vijayanagar Relation", in *procceding of the Indian History Congress*, Allahabad, 1938.
 Josh, P.M., "The Bahmani kingdom", in *the Delhi Sultanate*, Edit: Munshi. Majumdar, Bombay, 1960, Vol.vi.
 Joshi, "Historical Geoghraphy of Medieval Deccan", in *History of Medieval Deccan*, Vol. 1, pp. 3-4.
 Khan, Masud Husain., "Dakani- Urdu", in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Ahdrapradesh, 1974, Vol. 2.
 Khwaja Muhammad Ahmad., "Calligraphy", in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwany and Joshi, Andrapradesh, 1974. Vol. 2.
 Kulkarni, G.T., "A Note An Taxation Under the Bahmani". in *proceeding of India History Congress*. Calicut, 1998.

- Marshal, J., "The Monuments of Muslim in India", in *Cambridge History of India*, Delhi, 1958, Vol. 3.
- Mirza, M., Shakawat, "Two Deccani Poets of the Bahmani Period", in *Journal of the Pakistan Historical Society*, 1959, Vol. 7.
- Muttalib, M.A., "The Deccan Sultanates and Muslim Law", in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1974, Vol. 2.
- Nadvi, Suleyman., "Muslim Colonies in India Before the Muslim Conquest", in *Islamic Culture*, Hyderabad, July, 1984.
- Nazir Ahmed., "Language and Literature", in *History of Medieval Deccan*, Edit: Sherwani and Joshi, Andrapradesh, 1974, Vol. 2, pp. 75 - 77.
- Rapson, "The Sub-continent of India", in *Cambridge History of India*, Edit: E.J., Rapson, Delhi, 1962, Vol. 1.
- Ross, E.D., "The Portuguese in India, 1498 - 1598", in *Cambridge History of India*, Cambridge, U.P., 1929, Vol. V.
- Sherwani, H.K., "Cultural Influences under Ahmad Shah Wali Bahmani", in *Islamic Culture*, Hyderabad, 1944, Vol. 18.
- Siddiqi, A.M., "Organisation of the Central and Provincial Government of the Deccan", in *All India Oriental Conference*, Maysor, 1935.
- Siddiqi, Mohammad Suleman., "Sheikh Muhammad Rukn al-Din, His Role in Medieval Deccan" in *Islamic Culture*, Hyderabad, 1981, Vol. 55.
- Speight, E.E., "The Coins of Bahmani Kings of the Deccan", in *Islamic Culture*, Hyderabad, 1935, Vol. 9.
- Venkataramanayya, N., "The Kingdom of Vijayanagara", in *Delhi Sultanate*, Edit: Munshi and Majumdar, Bombay, 1960, Vol. VI.
- Wajhat Husain, "Mahmud Gawan", in *Journal of Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1939, Vol. 1.



محدوده دکن

(برگرفته از کتاب The Times Atlas World)



قلمرو ملوک بهمنی در دوره تأسیس

(برگرفته از کتاب Bahman Shah)

نمايه

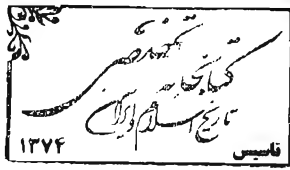
آبالاشی، ۱۹	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
آذری اسفراینی، ۲۶۸	۲۸۳، ۲۸۵
آسام، ۱۳	احمد شاه دوم، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹
آستیار، ۲۸	۱۴۲، ۱۵۳، ۲۴۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳
أسبر، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۸۳	احمدشاه سوم، ۲۷۸
آلبوکرک، آلفونسو، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳	احمد غزنوی، ۹۳، ۲۵۲
آنتونی، دی، ۲۲۰	احمد مخدوم، ۲۷۰
ابراهیم ترکمان، ۲۵۰	احمدنگر، ۸۳، ۲۲۷، ۲۸۱، ۲۹۳
ابراهیم سنجرخان، ۱۲۲	اخلاق جلالی، ۲۶۶
ابن بطوطه، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰	ادله التوحید، ۲۷۰
۳۱، ۳۸، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶	ادونی، ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۱
۵۹، ۶۸، ۷۷، ۸۵	اردستانی، خواجه حسن، ۱۳۳
ابو الفداء، ۲۰، ۲۳	اسمار الاسرار، ۲۵۹
ابو الفیض من الله، ۲۷۱	اسماعیل صفوی، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
ابو بکر خان، ۶۳	اسماعیل عادل شاه، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۰
ابو بکر طهرانی، ۲۶۶	اسماعیل مخ افغان، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۲
ابو سعید معروف بن زکریا، ۴۸	۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۷، ۲۷۹
ابی سرور، ۲۰، ۲۳	اصطخری، ۴۸
احسن آباد، ۹۷، ۲۷۷، ۲۷۸	اصفهان، ۸۴، ۲۸۵
احمدآباد، ۸۱، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۵۰	اصفهان، کمال الدین اسماعیل، ۲۶۷
احمد شاه اول، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	اعظم همايون، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
	افتخارالملک همدانی، ۱۴۰

افغانستان، ۱۲، ۸۷	بروج، ۴۸، ۸۰
المیداء، فرانسیسکو، ۲۱۶	برهان‌الدین بلگرامی، ۷۹
ام‌المعانی، ۲۷۰	برهان‌الدین غریب، ۵۱، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۵۲
امام علی(ع)، ۲۴۱، ۲۸۳	۲۷۱، ۲۵۳
امیر الامرای، ۱۱۵	برهان‌پور، ۱۴۱، ۳۲۷
امیر حسن سجزی، ۲۵۲	برهان مآثر، ۱۵۴
انجیل، ۲۵۷	بریدشاهیان، ۲۹۳
انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد، ۱۱	بصره، ۴۴، ۱۱۳، ۲۷۰
انوری، حسام‌الدین، ۲۶۷	بغداد، ۵۰، ۲۴۱
انیس العشاق، ۲۵۹	بگلانه، ۷۶، ۱۰۶
آوده، ۷۵	بلال دیو، ۵۹، ۷۱
اوریهسه، ۳۷، ۴۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	بلغام، ۳۰
۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴	بلغاون، ۸۷
اوسه، ۲۰۵، ۲۲۵	بنی کاکویه، ۸۴
ایران، ۴۳، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۶	بوستان، ۲۵۴
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۴	بوکای دوم، ۱۳۰
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱	بهاء‌الدین تغلجی، ۷۹، ۱۰۹
ایلتتمش، ۶۰	بهاء‌الدین گرشاسب، ۱۰۱
ایلچپور، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۵۵	بهادر، ۱۷، ۱۲۷، ۱۴۷
اینجوی شیرازی، میر فضل الله، ۱۲۰، ۱۳۰	بهادر گیلانی، ۹۲، ۹۴، ۱۱۷، ۱۲۸، ۲۰۱
۱۳۱، ۱۴۳، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۹۲
بابک هندی، ۶۲	بهرام آبیہ، ۶۹
باربوسا، ۲۱۳، ۲۷۰	بهرام خان مازندرانی، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۶
بایزید الخلیالی، ۲۶۴	بهرام گور، ۸۳
بحرین، ۵۴	بهمن نامه دکنی، ۸۲، ۸۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸
بدایع الزمان همدانی، ۲۶۷	بهمنیان، ۳۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳
بدخشی، سید حسن، ۱۳۳	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵
بدفتن، ۲۰، ۲۴	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷
برار، ۳۱، ۷۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۴
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۵	۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۷۰
۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۲۷	۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۲
۲۹۰، ۲۹۳	بهوج مل رای، ۱۲۴
براهماپوترا، ۱۳	بهونگیر، ۳۲، ۱۰۰، ۱۲۳
	بیجاپور، ۳۰، ۷۷، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹

- ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۹، ۲۸۱، ۲۹۳
 بیجانگر، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۷۷
 بیدر، ۴۰، ۱۱۳، ۲۲۷
 بیرونی، ابوریحان، ۱۱
 بیسول، ۱۳۸
 پارادوس، ۲۱۹، ۲۲۱
 پرتغال، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱
 پرس، نام، ۲۲۲
 پنهاله، ۲۱۰، ۲۱۱
 پنجاب، ۱۲، ۸۴
 تاج‌الدین بن دهشیر، ۸۹
 تاریخ فرشته، ۸۶، ۲۴۲
 تاریخ محمودشاهی، ۲۶۶
 تاریخ وصاف، ۱۹، ۵۸، ۶۱
 تامول، ۱۹
 تحفة السلاطین، ۸۲، ۲۴۱، ۲۵۸
 تحفة العالم، ۱۷
 تخت محل، ۲۸۶
 تذکرة الملوك، ۸۶
 ترکستان، ۱۵۲
 تغلجین، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۸، ۲۴۲
 تغلقیان، ۵۹، ۸۵، ۲۷۴، ۲۸۹
 تقویم البلدان، ۱۱، ۲۳
 تقی‌الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی، ۵۴، ۵۵
 تلنگ، ۱۵، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۸۱، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵
 ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۷۷
 تلنگی، ۲۵۷، ۲۸۶
 تنبول، ۲۴
 تندیور، ۲۵
 تنگها بهادر، ۱۶، ۱۷، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۷
 تنمیق شگرف، ۲۹
 تورات، ۲۵۷
 تیمور، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۸۳
 جاجنگر، ۱۷۵
 جـاگیر، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۰۶
 جامع التواریخ، ۳۶
 جام کهندي، ۳۰، ۹۵
 جامی، عبدلرحمن، ۲۶۴، ۲۶۷
 جرفتن، ۲۰، ۲۴، ۵۰، ۵۳
 جزیره العرب، ۲۱۵
 جلال‌الدین خلجی، ۶۱
 جلال‌خان بخاری، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸
 جمال‌الدین محمد، ۵۹
 جنیدی، شیخ محمد سراج، ۸۶
 جوامع الکلم، ۲۵۹
 جواهر الاسرار و غرائب الدنيا، ۲۶۰
 جهانگنه، ۲۰۱
 جیلانی، نجم‌الدین محمود بن گاون، ۱۵۴
 چاول، ۲۶، ۳۲، ۱۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۵۵
 چین، ۱۲، ۲۶، ۲۱۳
 حاجی محمد، ۱۵۲
 حاجی ناصر، ۴۹
 حاشیه کافیه، ۲۶۷

حافظ شیرازی، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷	خنجی، احمد، ۱۸۱
حام بن یافث بن سام بن نوح، ۱۴	خواجوی کرمانی، ۲۶۱
حبیب اللہ کرمانی، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱	خواجہ اسحق، ۴۹
حدود العالم، ۱۲	خواجہ بیگ قلندر، ۱۳۳
حسام الدین آقچی، ۷۷، ۹۱	خواجہ جہان استرآبادی، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵
حسن خان، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸	۱۳۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷	۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۹۲
حسن کانگو، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۸۲	خواجہ کمال گیلانی، ۱۵۱
حسن گیلانی، ۲۵۷	خواندمیر، ۲۳۵، ۲۵۲
حسین بایقرا، ۱۸۱	خور دُنب، ۲۳
حسین بن توران، ۹۱	
حسین بیگ، ۱۸۱	دابل، ۲۶، ۳۲، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱
حسین خان بدخشی، ۱۴۰	۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۵۶
حسینی گیسودراز، سید محمد، ۲۵۸	داود المندوی، ۱۶۷
خَضْرَمُوت، ۵۴، ۵۶	داود بیدری، ۲۴۱
حماد کاشانی، ۵۱، ۲۵۲	داودشاه، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۸
	دستور ممالک، ۲۰۶
الخاتمه، ۲۵۹	دکـن، ۴۱، ۴۹، ۵۱، ۶۳، ۶۹، ۲۱۹، ۲۴۴
خافی خان، ۱۱۰، ۱۲۷، ۲۶۹	۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۷
خان اعظم، ۱۱۶	دلاور افغان، ۱۳۲
خانان پور، ۲۴۳	دلاور خان حبشی، ۱۱۵، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
خان زمان، ۱۳۵، ۱۴۰	دلپسندخان، ۲۰۲
خان محمد، ۱۲۴، ۱۲۵	دماغہ کامرون، ۱۴، ۲۸
خراسـان، ۶۰، ۶۷، ۸۵، ۱۵۲، ۱۸۹، ۲۲۹	دوآب، ۱۷، ۲۰۶
۲۶۱، ۲۶۶	دولت آباد، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۸، ۶۸
خسرو اورنگ، ۱۳۳	۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۶
خسرو خان ازبک، ۶۳، ۶۴، ۱۴۰	۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷
خضر خان، ۶۳، ۷۸، ۷۹	۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۰
خلجیان، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۸۵، ۱۴۸، ۲۷۸	۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۲۷، ۲۳۸
خلف حسن بصری، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷	۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۹
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۱۲	۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۰
خلیج بنگال، ۱۷، ۳۹	دولت آبادی، رمضان، ۱۰۹
خلیفہ خواندمیر، ۹۶	دولت آبادی، زین الدین، ۲۵۴، ۲۷۱
خلیل اللہ، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۸۴	دون ژوان سوم، ۲۲۲

سعی الصفا، ۲۶۰	دهارور، ۷۲
سفرنامه ابن بطوطه، ۴۹	ده فتن، ۲۰، ۲۴، ۵۰
سکندر خان، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱	دهلوی، امیر خسرو، ۲۶۷
سگر، ۳۰، ۷۲، ۸۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰	دهلی، ۲۸، ۳۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۲
۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۳۵، ۲۵۲	۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۸
سلطان احمد چهارم، ۲۲۵	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۳، ۲۲۷
سلطان جمال الدین، ۴۹	۲۹۰، ۲۹۹، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰
سلطان شمس الدین، ۱۱۱، ۱۱۲	دهورسمند، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۹۸
سلطان قلی قطب شاه، ۲۵۰، ۲۲۵	دیوگیر، ۲۸، ۳۸، ۶۱، ۶۲، ۶۶
سلطان محمود سوم، ۲۲۹	
سلطان ولی الله، ۲۲۶	راجمندری، ۳۰، ۱۲۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۰۱
سلطان هوشنگ، ۱۶۷	رازی، امین احمد، ۱۷۸
سمرقند، ۱۴۴، ۲۸۳، ۲۸۵	رامهرمزی، ۴۴
سمرقندی، عبد الرزاق، ۲۱، ۲۵	رایچور، ۱۷، ۳۲، ۳۴، ۷۷، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۶
سنجر، ۱۰۸، ۲۸۲	۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۰۶، ۲۷۳
سند، ۱۲، ۱۳، ۴۳، ۵۷، ۵۹	رساله در سیر حضرت شاه نعمت الله ولی، ۲۶۲
سندابور، ۳۰، ۳۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۵۰، ۵۳	رستم خان مازندرانی، ۱۴۰
سندر باندی، ۲۷	رشید وطواط، ۲۶۷
سندی، محمد یحیی، ۲۷۱	رکن الدین کاشانی، ۲۵۲
سنگیسر، ۳۴، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۰	روح پرور آغا، ۱۰۷، ۱۰۸
۱۸۳، ۱۸۸	روضه الانشاء، ۲۶۷
سورت، ۲۱۰	روم، ۱۵۲
سومنا، ۳۷	ریاض الانشاء، ۱۸۱، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷
سهروردی، شیخ شهاب الدین، ۲۶۶	
سیت بن رامیسر، ۹۸، ۱۲۷، ۱۴۵	زین الدین صوفی، ۲۳۷، ۲۳۹
سید احمد هروی، ۲۵۰	زین العابدین همدانی، ۲۵۵
سید حنیف، ۲۴۷	
سیراف، ۴۳	سالار حمزه، ۱۴۳
سیف الدین غوری، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۷	سامری، شریف، ۴۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
۲۵۳، ۲۵۲، ۱۰۸	سدهو، ۱۱۲، ۱۴۸
سیف الله احسن آبادی، ۲۴۵	سراج التواریخ، ۸۲
	سراندیب، ۴۵
شادی خان، ۶۳	سعد الدین تفتازانی، ۲۵۶
شافییر، فرانسیس، ۲۲۲	سعدی، ۲۵۴



۱۱۱، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۵،

۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹

طبقات محمودشاهی، ۱۷۷

طب محمودشاهی، ۲۶۸

طغرای همایون، ۲۶۰

ظفرخان، ۶۲، ۸۰، ۸۴، ۱۱۵، ۱۳۷، ۲۷۷

ظهیر الجیوش، ۷۹، ۸۰

ظهیرالدین تبریزی، ۲۵۴

ظهیرالدین محمد بابر، ۲۲۷

عادل شاهیان، ۲۸۸، ۲۹۳

عالم الملک، ۷۵، ۷۷، ۷۸

عالمخان، ۱۳۲

عبدالقادر، ۱۳۳

عبدالکریم همدانی، ۲۶۶

عبداللطیف خان، ۱۲، ۱۲۱

عبدالله یغرش خان، ۱۶۷

عبیدالله کابلی، ۱۳۳

عجائب الاعلاء، ۲۶۰

عجائب الهند، ۴۴

عدن، ۴۳، ۵۶

عراق، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۹۱

عربستان، ۴۳، ۵۶، ۲۲۱

عزیزالملک دکنی، ۲۰۵

عصامی، ۶۲، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۲۶۸

علاء الدین احمد، ۲۶۲، ۲۹۲

علاء الدین بهمن شاه، ۸۲، ۱۲۸

علاء الدین جانیوری، ۹۶، ۲۳۵، ۲۵۲

علاء الدین حسن بهمن شاه، ۷۵، ۸۱، ۸۲

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳

۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۵

۱۴۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸

شالیات، ۲۰، ۲۵

شام، ۱۵۲

شاهقلی سلطان، ۱۴۱

شاه محب الله، ۱۵۹، ۲۰۳، ۲۴۸

شبه قاره هند، ۶۰

شرح شمسیه، ۲۶۷

شرح فصوص الحکم، ۲۶۴

شرح هیاکل النور، ۲۶۶

شرف بن مالک، ۴۶

ششغاره، ۵۷

شمس الدین شیروانی، ۱۸۱

شمس الدین طارمی، ۲۱۱

شمس الدین کلاه دوز، ۴۹

شمس الدین للمیش، ۶۰

شواکل الجور، ۲۶۶

شولاپور، ۱۳۴

شهاب الدین غوری، ۶۰، ۶۳

شیخ آذری، ۲۵۹، ۲۸۶

شیخ حام، ۲۵۲

شیخ زین الدین، ۱۰۶

شیخ علی، ۱۵۲

شیرازی، رفیع الدین، ۱۵۲

شی خان اردستانی، ۹۲، ۱۱۳، ۲۰۲

صدرالدین رواسی، ۲۶۵

صدر الشریف سمرقندی، ۹۳، ۲۳۵، ۲۳۷

۲۴۱، ۲۵۲

صدر جهان شوشتری، ۱۶۵

صفدرخان سیستانی، ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۱

صلابت خان، ۱۲۹

صندالونی، موسی بن اسحاق، ۴۸

طباطبایا، علی بن عزیزالله، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲

- ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۴، فخر شعبان، ۹۷
- ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، فرشته، محمد بن قاسم، ۱۴، ۶۹، ۷۱، ۸۱
- ۲۷۰، علاء الدین علی، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۲، ۸۴، ۸۲
- ۲۰۹، علی ثالث‌دهی، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۰۳
- ۸۹، ۸۵، ۸۴، ۷۵، ۷۲، ۷۱، علی شاه، ۲۴۱، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۴
- ۹۵، ۱۰۲، علی لاجین، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱
- ۲۵۴، علیم‌الدین تبریزی، ۲۰۰، فرهادالملک، ۲۰۲
- ۲۴۵، عمادالدین سامانی، ۲۷۰، فقه مخدومی، ۲۱۶
- ۹۸، ۸۱، ۸۰، عمادالملک تاشکندی، ۲۱۶، فتن، ۲۱۶
- ۱۵۴، عمادالملک غوری، ۱۱۵، ۲۹۳، عمادشاهیان، ۲۷۱
- ۵۷، عماد کاشانی، ۲۷۱، عمان، ۵۹
- عمر بن خطاب، ۵۹، عیسی خان افغان، ۱۲۵
- ۲۵۴، ۲۵۲، ۹۶، عین‌الدین بیجاپوری، ۲۰۶، ۱۴۸، ۱۱۳، ۷۵، عین‌الملک، ۱۰۲
- ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۷۲، ۶۰، غزنه، ۱۴۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۶۶، غیاث‌الدین بهمنی، ۲۸۵، ۲۸۲، ۳۴۱
- ۸۶، ۶۴، ۶۶، غیاث‌الدین تغلق شاه، ۵۹، غیاث‌الدین دامغانی، ۱۰۹
- ۱۰۲، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۷۲، ۶۰، غیاث‌الدین شاه، ۲۴۱
- ۲۴۱، فاطمه زهرا(س)، ۴۹، ۳۳، ۳۰، فاکنور، ۲۷۷
- ۱۸۳، ۱۶۷، ۱۶۶، فتح‌آباد، ۲۷۷، فتح‌الله عمادالملک، ۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
- ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۳۰، فتح‌الله وفا خان، ۱۶۷
- ۲۶۸، ۲۵۳، فتوح السلاطین، ۲۵۲، فخرالدین عراقی، ۲۳۵
- ۱۰۲، ۹۵، ۲۳۵، فخرالدین مهرداد، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، قاسم بريد، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۵
- ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۶، قاسم بیگ صفشکن، ۱۳۳، ۱۴۰
- ۱۸۴، قاضی احمد، ۱۲۹، قاضی سراج، ۲۷۰
- ۲۷۰، قاضی عبدالمقتدر، ۴۸، قاضی‌مهل، ۲۱۷
- ۲۱۷، قانصوح الغوری، ۱۷۲، قاهره، ۱۹۱
- ۱۷۲، قباد الحسینی، ۷۵، ۷۱، ۷۰، قتلخ خان، ۲۳۵

- قرآن کریم، ۵۰، ۷۲، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۵
- قزوینی، رفیع بن شمس بن منصور، ۲۸۱
- قزوینی، شکرالله، ۲۸۳، ۲۸۵
- قطب‌الدین ایبک، ۶۰
- قطب‌الدین کرمانی، ۲۴۵
- قطب‌الدین مبارک شاه، ۶۳
- قطب‌الملک همدانی، ۲۰۶
- قطیف، ۵۴
- قلاع، ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۶۹
- قلقاص، ۲۴
- قَلْنَقَرَّ خان، ۲۴۴
- قلیہات، ۵۴، ۲۱۲
- قندھار، ۳۰، ۳۱، ۵۹، ۸۱، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۵
- قندھاری، حاجی محمد، ۲۶۸
- قوام‌الملک، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
- قوۛه، ۵۹
- قیرخان، ۹۷، ۱۰۲
- کابکات، ۲۱۶
- کاخ، ۲۸۶
- کارناتک، ۱۵
- کازرونی، ابواسحاق، ۵۱
- کازرونی، شهاب‌الدین، ۵۱
- کاکا سعد بخت شیرازی، ۲۵۲
- کالیکوت، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۵۱، ۵۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۴
- کالی محمد، ۹۷
- کدنکلور، ۴۶، ۲۱۹
- کربلا، ۳۴۱، ۳۴۳، ۲۶۹
- کرله، ۳۴، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۶
- کرمان، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۹۱
- کرمانی، خواجوی، ۲۶۷
- کرناٹک، ۷۱، ۹۸، ۱۳۱، ۱۷۶
- کرھر، ۱۷۰
- کریــــــشنا، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۱۰۰، ۱۴۷
- کشی‌خان، ۷۱
- کشمیر، ۱۲
- کشن رای، ۱۲۵، ۱۲۶
- کشور خان، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۳
- کلہر، ۷۷، ۷۸، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱
- کلیم الله، ۳۲۷، ۳۲۸، ۲۸۱
- کمال خان دکنی، ۲۵۰
- کمال خجندی، ۲۵۲، ۲۶۷
- کنبایه، ۴۸، ۶۱
- کنبله، ۷۱، ۱۰۱
- کنبله، ۷۰
- کنییلی، ۷۰
- کندھانه، ۲۰۸
- کنکن، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۹۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۷۰
- کوتوال، ۱۵۵، ۲۷۶
- کورونیل، فرانسیسکو، ۲۲۱
- کوسل رای، ۱۳۶
- کولاپور، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱
- کولاس، ۳۲، ۱۰۰، ۱۱۷
- کولم، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۲۱۸
- کونریال، شهاب‌الدین، ۹۰
- کوهیر، ۳۰، ۷۱
- کھترله، ۱۲۹، ۱۳۶
- کھور، ۲۰
- گاگان محل، ۲۸۶
- گجرات، ۳۶، ۴۸، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

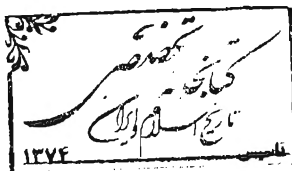
مالابار، ۱۹، ۲۱	۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۹
مالاپور، ۱۴۱	۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۳۵
مالک بن حبیب، ۴۵، ۴۶، ۴۷	۲۶۳، ۲۷۰
مالک بن دینار، ۴۵	گرشاسب، ۸۹
مالوه، ۳۵، ۴۰، ۶۷، ۷۵، ۹۸، ۱۱۹، ۱۳۱	گلبرگه، ۳۹، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۰
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۴	۸۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۶۴	۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۶
مالوهیان، ۱۱۶، ۱۶۲	۱۴۵، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
ماندو، ۳۱، ۹۹	۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴
ماندیو، ۷۶	۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹
مانوئل اول، ۲۱۶، ۲۲۱	کلکنده، ۳۲، ۱۱۹، ۲۰۶، ۲۹۳
ماوراءالنهر، ۶۷، ۲۲۹، ۲۶۸	گنگ، ۱۲، ۱۳
ماهارات، ۱۹	گوا، ۳۲، ۱۰۰، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
ماهان، ۳۷۳	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
ماهور، ۳۱، ۳۳، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۶	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۶
۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷	گوداوری، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۸
ماهولی، ۲۰۸	گووه، ۱۰۰، ۱۸۰
مبارک خان تنبؤل دار، ۹۰، ۱۰۷	گیسودراز، ابو الفتح، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۳۹، ۲۴۰
مبارک خان لودی، ۹۸	۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۹
مجاهدشاه، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۵	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۵
۱۴۸، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲	گیلان، ۱۵۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۴۷، ۲۶۳
مجدالدین، ۲۱۱	گیلانی، بهادر، ۲۰۱
مجنون سلطان، ۱۴۰	گیلانی، نجم الدین، ۴۹
محب الله، ۳۴۶	
محبوب الوطن، ۸۴	لاهور، ۸۴، ۲۲۹
محمدآباد، ۱۷۱	لحساء، ۵۴
محمد اول، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۶، ۲۴۱، ۲۵۴	لطفی، ۲۶۱، ۲۶۹
۲۸۲	لودی خان، ۱۳۲
محمد بن تغلق، ۳۴، ۳۸، ۵۰، ۵۷، ۶۶، ۶۷	لهاگر، ۲۰۸
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸	لیسبون، ۲۱۴
۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۶	
۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷	ماچال، ۱۷۰، ۱۸۰
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	مارکوپولو، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۳، ۵۴، ۵۸
۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰	مازندرانی، شرف الدین، ۲۸۶

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰
۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳	۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶
۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۹
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰	۲۹۰، ۲۹۲
۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲	محمد بن عالم، ۹۵، ۱۰۲، ۲۳۵
مخدومه جهان، ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	محمد خان، ۱۳۴
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۹۲	محمد دوم، ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۵۶، ۲۸۲، ۲۸۵
المخدومی الدامینی، ۲۷۰	محمد سراج جنیدی، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸
مدرسه محمود گاون، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵	محمد سوم، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۹۲
مدگل، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۷۷، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۶	محمدشاه اول، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۶
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۰۶	۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
مدهول، ۳۰	۲۵۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱
مرج، ۳۰، ۷۸، ۸۷، ۱۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱	محمدشاه بهمنی، ۱۹۱
مرهت، ۲۷، ۱۰۵	محمدشاه دوم، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۸
مرهتی، ۲۵۷	محمدشاه سوم، ۱۶۶، ۲۷۸، ۲۸۰
مسعود خان، ۱۰۷	محمد لاری، ۲۶۴
مسعودی، ۱۱، ۴۸	محمود الماندوی، ۲۴۴، ۲۴۸
مشتاق، ۲۶۱، ۲۶۹	محمود خان، ۱۲۸، ۱۳۹
مشهدی، محمد قاسم، ۲۵۶	محمودخان گیلانی، ۲۰۳
مصر، ۱۵۲، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۶۴	محمود خلجی، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷
۲۷۰	۱۶۸، ۱۸۴
معبر، ۳۸، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۹۸	محمودشاه بهمنی، ۳۴، ۱۱۶، ۱۹۹، ۲۰۶
معبری، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۳	۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۹
معتضد بالله، ۲۳۶	۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۴
معجم/لا مکنه، ۱۷، ۲۷	۲۸۵، ۲۸۶
معراج العاشقین، ۲۶۹	محمودشاه گجراتی، ۱۶۱
معزالدين، ۶۱	محمود غزنوی، ۶۰
معین الدین هروی، ۹۶، ۲۳۵، ۲۵۲	محمود گازرونی، ۲۵۵، ۲۵۷
مغیث شیرازی، ۲۸۳	محمود گاون، ۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
مفتی صدرالدین، ۲۷۱	۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴
مفتی نجم، ۲۶۱	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
مقرب خان، ۱۲۸	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
مکران، ۵۹	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

- ملا سامعی، ۲۶۱
ملا عبد الغنی، ۲۶۱
ملا نظیری، ۲۶۱
ملتان، ۶۹، ۷۱، ۸۴
ملک احمد بحری، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۰
ملک الاسلام جمال الدین، ۵۴، ۵۵
ملک التجار گازرونی، ۴۹
ملک بیوم، ۶۵، ۸۹
ملک تکیں، ۶۵
ملک تیمور، ۶۵
ملک حسن بحری، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۸۸
ملک شاه، ۱۵۴
ملک قطب الملک، ۹۴
ملک کافور مُهردار، ۶۵
ملک نصیر جمال، ۱۶۷
ملک ینو، ۶۲
ملک یوسف، ۸۰، ۱۶۶
ملیبار، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳
مناظر الانشاء، ۲۶۳، ۲۶۷
منتخب اللباب، ۱۲۶
منجرو، ۲۰، ۲۳، ۵۴
منجم بدخشی، ۹۳
مندل، ۱۲۱
مندو، ۱۶۸، ۲۲۷
مندھول، ۹۶
منگورو، ۲۳، ۵۲
منگل، ۱۷۴
منگلور، ۲۰
المنہل الصافی، ۲۶۱
موسی خان افغان، ۱۲۵
موسی نولکھی، ۲۴۴
مولانا فضل اللہ سبزواری، ۱۴۴
مولتان، ۵۷
مولوی، ۲۶۷
مہائم، ۱۳۷، ۲۱۰
مہاراشترا، ۱۵
مہذب بازارگان، ۵۰
مہندری، ۱۷۸
میان دواب، ۳۴، ۳۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۹۰
میان من اللہ، ۱۴۰
میرزا نور اللہ، ۲۴۵
میر علی سیستانی، ۱۳۳
میر علی کرد، ۱۳۳
میر فرخ بدخشی، ۱۳۳
میسور، ۱۹
ناخدا حسن، ۵۰
ناخدا متقال، ۲۱۸
ناصرالدین، ۷۸، ۸۵
ناقوری، محمد، ۵۱
ناکدیو، ۱۱۸
نجف، ۲۴۳
نجم الدین گیلانی، ۲۰۱
الندوی، سلیمان، ۱۵، ۲۰، ۴۵
نراین، ۹۴، ۱۰۲
نرسنگھہ، ۱۲۹، ۱۳۶
نرسینگھہ، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴
نرمادا، ۱۳، ۱۴
نرہۃ القلوب، ۱۴
نشاط العشاق، ۲۶۹
نصایح الملوک، ۲۵۳
نصحت نامہ خلیفہ اللہ فی ارضہ، ۲۶۲
نصرت آباد، ۱۳۰
نصرت خان، ۶۱، ۷۱

۳۲۰ ملوک بهمنی

نصیرالدین تغلجی، ۷۷، ۷۹، ۸۹	هاری هارا، ۱۳۰
نصیرالدین شیرازی، ۲۵۴	هئلی، ۱۶۹
نصیرالملک گجراتی، ۲۰۹	هلایت نامہ، ۲۶۹
نصیر خان فاروقی، ۱۳۹	هرات، ۱۲۶
نظام الدین اولیاء، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲	هرمز، ۵۶
نظام الدین بَرَنی، ۲۵۴	هرموز، ۴۳، ۵۴، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۵۵
نظام الملک غوری، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۸	هزمہ، ۴۸
۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷	هفت اسرار، ۲۶۹
نظام شاہیان، ۲۸۸، ۲۹۳	هفت اقلیم، ۱۱، ۱۷۸
نظیری، ۲۶۹	هکیری، ۷۸، ۸۷
نعمت الله تبریزی، ۲۱۱	هماجل، ۶۷
نعمت الله ولی، ۲۰۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷	همایون شاه بهمنی، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱	۱۷۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۷، ۲۷۸، ۲۷۹
نقی الدین محمد، ۱۴۳	۲۸۰، ۲۹۱
نلدرک، ۱۳۴	هند، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۳۲، ۳۸، ۴۳
نلکنده، ۱۱۵، ۱۵۴	۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۰
نلگوان، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۰	۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۱۰۲
نورالدین، ۷۷	۱۴۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۷
نہروارہ، ۴۸	۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۷
نہروالہ، ۸۰	۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۸۲
نیکاپور، ۳۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۵	ہنور، ۲۰، ۲۳، ۵۰، ۵۹، ۱۷۱
نیکیتین، ۲۱۳	ہوشنگ، ۱۳۹
نیمدہی، ۱۷۷، ۱۹۱	ہیلی، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۵۰، ۵۲
واسکوداگاما، ۲۱۴	ہیمالیا، ۱۲، ۱۳
الوافی فی النحو، ۲۷۰	
ورنگل، ۳۲، ۳۴، ۶۵، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۷	یزدانی، غلام، ۱۷
۱۴۵، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۹۰	یمین، ۵۷
ولاماس، ۱۲۲	یوسف ازدرخان، ۱۰۹
ولی الله، ۲۷۸	یوسف عادل خان، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۷
ولید بن عبد الملک، ۵۹	۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۹، ۲۹۳
ویندیا، ۱۳، ۱۴، ۳۸	



تاریخ شبه قاره هند در نگاه محققین به سه دوره باستان، میانه و جدید تقسیم می‌شود. در این میان قرون میانی با ویژگی ورود و گسترش اسلام در شبه‌قاره هند یکی از درخشان‌ترین دوران در تاریخ این منطقه است. تبلیغات مذهبی تجار مسلمان در سواحل شبه‌قاره، نخستین نشانه‌های ورود اسلام به این منطقه محسوب می‌شود، اما از سوی دیگر نقش فتوحات مسلمین را نمی‌توان نادیده گرفت. فتح سند توسط محمد بن قاسم ثقفی و سپس فتوحات غزنویان و غوریان در هند، زمینه‌های شکل‌گیری حکومت اسلامی در این منطقه را فراهم کرد؛ چنان‌که نخستین سلسله از مجموعه حکومت‌های سلاطین دهلی پایه‌گذاری شد. اگرچه برخی سلاطین دهلی مانند خلجیان و تغلقیان بخش‌هایی از منطقه دکن را به تصرف خود درآوردند، اما نفوذ آنان در این منطقه دوام چندانی نیافت. با تأسیس حکومت ملوک بهمنی (۷۲۸ - ۹۳۴ ق / ۱۳۳۷ - ۱۵۲۸ م) و با جدایی منطقه دکن از قلمروی حکومتی سلاطین دهلی، دوره‌ای جدید در تاریخ گسترش اسلام در هند شکل گرفت. استقرار ملوک بهمنی در دکن و ایجاد زمینه‌ای مناسب برای مهاجرت نخبگان مسلمان به این ناحیه، موجب شد تا منطقه دکن از اهمیت بسزایی برخوردار شده و نقش بهمنی در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ شبه قاره هند ایفا کند.



ISBN: 978-964-00-1528-5



9 789640 015285

۱-۹۳۰۰۴-۵ ۰۰۴۵

بها: ۱۱۰۰۰۰ ریال